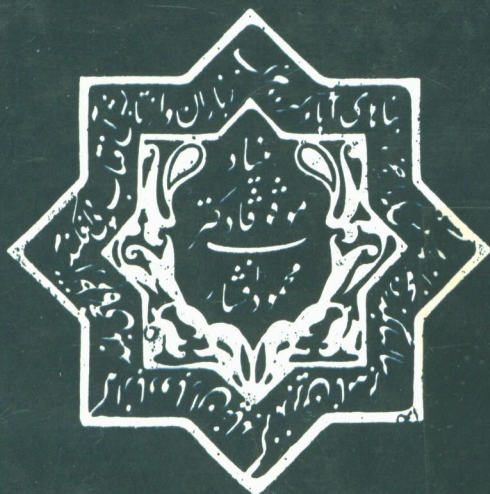


زُبْدَةُ التَّوَارِيخِ

تأليف

محمد محسن مستوفى



زبدۃ التواریخ

تألیف
محمد محسن مستوفی

به کوشش بهروز گودرزی

۲	۸۱۰
۲۰	۱۹

زُبْدَةُ التَّوَارِيخِ

تأليف
محمد محسن مستوفی

به کوشش
بهر روز گودرزی

تهران - ۱۳۷۵



مجموعه انتشارات ادبی و تاریخی

موقوفات دکتر محمود افشار یزدی

شماره ۵۷

هیأت گزینش کتاب

دکتر سید مصطفی محقق داماد - دکتر یحیی مهدوی - دکتر سید جعفر شهیدی

دکتر جواد شیخ الاسلامی - ایرج افشار

تعداد یکهزار و پانصد نسخه از این کتاب توسط مؤسسه دلارنگ حروفچینی و در چاپخانه مؤسسه چاپ و انتشارات دانشگاه تهران چاپ و صحافی شده است.

چاپ اول

بنام پروردگار

یادداشت واقف

اول : طبق ماده ۲۳ و قفسه اول مورخ یازدهم ۱۳۳۷ ه. ش. (... دآمد باید صرف ترجمه و تالیف و چاپ کتب رسالت که با هدف این موقوفات موافق باشد و همچنین گنج به مجله آینده در صورت احتیاج و استعاضا دادن جوایز به نویسندگان شرح دستور این قفسه کرده).

دوم : هدف اساسی این بنیاد فی طبق ماده ۲۵ و قفسه (... تعمیم زبان فارسی و تحکیم وحدت ملی در ایران میباشد. بنابر این گنجی که با وجود این موقوفات منتشر شود باید مربوط به لغت و دستور و ادبیات فارسی و جغرافیای تاریخی و تاریخ ایران باشد. کتب کلاسیکی مدارس عمومی نباید با درآمد این موقوفات چاپ شود).

سوم : طبق ماده ۲۶ و مقداری از کتب رسالت چاپ شده و با وجود این موقوفات باید بطور دایه و بنام این موقوفات به بنیاد فزینگی، کتابخانه و قراخوانه های عمومی ایران خارج بعضی از دانشمندان ایران و مشرقین خارج فرستاده شود (...).

چهارم : چون نظر بزرگانی در انتشارات این موقوفات نیست تا حدی ممکن باشد به هم جایز است طبق ماده ۲۷ و قفسه هیچ کتاب رساله نباید کمتر از قیمت تمام شده و همچنین سلفی زانند از بهای تمام شده با افزایش صدی ده است قیمت گذاری شود (... این افزایش ۲۵ درصد بواسطه حداقل حق الزحمه فروشندگان و هزینه ایست که برای پست غیر تحویل میشود از کتاب فروشان تقاضا داریم که در این امر خیرگی که ابد از جنبه تجارتی ندارد و با مایاری تشکیلاتی بنایند. پنجم : براساس موافقت نامه دوم مورخ ۱۲، ۴، ۱۳۵۲ که میان واقف و دانشگاه طهران به امضاء رسید، قسمتهای مهمی از رقبات مانده جایگاه سازان لغت نامه محمد اقل بنو سبستان شناسی بطور ایکن دانشگاه طهران لغت نامه رقبات دیگری هم آید آنها طبق ماده دوم برای اجرای مفاد و قفسه که از جمله عبارت از دادن جوایز ادبی و

نشر کتاب ریخی و لغوی راجع به ایران در استثنای کتب دسی، میباشد در اختیار دانشگاه طهران قرار گیرد که وصول نمود و بنام این موقوفات اعطا و نشر گردد.

ششم : چون طبق ماده ۳ موافقت نامه نامبرده مقرر شد است که از طرف ریاست دانشگاه و کفایت نمایندگان این موقوفات که از طرف اهف نیز بصورت کمیته انتشارات بنیاد معین شده باشد برای سرپرستی اداره امور جواز و نشر کتاب انتخاب شود، (ریاست دانشگاه آقای ایرج افشار را که از نمایندگان شورای عالیست است) از طرف اهف نیز بصورت کمیته نامبرده معین شده و به سمت سرپرست انتخاب برقرار نمودند.

هفتم : چون مجاز شده این مطور بواسطه کبر سن (۸۶ سال شمس) از این پس نخواهم توانست به سرپرستی این کار بپردازم، از این پس تمام اختیارات خود را در انتخاب تألیف و ترجمه و خرید کتب و غیره بفرزند ارشد خود ایرج افشار واگذار کردم. درین چند سال اخیر بهم که دو جلد از تألیفات خودم از طرف موقوفات بطبع رسیده و با کوشش سرپرستی می بوده است. کسانی که مایل به همکاری در تألیف یا ترجمه و نشر کتاب هستند میتوانند با مراجه کنند. تنها شرط کار موافق بودن تألیف و ترجمه با اهداف این بنیاد یعنی ترقی ملت و کشور و تعمیم زبان فارسی و تکمیل وحدت ملی در ایران که وطن مشترک زبان میانی و ملی همه ایرانیان است، میباشد.

هشتم : این یادداشت کلی برای چاپ در آغاز هر یک از نشریات این بنیاد نوشته شده است.

دکتر محمود افشار یزدی

آذرماه ۱۳۵۸ ه. ش.

محمداشرف

تکمله سوم

کتبی که با بودجه این موقوفات طبع و توزیع می شود باید کاملاً منطبق با تیت واقف و هدف وقفنامه باشد. اگر همه تألیفات و مجموعه هایی که به قلم واقف منتشر شده یا می شود صد درصد این مطابقت را ندارد، به سبب این است که واقف قصد چاپ آنها را با مال خود داشته، ولی زمانی که دارایی خود را وقف عام مخصوصاً برای انتشارات کتب تاریخی و ادبی نمود چاپ کتب خود را هم که دارای همین جنبه هاست به عهده بنیاد واگذار کرد. اما این مجوز آن نیست که تألیفات دیگر را هم از هر نوع که باشد و برسد چاپ نماید. کتب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان با بودجه آن چاپ خواهد شد که هدف غائی واقف را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی ایران است در برداشته باشد، کتبی که بوئی از «ناحیه گرائی» و «جدائی طلبی» و حکایت از رواج زبانهای خارجی به قصد تضعیف زبان دری، و دیگر چیزهای تفرقه آمیز و روشها و سیاستهای فتنه انگیز داشته باشد نباید با بودجه این موقوفات طبع و توزیع شود.

نکته دیگر آنکه، چون شاید برای چاپ کتب و فرهنگ نامه فارسی که دایره مانند یعنی «انسیکلوپدی» باشد، و تاریخ کامل ایران که اوراق زیاد و هزینه بیشتر دارد، درآمد ماهیانه بنیاد کفاف خرج آنها را ندهد می توان با اندوخته بانکی این موقوفات چاپ نمود به شرط اجازه واقف در زمان حیات و موافقت شورای تولید بعد از ممات یا هر کس و دستگاهی که قانوناً قائم مقام آنها باشد.

در تکمله دوم (یادداشت واقف) منتشره در جلد سوم «افغان نامه» نگاشتم که «کتب و رسالاتی که با بودجه این موقوفات چاپ می شود باید منزّه باشد از تحریکات سیاسی، مخصوصاً آلوده نباشد به اغراض سیاسی خارجی در لفافه پژوهش تاریخی و ادبی و ایرانشناسی...» و در پایان آن تکمله افزودم «بیم داشتم که مبدا چنین رسالاتی سالها بعد از ما، نخواست و ندانسته، بوسیله این بنیاد چاپ شود پس لازم بود که در این یادداشت تذکری داده

شود.»

عمده مخاطب این یادآوریه‌ها بنیاد موقوفات خود ماست نه مؤسسات انتشاراتی دیگر که هر یک روش خاص خود را دارد و ما دخالتی در کار آنها نداریم.

تا زمانی که نویسنده این سطور متولی هستم و فرزند دانشمند من ایرج افشار، که به رموز نویسندگی کاملاً آگاه می‌باشد سرپرست انتشارات این بنیاد است، موجبی برای نگرانی نخواهد بود، و بعد از ما هم امید است که این روش ادامه یابد. انشاءالله.

اردیبهشت ۱۳۶۲

واپسین نوشته واقف

تکمله و تبصره

یادداشت واقف برای اطلاع نویسندگان

کتاب نظم و نثری از گذشتگان یا آیندگان که با سرمایه و درآمد این بنیاد چاپ و توزیع می‌شود باید منطبق با تیت واقف و هدف وقفنامه باشد، و مروج زبان دری در قلمرو این زبان و تحکیم وحدت ملی و تمامیت کشور ایران باشد و بومی از ناحیه گرائی و جدایی طلبی ندهد، و حمایت و ترویج از لهجه‌های محلی و زبانهای خارجی، به قصد تضعیف زبان فارسی دری نکند. خلاصه آنکه این کتابها و رسالات باید منزّه باشد از روشهای تفرقه‌آمیز و سیاستهایی فتنه‌انگیز چه بطور مرموز و چه علنی. مخصوصاً نباید آلوده باشد به اغراض سیاسی خارجی در لافاف پژوهش تاریخی، نژادی یا ادبی و فرهنگی و ایران‌شناسی.

کتاب تاریخی و ادبی «عالمانه» خارجی که از عربی و ترکی و فرنگی و روسی به فارسی ترجمه می‌شود اگر دارای هر دو جنبه از سود و زیان باشد، باید قسمت سودمند آنها ترجمه شود قسمت زیان‌بخش اگر ترجمه شود باید به قصد مبارزه و مقابله عالمانه با آن باشد نه جاهلانیه. زیرا گفته منطقی ممکن است مؤثر باشد، نه «شاتاز» و هوچی‌گری. این بنیاد در انتشارات خود باید در هر حال از دروغ و ناسزا پرهیز کند. به گفته نظامی گنجوی:

چو نتوان راستی را درج کردن دروغی را نباید خرج کردن

برای چاپ و انتشار کتب و رسالات نه تنها هزینه و حق‌الزحمه نمی‌خواهیم، بلکه به سبب اهمیت و فوق‌العاده سودمند بودن کتاب جایزه نیز می‌پردازیم. این بنیاد در چاپ و انتشار کتابهای خود بطور مسلم ضرر مادی دارد، زیرا کمتر از ارزش تمام شدن (از کاغذ و چاپ و غیره) از راه فروش درآمد دارد. شاید بعضی تصور کنند که کار ما شبیه به معامله مرحوم «ملانصرالدین» باشد که تخم مرغ می‌خرید دانه‌ای دو شاهی، می‌پخت و رنگ می‌کرد و می‌فروخت یک شاهی! عقیده ما بر اینست که اگر در این سودا ضرر مادی و مالی می‌کنیم

سود معنوی که منظور ماست می‌بریم، و آن اینکه عقیده خود را که ترویج زبان دری و تحکیم وحدت ملی و تمامیت ارضی ایران است رواج می‌دهیم. این زبان را به حساب مصارف وقتی در راه «ایده آل» و هدف ملی خود محسوب می‌داریم.

برای اطلاعات و توضیحات بیشتر لطفاً به تکمله‌ای منتشر شده در ابتدای کتابهای این بنیاد که اضافات و تفاوت‌هایی با هم دارد توجه فرمائید.

دکتر محمود افشار
آذرماه ۱۳۶۲

نظر واقف درباره جایزه‌های ادبی - تاریخی

کراس ۲۸/۸/۴

جوایز - جوایزی که در این موقوفات تعیین شده نیز مانند سایر امور آن پیرامون هدف آن است: تکمیل وحدت ملی بوسیله تعمیم زبان فارسی یعنی کتب و رسالات و مقالات و اشعاری که در پیرامون این هدف نوشته شود، خواه به زبان فارسی خواه به زبانهای دیگر، خواه بوسیله ایرانیان یا ملل دیگر، خواه در خود ایران، خواه در خارج می‌تواند نامزد دریافت جایزه گردد. برای این کار آیین‌نامه‌ای باید تهیه شود. اجمالاً اصول آن را یادداشت می‌کنم. (دنباله مطلب نانوشته مانده است).

جایزه‌های داده شده

دانشمند هندی، استاد بازنشسته دانشگاه علیگره (هندوستان)	۱۳۶۸ - دکتر نذیر احمد
دانشمند ایرانی، استاد بازنشسته دانشگاه فردوسی (مشهد)	۱۳۶۹ - دکتر غلامحسین یوسفی
دانشمند مصری، متخصص ادبیات فارسی	۱۳۶۹ - دکتر امین عبدالمجید بدوی
دانشمند ایرانی	۱۳۷۰ - دکتر سید محمد دبیر سیاقی
دانشمند پاکستانی، استاد بازنشسته دانشگاه پنجاب (لاهور)	۱۳۷۰ - دکتر ظهورالدین احمد
استاد و رئیس بخش فارسی دانشکده‌های خاوری دانشگاه پکن (پکن - چین)	۱۳۷۱ - جان هون نین
دانشمند تاجیکستانی، استاد و متخصص ادبیات فارسی (دوشنبه - تاجیکستان)	۱۳۷۳ - دکتر کمال‌الدین عینی
دانشمند ایرانی و استاد بازنشسته دانشگاه تهران	۱۳۷۵ - دکتر منوچهر ستوده

شورای تولیت

متولیان مقامی: رئیس مجلس - رئیس دیوان عالی کشور - وزیر فرهنگ (وزیر آموزش و پرورش) - وزیر بهداشت (وزیر بهداشت و درمان و آموزش پزشکی) - رئیس دانشگاه تهران یا معاونان اول آنها (طبق ماده ۲ و قفنامه)
متولیان منصوب: دکتر یحیی مهدوی (جانشین: دکتر منوچهر مرتضوی) - دکتر علیمحمد میر (جانشین: دکتر حسین نژاد گشتی) - دکتر جواد شیخ الاسلامی - بهروز افشار - ایرج افشار - مهندس نادر افشار

هیأت مدیره

دکتر سید مصطفی محقق داماد	استاد دانشگاه، و رئیس هیأت مدیره
حسین دادگر	معاون اول دیوان عالی کشور و نایب رئیس هیأت مدیره
	از شورای تولیت
ایرج رضایی	مدیر عامل
ایرج شگرف نخعی	خزانه دار
کریم اصفهانیان	دبیر

فهرست مطالب

مقدمه

۷.....	پیشگفتار.....
۹.....	توضیحی کلی درباره کتاب زبدة التواریخ.....
۱۰.....	زندگی مؤلف.....
۱۴.....	ارزش تاریخی کتاب.....
۲۱.....	تاریخ تدوین و نگارش زبدة التواریخ.....
۲۲.....	منابع مؤلف.....
۲۳.....	نسخه‌های زبدة التواریخ.....
۲۶.....	نثر و فصل‌بندی کتاب.....

دباجه مؤلف

۲۹.....	دباجه.....
---------	------------

فصل اول

۴۱.....	سلاطین جنت مکین صفویه (شیخ صفی‌الدین اردبیلی).....
۴۳.....	المقرر عن مجمل احوال سلطان خواجه علی سیاهپوش.....
۴۴.....	سلطان جنید انارالله برهانه.....
۴۵.....	سلطان حیدر.....
۴۶.....	سلطان علی فرزند سلطان حیدر.....

فصل دوم

- ۴۷..... شاه اسمعیل فردوس مکان
 ۴۹..... اعمال المذکور
 وقایع المذکور سنه ۹۱۶ که بعد از فتح خراسان شفاعت امرای ترکستان را قبول کرده از ماوراءالنهر مراجعت فرموده در دارالمؤمنین قم قشلاق فرمودند ۵۳....

فصل سوم

- ۵۷..... مرحمت و غفران مآب علّین آشیان شاه طهماسب انارالله برهانه
 ۵۷..... آمدن اوزبکیّه شومیه و محاربات بین الفریقین
 ۶۷..... آمدن سلطان سلیمان خواندگار به ایران و محاربات با او
 ۷۴..... کیفیت تسخیر ولایت
 ۷۶..... تسخیر ولایات گرجستان و غیره وقایع
 در بیان پناه آوردن سلاطین چنگیزی به ایران و کیفیت تدارک و برخورد
 ۷۷..... نواب جنّت مکان به ایشان
 ۷۹..... کیفیت وفات آن حضرت و وقایع ایام دولت آن جناب
 ۸۰..... وقایع ایام دولت آن حضرت

فصل چهارم

- ۸۲..... اسمعیل پسر نواب جنّت مکان شاه طهماسب

فصل پنجم

- ۸۶..... نواب سکندر شأن سلطان محمد خدابنده

فصل ششم

- ۸۹..... نواب گیتی ستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه
 ۹۲..... اعمال المذکور
 وقایع و قضایایی که بر آن حضرت واقع شده و چون فی الجمله غریبی دارد

- مجملی ذکر می شود..... ۹۶
- اسامی رؤسای طوایف و جماعتی که در ایام سلطنت آن حضرت بوده اند ۹۷
- ارباب قلم که ارباب مناصب بوده اند ۹۹
- گفتار در آثار و علامات که از آن حضرت باقی مانده ۱۰۲

فصل هفتم

- نواب رضوان مکان شاه صفی انارالله برهانه ۱۰۴
- محاربه و مجادله با رومی که در ایام آن حضرت شده ۱۰۶
- وقایع و غیره..... ۱۰۹

فصل هشتم

- نواب غفران مآب صاحبقرانی و غیره ۱۱۱

فصل نهم

- نواب طوبی آشیان شاه سلیمان انارالله خلف الصدق نواب صاحبقرانی
شاه عباس ثانی ۱۱۳

فصل دهم

- نواب مالک الرقاب شاه سلطان حسین خلف اکبر نواب طوبی آشیان
شاه سلیمان ۱۱۵
- در بیان کیفیت فتحعلی خان ترکمان و آمدن به خراسان و غیره وقایع ۱۱۸
- مقدمه رفتن صفی قلی خان به هرات و باقی وقایع..... ۱۲۲
- در مقدمه حرکت نواب مالک الرقاب از اصفهان به عزم خراسان و تسخیر هرات و
قندهار و آمدن به قزوین ۱۲۳
- در بیان مقدمات طهران و مراجعت نواب مالک الرقاب به اصفهان و
غیره وقایع ۱۲۵
- در ذکر آمدن محمود مردود افغان قلیجایی پسر میرویس به دارالامان کرمان ۱۲۷

- در بیان آمدن محمود مردود به اصفهان و محاربهٔ امرا
 ۱۲۸..... و شکست خوردن ایشان
 ۱۲۹..... در بیان محصور شدن اصفهان
 در ذکر رفتن نواب مالک‌الرقاب به فرح آباد و آوردن
 ۱۳۲..... محمود افغان را به شهر
 ۱۳۳..... در ذکر داخل شدن محمود مردود به اصفهان
 ۱۳۵..... در ذکر یراق پوشیدن امرا، رفتن به نزد محمود و سایر وقایع و غیره
 ۱۳۶..... در ذکر شهادت نواب مالک‌الرقاب و سایر مراتب

فصل یازدهم

- نواب غفران مآب شاه طهماسب ثانی خلف‌الصدق نواب مالک‌الرقاب
 ۱۳۹..... شاه سلطان حسین
 ۱۴۱..... در ذکر رفتن نواب میرزا از قزوین به آذربایجان و جلوس در قزوین
 ۱۴۲..... در ذکر مراجعت از آذربایجان و وقایعی که در آن سفر واقع شده
 ۱۴۳..... در ذکر آمدن افغان به طهران
 ۱۴۳..... در ذکر وقایع مازندران
 ۱۴۵..... در ذکر آمدن به خراسان و وقایع آن
 در ذکر مراجعت ندرقلی بیگ از مرو شاه‌یجان و ورود به اردوی معلی
 ۱۴۶..... و بعضی وقایع
 ۱۴۶..... در ذکر محاصرهٔ مشهد مقدس و وقایع خواجه ربیع
 ۱۴۷..... در بیان تسخیر مشهد مقدس و بعضی وقایع
 ۱۴۸..... در ذکر رفتن بندگان اقدس همایون به خبوشان و غیره وقایع
 ۱۵۰..... در ذکر وقایعی که بعد از ورود بندگان اقدس به مشهد مقدس واقع شده
 ۱۵۱..... در ذکر وقایع سبزوار و مراجعت به مشهد مقدس
 ۱۵۱..... در ذکر مقدمات مازندران و غیره
 در ذکر مقدمهٔ ورود افغانهٔ بی‌عاقبت به اصفهان بعد از فرار از سمنان و تعاقب
 نمودن نواب قورچی‌باشی و جنگ نمودن در حوالی اصفهان و غیره..... ۱۵۳

در ذکر بعضی وقایع و محاربه نواب کامیاب شاه طهماسب با رومیة شومیه بعد از
مراجعت قورچی باشی به خراسان..... ۱۵۵
در ذکر اجماع قزلباش در عمارت هزار جریب اصفهان و خلع نواب شاه طهماسب
ثانی از سلطنت و فرستادن نواب معظم الیه را به مشهد مقدس..... ۱۵۸

فصل دوازدهم

نواب شاه عباس ثالث..... ۱۶۱
مقرر آکفیت آمدن نواب سکندر شأن والی خراسان بعد از شکست بغداد به همدان
و تدارک سپاه و مراجعت به بغداد مرتبه ثانی و رفتن به کرکوت و محاربه ثانی با
رومیة و شکست دادن رومی و گرفتن بغداد و فتح نمودن و کشته شدن توفال سر
عسگر رومی..... ۱۶۳

فصل سیزدهم

طوایف غلجایی؛ میرویس افغان غلجایی..... ۱۶۷
محمود مردود پسر میرویس مطرود..... ۱۶۹
اشرف شاه افغان برادرزاده میرویس ملعون..... ۱۷۱

فصل چهاردهم

احمد خان پسر میرزا ابوالقاسم پسر میرزا داود متولی سرکار مقدسه رضویه مشهد
مقدس..... ۱۷۳
صفی میرزا که شاهزادگی را جعل کرده که از اولاد صنویه و از پسرهای
شاه سلطان حسین است..... ۱۷۳

فصل پانزدهم

امین آقا و محمد تقی کلایند..... ۱۷۵
محمد بابا قدرتی..... ۱۷۶
ملک محمود سیستانی برادر ملک حسین خان که در کرمان نایب بوده و او اولاد

۱۷۸..... پادشاهان کیان است

فصل شانزدهم

۱۸۵..... از بابت مقتول و متوفی ایام محاصره

فصل هفدهم

۱۸۷..... حواشی و تعلیقات

۲۱۷..... لغت نامه

۲۲۳..... فهرست منابع

۲۳۹..... فهرست اعلام

* * *

علائم اختصاری

د: نسخه زبدة التواریخ کتابخانه دانشگاه تهران.

آ: نسخه زبدة التواریخ کتابخانه آستان قدس رضوی.

ملی: نسخه زبدة التواریخ کتابخانه ملی ایران.

ملک: نسخه اول زبدة التواریخ کتابخانه ملک که شهاب الدین علی حسینی آن را

تحریر کرده است.

نم: نسخه دوم زبدة التواریخ کتابخانه ملی ملک که محرر آن معلوم نیست.

آنچه درون دو قلاب [] آمده است، در هیچکدام از نسخه ها نیست، اما در موارد

ضروری برای مفهوم شدن مطلب اضافه شده است. شماره هر صفحه از نسخه مبنی (د)

هر کجا که آن صفحه تمام شده در این رساله درون [] ذکر گردیده است. اختلاف

نسخ در پاورقی هر صفحه درج و تعلیقات و حاشیه ها در پایان کتاب با اشاره به صفحه و

سطر موضوع منعکس شده است.

مقدمه

پیشگفتار

پس از حمله مغول و سقوط خلافت عباسیان در قرن هفتم مجالی برای بروز قیامهای مختلف در ایران پدید آمد که بسیاری از آنها رنگ تشیع یا تصوف داشت. تا آنکه سرانجام در آغاز قرن دهم اتحادیه‌ای از قبایل ترکمن شمال غربی ایران و شبه جزیره آناتولی که دست ارادت به شیوخ صفوی داده بودند، به فرماندهی نوجوانی از نسل صفی‌الدین اردبیلی به نام اسماعیل در تبریز به قدرت رسیدند و خیلی سریع دامنه حکومتشان به تمام سرزمین ایران گسترش یافت. این واقعه آغاز دوره‌ای مشخص، مهم و با تمدنی ویژه است که بیش از دو قرن طول کشید. آثار تمدن عصر صفویه در حیات اجتماعی و مذهبی ایران تا زمان معاصر هم ادامه دارد؛ از این رو مطالعه و تحقیق زوایای مختلف این دوره از تاریخ ایران از اهمیتی ویژه برخوردار است.

بسیاری از منابع تاریخ عصر صفویه به صورت دستنوشته‌های متروک در بخشهای خطی کتابخانه‌های مختلف داخلی و خارجی موجود است که دستیابی محققین به آنها می‌تواند گوشه‌های تاریک این عصر را روشن سازد. اگرچه در چند دهه اخیر برای تصحیح و انتشار متون تاریخی ایران تلاشهایی صورت گرفته است، اما هنوز کاری سخت در پیش است. بنابراین نیاز به بیرون کشیدن این آثار گرانبها از انزوا و تصحیح، توضیح و نقد آنها همچنان احساس می‌شود.

همین احساس باعث شد تا نگارنده کتاب زبدةالتواریخ نوشته محمد محسن مستوفی را برای تصحیح و تحشیه انتخاب کند. البته با مشورت و راهنمایی استادان گروه تاریخ دانشگاه فردوسی مشهد این کار موضوع پایان‌نامه کارشناسی ارشد نگارنده بود. کتاب محمد محسن مستوفی مهمترین منبع دست اول برای عصر شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم و اوایل به قدرت رسیدن نادرشاه به شمار می‌رود.

قدم اول آگاهی یافتن از تعداد نسخه‌های خطی و محل نگهداری آنها بود. برای این کار به فهرستهای منتشر شده کتب خطی کتابخانه‌های داخلی و خارجی مراجعه شد. نام تعدادی از

این فهرستها عبارت است از: فهرست کتابخانه‌های دانشگاه‌های تهران، مشهد، تبریز، اصفهان، کتابخانه‌های ملی، آستان قدس رضوی، ملک، مجلس شورای اسلامی، مدرسه عالی شهید مطهری (سپهسالار)، آیت الله مرعشی نجفی در قم و فهرستهای خارجی از قبیل کتابخانه موزه بریتانیا، دانشگاه کمبریج، بانک پور هندوستان، کابل، هرات، عشق‌آباد، تاشکند، مسکو، لنینگراد، باکو، ایروان، تفلیس، اسلام‌آباد، مونیخ، برلین و بسیاری از کتابخانه‌های دیگر شهرهای ایران و کشورهای اروپایی.

پس از شناسایی پنج نسخه در داخل و دو نسخه در لندن تلاش برای تهیه عکس یا کپی از آنها آغاز شد. کتابخانه موزه بریتانیا پس از دو بار مکاتبه از دادن کپی نسخه خود طفره رفت. اگرچه در پاسخ به نامه اول قول همکاری داده بود. کتابخانه دانشگاه کمبریج هم برای دادن کپی آن هم از یک سوم نسخه خود، مبلغی را درخواست کرد که تهیه و پرداخت آن برای نگارنده تقریباً محال بود. کتابخانه‌های دانشگاه تهران و ملی از دادن عکس کامل نسخه‌های موجود در این دو کتابخانه خودداری کردند، اما اجازه دادند تا با حضور مستمر در تالار مطالعه از این نسخه‌ها یادداشت برداری شود. کتابخانه ملک که دو نسخه از زبدة التواریخ را نگهداری می‌کند فقط اجازه یک روز استفاده از آنها را داد، اما میکرو فیلم هر دو نسخه در کتابخانه آستان قدس رضوی در مشهد موجود بود. کتابخانه اخیر خود یک نسخه از کتاب مورد نظر را نگهداری می‌کند که کپی کامل آن را در اختیار گذاشت و اجازه داد که میکرو فیلمهای دو نسخه متعلق به کتابخانه ملک مطالعه و یادداشت برداری شود.

با مطالعات اجمالی نسخه‌ها معلوم شد نسخه دانشگاه تهران نسبت به بقیه نسخ کم اشتباه‌تر است، بنابراین به عنوان نسخه اصلی، بقیه نسخه‌ها با آن تطبیق داده شد. برای این کار با استفاده از کپی نسخه مشهد، در کتابخانه دانشگاه تهران کار تطبیق آغاز گردید. سپس با همکاری مدیر بخش خطی کتابخانه ملی و حضور مستمر در محل این کتابخانه اختلافهای این نسخه نیز یادداشت شد. بقیه کار در مشهد و پای دستگاه میکرو فیلم خوانی کتابخانه آستان قدس ادامه یافت تا سرانجام کار تطبیق به پایان رسید. خواندن خطوط نویسندگان سه قرن پیش کاری ساده نبود؛ پوسیدگیها، افتادگیها، غلط‌نویسی به هنگام استنساخ، اختلاف در تاریخها و سالهای اعلام شده و درج ارقام به خط سیاق بر دشواریها می‌افزود، اما این بخش مهم بالاخره انجام یافت.

برای تهیه مختصری از زندگی مؤلف به متون تذکره عصر صفویه و قاجاریه و منابع مختلف تاریخی مراجعه شد، اما بطور کلی هیچ کجا نشانی از وی نبود. متن زبدة التواریخ هم اطلاعاتی اندک دارد، ولی همین مقدار اطلاعات هم در مورد زندگی محمد محسن مستوفی استخراج نشده بود. توضیحات لارنس لکه‌هارت نویسنده کتاب سقوط سلسله صفویه و ایام

استیلای افاغنه در مورد زندگی مؤلف زبدةالتواریخ مختصر، مغشوش و همراه با اشتباه بود. به هر حال این بخش با استفاده از متن خود کتاب و دو سه منبع دیگر که از جستجوی فراوان در بخش‌های خطی کتابخانه‌ها و کتب چاپی به دست آمد، تنظیم و آماده شد.

حواشی و تعلیقات این کتاب کاری تطبیقی با منابع تاریخی مشابه و نقد و بررسی بخشهایی را می‌طلبد. بعلاوه در بخش حواشی و تعلیقات تحقیقاتی درباره تاریخ عصر شاه صفوی یعنی صفی، عباس دوم و سلیمان انجام گرفت که تکمله‌ای برای این مقطع در کتاب زبدةالتواریخ باشد. در پایان مجموعه‌ای از لغتهای نامأنوس که امروزه کمتر متداول است یا اصلاً نیست با معانی آنها درج شده است. برای بخش تعلیقات با مراجعه به منابع مختلف تاریخی و جغرافیای تاریخی تحقیقات لازم صورت گرفت که در این میان حضور در بخشهای خطی کتابخانه‌ها و آشنایی با منابعی جدید و دسترسی به نسخ کمیاب خطی، کمکی ارزنده بود. در یک دسته‌بندی منابعی که برای تحقیق بخش تعلیقات مورد استفاده قرار گرفت، عبارت است از: تاریخهای عمومی، تذکره‌ها، سفرنامه‌های داخلی و خارجی، کتب جغرافیای تاریخی چه منابع اصلی و چه تحقیقهای جدید، منابع اصلی درباره تشکیلات اداری عصر صفویه نظیر تذکره‌الملوک و دستورالملوک، تاریخهای جدید داخلی و ترجمه تحقیقات خارجی که برخی از آنها به زبان اصلی بود و نیز مقالات مندرج در مجله‌های مختلف.

در اینجا لازم است از راهنمائیهای آقایان دکتر حسین الهی و دکتر ابوالفضل نبی استادان محترم گروه تاریخ دانشکده ادبیات دانشگاه فردوسی مشهد و مدیران بخشهای خطی کتابخانه‌های دانشگاه تهران، ملی، آستان قدس رضوی و مدیر کتابخانه مرکزی دانشگاه فردوسی مشهد که اینجانب را در تهیه این اثر یاری کردند سپاسگزاری نمایم.

گزارش درباره کتاب زبدة التواریخ

زبدة التواریخ نوشته محمد محسن بن محمد کریم، تاریخی عمومی است که مطالب آن مانند دیگر تاریخهای عمومی از آدم شروع می شود و تا عصر مؤلف ادامه می یابد. تاریخ نویسان عصر صفوی وقایع تاریخی پیش از اسلام را تا دوره تیموری، معمولاً از روی تاریخ روضة الصفای میر خواند و نظایر آن می نوشته اند. بنابراین از نظر ارزش تاریخی و سندیت، هر چه مطالب این گونه کتابها به عصر نویسنده آن نزدیک تر می شود مهمتر است. آنجا که وقایع دوران زندگی نویسنده را با عنایت به سایر جهات تحقیقی می توان از منابع دست اول برای آن عصر به شمار آورد. کتاب محمد محسن هم از این قاعده برکنار نیست، بنابراین بخش تاریخ صفویه آن برای تصحیح و توضیح انتخاب شده است که در همین بخش هم دوره شاه سلطان حسین که حدود نیمی از حجم بخش صفویه را به خود اختصاص داده است، اهمیتی ویژه دارد، زیرا مؤلف در همین دوره می زیسته است. محمد محسن این کتاب را همانگونه که در دیباچه می گوید^۱ به فرمان رضا قلی میرزا ولیعهد نادرشاه افشار نوشته^۲ و محتوی آن عبارت است از: تاریخ انبیاء و پیامبران و امامان شیعه، بنی امیه و بنی عباس، سلاطین و پادشاهان ایران پیش از اسلام، سلسله ها و حکومت های کوچک و بزرگ ایران بعد از اسلام از قبیل طاهریان، صفاریان، سامانیان، غزنویان، آل بویه، سلجوقیان خوارزمشاهیان، اتابکان فارس و آذربایجان و عراق، قراختانیان، اسماعیلیان، سلاطین مغولی و تیموری و سلسله های چوپانیان، مظفریان، آل کرت، سربداران، آق قویونلو، قره قویونلو و صفویان. عموم سلسله های یاد شده در زبدة التواریخ به اختصار درج و گاه فقط به ذکر نامهای سلاطین آنها اکتفا شده است. مطالب کتاب در دوره صفویه تفصیل بیشتری می یابد و در عصر نویسنده

۱- ص ۳۷ همین کتاب

۲- لارنس لکهارت (Laurence Lockhart) به اشتباه گفته است که محمد محسن زبدة التواریخ را به فرمان نادر برای رضا قلی میرزا نوشته است. و. ک. لکهارت، لارنس: انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران، ترجمه مصطفی قلی عماد، مروارید تهران ۱۳۶۸ ش. چاپ سوم، ص ۵۵۶

یعنی زمان سلطنت شاه سلطان حسین تا پایان رسمی دوره صفویه در دشت مغان، به بالاترین حد می‌رسد.

محمد محسن در پایان کتاب خود بعد از درج فهرست گونه نام سلاطین روم و به قول مؤلف «فرنگ» و حواریون حضرت عیسی (ع)، درباره «ولایات ارمن و افریخ» (افریقا) نیز مطالبی را نوشته است که در مورد دومی بیشتر «حکایات برخی از عجایبات و غرایبات» آن سرزمین است. بالاخره علاوه بر چند حکایت کوتاه، قصه یوزاسف و بلوهر را از کتاب عین الحیات نوشته ملا محمد باقر مجلسی نقل کرده که تا حدودی طولانی است.

زندگی مؤلف

اطلاعات موجود درباره زندگی محمد محسن اندک و تقریباً محدود به مطالب خود او در زبدة التواریخ است. سال تولد و مرگش مشخص نیست، ولی اگر نمونه دستخطی که از محمد محسن فرزند محمد کریم قزوینی در بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی موجود است^۱ متعلق به او باشد، چون تاریخ تحریرش ۱۱۲۳ ق / ۱۷۱۱ م است، به هنگام نوشتن زبدة التواریخ یعنی ۱۱۵۱ ق / ۱۷۳۹ م بایستی فردی مسن بوده باشد. محمد محسن در جزو مستوفیان ممالک عصر شاه عباس اول، از خواجه قاسم که به نوشته اسکندر بیگ منشی مستوفی الممالک شاه طهماسب اول بوده است^۲ به عنوان جد خود یاد می‌کند: «خواجه قاسم که در علم سیاق و حساب عدیل و نظیر نداشته و بسیار نیک ذات و محل اعتماد نواب اشرف [شاه عباس اول] بوده جد کمترین مؤلف این نسخه^۳...». از طرف دیگر مؤلف زبدة التواریخ از فرزند و داماد خواجه قاسم هم به عنوان دو تن از کارکنان «دفترخانه همایون» نام می‌برد.^۴ به این ترتیب معلوم می‌شود که اجداد او در کار استیفا و عامل دیوان بوده‌اند. با توجه به اینکه خود محمد محسن هم مستوفی آستانه رضوی بوده است، احتمال دارد کسی که در تذکره

۱- مجموعه شماره ۵۶۲۱، بخش نسخ خطی کتابخانه آستان قدس رضوی. این مجموعه شامل سه کتاب از تألیفات محیی‌الدین ابوالفتح یحیی بن محمد بن ابوالشکر بن حمیدالمغربی الاندلسی متوفی ۲۶۸ هـ - ق در نجوم و تأثیرات نجومی و اقتران کواکب در طوابع و موالید است و محمد محسن بن محمد کریم قزوینی آن را به خط عربی تحریر کرده و در آخرین سطور آن چنین آمده است: «تمت هذه الكتاب بعون الله الملك الوهاب في خمسة عشر شهر تشرين اول سنة ثلاث و عشرين و مائه بعد الف... العبد المذنب العاصي محمد محسن ابي محمد کریم قزوینی...»

۲- اسکندر بیگ ترکمان: عالم آرای عباسی، مقدمه و فهرست ایرج افشار، امیرکبیر، تهران ۱۳۵۰ ش، چاپ دوم، ج اول، ص ۱۶۲. اسکندر بیگ میرزا سعید نوه خواجه قاسم را آخرین مستوفی الممالک شاه عباس اول معرفی کرده است که سمتش را در اوایل عصر شاه صفی هم دارا بوه است: «... بعد از فوت او (میرزا قوام‌الدین محمد) میرزا سعید نواده خواجه قاسم بدین رتبه والا ارجمندی یافت و تا حین ارتحال شاه گیتی‌ستان حسب الارث والاستحقاق مستوفی الممالک بود و اکنون به دستور به خدمت مذکور مشغول دارد» عالم آرای عباسی، ج دوم، ص ۳ - ۱۰۹۲

۳- ص ۹۹ همین کتاب.

۴- ص ۱۰۰ همین کتاب.

صفویه کرمان^۱ از او با عنوان «محمد کریم ولد میرزا صادق^۲ مستوفی الممالک سابق» یاد شده است، پدر محمد محسن باشد. بنا به نوشته همین کتاب در نوروز یکی از سالهای آغاز سلطنت شاه سلطان حسین که وزرا و امرا احکام مناصب و خلعت خود را طی مراسمی از دست شاه می گرفته اند، محمد کریم هم حکم وزارت لاهیجان را دریافت داشته است.^۳ البته در جای دیگری از این کتاب از میرزا محسن مستوفی خاصه نام برده شده است که بعداً فرمانفرمای کرمان می شود^۴، اما برخلاف آنکه از نظر زمانی محمد کریم وزیر لاهیجان می تواند پدر محمد محسن مؤلف زبدةالتواریخ باشد، این میرزا محسن مستوفی بایستی کسی غیر از مؤلف مورد نظر باشد، زیرا در تاریخ ۱۰۷۴ ق / ۱۶۶۳ م یعنی در عصر شاه سلیمان صفوی می زیسته است.

محمد محسن تا قبل از سال ۱۱۳۲ ق / ۱۷۲۰ م در خدمت محمد آقای خواجه ناظر مسجد جامع مشهد بود.^۵ «... منصب یوزباشیگری او را به محمد آقای خواجه که ناظر مسجد جامع مشهد مقدس بود^۶ و از مشهد طلبیده بودند دادند و کمترین در خدمت ایشان و رتق و فتق امور ایشان [و] وزارت آن سرکار نیز با کمترین بود»^۷. مؤلف زبدةالتواریخ در مشهد ظاهراً از کمکهای مالی شاه سلطان حسین و درباریان متنعم بوده است.^۸ در ذیحجه سال ۱۱۳۲ ق / ۱۷۲۰ م هنگامی که شاه سلطان حسین به قصد فتح قندهار و هرات از اصفهان حرکت کرده و در باغ سلیمان آباد تهران اردو زده بود، اختلافات درباریان منجر به عزل و بازداشت فتحعلی خان داغستانی اعتمادالدوله شد. درگیری از مشاجره لفظی احمد آقای خواجه یوزباشی غلامان خاصه با اعتمادالدوله در حضور شاه آغاز شد و ابتدا شاه به طرفداری از فتحعلی خان دستور عزل و تبعید احمد آقا را به شیراز صادر و به جای او محمد

۱- مشیزی، میر محمد سعید: تذکره صفویه کرمان، مقدمه و تحشیه محمد ابراهیم باستانی پاریزی، نشر علم، تهران ۱۳۶۹ ش، چاپ اول، ص ۶۳.

۲- میرزا صادق در سال ۱۰۷۳ ق / ۱۶۶۲ در زمان شاه عباس دوم پس از پدرش میرزا مسعود، وزارت موقوفات را از طرف شاه عهده دار شد. ر.ک وحید قزوینی، محمد طاهر: هباستانمه. تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، کتابفروشی داودی اراک ۱۳۲۹ ش، ص ۳۱۹.

۳- میر محمد سعید مشیزی، تذکره صفویه کرمان، ص ۶۳.

۴- همان کتاب، ص ۳۱۱.

۵- لکهارت به اشتباه گفته است که محمد محسن تا قبل از سال ۱۱۳۲ هـ ق در خزانه امام رضا (ع) شغل مهمی داشته است. ر.ک انقراض سلسله صفویه، ص ۵۵۶.

۶- مسجد جامع گوهرشاد در مشهد موقوفات زیادی داشته است. ناظر مسجد، این موقوفات را با اخدام و عمله و فعله و مباشرین، مربوطه اداره می کرده و ستمش آنقدر مهم بشمار می رفته که مستقیماً از جانب شاه و از میان خواجه سرایان دربار تعیین می شده است. ر.ک القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه: تصحیح یوسف رحیم لو، دانشگاه فردوسی مشهد، ۱۳۷۱ ش، ص ۲.

۷- ص ۱۲۴ همین کتاب.

۸- ص ۱۱۵ همین کتاب.

آقای خواجه ناظر مسجد جامع مشهد را منصوب کرد. از این تاریخ محمد محسن هم در خدمت محمد آقا وارد دربار و به وزارت سرکار دیوان ضبط منصوب و همراه اردوی شاه سلطان حسین که از سفر قندهار و هرات منصرف شده بود، راهی اصفهان گردید.^۱

محمد محسن به هنگام محاصره اصفهان آنجا بوده و به گفته خودش از طرف دربار مأموریت داشته است که انبارها و خانه‌هایی را که مظنون به داشتن آذوقه بوده‌اند جستجو کند و هر چه از این دست می‌یابد، بین «سرکار پادشاهی»، «سرکار خاصه» و «سیه‌ها و دروازه‌ها» تقسیم نماید.^۲ او در همانجا که مأموریتش را توضیح داده است، واقعه‌ای را نقل می‌کند که از یک طرف بی‌ارزش شدن پول و طلا را بر اثر شدت محاصره و قحطی و از طرف دیگر حجم ثروت مردم اصفهان را نشان می‌دهد:

«... به خانه مردی نقشینه فروش که در میدان شاه دکان داشت [رفتیم]. در زیرزمین که درب آن را کاهگل کرده بودند به گمان آنکه البته در آنجا در زیر زمین گندم یا آذوقه مخفی کرده باشند، درب آنرا مفتوح نموده چون داخل زیرزمین شدند، چهارده جوال که هر یک صد من تبریز یا بیشتر می‌گرفت در بالای سکوها ایستاده که زیر آنها خالی بود گذاشته چون تاریک بود، به محض ملاحظه جوالها همگی جزم نمودند که گندم یا آرد یا هر دو خواهد بود. در کمال سرور و خوشوقتی گویا که فتح قلعه خیر نموده بر سر جوالها رفته، چون سر آنها را گشوده، تمام زر عباسی تازه سکه بود. در نهایت تکدر و مأیوسی باز سر آنها را بسته از آنجا بیرون آمده، غریب‌تر آنکه صاحب‌خانه با وجود آنقدر زر از گرسنگی مرده و کسی نبود که او را دفن نماید و عجیب‌تر آنکه با وجود زر نقد بی‌حساب بی‌صاحب چینی در چنان وقتی احدی از رفقا و ملازمان شاهی که همراه کمترین بودند، مطلقاً احدی اراده دخل و تصرف در آن زرها نکرده بیرون آمدند و دانسته، فقیر به ایشان تکلیف نمود که قدری بردارید و تقسیم نمایید. همگی ابا و امتناع کردند که زر و طلا و نقره به چه کار ما می‌آید، ما هر یک مبلغها داریم و آنچه خواهند به قیمت یک من آذوقه می‌دهیم».^۳

از متن زبدة التواریخ معلوم نمی‌شود که روابط محمد محسن با فاتحان افغانی طی

۱- ص ۱۲۷ همین کتاب.

۲- ص ۱۳۴ همین کتاب.

۳- ص ۱۳۴ همین کتاب.

حکومتشان در اصفهان چگونه بوده است و چه وقت او به مشهد بازگشته است. مؤلف زبدة التواریخ که بنا به اظهار خودش در حین نگارش این کتاب در خدمت نادر و فرزند ارشدش رضا قلی میرزا بوده، استیفای «سرکار فیض آثار» را در مشهد به عهده داشته است.^۱ لکهارت به تأسی از مینورسکی^۲ (Minorsky) پنداشته است که سرکار فیض آثار از اداره‌های بخش خاصه در تشکیلات دربار و محمد محسن هم مستوفی همین اداره بوده است: «او در تاریخی که مشخص نیست به خدمت نادر درآمد و به مستوفی یا خزانه‌دار یک شعبه خاصه معروف به اداره سرکار فیض ارتقاء یافت»^۳. سرکار فیض آثار در تمام دوره صفویه یکی از نامهای تشکیلات آستان امام رضا (ع) بوده است: «... بعد از زیارت مرقد منوره، به حال عجزه و رعایا و عمله و خدمتکاران سرکار فیض آثار رسیده و سه روز در مشهد مقدس توقف نمود»^۴، «... از مالیه مشهد مقدس سیصد و هفتاد تومان به جهت سرکار فیض آثار امام ثامن ضامن علیه‌السلام مقرر فرمودند»^۵. اولین نقل مربوط به عصر شاه اسماعیل اول و دومی شاه عباس اول است. از متن یک حکم متعلق به شاه سلیمان هم برمی‌آید که سرکار فیض آثار، آستانه امام هشتم (ع) بوده و مستوفی هم داشته است.^۶ بالاخره اینکه در سال ۱۱۳۹ ق/ ۱۷۲۷ م یعنی در زمان حیات مؤلف زبدة التواریخ به موجب یک وقفنامه موجود، چند روستای متعلق به حاجی محمد یوسف ناظر سابق بیوتات سرکار خاصه واقع در شمال ایران، بر طلاب یک مدرسه و «سوخ سرکار فیض آثار حضرت امام رضا علیه‌السلام» وقف شده است.^۷

به این ترتیب معلوم می‌شود که محمد محسن پس از بازگشت به مشهد در خزانه امام رضا

۱- ص ۳۶ همین کتاب

۲- مینورسکی: سازمان اداری حکومت صفوی، ترجمه مسعود رجب‌نیا، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸ ش، چاپ دوم، ص ۱۴۷.

۳- Lockhart, Laurence: *The Fall of the Safavi Dynasty and the Afghan Occupation of Persia*, Cambridge - London 1958, P 499 مترجم کتاب لکهارت در ترجمه این مطلب دو کلمه مهم و شعبه خاصه را انداخته و چنین نوشته است: «او در ایامی که زمان آن معلوم نیست وارد دستگاه نادر شده و به مقام مستوفی که به نام سرکار فیض آثار معروف بوده ارتقاء یافته است». انقراض سلسله صفویه، ص ۵۵۶

۴- ناشناس: عالم‌آرای شاه اسماعیل، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۹ ش، ص ۳۴۷

۵- قاضی احمد، بن شرف‌الدین الحسین الحسینی القمی: خلاصة التواریخ، تصحیح احسان اشراقی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۹ ش، ج دوم، ص ۷۵۱-۷۵۰.

۶- بوسه، هریرت: پژوهشی در تشکیلات دیوان اسلامی، ترجمه غلامرضا ورهزام، موسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی: تهران ۱۳۶۷ ش، ص ۷-۲۹۳

۷- ذبیحی، مسیح و ستوده، منوچهر: از آستارا تا استاراباد، انجمن آثار ملی تهران سال ۶۰، ج ششم، ص ۳۹۸ -

(ع) شغل مهمی به دست آورد نه آنگونه که لکهارت گفته است، قبل از ۱۱۳۲ ق / ۱۷۲۰ م.^۱ محمد محسن در سمت مستوفی آستانه بود که به فرمان رضا قلی میرزا نایب السلطنه قدرتمند ایران کتاب زبدة التواریخ را به رشته تحریر در آورد. مؤلف مورد نظر یک بار هم از طرف نادر مأمور دربار پادشاه هند شده است.^۲ زمان آن، طوری که از متن نامه نادر به پادشاه هند برمی آید بایستی بعد از حمله او به هندوستان باشد.^۳

ارزش تاریخی کتاب

همانگونه که قبلاً گفته شد بخش قبل از صفویه زبدة التواریخ مزیتی بر تاریخهای عمومی عصر خودش ندارد. این کتاب در بخش تاریخ صفویه وقایع دوران شاهان اولیه را به اختصار توضیح داده است و از همه کمتر در مورد عصر شاه سلیمان و شاه عباس دوم مطلب دارد، ولی عصر شاه سلطان حسین، شاه طهماسب دوم و شاه عباس سوم را با تفصیل ذکر کرده است و از آنجا که مؤلف بسیاری از وقایع را در دوران اخیر از نزدیک مشاهده کرده یا به خاطر حضورش در دربار از منابع موثق شنیده است، زبدة التواریخ برای این دوره از مهمترین منابع دست اول است. لکهارت که تحقیق مفصل و معتبری در مورد سقوط شاه سلطان حسین و سالفهای حکومت افغانها در ایران انجام داده است می گوید که زبدة التواریخ «بی شک از مهمترین منابع فارسی برای این دوره است».^۴ مدرس رضوی هم در مقدمه مجمل التواریخ درباره این اثر نقل مشابهی دارد: «برای اواخر سلاطین صفویه و دوران هرج و مرج مملکت و تسلط افاغنه بر ایران بهترین کتاب، زبدة التواریخ محمد محسن بن عبدالکریم مستوفی آستان قدس رضوی است که آن را به نام رضا قلی پسر نادر شاه تألیف کرده».^۵ البته او نام پدر محمد محسن را به جای محمد کریم به غلط عبدالکریم ذکر کرده است.

بسیاری از مطالب تاریخی که محمد محسن از عصر آخرین سلاطین صفوی نقل کرده است، در منابع دیگر یافت نمی شود. او در هنگام جنگهایی که با ابدالیهای هرات می شد، در مشهد حضور داشته است. بنابراین اطلاعات دقیقی از این نبردها که عموماً با پیروزی ابدالیها

۱- لورنس لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۵۵۶

۲- قدوسی، محمد حسین: نادر نامه نشریه انجمن آثار ملی خراسان، چاپخانه خراسان مشهد ۱۳۳۹ ش، ص ۷-۵۵۶

۳- نوائی، عبدالحسین: نادرشاه و بازماندگانش همراه با نامه های سلطنتی و اسناد سیاسی، زرین، تهران ۱۳۶۸ ش، ص ۴۱۴

4- The Fall of the Safavi dybasty, P 500

۵- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین: مجمل التواریخ، به سعی و اهتمام مدرس رضوی، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۶ ش، ص نه

همراه بود به دست می‌دهد. هنگامیکه فتحعلی خان ترکمان از طرف دربار فرماندهی سپاه قزلباشها را برای فتح هرات و قندهار به عهده گرفت، برای تدارک سپاهش طلاها و نقره‌های آستانه امام رضا (ع) را با عنوان قرض تصرف کرد. در جلسه‌ای که با حضور بزرگان مشهد صورت حساب خزائن آستانه تهیه می‌شده، به گفته محمد محسن، محمد آقای ناظر مسجد جامع یعنی رئیس مؤلف هم حضور داشته است. به همین خاطر وزن دقیق طلا و نقره‌ای که فتحعلی خان تصاحب کرده بود، در کتاب خود نوشته است.^۱ اساساً آمار و ارقامی را که محمد محسن از تعداد سپاهیان یا مخارج آنها و با بذل و بخششهای شاهان صفوی به زیارتگاهها در اثر خود آورده است، می‌شود به خاطر دسترسی او به دفاتر دیوانی، معتبر تلقی کرد. همچنین آمار هفتصد هزار کشته از مردم اصفهان در جریان محاصره و سقوط پایتخت ایران به دست محمود افغان که مؤلف زبدةالتواریخ به استناد لیست تهیه شده از طرف حاکمان جدید اصفهان نقل کرده است^۲، از تخمین‌هایی که دیگر منابع ارائه داده‌اند^۳، مستندتر است. هنگام واقعه برکناری فتحعلی خان داغستانی اعتمادالدوله که در تهران اتفاق افتاد، محمد محسن حضور داشته و فقط اوست که از درگیری اعتمادالدوله با احمد آقای خواجه یوزباشی غلامان خاصه و دخالت شاه به نفع اعتمادالدوله و نیز تبعید احمد آقا به شیراز، در ابتدای کار خبر می‌دهد. با این حال مؤلف از وارد شدن در جزئیات خودداری کرده است. توضیحات بیشتر او که شاهد عینی بوده است می‌توانست به روشن تر شدن این واقعه تاریخی کمک کند. منابع تاریخی دوره شاه سلطان حسین بر نقش حکیم‌باشی، ملاباشی و قورچی باشی در توطئه علیه اعتمادالدوله تأکید می‌کنند^۴ و گزارش محمد محسن در این مورد مهر تأییدی بر این اخبار است:

«... حکیم باشی و ملاباشی و قورچی باشی و محمد آقای یوزباشی غلامان خاصه»

۱- ص ۱۱۹ همین کتاب

۲- ص ۱۸۶ همین کتاب

۳- کلاتر، میرزا محمد: روزنامه میرزا محمد کلاتر فارس، به اهتمام عباس اقبال آشتیانی، کتابخانه طهوری و کتابخانه سنایی تهران ۱۳۶۲ ش، ص ۷: نهصد هزار نفر

Krusinski, Judasy Tadeusz: The History of The Late Revolutions of Persia. New York-1973, Vol. II, P92:

یک میلیون و چهل هزار نفر. گیلانتر، بطروس دی سرکیس: سقوط اصفهان گزارشهای بطروس دی سرکیس گیلانتر، ترجمه محمد مهریار، کتابفروشی شهریار اصفهان ۱۳۴۴ ش، ص ۶۴: صدوپنجاه هزار نفر. فلور، ویلم: برافتادن صفویان برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی)، ترجمه ابوالقاسم سری، توس تهران ۱۳۶۵ ش، ص ۲۳۲: چهار صد تا پانصد هزار نفر.

4- Krusinski, Vol. I, P 225-232.

شریفه بنابر اغراض نفسانی خود راضی به رفتن خراسان نبوده، از راه عداوت با فتحعلی خان دست از صلاح دولت و دین برداشته در مقام عداوت و نفاق با فتحعلی خان درآمده، به مقتضای تقدیرات آسمانی تدابیر چند نمودند که تفصیل آن باعث طول کلام می شود. بالاخره اسناد خیانت به او دادند که خود اراده سلطنت دارد. طبع نواب اشرف را به آن جهت منحرف ساخته، به مرتبه ای طبع مبارک رنجانیدند که از او خایف شد... غرض که میرزا رحیم حکیم باشی و ملا محمد حسین ملاباشی و محمد قلی خان قورچی باشی اتفاق کرده ایستادگی نمودند تا آنکه روز پنجشنبه ماه صفر سنه ۱۱۳۳ بود که طرف عصری نواب اشرف بیرون آمدند والله ویردی بیگ ناظر را فرمودند که رفته فتحعلی خان را گرفته مقید و محبوس و اموال او را به جهت دیوان ضبط کردند^۱.

نام فرمانده شورشی ابدالی که هرات را تصرف کرد و در چند جنگ لشکریهای اعزامی از اصفهان را شکست داد، در همه منابع اسدالله ذکر شده است، اما محمد محسن او را سعدالله معرفی می کند و باید دانست که مؤلف زبدة التواریخ نزدیکترین گزارشگر به صحنه بوده است. حتی یک بار پس از شکست فتحعلی خان ترکمان از سعدالله در حوالی جام که ابدالیها مشهد را محاصره می کنند، محمد محسن در مشهد بوده است و توصیف می کند که چگونه بدون وجود لشکر و فرماندهی در مشهد، بر اثر مقاومت اهالی شهر سعدالله مجبور به بازگشت به هرات می شود.^۲ منابع مشابه این واقعه را ضبط نکرده اند. با این توضیح به نظر می رسد اظهار لکهارت مبنی بر اینکه محمد محسن نام سردار ابدالی را در کتاب خود اشتباه ذکر کرده است^۳ درست نباشد، زیرا او از نزدیک در جریان وقایع مربوط به ابدالیهای هرات قرار داشته است.

مؤلف زبدة التواریخ در محاصره اصفهان در این شهر حضور داشته و گزارش های او از اوضاع شهر و شدت قحطی و گرسنگی مردم اگرچه اندک است، اما ارزش تاریخی دارد. محمد محسن ضمن تمجید از نقش رستم خان قوللر آقاسی در جنگ شهرستانه توضیح می دهد که هنگام بازگشت قزلباشان شکست خورده به اصفهان، چگونه شاه سلطان حسین تا صبح در بیرون کاخ بود، و دیگران مشغول ساختن سنگر برای جلوگیری از هجوم افغانها به

۱- ص ۱۲۵ همین کتاب

۲- ص ۱۲۱ همین کتاب

۳- انقراض، سلسله صفویه، ص ۱۱۲

شهر بودند^۱. بخشی از توصیف مؤلف از اوضاع اصفهان در جریان محاصره اینگونه است:

«... سگ و گربه در اصفهان نماند و تمامی را ذبح کرده خوردند. بالاخره به حدی رسید که در خانه‌ها و کوچه‌های اصفهان مرده بر بالای یکدیگر ریخته کسی را قوت و حالت آن نبود که پدر فرزند و فرزند پدر را تواند دفن کرد. مرده به نحوی که قبض روح او شده بود، به همان نحو افتاده بود تا آنکه متعفن و مضطحل شده، استخوانهای آنها در اندک وقتی از هم پاشیده در کوچه‌ها ریخته بود و آنچه فرار می‌نمودند در بیرون سیه‌ها به دست افغان گرفتار و کشته می‌شدند^۲.»

لکهارت تأکید می‌کند که دفتر ثبت وقایع گمبرون (نماینده شرکت هند شرقی انگلیس در بندرعباس) و سایر منابع دست اول صحت بیان محمد محسن را درباره آنکه سلطان محمود میرزا و صفی میرزا و طهماسب میرزا، پسران شاه، پی در پی به عنوان ولایت عهد انتخاب می‌شدند تأیید می‌کنند^۳. از جمله این منابع گزارش‌های هلندیهای ساکن اصفهان و نامه‌گاردان (Gardane) سفیر فرانسه در ایران به پاریس است^۴. توضیح اینکه محمد محسن و شاهدان هلندی نام اولین فرزند شاه برای ولیعهدی را محمد میرزا نوشته‌اند نه محمود میرزا. گاردان هم احمد نوشته است.

در همان زمان که اصفهان در اشغال افغانها بود، مشهد شاهد قدرت‌گیری ملک محمود سیستانی بود که ادعای سلطنت داشت. میرزا مهدی خان استرآبادی این وقایع را به اختصار ذکر کرده است^۵، اما زبدة التواریخ بیشتر توضیح می‌دهد. به گفته محمد محسن دو نفر از ملازمان بیگلریگی مشهد به نامهای محمد امین آقا و محمد تقی آقای کلانتر با کمک میرزا ابوالحسن صاحب نسق آستانه رضوی، اسمعیل خان سپهسالار را که از طرف شاه سلطان حسین مأمور به تصرف هرات و قندهار بود، از قدرت خلع و خود حکومت مشهد را به دست می‌گیرند^۶. مدتی بعد هم فردی به نام حاجی محمد مشهور به بابا قدرتی که به قول محمد

۱- ص ۱۲۹ همین کتاب

۲- ص ۱۳۱ همین کتاب

۳- لکهارت، انقراض سلسله صفوی، ص ۵۵۷

۴- بر افتادن صفویان، روایت شاهدان هلندی، صص ۱۰۷ و ۱۱۳ و ۱۲۹. عباس اقبال آشتیانی: فتح اصفهان به دست افغانه اطلاعات ماهانه، سال ۴، شماره ۷، ص ۲۰-۱۷، این مقاله ترجمه نامه‌گاردان به پاریس است.

۵- میرزا مهدی خان، استرآبادی: جهانگشای نادری، به اهتمام سید عبدالله انوار، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۱

ش، ص ۱۱-۱۰

۶- ص ۱۷۵ همین کتاب

محسن از الواط مشهد بود، علیه محمد امین آقا و محمد تقی آقا قیام می‌کند و خود بر مسند قدرت می‌نشیند^۱ و این یکی هم سرانجام مغلوب ملک محمود سیستانی می‌شود که در مشهد ادعای سلطنت کرد و سکه به نام خودش زد^۲. لکه‌هات می‌گوید که سیمئون (آوراموف Semeon Avramov) کنسول روسیه در رشت که در دربار طهماسب دوم سمت منشی دولت روسیه را داشت و به هنگام تلاش طهماسب برای گرفتن مشهد از دست ملک محمود در اردوی طهماسب بوده است، اظهار محمد محسن را در مورد ارتباط فتحعلی خان قاجار سردار سپاه شاه طهماسب با ملک محمود سیستانی، تأیید می‌کند:

«آنچه محمد محسن درباره فتحعلی خان قاجار آورده که چگونه وی پس از برافراشتن علم طغیان به طهماسب ملحق گردید و برای خود و دیگر سرکردگان عشیره خود مناصب عالی به دست آورد و بعد با ظهور نادر مقتدرتر از خود، عرصه را ترک گفت اهمیتی خاص دارد. محمد محسن برخلاف میرزا مهدی^۳ حقیقت را عریان ساخته که سرکرده قاجار با ملک محمود سیستانی دست در کار مکاتباتی خیانت آمیز بود و گفته وی را در این باره سیمئون آوراموف، که با وضعی که داشت می‌توانست به کنه حقایق وقوف به هم رساند، تأیید می‌کند.^۴»

مجمع دشت مغان و انتخاب نادر به عنوان شاه ایران در زبدة التواریخ کاملاً یک طرفه منعکس شده است. محمد محسن هم مانند دیگر نویسندگان دستگاه نادر سعی کرده است این اجتماع و به سلطنت رسیدن خان افشار را طبیعی جلوه دهد^۵. «... همگی اعزه و اعیان و اجله و اذله و سرخیلان و وضع و شریف عرض و استدعا نموده، دست اطاعت بر سینه قبول گذاشته رضا نامجات به خطوط و امهار خود نوشته مسجل به سجلات تمامی گردانیده^۶. حلقه اطاعت و بندگی در گوش قبول کشیده همگی به شرف پابوس اشفاق شاهنشاهی مشرف^۷...». این در حالی است که گزارش کسانی که به نوعی از محدوده خشم نادر فاصله داشته‌اند از اعمال فشار،

۱- ص ۱۷۶ همین کتاب

۲- ص ۱۷۸ همین کتاب

۳- منظور میرزا مهدی خان استرآبادی مؤلف جهانگشای نادری است.

۴- لکه‌هات، انقراض سلسله صفوی، ص ۵۵۸-۵۵۷

۵- مروی، محمد کاظم: عالم‌آرای نادری، تصحیح محمد امین ریاحی، کتابفروشی زوار، تهران ۱۳۶۴ ش، چاپ اول، ج ۲، ص ۸-۴۴۶. جهانگشای نادری، ص ۷۲-۲۶۶

۶- برای اطلاع از متن وثیقه‌نامه دشت مغان ر. ک فلسفی، نصرالله: «چند مقاله تاریخی» مجله توشه، سال اول ۱۳۲۷، شماره ۲، ص ۲۵۴

۷- ص ۱۶۶ همین کتاب

تهدید و حتی قتل در میان بزرگان دعوت شده به دشت مغان حکایت می‌کند:

«خان معظم از محال آذربایجان آمد و از جمیع بلاد ممالک ایران اعیان و کدخدایان و ریش سفیدان را طلب داشته به احضار ایشان محصلان غلاظ گماشته... یک دو کس را به بهانه به قتل آورده اسباب و ادوات سیاست جلوه گر ساخت و در آن مجمع مهیب سخنان سپاهیان مذکور شد و چون مهمل بود جمعی از مخصوصان سخنهای مخلصانه چاکرانه بر زبان راندند و از مردم مشورت می‌خواست که مناسب پادشاهی کیست؟ و مصلحت در چیست؟ مردم دریافتند و به مقتضای مقام زبان برگشادند»^۱.

محمد خلیل مرعشی که خود از خاندان صفوی است می‌گوید که در پاسخ اظهارات نادر در مغان، «حاضرین از ترس جان و آبرو همه گفتند درست است»^۲ و نیز اشاره به کشته شدن میر محمد حسین ملاباشی می‌کند که اظهار مخالفت می‌کرد. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی و خواجه عبدالکریم ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری هم که در آن زمان می‌زیسته‌اند، کم و بیش از ایجاد جو رعب در اجتماع دشت مغان سخن گفته‌اند.^۳

محمد محسن که تربیت یافته نظام صفوی و بخصوص دوره شاه سلطان حسین به شمار می‌رود، یک شیعه تمام عیار است و اگرچه در دیباچه کتاب خود از خلفای راشدین با احترام یاد می‌کند^۴، ولی تنها نشانه تأثیر او از سیاست‌های مذهبی نادر به همین محدود می‌شود. در عوض سراسر کتاب او آکنده از احترام و تکریم ائمه شیعه (ع) و روحانیان است. قضاوت‌های او درباره اختلافات دربار شاه سلطان حسین و کشمکش‌های میان امرا با توجه به اینکه در زمان تألیف زبدة التواریخ سلطه آنها به پایان رسیده بود و مؤلف آزادتر قضاوت کرده، حائز اهمیت تاریخی است. محمد محسن با همه احترامی که برای مخدوم خود محمد آقای خواجه قائل است و در چند مورد آن را آشکار می‌سازد^۵، ولی هنگام انتقاد از بزرگان دربار شاه سلطان

۱- حزین، محمد علی: تاریخ حزین، کتابفروشی تأیید اصفهان ۱۳۴۲ ش، چاپ سوم، ص ۱۱۸

۲- محمد خلیل مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۸۳

۳- آذر بیگدلی، لطفعلی بیگ: آتشکده آذر، مقدمه و فهرست و تعلیقات سید جعفر شهیدی، نشر کتاب، تهران ۱۳۳۷ ش، ص ۳۶۶. خواجه عبدالکریم، ابن خواجه عاقبت محمود کشمیری: بیان واقع سرگذشت احوال نادرشاه، تصحیح و تحقیق کی بی نسیم، اداره تحقیقات پاکستان، لاهور ۱۹۷۰ میلادی، چاپ اول، ص ۲۱-۱۹

۴- ص ۳۳ همین کتاب

۵- ص ۱۴۰ همین کتاب

حسین او را هم مقصر می‌شمارد.^۱ یکی از کاستیهای زبده‌التواریخ مربوط به بخش شاه عباس دوم و شاه سلیمان است که تقریباً مطلبی برای گفتن ندارد و به نظر می‌رسد مؤلف حتی از کتاب عباسنامه نوشته محمد طاهر وحید قزوینی هم که خود مدتی در سمت اعتمادالدوله شاه سلیمان اشتغال داشت^۲ و مطالب مبسوطی درباره‌ی دوره‌ی شاه عباس دوم دارد^۳، بی‌اطلاع بوده است. او همچنین درباره‌ی وقایع مربوط به ولینعتمش رضاقلی میرزا سکوت کرده است، در حالیکه رضاقلی میرزا در زمان نگارش زبده‌التواریخ نایب‌السلطنه ایران بوده و شرح جنگها و وقایع مربوطه به او را محمد کاظم و میرزا مهدی خان در آثار خود آورده‌اند.^۴ همچنین محمد محسن از حوادث جنوب ایران و تعرضات عمان به بحرین، بندرکنگ، جزایر قشم و لارک و نبردهای لطفعلی خان برادرزاده فتحعلی خان داغستانی اعتمادالدوله شاه سلطان حسین، سخنی به میان نیاورده است.^۵ این وقایع همزمان با حرکت اردوی شاه به قزوین و تهران در سال ۱۱۳۲ ق / ۱۷۲۰ م اتفاق افتاد.

۱- ص ۱۲۵ همین کتاب

۲- هدایت، رضاقلی خان: مجمع‌الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۳ ش، ج ۴، ص ۱۰۵

۳- برای آگاهی از مشخصات عباسنامه ر.ک به مقدمه همین کتاب.

۴- محمد کاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۲، ص ۶۳۶ - ۵۷۱ و میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، صص ۶ - ۲۹۳ و ۱۵ - ۳۱۴.

۵- برای اطلاع از مشروح این وقایع ر.ک محمد خلیل مرعشی صفوی، مجمع‌التواریخ ص ۴۹ - ۳۲.

تاریخ تدوین و نگارش زبدة التواریخ

درباره تاریخ تألیف زبدة التواریخ، آنچه تاکنون در فهرستها و بعضی تحقیقات آمده است حکایت از سال ۱۱۵۴ ق / ۱۷۴۱ م دارد.^۱ استناد آنها هم به گفته خود محمد محسن است. در پنج نسخه زبدة التواریخ موجود در ایران اشاره‌ای به این سال نشده است. از طرف دیگر از متن کتاب برمی‌آید که سال تألیف آن بایستی قبل از ۱۱۵۲ ق / ۱۷۴۰ م باشد. محمد محسن در پایان بخش مربوط به شاه طهماسب دوم فرزند شاه سلطان حسین، سن طهماسب را تا زمان «تسوید نسخه» ۳۶ سال ذکر می‌کند.^۲ به این ترتیب معلوم می‌شود که هنگام نوشتن کتاب، طهماسب زنده بوده است. تاریخ دقیق قتل طهماسب در سبزوار به دست حسین خان قاجار و به فرمان رضاقلی میرزا پسر نادرشاه در منابع ثبت نشده است، اما آنچه مسلم است این واقعه هنگامی که نادر در سفر هندوستان به سر می‌برده به دنبال انتشار شایعه مرگ نادر که منجر به نگرانی رضاقلی میرزا شد، اتفاق افتاده است.^۳ نادر هفتم صفر ۱۱۵۱ ق / ۱۷۳۹ م از نادرآباد در مجاور قندهار به طرف هندوستان حرکت کرد و درست یکسال بعد، یعنی هفتم صفر ۱۱۵۲ ق / ۱۷۴۰ م از شاه جهان‌آباد هند به سمت ایران بازگشت^۴ و به احتمال قوی محمد محسن هم کتاب خود را در این فاصله نوشته است. دکتر محمد امین ریاحی مصحح عالم‌آرای نادری با اشاره به زمان خودکشی زن رضاقلی میرزا که خواهر طهماسب بود و پس از شنیدن خبر قتل برادرش انتحار کرد، تاریخ قتل طهماسب را آخرین روزهای سال ۱۱۵۱ ق / ۱۷۳۹ م اعلام کرده است.^۵ محمد محسن هیچ شرحی درباره سفر نادر به هندوستان نداده است، اما در دیباچه هنگام توصیف او، اشاره‌ای به فتح هندوستان هم دارد.^۶ بنابراین معلوم می‌شود که در هنگام نوشتن کتاب، خبر پیروزی‌های نادر در هند به مشهد رسیده بود. به این ترتیب می‌شود نتیجه گرفت که به احتمال زیاد تاریخ تألیف زبدة التواریخ سال ۱۱۵۱ ق / ۱۷۳۹ م بوده است.

۱- نفیسی، سعید: «فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران»، مجله دانشکده ادبیات ش یک، سال هشتم ۱۳۳۹ ش، ص ۳۰۵. C. A. Storey: Persian Literature. London 1953, Vol. I, Part 2 P 1244. The Fall of the Safavi Dynasty, P 499.

۲- در ذکر اجماع قزلباش در عمارت هزار جریب. (همین کتاب). البته محمد محسن در عنوان بخش یاد شده از شاه طهماسب با عنوان «غفران آب» یاد می‌کند، اما این عنوان بایستی بعداً اضافه شده باشد، زیرا با عبارت «تا زمان تسوید نسخه» منافات دارد.

۳- محمد کاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ج ۲، ۷-۷۶۶.

۴- همان کتاب، ص ۷۶۵

۵- همان کتاب، ص ۷۷۱

۶- ص ۳۵ همین کتاب

منابع مؤلف

محمد محسن در بخشهای مربوط به انبیاء و ائمه شیعیان (ع) و تاریخ صدر اسلام از مورخین، راویان و نویسندگان بسیاری نام می‌برد که در بیشتر موارد مطالب آنها را عیناً از کتابهای حیات القلوب و حق‌الیقین محمد باقر مجلسی نقل کرده است. با این حال تعدادی از نویسندگان و کتابهایی که در زبده‌التواریخ از آنها نام برده شده است عبارتند از: واقدی، بلاذری، محمد بن اسحاق، زهری، ابن شهر آشوب، علی بن ابراهیم، شیخ طبرسی، شیخ مفید، قطب راوندی، جابر انصاری، ابن ابی الحدید، هلال بن عامر، ابن طاووس، ابن بابویه، ابن قولویه، ابوالصلت هروی، سید مرتضی و نیز از میان نویسندگان اهل سنت: احمد بن محمد مستوفی، محمد بن اعثم کوفی و کتابهای صحیح مسلم، صحیح بخاری و صحیح ترمذی.

در بخش تاریخ ایران پیش از اسلام که کاملاً به اختصار ذکر شده است اشاره‌ای به منابع نشده ولی به احتمال زیاد مؤلف از روضة‌الصفای میر خواند که در عصر تیموری نوشته شده استفاده کرده است. البته محمد محسن در دیباچه اثر خود از کتابهایی چون روضة‌الصفاء، حبیب‌السیر، خلاصة‌الحساب، مستخب‌التواریخ، تاریخ و صاف، مطلع‌السعدین و مجمع‌البحرین و عالم‌آرای عباسی نام برده است.^۱ درباره‌ی دوره‌ی مغول مؤلف زبده‌التواریخ به کتابهای ظفرنامه‌ی شرف‌الدین علی یزدی، تاریخ‌گزیده‌ی حمدالله مستوفی و مرصاد‌العباد و استفاده از آنها اشاره کرده است.^۲ محمد محسن همچنین به بهره‌گیری از کتابهای نظام‌التواریخ قاضی بیضاوی و نسب‌نامه‌ی سلیمانی تصریح می‌کند.^۳

در بخش صفویه آنچه مسلم است عالم‌آرای عباسی نوشته‌ی اسکندر بیگ ترکمان، احسن‌التواریخ اثر حسن روملو و لب‌التواریخ تألیف یحیی بن عبداللطیف قزوینی از منابع زبده‌التواریخ است؛ اگرچه در متن کتاب فقط از دو اثر اول نام برده شده است.^۴ محمد محسن اشاره‌ی کوتاهی به چگونگی استفاده‌ی خود از منابع دارد: «تواریخ مشهوره که بعد از تحقیقات لازمه و ملاحظه‌ی اسناد و اقوال بر یکدیگر ترجیح داده‌اند، اقوال صحیح و مشهور میان اهل تاریخ اینست که...^۵ همانگونه که قبلاً گفته شد مؤلف زبده‌التواریخ درباره‌ی عصر شاه‌عباس دوم و شاه سلیمان مطلبی قابل توجه ندارد و ظاهراً مؤلف به منابع این دوره که اتفاقاً نزدیک به عصر خودش بوده دسترسی نداشته است. با این حال یکی دو واقعه را به نقل از معمرین عصر خویش که احیاناً در زمان دو شاه یاد شده می‌زیسته‌اند، نقل کرده است. از دیگر منابع

۱- ص ۳۳ همین کتاب

۲- زبده‌التواریخ، نسخه‌ی کتابخانه آستان قدس رضوی، برگ ۱۶۶ و ۱۶۷

۳- ص ۴۳ همین کتاب

۴- صص ۶۰ و ۸۸ همین کتاب

۵- زبده‌التواریخ، نسخه‌ی کتابخانه آستان قدس رضوی، برگ ۱۳۷

زبدة التواریخ احتمالاً دفاتر دیوانی بوده است، زیرا در موارد بسیاری آمار سپاه، مالی و نظایر آنها را با جزئیات ذکر می‌کند. این احتمال با توجه به شغل مؤلف در «دیوان خاصه شریفه» که امکان اطلاع از دفاتر را برای او فراهم کرده است، تقویت می‌شود.

نسخه‌های زبدة التواریخ

تاکنون هشت نسخه از زبدة التواریخ در کتابخانه‌های مختلف شناخته و ثبت شده است و یک نسخه شخصی هم احتمالاً در مشهد وجود دارد. فهرست استوری از چهار نسخه در کتابخانه‌های ایران و انگلستان نام می‌برد.^۱

نسخه موجود در کتابخانه مرکزی دانشگاه تهران قبلاً در کتابخانه دانشکده ادبیات این دانشگاه بود و با نام همین دانشکده هم به شماره ۱۵-ب فهرست شده است.^۲ این نسخه با خط شکسته نستعلیق در سده دوازده نوشته شده است و دارای کاغذ فرنگی با جلد تیماج مشکی ضربی با ۲۵۷ برگ است که ابعاد صفحات آن ۱۳ در ۲۲/۵ سانتی متر است. محرر نسخه ادبیات مشخص نیست. این نسخه آنگونه که از مهر صفحه اول آن برمی‌آید قبلاً به کتابخانه محمد حسن خان صنیع‌الدوله تعلق داشته است و اگر چه تاریخ سالهایی که در آن آمده در برخی موارد اشتباه است ولی متن آن از دیگر نسخه‌ها اشتباه کمتری دارد و در این کتاب به عنوان نسخه اصلی محسوب و دیگر نسخه‌ها با آن مطابقت داده شده است.

نسخه متعلق به کتابخانه آستان قدس رضوی با شماره عمومی ۲۴۲ از طرف میرزا رضا خان نائینی وقف شده است. این نسخه با خط نستعلیق مختلف‌السطر در ۲۶۸ برگ با صفحات ۲۱/۵ در ۳۴ سانتی متر نوشته شده و دارای افتادگیها و غلطهای بسیار است.^۳ محرر این نسخه هم معلوم نیست.

یک نسخه از زبدة التواریخ با شماره ۱۲۶۶ / ف در کتابخانه ملی موجود است. این نسخه را محمد صفی بن عبدالوهاب قزوینی در سال ۱۲۵۶ ق / ۱۸۴۰ م به خط شکسته نستعلیق در ۱۵۶ برگ نوشته و دارای جلد تیماج ماشی کوبیده مقوایی است. نسخه کتابخانه ملی که ورقهایی از جنس کاغذ فرنگی با ابعاد ۱۲ در ۲۱ سانتی متر دارد، بعد از نسخه ادبیات افتادگی و اشتباهات کمتری دارد.^۴

در کتابخانه ملک هم دو نسخه از اثر محمد محسن موجود است که یکی از این دو با

1- C.A. Story, P 1243 and 136

۲- نفیسی، مجله دانشکده ادبیات، شماره یک، سال هشتم ۱۳۳۹ ش، ص ۳۰۵

۳- گلچین معانی، احمد: فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، اداره کتابخانه مشهد ۱۳۶۴ ش، ج ۷، ص ۱۱۷-۱۱۶

۴- انوار، سید عبدالله: فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی، تهران ۱۳۵۱ ش، ج ۳، ص ۳۳۰

نسخه‌های دیگر تفاوت اساسی دارد. این نسخه را شهاب‌الدین علی‌الحسینی در سال ۱۱۹۴ ق / ۱۷۸۰ م تحریر کرده و مدعی شده است «چون مرحمت و غفران شعار میرزا محمد محسن مستوفی سرکار فیض آثار کتاب تاریخ مسمی به زبدة التواریخ را... به عبارات و ترکیب غریب و قانون و رفتار عجیب نگاشته... که وقایع و اخبار و حکایات آن نه ابتدا معلوم و نه خاتمه مفهوم بود»، این کتاب را به «قاعده و قانون مرغوب و ترکیب و نظم اسلوب مطلوب خالی از تکلف و اغراق و عاری از تصنع و اغلاق و استعارات» در آورده است. با این استدلال، محرر مطالب کتاب را به ترتیبی غیر از اصل آن تنظیم کرده است، ولی متنها را تقریباً تغییر نداده است. نسخه کتابخانه ملک با نظم خاص محرر آن در دو مقصد و یک خاتمه که هر مقصد شامل دو مطلب و هر مطلب شامل چهار یا پنج مقاله است تدوین و بخش صفویان در مقاله پنجم از مطلب اول از مقصد اول درج شده است. در این نسخه جمله‌ها دارای افعال کامل و از این نظر نسبت به سایر نسخه‌ها ارجح می‌باشد. محرر دیباچه محمد محسن را حذف کرده و خود به جای آن دیباچه‌ای کوتاه نوشته است. مشخصات این نسخه با شماره عمومی ۴۳۰۷ چنین است: خط نستعلیق، عنوان و نشان شنگرف، ۱۹۶ برگ، ابعاد هر برگ ۱۹/۶ در ۳۲/۸ سانتی‌متر، کاغذ فستقی، جلد میشن قهوه‌ای ضربی^۱.

نسخه دیگر کتابخانه ملک که در فهرست به اشتباه آن را «صورتی مبسوط از سیاق التواریخ» معرفی کرده‌اند، در سده ۱۲ با ۲۶۸ برگ ۲۱/۵ در ۳۰/۹ سانتی‌متر استساخ شده و دارای کاغذ فستقی و جلد میشن قرمز است^۲. این نسخه که شباهتهای زیادی با نسخه دانشکده ادبیات دارد، با شماره ۴۱۴۴ فهرست شده است و محرر آن مشخص نیست. در پایان نسخه دوم کتابخانه ملک مطالب و جداولی در مورد جفر و سحر نوشته شده است.

نسخه موجود در کتابخانه موزه بریتانیا در لندن با شماره Or.3498 دارای این مشخصات است: ۲۵۴ برگ، صفحات ۸ در ۱۳ سانتی‌متر، خط شکسته^۳. این کتابخانه پس از تقاضای کتابخانه مرکزی دانشگاه فردوسی مشهد برای ارسال یک کپی از میکروفیلم نسخه خود جهت استفاده در این تحقیق، ابتدا قول داد که چنین کند، اما در عمل به قول خود وفا نکرد و دومین درخواست کتابخانه دانشگاه فردوسی را هم بی‌پاسخ گذاشت.

نسخه‌ای از زبدة التواریخ در مجموعه شخصی ادوارد براون موجود بوده است که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج نگهداری می‌شود. استوری در فهرست خود نسخه براون را

۱- افشار، ایرج و دانش‌پژوه، محمد تقی: فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی ملک، ج ۳ بخش اول، ص ۸- ۴۳۷

۲- همان کتاب، ص ۶- ۴۳۵

3- Rieu, Charles: Supplement to the Catalogue of the Persian Manuscripts of the British Museum, London, 1895, P. 24-25.

معرفی کرده است، ولی به نسخه کمبریج اشاره نمی‌کند.^۱ از طرف دیگر لکه‌هات در کتاب خود هنگامی که به نسخه موجود در کتابخانه کمبریج ارجاع داده است، توضیح می‌دهد که این نسخه متعلق به مجموعه براون است.^۲ نسخه براون که قبلاً به کتابخانه آلبرت هوتوم شیندلر تعلق داشته است^۳، ۲۵۸ برگ با ابعاد ۲۰/۹ x ۳۰ سانتی‌متر دارد و به خط تعلیق خوش نوشته شده است.^۴

یک نسخه دیگر از زبدةالتواریخ را آقای احمد گلچین معانی در فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی و در حاشیه همان صفحه‌ای که نسخه کتابخانه آستان قدس را توضیح داده، معرفی کرده است که عین عباراتش چنین است:

«کتابی به نام زبدةالتواریخ دیده‌ام که تهذیبی است از زبدةالتواریخ و به نام نادر میرزای قاجار تسمیه شده است، ولی در آن نسخه وقایع تا سال ۱۱۴۴ که ندرقلی بیگ افشار ملقب به طهماسب قلی‌خان شده است، ثبت گردیده، ارقام سیاقی هم حذف شده، مالک این نسخه حاج عباس جلیلیان بازرگان مشهدیست.»^۵

درباره این نسخه با آقای گلچین معانی صحبت شد. ایشان که بسیار پیر و مریض احوال است و به سختی صحبت می‌کند با حوصله و بزرگواری توضیح داد که از آن بازرگان همین مقدار به یاد دارد که هر چه ایشان (آقای گلچین معانی) اصرار کرده‌اند که آن نسخه را بازرگان یاد شده یا بفروشد یا به کتابخانه آستان قدس اهدا کند، وی امتناع کرده است. تلاش برای یافتن آن بازرگان هم به جایی نرسید. با توجه به توضیحات آقای گلچین معانی به نظر می‌رسد این نسخه شبیه نسخه شهاب‌الدین علی حسینی باشد.

نویسنده کتاب تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی در فهرست منابع اثر خود به یک نسخه از زبدةالتواریخ در کتابخانه مونیخ (بدون درج شماره آن) اشاره کرده است.^۶ اولاً در فهرست بخش خطی فارسی کتابخانه ملی مونیخ چنین نسخه‌ای وجود نداشت. ثانیاً پس

1- Story, P 1243

2- Persian MS. no.G. 15 in The Browne Collection in the Cambridge University Library, The fall of the Safavi dynasty, P. 21

۳- سبحانی، توفیق: «فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه آلبرت هوتوم شیندلر» مجله دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه فردوسی مشهد، شماره اول و دوم، سال بیست و پنجم، بهار و تابستان ۱۳۷۱ ش، ص ۴۷۶ - ۴۴۰.

4- Edward G.Browne: A Descriptive Catalogue of the Oriental MSS. belonging to the Late.G.Browne, London, Cambridge. 1932, P 100

۵- فهرست کتب خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، ج ۷، ص ۱۱۷

۶- میر احمدی، مریم: تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، امیرکبیر، تهران ۱۳۷۱ ش، ص ۲۴۸

از بررسی معلوم شد که نویسنده یاد شده همه مواردی را که در کتاب خود به زبده‌التواریخ ارجاع داده است، عیناً از پاورقیهای کتاب انقراض سلسله صفویه و ایام استیلای افغانه در ایران نوشته لارنس لکه‌هارت کپی کرده است.^۱ نسخه زبده‌التواریخ مورد استفاده لکه‌هارت همان نسخه متعلق به مجموعه براون است که اکنون در کتابخانه دانشگاه کمبریج لندن نگهداری می‌شود.

نثر و فصل‌بندی کتاب

نثر متداول دوره صفویه که کم و بیش تا دوره قاجاریه هم ادامه داشت پیچیده، پر تکلف و آکنده از عبارت پردازیهای اضافیست. متنهای این دوره معمولاً مملو از استعارات، تشبیهات، کنایات، شعر و آیات قرآنی است. نثر کتاب زبده‌التواریخ کاملاً مغایر با این شیوه و برخوردار از سادگی و روانی است. محمد محسن پایبندی خود را به شیوه نوشتاری عصرش در دیباچه کاملاً حفظ کرده است، اما اصل کتاب به کلی با دیباچه تفاوت دارد. از جمله ضعفهای این متن استفاده فراوان از افعال ناقص است و تقریباً تمام جمله‌هایی که باید به «کرده است، کرده بود، کرد، شده است، شده بود، شد و ...» ختم شود با فعل ناقص کرده و شده خاتمه یافته است.

«... نواب اشرف قورچی‌باشی بندگان اقدس را به چادر خود آورده، در همان شب جمعی از معتمدان خود تعیین کرده که در خدمت بندگان اقدس بوده روانه مشهد کرده، نواب اشرف را به مشهد مقدس آورده، در عمارت چهار باغ نزول اجلال فرموده و خود داخل سبزوار شده، بعضی از کارخانجات و عمله بیوتات را بعد از ضرورت روانه مشهد مقدس کرده، بعد از چند روز خود نیز از سبزوار مراجعت به مشهد مقدس نموده ...»^۲.

در برخی موارد هم حذف فعل بدون وجود قرینه صورت گرفته است: «... چون اصفهان محصور و از پادشاه و امرا و کومک و بازخواست مأیوس و افغان ابدالی نیز هرات را

۱- لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه، ۱۵۰، ۲۲۱، ۲۲۳، ۱۸۵ و میر احمدی، تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در عصر صفوی، صص ۹۴، ۹۶، ۱۰۶. نویسنده مورد نظر در این کپی‌برداری اشتباهاتی را هم مرتکب شده است. اول آنکه نام محمد محسن را همه جا محمد حسن نوشته است. دیگر اینکه در پاورقی‌های کتاب لکه‌هارت، علاوه بر ذکر شماره هر برگ برای تهییل در مراجعه، دو طرف هر برگ با A و B یا الف و ب مشخص شده است. اما در کپی‌ها بدون توجه به این نکته در بیشتر موارد کلمه «برگ» به حرف «ص» تبدیل، اما الف یا ب مربوط به آن همچنان ذکر شده است و روشن است که «صفحه» دیگر نمی‌تواند الف یا ب داشته باشد.

۲- ص ۱۵۱ همین کتاب

گرفته^۱...» در اینجا فعل «بودند» بعد از مایوس بدون جهت حذف شده است. نمونه دیگر این جمله است که در آن فعل «کرده یا کرد» بعد از «مراجعت» بدون علت حذف شده است: «... از مدار حوالی هرات مراجعت و از راه بلخ روانه بخارا شده^۲...».

رسم الخط زبدۃ التواریخ در برخی موارد تفاوتی با قواعد خط در عصر حاضر دارد که چند نمونه آن چنین است: هراة به جای هرات، جهة به جای جهت، خیمها به جای خیمه‌ها، خانها به جای خانه‌ها، به مرتبه به جای به مرتبه‌ای، اغوی به جای اغوا، آذربایجان به جای آذربایجان. همچنین «و» بین اعداد ترکیبی در متن زبدۃ التواریخ حذف شده است. مثلاً به جای بیست و پنج می‌نویسد: بیست پنج. اینگونه موارد در متن این نوشته تصحیح شده است. تمام ارقام پایان هر بخش در متن نسخه‌های موجود به خط سیاق نوشته و فقط در نسخه دگرگون شده ملک این ارقام به خط معمولی درج شده است^۳.

محمد محسن فصل‌بندی کتاب خود را براساس تنظیم صورت حسابهای مالی یا به قول او «بر ضابطه دفتری و سیاق» مرتب کرده که چگونگی آن را در پایان دیباچه به تفصیل شرح داده است: به موجب این نظم کتاب دارای سه بخش اصلی با عنوانهای مفردة من ذالک والباقي است^۴:

مفردة [حرف اول: انبیا و اوصیا و پیغمبران از آدم تا خاتم (ص).
حرف دوم: پیامبر اسلام (ص) ائمة طاهرین (ع)، خلفای راشدین.
- من ذالک: پادشاهان، سلاطین عجم و ترک، خلفای بنی امیه و بنی عباس از کیومرث الی یومنا هذا (عصر نویسنده).

- الباقی: سلاطین روم و فرنگ و باقی صاحب خروجان و کفار و اهل بدعت و ضلال.
محمد محسن در پایان هر سلسله و در بخش صفویه، پایان قسمت مربوط به هر شاه «ایام عمر و اولاد و آثار و اختراعات ایشان که در صفحه روزگار مانده است» را با عنوان حشو و مدت دولت و سلطنت آنها را زیر عنوان بارز ثبت کرده است^۵.

بهر روز گودرزی

۱- ص ۱۷۵ همین کتاب

۲- ص ۶۵ همین کتاب

۳- نمونه خط نسخه‌های موجود در ایران در پایان آورده شده است.

۴- این اصطلاحات ویژه امور مالی عصر نویسنده است. رک آخر مقدمه همین کتاب.

۵- برای معانی حشو و بارز رک همان صفحه.

بسم الله الرحمن الرحيم و به نستعين

زبدة التواريخ انساب و احوال انبياء و اوصياء و پادشاهان و سلاطین زمان از حضرت خیرالبشر آدم علیه السلام الی یومنا هذا، آنکه بعد از حمد و سپاس به قیاس خداوندی که ضابطه جزو^۱ و کل دفترخانه ایجاد عالم علوی و سفلی تمثیت به زیر قلم تدبیر اوست و صناعی که او راجه اوراق سیاق روزگار که پیش فرد مجموعه افعال و اعمال عبادات، اثری از آثار تقدیر اوست و مالک الملکی که فرد سر رشته سلطنت و فرمان فرمایی پادشاهان کامکار و سلاطین نامدار، نمونه ای از اختراعات بی نظیر اوست، بر صاحب جمعان کارخانه عقل و زکا^۲ و ارباب تحویل سرکار فهم و صفا که^۳ رموز آفرینش در صفحه ضمیر مهر تنویر ایشان مسطور است. مخفی و مستور نماناد که اگر مورخان^۴ تواریخ تفضلات لم یزلی از روی حقیقت مستوفی^۵ دفترخانه نفس الامر و رضا افراد روزنامه لیل و نهار و حشو و بارز دفاتر دهور و اعصار و نسخه باقی عبادات مکلفین دارالتکلیف روزگار را ملاحظه نمایند و سر رشته جلد دفتر بندگی را به دست نویسنده بقایای زندگی^۶ داده، حلقه حق شناسی^۷ را آویزه گوشوار گوش هوش نموده پا از اندازه بیرون نگذارند.

از سیاق کلام و قرینه و مقام معلوم می توانند نمود که مستوفی ممالک کون و مکان^۸ که نقد وجود ساکنان دیار عدم و نیستی و جنس نعمتهای بازار هستی را که در تحت حرف اول مفردة حساب ابواب جمع و مشرف بیوتات سرکار عنایت تعالی در اعمال المذکور من ذالک عبودیت یا عبادی الذین امنوا لاتقطعوا من رحمة الله^۹ به صیغه اشتغال به خرج البایات

۱- آ: جزو

۲- در همه نسخه ها با همین املاء نوشته شده است.

۳- آ: صفا و رموز

۴- ملی: موزعان

۵- آ: مستوفی افتاده است.

۶- آ: زندگانی

۷- آ: حلقه شناسی را افتاده است.

۸- آ: کون و یکون

۹- قل یا عبای الذین اسرفوا علی انفسهم لاتقطعوا من رحمة الله... سوره ۳۹، آیه ۵۳

الصالحات^۱ خیر عند ربك ثواباً^۲ مجری نموده، چنانچه كشيک^۳ نویسان عالم بالا و پیشکش^۴ نویسان در بار كبر یا هر شب قیام درگاه صمدی و هر روز به شكرانه نعمت [۱] ابدی را در سر رشته ضابطه مخلوق به قلم ضابطه نویس فاكتب لنا هذه الدنيا حسنة و فی الآخرة حسنة^۵ به شروط بندگی داده و به فرمان والاذعان و ما خلقت الجن والانس الا ليعبدون^۶ مضبوط دارند و توجیه نویسان ملأ اعلی و ناظران دفاتر سبعة سماء بسند كل من علیها فان^۷ تقدیها را از جنس هستی و مالهیوة الدنيا الامتاع الغرور^۸ منها^۹ نموده، به مضمون الدنيا سجن المؤمن و جنة الكافر و مدلول انی وضعت الراحة فی الجنة و الناس یطلبونها فی الدنيا^{۱۰} و لم یجدوها ابدأ^{۱۱} آنچه راحت است بر حشو گذاشته و محبت را به بارز داده اند، سر رشته ایست که جناب حضرت آفریدگار به دست ارباب تحاصیل دولت روزگار داده است که وجه تحصیل عمر شریف و دولت منیف را بدون سند دفتر و انفقوا مآرز قناکم^{۱۲} و حجت حسابی فاحکم بین الناس بالحق^{۱۳} که به رقم و مهر مهر آثار و اجتنیاهم و هدیناهم الی صراط مستقیم^{۱۴} رسیده باشد، دیناری را به مصرف حق النار ضرابخانه و یعذبهم عذاباً شديداً^{۱۵} نرسانند^{۱۶}، تا آنکه در دفترخانه یوم یقوم الحساب^{۱۷}، به خرج محاسبان حساباً یسیراً توانند داد و از باقی حاصل مبیع دین به دنیای دنی که در تحت حرف ثانی فاعرضوا عنهم الرّجس^{۱۸} ابواب جمع و در طومار طول و امل فیاخذکم عذاب یوم عظیم^{۱۹}، به تحصیل ملائكة غلاظ و شداد مقرر است، احتراز نمایند و سرکشان نفس اماره^{۲۰} و تابعان هوا و هوس را به تیغ بیدریغ و جاهدوا فی

۱- د: الصالحات افتاده است.

۲- سورة ۱۸، آیه ۴۶

۳- ملی: كشيک افتاده است

۴- ملی: پیشکش افتاده است

۵- واكتب لنا فی هذه الدنيا حسنة و فی الآخرة انا... سورة ۷، آیه ۱۵۶

۶- سورة ۵۱، آیه ۵۶

۷- سورة ۵۵، آیه ۲۶

۸- سورة ۳، آیه ۱۸۵

۹- آ: منها افتاده است

۱۰- حدیث نبوی

۱۱- حدیث قدسی

۱۲- سورة ۲، آیه ۲۵۴

۱۳- سورة ۳۸، آیه ۲۶

۱۴- سورة ۶، آیه ۸۷

۱۵- فاعذبهم عذاباً شديداً... سورة ۳، آیه ۵۶

۱۶- د: برسانند

۱۷- سورة ۱۴، آیه ۴۱

۱۸- فاعرضوا عنهم انهم رجس... سورة ۹، آیه ۹۵

۱۹- سورة ۲۶، آیه ۱۵۶

۲۰- آ: عماره

سبیل الله^۱ دفع و رفع نموده، حصن حصین و من یتق الله يجعل له منخرجاً^۲ را به تصرف درآورند و همواره از ازارها^۳ کامرانی و اثمار زندگانی و گلسرخ دین مبین محمدی را، و غنچه رعنائی رنگین ملت جعفری را در گلستان همیشه بهار تقوا و پرهیزکاری به باغبانی فاتقوالله و اطیعون^۴ و دستیاری ولاتجعلوا یدک مغلوله^۵ و آبیاری و لیبلاوا کثیراً^۶ و نسیم صبح و اذکر اسم ربک بکرة و اصیلاً^۸ شکفته و خندان، مخضر دامان دارند تا از آسیب خزان و من یضلل الله فلا هادی له^۹ محفوظ گردند و پیوسته بهله مثال دست تهی به میان خیال و کمر انفعال نزنند^{۱۰} و با پنجه آمال چهره ضلال را نخرانند و کبک دری اطاعت و عبادت را طعمه بوم شوم حرص و طمع میثوم نسازند، و باز ترلان همت عالی را که با طبله^{۱۱} قوا انفسکم^{۱۲} به دست آورده اند، در خلوت باطن با کثرت خواهش بطولک بسته اند^{۱۳} طعمه شب زنده داری از پهلوی دل آگاهی و یراق از رشته کمند کبرای آه صبحگاهی داده، طماقة غفلت از سر و پاچه بند علائق را از پا برداشته به احتیاط از قراقوش وسوس شیطانی در قهال صیدگاه عالم ناسوتی به دست یاری امیر شکار خلوص عقیدت شفقاروار پرانیده، شاهین نور مقصود را که چرخ تاوار آشیان کرده فضای لاهوت است در دست اول به دام آورده، دست کشی و مانند لاجین ایکنه؟ رام خود نمایند، تا در غرضه شکارگاه خذوه فقلوه^{۱۴} مرغابی مثال سر به زیر آب و عرق انفعال نبرند و پیوسته شکر نعمتهای الوان خوان^{۱۵} احسان نعمت الهی انعمت علیکم^{۱۶} را بر برش نقل قنادخانه فاذکروا و نعمة الله^{۱۷} و قند^{۱۸} مکرر دکان واذکروا الله کثیراً^{۱۹} در شربتخانه ذالک ابتغاء مرضات الله^{۲۰} به وقوف قنادی خدای پرستی و حق شناسی

۱-سوره ۲، آیه ۲۱۸

۲-سوره ۶۵، آیه ۲

۳-د: رها

۴-سوره ۳، آیه ۵۰

۵-ولاتجعل یدک مغلوله... سوره ۱۷، آیه ۲۹

۶-دویم: کثیرا

۷-لیکوا کثیرا... سوره ۹، آیه ۸۲

۸-سوره ۷۶، آیه ۲۵

۹-سوره ۷، آیه ۱۸۶

۱۰-د: نزنند

۱۱-ملی: طبعه؟

۱۲-سوره ۶۶، آیه ۶

۱۳-د: بسته اند شند؟

۱۴-سوره ۷۰، آیه ۳۰

۱۵-در همه نسخه ها: خان

۱۶-سوره ۲، آیه ۴۰

۱۷-واذکروا نعمت الله... سوره ۲، آیه ۲۳۱

۱۸-د: قند افتاده است.

۱۹-سوره ۲۶، آیه ۲۲۷

۲۰-سوره ۴، آیه ۱۱۴

استعمال و از چاشنی نبات^۱ و اما بنعمة ربك فحدث^۲ کام مرام را از تلخی فذوقوا عذاب الحریق^۳ [۲] شیرین نمایند و پیوسته مصدر امور خیر گردیده، به مضمون هدایت محشون مافات مضی و ماسیاتیک فاین فاغتم الفرسته بین العدمین^۴ مستقبل حال خود را به تدارک ایام ماضی و اثبات نفی صفات غیر مرضی که نهی از آنها امریست مقبول الهی و فاعل آن مفعول عذاب غیرمتناهی، نحوی صرف نمایند که مجهول خود را به طریق استفهام معلوم و قابل خطاب مستطاب فادخلی جنتی^۵ گردیده، قامت استعداد و قابلیت خود را به خلعت فاخرة و یلبسون من سندس و استبرق^۶ مخلف سازند.

و از معانی و بیان کلمات فصاحت آیات قرآنی و احادیث و اخبار هدایت آثار نبوی به تأمل نحوی اوقات خود را صرف حکمت علمی و عملی و سیاست مدنی نموده، نام نیک در صفحه روزگار گذارند، و از لذات فانیه دنیای دنی که بنائیت بی بقا و سرائیست دور نما، شراریست بی اثر، شجریست^۷ بی ثمر، شعله ایست سوزنده، گداریست لغزنده، آغازش با انجام توأم، وجودش مقارن با عدم، معمورها خراب، ماواها سراب، راحتش^۸ با مشقت مخلوط، محبتش با عداوت مربوط، تریا قهاسم، سرورها غم، عزتش گل بوستان ذلت، دولتش خار گلشن محنت، شیرینی کامش زهریست جانگداز، حلاوت مرامش با تلخی دمساز، فریفته تسوید و فرد اعمال خود، الصحة میزان و امان ثقلت موازین فیهو فی عیشة راضیه^۹ رسانند و همواره طریق انیق دین مبین سید المرسلین را شاهراه عین الیقین خود نموده، از جواهر سرمه اطاعت و پیروی گوهر شب چراغ صدف بحر نبوت، در یتیم معدن رسالت، مهر سپهر لولاک لما خلقت الافلاک^{۱۰}، بدر منیر فلک انا اعصیناک^{۱۱}، صدر نشین محفل و لقد کرّمنا^{۱۲}، مسند طراز مجلس و لقد اصطفینا^{۱۳}، شمس ایوان قاب قوسین او ادنی^{۱۴}، نیر اعظم آسمان دنی فتدلی^{۱۵}، فرمان فرمای عوالم غیب و شهود، عالم معالم قرب و وجود،

۱- آ: نبات افتاده است

۲- سورة ۹۳، آیه ۱۱

۳- وذوقوا عذاب الحریق سورة ۸، آیه ۵۰

۴- شعرى عربی است.

۵- وادخلی جنتی سورة ۸۹، آیه ۳۰

۶- سورة ۴۴، آیه ۵۳

۷- د: شهریست

۸- آ: راحتش

۹- سورة ۱۰۲، آیه ۶

۱۰- حدیث قدسی

۱۱- سورة ۱۰۸، آیه ۱

۱۲- سورة ۱۷، آیه ۷۰

۱۳- سورة ۲، آیه ۱۳۰

۱۴- سورة ۵۳، آیه ۹

۱۵- سورة ۵۳، آیه ۸

خلاصہ ارباب علم و یقین، زبدہ موجودات ازمنہ و سنین، ثمر شجرانی لکم رسول امین^۱، نخل برومند رحمۃ للعالمین^۲، عندلیب بوستان و ماینطق عن الہوی^۳، ہزارستان گلستان ان ہو وحی یوحی^۴، کوکب درخشندہ والشمس^۵ والضحی^۶، اختر فروزندہ والنجم اذاهوا^۷، افق مشرق و مو بالافق الاعلی^۸، معلم علوم علمہ شدیدالقوی^۹، شفیع درماندگان روز جزا، ذخیرہ تہی داستان عالم بقا، اعنی سید و خاتم انبیا و سرور اصفیا، محمد مصطفی صلی اللہ علیہ و آلہ الا تقیادیدہ حق بین خود را بہ معالجہ کحالان قد جائکم بصائر من ربکم جلا دادہ، لعل رنگین اخلاص و محبت آل و اولاد طاہرین و خلفاء راشدین و اصحاب منتجبین، اغصان شجرہ طیبہ لقد رضی اللہ عن المؤمنین^{۱۰} کہ سررشتہ نظام تواریخ روزگار و قطب دایرہ لیل و نہارند، آویزہ گوش و ہوش ساختہ، اثمار اشجار بندگی و گلہای رعنا ی ملت^{۱۱} جعفری را^{۱۲} در گلشن افمن کان مومنأ کمن کان فاسقا^{۱۳} بہ رشحہ افشانی^{۱۴} سحاب لایستوی منکم من القوم قبل الفتح^{۱۵} و نسیم بہار ہل یستوی اصحاب النار اصحاب الجنۃ^{۱۶} بہ مقتضای ہر فصل و اقتضای وقت تربیت نمودہ، گل رعنا ی حصول و تمنا و زبان در قفای وصول مدعا را بشکفانند و از شوارع شرایع نہانی و روضۃ الصفا ی جنانی و حبیب السیر معانی و خلاصہ حساب وجدانی و رموز حمزہ رمزدانی و تلخیص مختصر بیانی بہ حکمت علمی و عملی و قانون رسم زمانی از منتخب التواریخ مراتب حقانی انتخاب نمودہ، راہ بہ سر منزل اصلی برند و ابواب جنان [۳] و صاف مدعا را بہ مفتاح الفلاح لاینال عہدی الظالمین^{۱۷} کشانند و شرح اشارات انما یرید اللہ لیذهب عنکم رجس^{۱۸} را فصل بہاران

۱- سورہ ۲۶، آیہ ۱۲۵

۲- سورہ ۲۱، آیہ ۱۰۷

۳- سورہ ۵۳، آیہ ۳

۴- ان ہوالا وحی یوحی... سورہ ۵۳، آیہ ۴

۵- سورہ ۹۰، آیہ ۱

۶- سورہ ۹۲، آیہ ۱

۷- سورہ ۵۳، آیہ ۱

۸- سورہ ۵۳، آیہ ۷

۹- سورہ ۵۳، آیہ ۵

۱۰- سورہ ۴۸، آیہ ۱۸

۱۱- آ: ملت افتادہ است

۱۲- د: را افتادہ است

۱۳- سورہ ۳۲، آیہ ۱۸

۱۴- د: افشایی

۱۵- ... لایستوی منکم من افق من قبل الفتح... سورہ ۵۷، آیہ ۱۰

۱۶- لایستوی اصحاب النار و اصحاب الجنۃ... سورہ ۵۹، ۲۰

۱۷- سورہ ۲، آیہ ۱۲۴

۱۸- سورہ ۳۳، آیہ ۳۳

الارض يرثها عبادى الصالحون^۱ است.

از حاشیه قدیم ازمنه و ایام که تفسیر عالم آرای نرید ان نمى على الذين استضعفوا فى الارض و نجعلهم ائمه و نجعلهم الوارثين^۲ است، تجرید از شاییه تحریف و اختلاف به نظر تفکر و تعمق مطالعه و به ارشاد ربانى و هدایت سبحانى، گوهر مدعا را به غواصی فیض یزدانى، از بحر تحجیر و صدف تفکر^۳ استخراج نمایند و شاهد دین و چهره یقین را به زینت^۴ تحقق تزئین فرمایند و متوجهات شرعى خود^۵ را که موقوف به تحصیل معرفه الله و تحقیق احوال اهل الله و ملاحظه احوال و افعال صاحبان عرفان و بزرگان مذاهب و ادیان است، بمودای الذین هم عن اياتنا غافلون^۶، پشت دفتری غفلت و تغافل نمایند و در سر رشته ما عندکم ینفد و ماعند الله باق^۷ دفتری ثبت نموده، مفاصحساب به مهر مرحمت آثار ان الله لا یضیع اجر المحسنین^۸ رسانیده، در سرکاران الابوار لقی نعیم^۹ ثبت نمایند و پیوسته حصول مطالب^{۱۰} خود را در مظان اجابت به استصواب^{۱۱} خلاصه نویسی ادعوی استجب لکم^{۱۲}، در خلوتخانه ادعوار یکم تضرعاً و خفیه^{۱۳} به اجابت مقرون ساخته، صورت احوال خود را در مرآت حکایات و روایات و افعال و اعمال انبیاء و اوصیاء و پادشاهان و سلاطین ملاحظه و مشاهده و محک تجربه و عبرت نموده، دستور العمل زندگانی و سرمشق آگاهی سازند و هر یک علی قدر مراتبهم فراخور مقدار مقدور، نقد احوال خود را در بوته اطاعت و استرضای خالق و ترفیه^{۱۴} حال عباد و خلائق و رفع ظلم و ستم و غور رسی به نحو لایق کامل عیار سازند، تا در ضرابخانه توفیقات دارین مسکوک به سکه رستگاری نشأتین گردند. ذالک فضل الله یؤتیه من یشاء^{۱۵} والله ذوالفضل العظیم^{۱۶}.

۱- سورة ۲۱، آیه ۱۰۵

۲- سورة ۲۸، آیه ۵

۳- آ: تفکر افتاده است

۴- نم، بزیب

۵- آ: خود افتاده است

۶- سورة ۱۰، آیه ۷

۷- سورة ۱۶، آیه ۱۶

۸- سورة ۹، آیه ۱۲۰

۹- سورة ۸۲، آیه ۱۳

۱۰- آ: مطالب افتاده است

۱۱- ملی، اجابت به استصواب افتاده است و در آ: جا افتاده است

۱۲- سورة ۴۰، آیه ۶۰

۱۳- سورة ۷، آیه ۵۵

۱۴- د: ترفیه

۱۵- آ: من یشاء افتاده است

۱۶- سورة ۵۷، آیه ۲۱

اما بعد^۱ معروض خاطر خطیر عارفان سخن و مرفوع ضمیر منیر آفتاب تأثیر واقفان نو و کهن می دارد که:

در عهد دولت پسادشاه	جسم انجم سپاه فلک بارگاه
نمک سوده آستان رضا	کمر بسته شاه دین مرتضا
طلای خلاصی ایران زمین	بود دست افشار کاصحاب دین
به وقت سخاوت کرم بشمار	شود صورت لطف حق آشکار
چو ^۲ قهار و جبار وقت غضب	مجسم شود صورت قهر رب
چو آید برون تیغ او از غلاف	برافتد ز عالم عناد و خلاف
زره چون بپوشد به هنگام رزم	شود در قفس شیر غزان ز حزم
بپوشد چو قاتلاد در روز جنگ	بود شیر اندر قرابه به رنگ
شود چون کله خود بر سر عیان	تو گویی که در زیر ابر آسمان
سپر چون به دوش افکند آن دلیر	چو خورشید تصویر بر روی شیر
چو نیزه به دست آورد آن سپهر	خط کهکشانیست بالای ^۳ مهر
کشد چون سپر بر سر آن ^۴ پرشکوه	بود لکۀ ابر بر روی کوه
چو ^۵ برپا کند روز هیجا علم	بدرزد ^۶ به خود آسمانها شکم
شهنشاه ایران خدیو زمان	که بخشیده است تاج هندوستان
هر آنچه به مدحش کنم من بیان	بود سطوت شوکتش بیش از آن
ندارد کسی حرف در وصف او	نیاید رهی نقطه در حرف او
بود سرور شهریار جلال ^۷	نباشد دمی دولتش را زوال

الملك العادل و المالك الكامل، مصعد لواء العساكر، كاسر رؤس الاكاسر، معمر صروح العدل، هادم اساس الخذل، سالک مالک الکرم، صاعد صواعد الهمم، [۴] مطلع لوامع الاسلام، مُطَّلِع عوالم الاعلام، مصدر المحارم والمكارم، [مرصد الاعالم والاكارم]^۸ رادع الملك والملل، فارس العلم

۱- نم و آ: اما بعد افتاده است

۲- د: چه

۳- نم و د: پهلوی مهر

۴- د: آن افتاده است

۵- د: چه

۶- ملی: بدرد

۷- ملی: جهان

۸- آ: مرصد الاعالم والاكارم افتاده است

والعمل، مؤسس اساس الجلال^۱، ممدّد مهذا الملل، محدّد حدود الحلال والحرام، راسم مراسم الكمال، مورد صدور الكرم والكرام، واصل سواحل و اماء الحكم، ممدوح الامراء الكرام، محمود ملوك ممالك الاسلام، كلامه محمود المسامع، ولوده مرصود اهل الصوامع، ملك الملوك، مهر سماء السلوك، ملكه معدوم المسامع، اسمه مسكوك الدرهم، الاثنه كاعطاء الامطار، املائه كهواء الاسحار، عدله حارس^۲ العالم، حكمة امرا والاولاد الآدم، مدار الدول، مصالح الحلل، المسعود المجهود المودود، محور سماء الصعود، مصعد لواء السعود، ساعدة الاعوام والدهور، طاعة السعود والسرور، لوائه معاد لاهل الولاء، دعائه موسوم الواح السماء، ادام الله ملكه وعمره، اعنى اعلى حضرت كيوان رفعت، بهرام صولت، مريخ سطوت، نير فلک اعظم جهان باني، بدر منير سپهر گیتی ستاني، مفتخر تاج و ديهيم، صاحب همت و عقل و اقليم، قوت بال طایر فتح و ظفر، سمع گشای عرصه هيجا و لشکر، مجمع البحرين شجاعت و سروري، مطلع السعدين معدلت و دادگستري، بحر مواج پردلی و شجاعت، موجّه دریای جرئت و جلادت، صبح صادق کشور گشایی، ماهیچه علم فرمانروایی، درّ یتیم صدف بحر تهمتی، گوهر بحرین رفعت و برتری، برق سوزنده خرمن حیات، اعادی دین مبین، قهرمان ملوک روی زمین، شمع فروزنده شبستان محبت سید المرسلین، درّه التاج سلطنت و شهر یاری، عارج معارج عظمت و بختیاری، مظهر کریمه توتی الملك من تشاء^۳ و مظهر آیه وافی هدایه تعزّمن تشاء^۴ مروج دین مبین نبوی، مجدد قوانین ملت جعفری، اندازه ملک و ملت، شیرازه^۵ دین و دولت، خاقان اعظم و اکرم^۵، قا آن عرصه عالم، تاج بخش ممالک هندوستان و ترکستان، هم شهنشاه عرصه گاه جهان، پادشاه ممالک ایران، ظل سبحان، نادر دوران که طیور ارواح ظلم و ستم از بیم عقاب عقابش هر نفس در طپیدن و شیشه قلوب سرکشان عالم هر زمان از سنگ اندازی فلاخن قهرش در انداز شکستن و جبل المتین جباره و ملوک از تیزی تیغ نهیش^۶ چون رشته نفس در گستن است.

از اتفاقات روزگار، روزی چون ایام بهار، این ذره بی مقدار و کمینه خوار و زار، سیلی خور بحر طوفانی^۷ روزگار، ابن محمد کریم واصل بحار رحمت کردگار، محمد محسن، مستوفی سرکار فیض آثار که از ابتداء طلوع آفتاب عالم تاب این دولت پایدار، هر جا که شعشعه خورشید دولتش پرتو انداخته، ذره وار در رفتار و هر محل که صیت سطوتش رسیده، مورچه وار کمر خدمت و بندگی

۱- ملی: مؤسس اساس الجلال

۲- آ: حارث

۳- سورة ۳، آیه ۲۶

۴- سورة ۳، آیه ۲۶

۵- د: اعظم اکرم

۶- د: تیغ نهیش

۷- دو ملی: طوفان

استوار نموده، چون قطره در دریا و غباری در صحرا در خدمت با رفعت^۱ کثیرا^۲ المواهب^۳ بندگان ثریا مکان دارا دربان، نواب کامیاب سپهر رکاب خورشید قباب، دستورالعمل آداب و ارکان، قافله^۴ سالار طریق رفعت و امتنان، منتخب تقاویم انفس و آفاق، جالس مجالس عزت و جلال از روی استحقاق، عالم معالم فرزاندگی، واقف مواقف مردانگی، نور حدیقه دانش، نور حدقه بینش، لوی معرکه نصفت و اقبال، ماهیچه علم شوکت و اجلال، گل همیشه بهار عظمت و کامروایی^۵، گلشن فیض رسانی و فرمانروایی، نوباوه بوستان فهم و زکا، تازه نهال گلستان عقل و صفا، یکه تاز جولانگاه عرصه شاهی، بزم آرای انجمن آگاهی، مسند پیرای [۵] محفل عقل و شعور، رافع لوی عدل و انصاف، مهر سمای شجاعت در روز مصاف، در صدف سلطنت و شهریاری، گوهر شب چراغ بحرین معدلت و بختیاری، شمس ایوان رفعت^۶ و سروری، مهر سپهر جلالت و دادگستری، اعنی شاهزاده کامکار و الاتیار نواب کامیاب جهانبانی^۷ رضاتلی میرزا^۸ که از روز ازل به مصداق کریمه والله یهدی من یشاء^۹ و آیه وافی هدایة تعز من تشاء^{۱۰} مصور صور^{۱۱} یصورکم فی الارحام کیف یشاء^{۱۲} صور این حکایات و مضمون این مقالات را در مرآت احوال سعادت و اقبال منوال مرتسم گردانیده بود، جز به احوال دیده تمنا و مدعا را عینک آفتاب فرمایش ساخته ایستاده بود(؟) که به تقریب تحقیق احوال و اقوال اهل عرفان و کیفیت افعال^{۱۳} و اعمال سلاطین و پادشاهان و کتب تواریخ، حسب الامر العالی مقرر فرمودند که این بنده خاکسار تاریخی بعنوان اجمال و اختصار خالی از زواید و اغلاق به طریق و ضابطه رقوم و سیاق بطی تحریر و قلم تقریر در آورد که مشتمل باشد بر خلاصه احوال انبیاء و اوصیاء و پادشاهان و سلاطین و آغاز و انجام دولت و ایام عمر و مدت زمان سلطنت و فرمانروایی هر یک و آثار و اختراعات و بناهایی که از ایشان در صفحه روزگار مانده و حسب و نسب ایشان را از حضرت خیرالبشر آدم علی نبینا و علیه السلام الی یومنا هذا که در هنگام رجوع و احتیاج محتاج به تحصیل و مطالعه کتب تواریخ نبوده، به سهولت و آسانی بدون

۱- د، با رفعت افتاده است.

۲- آ: اکثیر.

۳- د: کثیرا الموهبت.

۴- د: غافله.

۵- د: کامرانی.

۶- د: عزت.

۷- آ: نواب کامیاب جهانبانی افتاده است.

۸- ملی: رضا قلی میرزا افتاده است.

۹- سوره ۲، آیه ۲۱۳.

۱۰- سوره ۳، آیه ۲۶.

۱۱- ملی: صور افتاده است.

۱۲- سوره ۳، آیه ۶.

۱۳- آ: افعال و افتاده است.

تصدیع و سرگردانی نسب و حسب و احوال و افعال هر یک به محض رجوع و ملاحظه از این مختصر معلوم خواهد^۱ شد.

از نسیم عبرین شمیم این فرمان لازم‌الاذعان^۲، ابر فصل بهار و نوروز به روزگار، در احوال این ذرة بی‌مقدار بهم‌رسیده، انواع گلهای خرمی و انبساط در چمن خاطر پژمرده خزان بی‌برگی شکفتن و نشاط آغاز نموده، سر مباهات به اوج سماوات رسانیده، مژگان اطاعت را بر دیده بندگی سرانگشت قبول کرده، حباب آسا^۳ برخورد بالیده، طوطی ناطقه قفل سکوت از زبان سخن‌سرای برداشته، سلطان آرزو و تمنای مدعا بر تخت مراد نشسته، کتابدار کتابخانه حواس ظاهر و باطن را مأمور به جمع‌آوری کتب تواریخ و احادیث و ملاحظه و مطالعه آنها و تحقیق احوال و افعال پیغمبران و انبیاء و اوصیاء و خلفای ایشان و ملوک و سلاطین و صاحب خروجان و آغاز و انجام کار ایشان و نسب حسب هر یک و آثار و اختراعاتی که از هر کدام در صفحه روزگار باقی مانده ساخته، و به طریق ضابطه سیاق در این مختصر صدق نشان ثبت و ضبط و به زبدة التواریخ موسوم و مسمی گردید. امید^۴ که بعد از تصحیح نکته‌پردازان دفترخانه فراست و تنقیح و معنی طرازان دفاتر خلود و کیاست و تصحیح، ملاحظه فرموده آنچه موافق طبع مشکل پسند ضابطه‌نویسان نسخه فصاحت و بلاغت بوده [با] شد، به نظر اصلاح و تصحیح محرران سرکار عیب‌پوشی، از حشو عیب‌جویی وضع و منها و آنچه قابل مقرأ و توجه ابوابجمع و در دفتر قبول ثبت نمایند^۵.

و بعده چون معروض گردید که بنای طرح این نسخه بر ضابطه دفتری و سیاق است، لهذا مشتمل گردیده بر مفرده و من ذالک والباقی و مفرده مبنی بر دو حرف است. حرف اول و حرف ثانی و چون مفرده جمع است و اصل در محاسبه جمع می‌باشد و انبیاء و اوصیا نیز در دفتر ایجاد اصلند، پس ایشان حکم جمع دارند، لهذا احوال انبیا و اوصیا و پیغمبران از حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام تا حضرت خاتم‌الانبیا صلی الله علیه و آله در تحت حروف اول مفرده و از جناب [۶] رسالت مآب خاتم انبیاء صلوات الله علیه که اول ظهور اسلام است و ائمه طاهرین و خلفای راشدین علیهم السلام^۶ در تحت حرف ثانی جمع و محرر گردیده و ایام نبوت و پیغمبری هر یک در حشو و ایام عمر ایشان به بارز آمده که در تحت مفرده به میزان می‌رود و بعد از تفریغ محاسبه که مدعا اتمام نسخه باشد، مدت عمرهای ایشان که با هم معاصر بوده‌اند به باقی خواهد آمد. و هرگاه خواهند که تحقیق احوال و انساب انبیا و اوصیا و پیغمبران را تا جناب سیدالمرسلین نمایند، در تحت حرف

۱- د: تواند.

۲- د: زعان.

۳- د: حیا آسا.

۴- ملی: امید افتاده است.

۵- د: نمایند افتاده است.

۶- د: ع.

اول از مفردة ملاحظه نمایند. از جناب مستطاب محمد مصطفی صلی الله علیه و آله و خلفا و ائمه هدا^۱ علیهم السلام تا حضرت صاحب الامر علیه السلام در تحت حرف ثانی ملاحظه و بدون تأمل جزئیات احوال هر یک را مشخص نمایند.

و احوال پادشاهان و سلاطین عجم و ترک و خلفای بنی امیه و بنی عباس را از کیومرث که فرزند چهارم حضرت آدم و اول پادشاهان و سلاطین روی زمین است و بنای پادشاهی و سلطنت را او در جهان گذاشته الی یومنا هذا در تحت من ذالک که موافق ضابطه سیاق خرج است و پادشاهان و سلاطین و ملوک نیز عمر خود را صرف و خرج دولت و به مصرف دنیا رسانیده اند به دو دفعه به خرج نوشته شده. دفعه اول قبل از ظهور اسلام که بعثت حضرت پیغمبر آخرالزمان و دفعه ثانی بعد از ظهور اسلام است که از ابتداء بعثت جناب رسالت مآب پیغمبر صلی الله علیه و آله باشد تا به حال که تحریر این نسخه شده و هر دفعه چند بابت و صیغه است که هر سلسله در تحت صیغه که آن سلسله به آن موسوم و معروفند به ترتیبی که پادشاهی و سلطنت کرده اند، مذکور و به قلم آمده و ایام عمر و اولاد و آثار و اختراعات ایشان که در صفحه روزگار مانده است، در حشو کتابت شده و مدت دولت و سلطنت ایشان به بارز آمده و در تحت من ذالک به میزان رفته که مدت ایام دنیا نیز از زمان حضرت آدم الی یومنا هذا از آن معلوم می تواند شد.

و چون هر یک بعد از دیگری بلافاصله یا به ارث یا به عنف و یا شمشیر مملکت را تصرف و بر تخت نشسته اند، به همان ترتیب به جمع نوشته شده [و جمعی که با یکدیگر]^۲ معاصر در یک ایام هر یک در مملکتی پادشاهی نموده اند در حشو کتابت شده به میزان نرفته است. [مدت ایام دنیا الی حال]^۳ معلوم تواند شد که از زمان خلقت حضرت آدم تا حال چند هزار سال است و مجملی از احوال سلاطین روم و فرنگ و باقی خوارج و صاحب خروجان و کفار و اهل بدعت و ضلال که در صفحه روزگار سلطنت و حکومت کرده اند و اسمی و رسمی داشته اند، چون هر یک از ایشان در عصر یکی از پیامبران یا در زمان پادشاهی بوده اند که در تحت مفردة جمع شده و در من ذالک به خرج نوشته شده که در یک زمان بوده اند، در تحت الباقی در حرف خرج کتابت شده، در معنی آن زمان حکم آن وجه دارد که آن جماعت از مال پیغمبران یا پادشاهان خرج کرده اند. یعنی زمان ایشان بوده که به باقی آمده پس می باید که عمر آن جماعت در تحت الباقی در حرف خرج مجری شود. و سایر قصص و حکایات که آن نیز^۴ از وقایع آن ایام است و مدت آنها معلوم نیست، در تحت دفعه باقی در تنخواه باقی نوشته نمی شود حسب الوقاع [و پادشاهان و سلاطین روم را چون کیفیت

۱- هدی.

۲- آ: درون قلاب افتاده است.

۳- آ: درون قلاب افتاده است. پ

۴- آ: نیز افتاده است.

احوال و ایام عمر و مدت دولت و سلطنت ایشان را نتوانست تحقیق نمایند، لهذا مجمل^۱ تا [در حشو تحت الباقی به فاضل آمده. همانقدر که نسب و عدد نفری ایشان تا عثمانجوق^۲ که بعد از سلاجقه اول سلاطین روم و آل عثمان است، به قلم آمده که ظاهر و معلوم می شود که ابتداء دولت آل عثمان به چه نحو بوده و تا حال چند نفر و به چه ترتیب پادشاهی و سلطنت کرده اند و به کدام سلسله می رسد. و همچنین نفری و اولاد و عقاب و ذریه حضرت یعقوب علی نبینا و علیه السلام که طایفه بنی اسرائیل باشند نیز به فاضل آمده و عوض فاضل مزبور از بابت نفری اموات ایام قحط مصر و استیلای افغان و محاصره دارالسلطنه اصفهان که این کمینه در آنوقت در اصفهان بوده به تنخواه داده شده است^۳.

۱-د: درون قلاب افتاده است.

۲-نم: عثمانجوق.

۳-در حاشیه سمت راست آخرین صفحه از دیباچه زبدةالتواریخ نسخه کتابخانه آستان قدس رضوی، تعریفهایی مختصر از چند اصطلاح مالی که در متن دیباچه به کار رفته، داده است که در سایر نسخه ها وجود ندارد بنابراین نوشته محرر نسخه آستانه است. تعریف های یاد شده چنین است:

حشو: مبلغ و مقداری که عمل در آن می شود، آن را حشو می نویسند و حشو می گویند.
بارز: مبلغ و مقداری که عمل در آن نمی شود، آن را بارز می نویسند و بارز می گویند و هرگاه در بارز هم عمل شود، در تحت او حرف خرج و حرف باقی می نویسند.

مفرده: طلب دیوان.

من ذالک: خرج مدعی.

منها و موضوع: کم کردن مبلغ و مقدار قلیل از کثیر.

سلاطین جنت مکین صفویه

سلاطین جنت مکین صفویه رضوان الله علیهم - اول ایشان شیخ صفی الدین است و او از اولاد ابوالقاسم حمزه پسر امام الهمام امام موسی کاظم علیه السلام است. به ترتیبی که در گوشوار مذکور و به تفصیل بطناً بعد بطن ثبت می شود و اوصاف حمیده و صفات پسندیده متعالیه و کرامات جمیلۀ متکاثرة^۱ متواترة آن جناب بسیار است که مورخین به تواتر نقل کرده اند. مجملأ آنکه بعد از ارتحال والد ماجدش سید امین الدین جبرئیل، والدۀ ماجده اش متکفل تربیت آن سرور بود و امور غریبه و آثار عجیبه بسیار از آن جناب مشاهده نموده اند. از جمله غرایب کشف قبور و تحقیق احوال اموات که بعد از فوت چه نحو برایشان گذشته و از این مقوله عجایبات مکرر از آن جناب ملاحظه شده و مکرر خارق عادات از او به ظهور رسیده که ایراد آن در این نسخه باعث طول کلام می شود. بای تقدیر^۲ بعد از اکتساب علوم دینی و تحصیل فضایل و کمالات یقینیه به عارف معارف ربانی شیخ محمد ابراهیم زاهد گیلانی ملاقات آن جناب واقع شده. شیخ زاهد مشارالیه او را به شیخ صفی الدین خطاب داده، شبی در خواب دید که شمشیری بر کمر بسته و کلاه سموری بر سر دارد و چون کلاه از سر برمی دارد، روشنایی از سر او ظاهر می شود و چون این خواب را به جناب شیخ ابراهیم گیلانی نقل کرده، عارف ربانی تعبیر فرموده که علامت ظهور و خروج پادشاه قاهریست که از صلب تو به وجود خواهد آمد که مروج مذهب و مشید ملت خواهد بود و شیخ عارف مشارالیه فاطمه نام صبیۀ قریبیه^۳ خود را به آن جناب عقد کرده، به^۴ مصاهرت خود درآورده و بعضی از مورخین نقل کرده اند که جناب شیخ صدرالدین از آن غنیۀ صالحه به وجود آمده و طریقه هدایت و ارشاد را اباً عن جد به توسط مشایخ عظام داشتند تا حضرت امام المتقین

۱- ملی ود: متکاسره

۲- نم: بای تقدیر که

۳- ملک: قدسیه

۴- آ: به افتاده است

و یعسوب الدین امیر المؤمنین علی بن ابیطالب صلوات الله و سلامه علیه دارند^۱. و آثار هدایت و کرامات و خوارق عادات شیخ صفی در ایام پادشاهان مغول بسیار به ظهور رسیده و امور غریبه بسیار از آن جناب مشاهده نموده‌اند. و از آن جهت^۲ طایفه مغولیه و سلاطین چنگیزی به جناب شیخ ازادت و اعتقاد تام و تمام^۳ داشته‌اند. چنانچه در تاریخ گزیده مذکور است که با وجود آنکه سلاطین چنگیزی را از محرمات و منهیات ظلم و ستم بسیار منع^۴ می‌کرده، هرگز ایشان را ناخوش نیامده منع، و سخن آن جناب را مکرر می‌شنیده و مراعات بسیار زیاد از حد می‌کرده‌اند. هر چند که تکلیف و خواهش نمی‌فرموده‌اند، مگر همان منع از ظلم و ستم و رفع بی حسابات، نهایت آنچه می‌فرموده‌اند هر چند مخالف طبع و سلیقه آنها بوده، قبول و معمول می‌داشته‌اند و خلاف فرموده آن جناب نمی‌کرده‌اند.

مقرر آبا و اجداد بزرگوار آن جناب تا حضرت امام همام موسی الکاظم علیه السلام [تا جناب شیخ صفی]:^۵ ابوالقاسم حمزه فرزند حضرت امام موسی کاظم علیه السلام، محمد فرزند ابوالقاسم حمزه، سید احمد فرزند محمد، سید محمد پسر سید احمد، سید اسمعیل پسر سید محمد، سید محمد پسر سید اسمعیل، سید جعفر پسر سید محمد، سید ابراهیم پسر سید جعفر، سید محمد پسر سید ابراهیم، سید حسین پسر سید محمد، سید محمد پسر سید حسین، سید شرف شاه پسر سید محمد، سید محمد پسر شرف شاه، سید فیروز شاه زرین کلاه پسر سید محمد، سید غوص الخواص پسر فیروز شاه، سید محمد الحافظ پسر غوص الخواص، سید صلاح الدین پسر سید محمد، سید قطب الدین پسر صلاح الدین، سید صالح پسر سید قطب الدین، سید امین الدین پسر سید صالح، سید اسحق ملقب به شیخ صفی المله والدین فرزند ارجمند امین الدین، سلطان سید صدرالدین پسر جناب شیخ صفی الدین، سلطان سید خواجه علی مشهور به سیاه پوش پسر سلطان صدرالدین، سلطان سید ابراهیم پسر سلطان خواجه علی سیاه پوش، سلطان جنید پسر سلطان ابراهیم، سلطان حیدر پسر سلطان جنید، شاه اسمعیل انارالله برهانه پسر سلطان حیدر.

۱- ملک: دارند افتاده است

۲- ملک: اینجهت

۳- آ: و تمام افتاده است.

۴- ملی، دو: منع افتاده است.

۵- درون قلاب اضافه است به خاطر آنکه در این شجره فرزندان شیخ صفی تا شاه اسماعیل اول هم درج شده است.

المقرر عن مجمل احوال سلطان خواجه علی سیاه پوش [۳۳۸]

آنکه به فنون فضایل و کمالات ظاهری آراسته بود و بعد از والد ماجد خود سلطان صدرالدین^۱ بر مسند ارشاد نشسته و از جمله کرامات و خوارق عادات آنجناب که صاحب تاریخ گزیده و تاریخ سلیمانی که نسب انبیاء و اوصیا و ائمه هدی و سلاطین و صاحب خرد و جان را تا حضرت آدم علی نبینا و علیه السلام تحقیق نموده اند^۲ آنست که در ایام خود امیر کبیر صاحبقران امیر تیمور گورکان سه مرتبه به صورت نوعی مثالی با امیر تیمور ملاقات اتفاق افتاده، یکمرتبه در وقتی که امیر صاحبقران به عزم تسخیر مملکت خراسان از آب جیحون عبور می کرد، تازیانه امیر تیمور در آب جیحون افتاد. چون سلطان ملاحظه نمود، درویش ژنده پوشی دید که بر روی آب ایستاده تازیانه را از آب بیرون آورد به دست امیر داده، امیر به فال بسیار^۳ خوب گرفته احوال پرسید که «تو کیستی و چه کسی؟» درویش گفت: «موطنم در اردبیل و محل ظهورم دزفول و مدفنم قدس خلیل» این بگفت و غایب شده. امیر از آب برآمده روانه شد. و در مرتبه ثانی در سالی که امیر تیمور از بغداد لشکر کشیده به روم می رفت، در سر پل رودخانه دزفول درویش خرقة پوشی دید که او را شناخته گفت: «یکمرتبه دیگر در اردبیل ملاقات خواهد شد.» و مرتبه سیم در سالی که امیر از سفر روم مراجعت کرده، به عزم زیارت مزار شیخ صفی آمده، چون شنیده بود که پسرزاده شیخ در اردبیل است و صاحب کرامات و بسیار جلیل القدر و عظیم المرتبه است، سه مطلب به خاطر خود گذرانید^۴. قصد کرد که هرگاه به عمل بیاید، دست ارادت به او داده مرید او شود و آنچه بگوید امیر بشنود. یکی آنکه در وقتی که امیر وارد شود، تواضع نکند^۵. دیگر آنکه چیزی به جهت امیر بیاورد که هرگز نخورده باشد و زهری امیر به او بدهد که^۶ بخورد و کارگر نیفتد. غرض که بعد از ورود امیر به اردبیل، به دیدن سلطان رفته هر سه مدعا به نحوی که قصد کرده بود به عمل آمده، امیر نیز دست ارادت داده خواهش تکلیف مطلبی نموده، سلطان خواجه علی مطلقاً خواهش نکرد^۷. در باب سلوک با رعایا و

۱- نم: حیدرالدین

۲- آود: نموده

۳- ملک: بسیار افتاده است

۴- آ: مطلبی بخاطر خود گرفته

۵- ملی ود: نکند افتاده است

۶- ملی: که افتاده است

۷- ملک: چیزی خواهش نکرده

ترفيه^۱ حال ایشان مواعظ و نصایح بسیار کرده، چون امیر سعی و التماس بسیار کرده بعد از مبالغه زیاده از حد سلطان، استخلاص اسرای که از روم محبوس آورده بود، خواهش نموده^۲. امیر همگی اسرا را که ده هزار کس شده^۳ مرخص کرد. آن جماعت در اردبیل سکنی نموده، امیر قری^۴ و مزارع بسیار وقف مزار شیخ کرده روانه شده^۵. [۳۳۹]

سلطان جنید انارالله برهانه

سلطان جنید انارالله برهانه پسر سلطان ابراهیم مشهور به شیخ شاه، پسر سلطان سید شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی الدین مشهور^۶، چون نوبت ارشاد و هدایت موروثی صفوی به او رسید، داعیه سلطنت و ترویج دین مبین نبوی بر سر آن جناب افتاده روز به روز اصحاب و کثرت او زیاده می شد و چون در آنوقت میرزا جهانشاه ترکمان پادشاه بود و این خبر به او رسیده، مترددین و قوافل^۷ ولایت آن جناب را قدغن نمود که آمد و شد به ولایت او نمایند و ملازمان و منسوبان او را نگذارند که به مملکت او تردد نمایند. و چون میانه میرزا جهانشاه و امیر حسن بیگ آق قوینلو والی دیار بکر و حلب نزاع بوده، حسن بیگ اطاعت او نمی کرد و آن جناب با اصحاب و جمعیتی^۸ که داشت روانه حلب شده، بعد از مدتی حسن بیگ خواهش مصاهرت و وصلت با سلطان نموده، خدیجه بیگم همشیره اعیانی خود را به نکاح^۹ آن جناب درآورده اعزاز و احترام زیاد نموده، همیشه مفاخرت به آن می نمود و در جمعیت سلطان جنید اعانت و اهتمام نموده تا آنکه اراده داغستان کرده لشکر کشیده^{۱۰} از دیار بکر حرکت نموده، والی شیروان نیز لشکر بسیار جمع کرده به محاربه بیرون آمده، بعد از تلافی فریقین جنگ عظیمی شده^{۱۱}، بالاخره در آن جنگ به درجه شهادت رسیده نعش او را به

۱- د: مرفه

۲- آ: نموده افتاده است

۳- ملک: می شد

۴- د: قرانها

۵- در نسخه ملک بسیاری از افعال ناقص تصحیح شده است و کمتر افعالی مانند شده، نموده، بوده و... دیده می شود.

۶- آ: مشهور افتاده است

۷- نم، ملی، دو آ: غوافل

۸- د: جمعی

۹- نم، ملی و د: نگاه

۱۰- د: لشکر بسیار جمع کرده

۱۱- د: بعد از مدتی فریقین جنگ عظیمی شده

دارالارشاد اردبیل آورده دفن کردند.

سلطان حیدر

سلطان سید حیدر ابوالقازی پسر سلطان جنید به جای پدر بر مسند فرمان‌فرمایی نشسته، چون میرزا جهانشاه نیز فوت شده، پادشاهی به امیرکبیر حسن بیگ قرار گرفته از وفور صحبت و اخلاص و صلتی^۱ تازه کرده، حلیمه بیگم دختر مکرّمه خود را به همشیره‌زاده خود سلطان حیدر داده. [سلطان حیدر] از رؤیای صادقه شبی در خواب دید که شخصی نورانی به او تعلیم نمود که تاجی که دوازده ترک که علامت مذهب اثنی عشریست از سقرات قرمز دوخته بر سر گذارند. سلطان از مشاهده آن خواب بسیار خوشنود گردیده فرمود که^۲ به جهت خود و اصحاب و تبعه و منسوبان او تمامی به نحوی که در خواب دیده بود، تاجها از سقرات^۳ قرمز دوازده ترک دوخته همگی بر سر گذارند و طاغیة ترکمانی که در آنوقت معمول بود، در میان طایفه و تبعه آن جناب بر طرف و قدغن شده به آن جهت آن جماعت موسوم به قزلباش شدند و در اول روز سه‌شنبه بیست و پنجم شهر رجب سنه ۸۹۲ ق / ۱۴۸۶ م اعلیحضرت فردوس مکان نواب شاه اسمعیل تولد یافته.

بعد از آن سلطان حیدر اراده تسخیر ولایت شیروان کرده، لشکر فراهم آورده به جانب شیروان حرکت کرده، فرخ یسار والی شیروان نیز لشکر بسیار جمع کرده از یعقوب بیگ پسر حسن بیگ که پسر خالوی سلطان حیدر بود استمداد کرد. یعقوب بیگ با وجود قرابت و خویشی چشم پوشیده، لشکر به کومک فرخ یسار فرستاده در حوالی محلّه تبرسران تلاقی ایشان شده. محاربه عظیمی واقع گردیده، سلطان حیدر در آن حرب به درجه شهادت رسیده. نعش آن حضرت را در اردبیل در مقبره شیخ^۴ صفی دفن کردند و این جنگ در سنه ۸۹۳ ق / ۱۴۸۷ م بود و بعد از شهادت آن جناب یعقوب بیگ پسر حسن بیگ^۵ از خوف [۳۴۰] شاهزادگان را تمام گرفته محبوس کرده به قلعه اصطخر فارس فرستاده، خود نیز به سبب دشمنی با آن سلسله در عنفوان جوانی مرده، بهره از عمر و زندگانی^۶ خود نبرده در اندک زمانی پسران و اولاد او برطرف و

۱- ملک: وصلت

۲- آ: که افتاده است

۳- نیم و آ: از طلا و سقرات

۴- آ: شیخ افتاده است

۵- آ: پسر حسن بیگ افتاده است

۶- د: زندگی

سلسلهٔ او^۱ منقرض گردیده.

سلطان علی میرزا فرزند سلطان حیدر^۲

بعد از فتنهٔ بایسنقر میرزا که در شیروان خروج کرده و در گیلان قتل و غارت بسیار کرده، از خوف آن فتنهٔ عظیم، رستم بیگ مذکور، شاهزادهٔ والاتبار سلطان علی میرزا [را] با برادران رفیع مکان که در اصطخر فارس محبوس بودند، از حبس برآورده بر تخت سلطنت نشانیده، با مراد علی پاشا^۳ و بایسنقر میرزا دو مرتبه محاربه نموده در مرتبهٔ دویم در حوالی گنجه بایسنقر میرزا گرفتار شده به قتل رسید. و بعد از آن مقدمه چون اصحاب و فرزندان شاهزاده روز به روز در تزايد بوده سپاه صوفیه بسیار شده، رستم بیگ مذکور از نواب سلطان علی میرزا خایف و متوهم گردیده در مقام غدر^۴ و حيله درآمده، آن جناب نیز چون^۵ مطلع شده با غازیان صوفیه روانهٔ بلدهٔ طيبةٔ اردبیل شده، رستم بیگ پسر ایه^۶ سلطان را با حسین بیگ پسر خالهٔ خود لشکر بشمار داده متعاقب ایشان فرستاده، جنگ بسیار عظیمی شده از طرفین لشکر بسیار کشته شده بالاخره جناب سلطانعلی میرزا نیز در آن جنگ شهید شد. [۳۴۱].

۱- آ: او افتاده است

۲- در اصل به اشتباه آمده است: سلطان میرزای برادر سلطان حیدر

۳- د: مراد علی پادشاه

۴- در اصل: قدر

۵- نم، چون افتاده است

۶- ملی: نیر

نواب شاه اسمعیل فردوس مکان

نواب شاه اسمعیل فردوس مکان خلد آشیان طاب‌نراه، خلف صدق سلطان حیدر میرزا، خلف سلطان جنید، خلف سلطان ابراهیم، خلف سلطان خواجه علی سیاه‌پوش، خلف سلطان صدرالدین، خلف سید شیخ صفی‌الدین تا حضرت امام الهام موسی کاظم علیه‌السلام به ترتیبی^۱ که در تحت سلاطین صفویه در گوشوار نوشته شده نسب شریف ایشان می‌رسد. و مجملی از احوال آن جناب آنکه چون سلطان حیدر در قریه شماسی در محاربه فرخ یسار شهید شد، جمعی از مخلصان و دوستان آن سلسله علیه نواب شاه اسمعیل [را] به رخصت والدۀ مکرمۀ محترمه، در خفیه به شهر اردبیل آوردند از آنجا به لاهیجان رسانیده^۲ کار کیا میرزا علی که ارشد و اعظم ولایت گیلان بود، از استماع این خبر بسیار مشعوف و مسرور گردیده در همان روز آمده کمال خدمتگزاری نموده، بعد از مدتی سید ابراهیم میرزا برادر کوچک شاه اسمعیل به شوق خدمت والدۀ محترمۀ خود، به اردبیل مراجعت فرموده و نواب شاه اسمعیل در آنوقت هفت سال داشت. اما در عقل و هوش کمال^۳ فراست و کیاست داشته، در صغرسن آثار دولت و بزرگی از ناصیه احوال آن حضرت ظاهر و هویدا بوده و صاحب تاریخ عالم آرا نکته در این باب نقل کرده که چون ارادۀ حق تعالی قرار گرفته بود که طبقۀ قزلباشیه صاحب این دولت باشند، حروف دولت و^۴ قزلباش در عدد مساوی آمده و نکته دیگر آنکه چون ابتداء دولت قزلباش به سبب وجود شریف نواب شاه اسمعیل بوده، حروف «بدو دولت قزلباش» در عدد موافق تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت اتفاق افتاده و ولادت آن

۱- ملی: ب افتاده است

۲- آ: رسانیده افتاده است

۳- ملی: هوش و کمال

۴- د: و افتاده است

حضرت دو سال بعد از فوت حسن پادشاه در سنه هشتصد و نود و دو بود و به طالع عقرب تولد یافته است.

«طلوع نیر شاه اسمعیل» تاریخ تولد آن جناب است و به قول اصح شش سال داشت و شش سال و نیم در گیلان در خطه لاهیجان توقف نموده، در نزد مولانا شمس الدین لاهیجی قرائت قرآن مجید می فرموده و در آن مدت کار کیا میرزا علی و کیا حسن برادرش متکفل خدمات آن حضرت بوده به قدر امکان خدمت نموده، بالاخره با معدودی از خدمتکاران که از اخلاص ایشان^۱ خاطر جمع بوده روانه اردبیل نموده، چون به محال طارم رسیده موازی یک هزار و پانصد کس از صوفیان رومی و شامی^۲ و ارباب اخلاص در خدمت آن حضرت جمعیت نموده، در آن سال قشلاق را در ارجوان محال آستارا کردند. در بهار به سمت اردبیل حرکت فرموده چون داخل اردبیل شد جمعیت آن حضرت به چهار هزار رسیده، چون ایران هرج و مرج شده قتل و غارت و ظلم و ستم شیوع یافته از روح آبا و اجداد بزرگوار خود استمداد نموده، در اواسط محرم سنه ۹۰۵ ق / ۱۴۹۹ م به عزم تسخیر ممالک ایران حرکت کرد. هفت هزار کس از جماعت موصوفه ذیل: جماعت استاجلو، جماعت شاملو، جماعت تکلو، جماعت قاجار، جماعت ذوالقدر، جماعت افشار، جماعت صوفیه، جماعت قراچه، جماعت اقچه در آنوقت در درگاه جهان پناه جمعیت داشته بودند که متوجه کشورگشایی و گیتی ستانی گردیده تا آنکه به کوکجه و تکیز^۳ محال ایروان رسیده از آنجا روانه آذربایجان شده، محمد خان استاجلو در آنجا ملحق شده قریب به چهار هزار کس نیز در آن حدود جمعیت نموده ملحق شده از آنجا روانه شیروان شده.

فرخ یسار که مشهور به شیرانشاه است با هشت هزار سوار و پیاده بیرون آمده، محاربه و مجادله عظیمی شده، شیرانشاه به قتل رسیده شیروان را به تصرف درآورده در محمود آباد شیروان قشلاق کرده، منصب وزارت به امیر شمس الدین ذکر یاکه مدتها وزارت سلاطین کرده بود و صدارت را به جناب مولانا شمس الدین گیلانی داده، از آنجا متوجه شهر نخجوان گردیده با الوند میرزا که پادشاه بود با سی هزار کس آمده جنگ کرده، الوند میرزا را شکست داده در سنه ۹۰۷ ق / ۱۵۰۱ م به تبریز آمده در آنجا بر تخت نشسته، در سیم جمادی الثانی سنه ۹۱۴ ق / ۱۵۰۸ م به دارالسلام بغداد آمده بغداد را گرفته، خطبه را به اسم سامی و نامی آن حضرت خواندند. و در آن سال کل

۱- د: ایشان افتاده است

۲- ملی: سامی

۳- نم، تکیز افتاده است

اعمال المذكور

فتح ولایت آذربایجان: در اوایل سنه ۲۹۰۷ ق / ۱۵۰۱ م به عزم تسخیر ولایت مزبور حرکت فرموده، در شرور^۳ نخجوان با الوند میرزای آق قوینلو جنگ کرده، قریب هشت هزار کس از جماعت آق قوینلو و امرای او کشته شده و نزول اجلال به دارالسلطنه تبریز فرمود. سکه و خطبه به اسم ائمه طاهرین علیهم السلام کرده، مردم آن ولایت را که به مذاهب مختلفه بودند، به مذهب اثنی عشری درآورد. همگی به شرف^۴ تشیع مشرف گردیده، ولایت آذربایجان تماماً به تصرف آن حضرت درآمده حکام و عمال همه جا تعیین فرموده از آنجا حرکت فرموده روانه عراق شدند.

فتح ولایت عراق عجم: در اواخر سنه ۹۰۸ ق / ۱۵۰۲ م به عزم تسخیر عراق عجم حرکت کرده در روز دوشنبه ذیحجه سنه ۹۰۸ ق مزبوره در حوالی همدان با سلطان مراد که پادشاه عراق عجم بود، جنگ کرده قریب به هزار کس از طایفه آق قویونلو کشته شده، سلطان مراد گریخته به سمت فارس رفته، قزلباش تعاقب کرده در ربیع الاول سنه ۹۰۹ ق / ۱۵۰۳ م داخل دارالعلم شیراز گردیده نزول اجلال را در شیراز فرموده فارس و کرمان و عراق را به تصرف درآورده.

فتح قلعه گلخندان: بعد از تنبیه و قتل و غارت دماوند و فیروزکوه که به سبب آنکه

۱- نم: دفن کردند افتاده است

9.6:2-2

۳- د: شروع افتاده است

۴- د: شرف افتاده است

۵- نم، دو ملی: سنه افتاده است

مردم آنجا لباس بیگ حاکم خود را کشته یاغی شده بودند، رایات جاه و جلال حرکت و بر سر قلعه گلخندان رفته، در دویم شهر شوال آن سال قلعه را گرفته قتل و غارت بسیار کرده قلعه را خراب کردند.

فتح ولایت آستارا: بعد از فتح فیروزکوه بر سر قلعه آستارا رفته^۱ یکماه قلعه را محاصره کرده، هر روز حسین بیگ جلاوی^۲ و مراد بیگ جهانشاه^۳ از قلعه بیرون آمده جنگ می نمودند و باز به قلعه می رفتند، تا آنکه قزلباش ملجاء شده آب را بر اهل قلعه بستند. از تشنگی حسن بیگ و مراد از قلعه بیرون آمده تبعه مراد بیگ را سوزانیده^۴ گوشت ایشان را خوردند، و باز اهل قلعه اطاعت نکردند. سپاه قزلباش از محاصره عاجز شده یورش به قلعه آورده قلعه را گرفتند و قریب به سی هزار کس در آن یورش کشته شدند.

فتح ولایت دارالعباد یزد: بعد از فرار سلطان مراد، نواب شاه اسمعیل حکومت دارالعباد یزد را به حسن بیگ لله داده و حسن بیگ نایب فرستاده. وزیر یزد نایب حسن بیگ را در حمام کشته بعد از آن تبعه او را قتل کرده یاغی شده، چون در جمادی الاولی همان سال نواب شاه اسمعیل خود حرکت بر سر قلعه یزد رفته تا ماه رمضان آن سال در پای قلعه یزد نشسته همه روزه محاصره نموده تا قلعه را گرفته، رئیس محمد سرکرده آنجا را که باعث و بانی^۵ بود سوزانیده^۶، یزد را تصرف و از آنجا حرکت فرمودند.

فتح ولایت طبس: بعد از فتح یزد به ایلغار تمام به تاخت محال طبس رفته، قریب به هفت هزار کس از مخالفان در آن تاخت به قتل رسیده آن ولایت را گرفته، بعد از آن رقم به اطراف نوشته که هر کس در جنگ سلطان حیدر بوده و با مخالفان^۷ موافقت کرده در هر جا باشند، قتل نمایند.

فتح ولایت دیار بکر: بعد از فرار نمودن اعلاءالدوله ذوالقدر به کوهستان و تاخت و تاراج و قتل و غارت قزلباش جماعت ذوالقدر را، و مراجعت نمودن شاه اسمعیل از حدود قیصریه روم بعد از فتح و نصرت به آذربایجان، امیر بیگ موصلی که مدتی والی دیار بکر و موصل بود، با تبعه و اقوام و اویماق موصلو تماماً با هدایا و تحف و پیشکش

۱- د: رفته افتاده است

۲- لب التواریخ، ص ۳۹۸: حسین کیای جلاوی و ملک: جلاوی

۳- د: جهانشاهلو

۴- آ: سوزانیده

۵- د: یاغی

۶- آ: سوزانیده

۷- ملی: و مخالفان را

بسیار آمده پابوس نموده مورد نوازشات خسروانه گردیده، حکومت موصل را به محمد خان استاجلو داده امیربیک موصلی به منصب مہرداری سرافراز گردیده.

فتح ولایت عراق عرب: آنکہ چون عازم عراق شدہ یاربیک برناک^۱ کہ والی بغداد بود، سلطان مراد را برداشته با تبعہ خود بہ سمت شام^۲ گریختہ، بغداد و سایر بلاد عرب بدون جنگ و جدال بہ تصرف قزلباشیہ درآمدہ، از مخالفین آن ولایت آنقدر کشتہ شدہ کہ بہ جای آب خون در دجلہ جاری گردیدہ و حکومت عراق را بہ خادم بیک امیر دیوان دادند و سید محمد کہ از کبار عرب بود و یار بیک او را در چاہ محبوس کردہ بود از حبس نجات یافتہ^۳، تولیت نجف اشرف و حکومت بعضی از محال آنجا را بہ او مفوض کردہ، طبل و علم بہ او دادند و چون شاه اسمعیل بہ زیارت نجف اشرف مشرف شد، زر بسیاری با طبق بہ مردم آنجا داد و وظایف بسیار در وجہ اہل آنجا مقرر کردہ، فروش و قنادیل و اسباب بسیار بہ روضات مقدسات فرستاد.

فتح ولایت شیروان مرتبہ دوم: بعد از فتح خوی در عین زمستان بہ شیروان حرکت فرمودہ تا در بند باکو رفتند و آن ولایت را مفتوح کردہ، قلاع آن ولایت ہمگی بہ تصرف اولیای دولت قاہرہ درآمد.

فتح ولایت خوزستان: بعد از مراجعت از عربستان فتح شوشتر و ہویزہ^۴ را نامزد نمودہ^۵، بسیاری از مخالفان و حکام و اعراب بہ قتل رسیدہ چند روز در شوشتر توقف فرمودہ از راہ کوہ کیلویہ بہ شیراز آمدہ. [۳۴۳]

فتح ولایت خراسان و قتل شای بگ خان اوزبک: در اواسط سنہ ۹۱۶ ق / ۱۵۱۰ م متوجہ خراسان گردیدہ. چون خبر بہ شاهی بیک خان رسیدہ از راہ ہرات بہ مرو رفتہ در مرو متحصن شدہ، شاه اسمعیل بہ مشہد مقدس آمدہ بہ زیارت ثامن ائمہ ہدی اعلی علی بن موسی الرضا علیہ السلام مشرف و در ششم شعبان سنہ مزبورہ نزول اجلال در حوالی قلعہ مرو فرمودہ، چند مرتبہ^۶ فیما بین اوزبک و قزلباش جنگ شدہ^۷، چون صرفہ جنگ را در آن مکان ندیدند، یک منزل عقب نشستند^۸. چون خبر بہ شاهی بگ

۱- د: برناک افتادہ است و آ: یاربیک کہ والی برناک بغداد بود.

۲- آ: روم و شام

۳- د: یافتہ افتادہ است

۴- نیم: آ و ملی: حویضہ

۵- آ: نمودہ افتادہ است، ملی: را تا مرو می نمودہ

۶- د: چند مرتبہ افتادہ است

۷- آ: بودہ

۸- د: نشستہ

خان رسید، حمل بر ضعف قزلباش^۱ نموده، روز دیگر از قلعه بیرون آمده از صبح تا پسین^۲ جنگی کردند که رستم و اسفندیار نکرده بودند و موازی دو هزار اوزبک کشته شده، شاهی بگ خان در گریختن گرفتار و به قتل رسیده سر او را به خدمت شاه اسمعیل آورده، شاه اسمعیل نیز ایلچی روانه روم و سر او را به جهت خوندگار فرستاده و دست او را نیز بریده به مازندران به جهت دیو سلطان فرستاده که در وقت آمدن به خراسان دیو سلطان نیامده گفته بود «دست من و دامن شاهی بگ خان، من به جنگ او نمی روم». در جواب فرمود که «دست تو چون به دامن او نرسید دست او را فرستادیم که به دامن تو برسد» و به همان جنگ تمامی خراسان را به تصرف در آورده، مال اهل مرو را تمام غارت و ضبط فرموده اهلش بخشیده، حکومت آنجا را به ابدال بیگ دده داده، از آنجا حرکت^۳ کرده قشلاق را در هرات فرموده، در بهار آن سال روانه ماوراءالنهر شده در کنار آب آمویه، سلاطین اوزبکیه با امرا و اعزّه آن ولایت آمده همگی پابوس کرده طلب شفاعت کردند که^۴ از آنجا معاودت فرمایند. حسب الاستدعا شفاعت ایشان را قبول فرمودند مراجعت نمودند.^۵

فتح ثانی ولایت گیلان: بعد از فتح دارالعباد یزد در قشلاق بودند که خبر رسید که کارکیا میرزا علی که بیست سال بود که حاکم گیلان بود، شب بر سر کارکیا سلطان حسین رفته او را در جامه خواب کشته خبر به لاهیجان رسیده، روز دیگر امرای سلطان حسین خبر شده با لشکر بسیار آمده کارکیا میرزا علی را نیز کشته. خبر به اردوی معلی^۶ رفته حکومت گیلان را به کارکیا سلطان احمد پسر کارکیا سلطان حسین که در رکاب بود داده، با لشکر بسیار مأمور به گیلان گردیده در همان روز روانه گیلان شده. در روز ورود سلطان احمد^۷، امرای پدرش سلطان حسین که کارکیا میرزا علی را در عوض خون پدرش کشته، به اعتقاد خود خدمت نموده بودند. همگی به استقبال آمده پیاده شده در جلو می رفتند که کارکیا سلطان احمد فرمود که همه را گرفته به قتل رسانیدند که چرا بدون عرض به درگاه معلی، خود سر او را کشته اند و بعد از آن در همان سال نواب شاه اسمعیل از راه طارم به رشت آمده به شفاعت شیخ نجم الدین رشتی که از مقربان آن

۱- آ: ش افتاده است

۲- ملک: پیشین، ملی: تا ظهر

۳- آ: حرکت افتاده است

۴- آ: کردند و از

۵- د: کردند

۶- د: معلی افتاده است

۷- ملک: سلطان احمد افتاده است

حضرت بود^۱، از قتل و بازخواست مردم آنجا گذشته تقصیر اهل رشت را به شیخ نجم الدین بخشیده چلیابگ خلخالی را که حاکم طارم بود، غضب کرده به قتل رسانید^۲.

وقایع المذكور سنة ۹۱۶ ق / ۱۵۱۰ م که بعد از فتح خراسان شفاعت امرای ترکستان را قبول کرده از ماوراءالنهر مراجعت فرموده در دارالمؤمنین قم قشلاق فرمودند

واقعه اول آنکه بعد از مراجعت از خراسان و ترکستان در دارالمؤمنین قم نزول اجلال فرموده سلاطین مازندران که اطاعت واقعی نکرده بودند، در آنوقت همگی به اتفاق آمده پابوس نموده، مبلغ سی هزار تومان پیشکش و ارمغان آورده از روی اخلاص حلقه بندگی^۳ در گوش کرده به نوازشات خسروانه سرافراز گردیدند.

واقعه دوم آنکه بعد از آمدن سلاطین مازندران و اطاعت ایشان، یار احمد اصفهانی ملقب به نجم ثانی را مأمور به تسخیر ماوراءالنهر فرموده^۴ از قم^۵ روانه خراسان گردیده از آنجا با لشکر بسیار روانه ماوراءالنهر و از آب آمویه گذشته، میرزا بابر از اولاد تیمور که پادشاه غزنه بود [و] حدود هند نیز با او بود، آمده به نجم ثانی ملحق شده، شهر قرشی را به جنگ و جدال گرفته قتل و غارت بسیار کردند. [۳۴۴]

واقعه دیگر آنکه بعد از گرفتن قلعه قرشی^۶، میرزا بابر شاه و نجم ثانی به اتفاق با لشکر بسیاری بر سر قلعه غجدوان که تمور سلطان پسر شاهی بیگ خان^۷ حاکم آنجا بود رفته، عبید سلطان برادر شاهی بیگ خان و جانی بیگ با لشکر بسیار به کومک تمور سلطان آمده بعد از تلاقی فریقین، محاربه و مقاتله عظیم شده، نجم ثانی شکست خورده، میرزا بابر شاه به غزنه مراجعت نموده از امرای نجم ثانی در آن جنگ بسیار کشته شده و تمور سلطان و عبید سلطان بعد از این واقعه هر دو به خراسان آمدند و حسین بیگ لله که حاکم هرات بود فرار کرده از راه سیستان به کرمان آمده، چون این

۱- آ: بود افتاده است

۲- آ: رسیده

۳- آ: بندگی افتاده است

۴- ملک: مشارالیه از قم

۵- نم، دولی: از حرم

۶- ملی و د: غزنین، سایر نسخه ها قرنی آمده ولی قرشی درست است. فقط نسخه ملک قرشی نوشته است.

۷- د: شاهی بیگ سلطان

خبر به شاه اسمعیل رسیده جمعی از امرا با قدری سپاه پیش فرستاده در بهار سنه ۹۱۷ ق ۵ / ۱۱۵۱ م خود حرکت کرده، در منزل ساروقمش منصب وزارت را به میر سید شریف، صاحب حاشیه داده و امیر الامرای را که با نجم ثانی بود، به میر عبدالباقی داده، چون به حوالی مشهد مقدس رسیدند، تمور سلطان و عبید خان هر دو از هرات گریخته به ماوراءالنهر رفتند. خراسان را تماماً به تصرف درآورده^۱، ابدال بیگ دده را که حاکم مرو بود، رخت زنانه پوشانیده بر الاغی سوار کرده در اردو گردانیدند و موکب همایون روانه شده نزول اجلال را در دارالسلطنه هرات نموده، به تجدید انتظام خراسان پرداخته، هرات را به زینل خان شاملو و بلخ را به دیو سلطان روملو ارزانی داشته و خود مراجعت فرموده، قشلاق را در آن سال در اصفهان فرمودند.

واقعه دیگر آمدن سلطان سلیم خوندگار روم، آنکه در بهار سنه ۱۹۲۰ ق ۱ / ۱۵۱۴ م سلطان سلیم با لشکر بسیار و سپاه بی شمار و توپخانه و استعداد تمام به حدود آذربایجان آمده، چون این خبر به نواب اشرف رسیده، تدارک سپاه و قشون قزلباش را دیده، محمد خان استاجلو حاکم دیار بکر با قشون آنجا نیز آمده به اردو ملحق شده، موکب همایون حرکت کرده در منزل چالداران تلافی فریقین شده، در روز اول ماه رجب سنه مزبور [که نهصد و بیست باشد]^۲، از اول طلوع صبح تا نماز پیشین آتش قتال و جدال مشتعل بوده قریب به پنج هزار کس از طرفین کشته شده، جمعی از امرای قزلباش به قتل رسیده، چون رومی توپخانه^۳ بسیار داشته قلعه از توپ و تفنگ بر دور خود تعبیه کرده، قلعه آهنی از توپ را قلعه خود ساخته دسته به دسته از قلعه بیرون آمده جنگ می نموده باز به قلعه مراجعت نموده، دسته دیگری می آمدند و همچنین در کنار آنها و سر راهها را زنجیرها کشیده، همه جا توپها بسته^۴ و تفنگچیان نشسته به مرتبه ای تنگ کرده بودند که قزلباشیه عاجز شده، دیگر صرفه در جنگ ندیده توقف کرده مراجعت به تبریز کردند و از آنجا از راه در جزین به اصفهان آمده، سلطان سلیم نیز متعاقب به تبریز آمده، شاه اسمعیل نیز در اصفهان خود را ساخته باز تدارک قشون و سپاه را دید، سلطان سلیم^۵ نیز دوازده روز در تبریز مانده خرابی بسیار کرده، چون خبر حرکت شاه اسمعیل رسیده دیگر توقف در تبریز نکرده، مراجعت نموده نواب شاه اسمعیل به تبریز داخل شده در این سال قشلاق در تبریز کرده.

۱- آ: خراسان، تماماً به تصرف درآمده

۲- آ: درون قلاب افتاده است

۳- نم و د: توپخانه

۴- نم و د: کشیده

۵- دو ملی: سلیم افتاده است

واقعه پنجم سنه مزبور فترت روم است. ایلدرم با یزید خواندگار سه پسر داشت، سلطان احمد، سلطان سلیم و سلطان^۱ فرخ. هر یک از عظمای روم طرفی داده^۲، بعد از سی و سه سال پادشاهی روم، در این سال طایفه ینکی جری^۳ طغیان کرده با بعضی از عساکر روم اتفاق کرده ایلدرم با یزید را از سلطنت^۴ خلع کردند و سلطان سلیم^۵ را بر تخت نشاندند و ایلدرم با یزید نیز در آن سال مرده، سلطان سلیم پادشاه مستقل عزم آذربایجان نموده به نحوی که قبل مذکور شد، آمده جنگ چالدران شد.

واقعه ششم بعد از مقدمه سلطان سلیم در سنه ۹۲۶ ق / ۱۵۱۹ م روز شنبه پنج شهر جمادی الثانی مهتر شاهقلی که مهتر دیوان بود، میرزا شاه حسین ناظر دیوان را در عمارت دولخانه تبریز کشته و فرار کرده، بعد از چندی او را به دست آورده قصاص کردند و در این سال (شاه اسمعیل) به جهت شکار اسب به جانب شگی حرکت فرموده، بعد از مراجعت در سراب مزاج و هاج آن حضرت بر هم خورده آزار حصبه^۶ بهم رسانیده به طول انجامید. در صباح روز دوشنبه^۸ شهر رجب سنه مزبوره داعی حق را لبیک اجابت گفته، نعش آن حضرت را در شب سه شنبه ۲۰ شهر مزبور جناب امیر جلال الدین صدر ممالک به دارالارشاد اردبیل برده در حظیره^۹ صفویه دفن^{۱۰} ساختند. مقررأ عن اولاد امجاد و آثار و اختراعات نواب رضوان مآب شاه اسماعیل، اولاد امجاد آن حضرت: جناب طهماسب میرزا، جناب القاص میرزا، جناب اسمعیل میرزا، جناب سام میرزا^{۱۱}.

آثار آن حضرت: صندوق مرقد مطهر حضرت امیرالمؤمنین در نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین، فروش روضات مقدسات نجف اشرف و کربلای معلی و کاظمین، قنادیل طلا و نقره عتبات عالیات.

اختراعات آن جناب: شمشیر کج که آن جناب تصرف فرمودند و قبل از آن

۱- د: سلطان افتاده است

۲- آ: داده افتاده است

۳- نم، دو ملی: شکی جری، ملک: نیکچری

۴- آ: از سلطنت افتاده است

۵- آ: سلیم افتاده است

۶- د: ۹۲۹

۷- در اصل: حصبه

۸- نم و ملک: ۱۹

۹- آ: خطره

۱۰- ملک: مدفون، نم: مدفن

۱۱- ملک: جنابها افتاده است

شمشیرها راست بوده، کمر بند طلا و مرصع، طبل باز که به جهة قوشچیان تصرف فرمودند^۱. تعیین^۲ حافظ به جهة مشاهد مشرفه که قبل از آن نبوده.
المقرر عن عمر شریف آن جناب: سی و هشت سال و مدت سلطنت آن جناب بیست و چهار سال. [۳۴۵]

مرحمت و غفران مآب علین آشیان شاه طهماسب انارالله برهانه

در صبح^۱ شنبه بیست و نهم^۲ ذالحجه سنه ۹۱۹ ق / ۱۵۱۳ م تولد یافته و روز ۲۹ رجب المرجب ۹۲۹ ق / ۱۵۲۲ م بعد از پدر بزرگوارش شاه اسمعیل به حکم ولایت عهد که در ایام پدر با او بوده به اتفاق امرا و اعزّه و اعیان و رؤسای قزلباش بر مسند والای سلطنت ایران نشسته، در دارالسلطنه قزوین جلوس فرموده به انتظام امور مملکت و تسخیر ولایات^۳ ایران مشغول بود، تا آنکه خبر رسید که رؤسا و امرای ترکستان با یکصد و بیست هزار سوار به عزم تسخیر ممالک خراسان حرکت کرده و شاه طهماسب نیز تدارک دیده بدون تأمل و توقف حرکت فرموده، چون آمدن اوزبکیه به خراسان و سلطان سلیمان^۴ خواندگار به آذربایجان در ایام سلطنت آن حضرت چند مرتبه اتفاق افتاده مکرر میان قزلباش و ایشان محاربات واقع شده، لهذا محاربات هر یک به ترتیبی که^۵ واقع شده هر مرتبه در تحت یکدفعه نوشته می شود که محاربه هر یک معلوم باشد که چند مرتبه و به چه نحو واقع شده که خواننده را ملال نگیرد.

آمدن اوزبکیه شومیه و محاربات بین الفریقین

محاربه اول که دور میش خان لله سام میرزا حاکم هرات بوده، عبیدالله خان والی ترکستان آمده چند ماه هرات را محاصره نموده و چندین جنگ میانه ایشان شده، دست به قلعه هرات نیافته بی نیل مقصود مراجعت و معاودت نموده.

محاربه دوم در سنه ۹۳۱ ق / ۱۵۲۴ م که دور میش خان مرد، بوردن قلی خان^۶ تکلو حاکم مشهد مقدس بود. [او] نیز در عراق در جنگ میانه تکلو و استاجلو که نزاع

۱- آ: در سنه شهر

۲- آود: بیست و نهم افتاده است، ملی: ۱۶ شهر ذالحجه

۳- نم و د: ولایت

۴- د: سلطان سایان

۵- د: که افتاده است

۶- آ: بوردن قلی خان، نم و ملک: بوردن خان

کرد کشته شده، سردار و صاحب وجودی که کاری از او آید در خراسان نبود و در اردوی معلی نیز میانه امر نزاع و جدال بود، به آن جهت^۱ ولایات بر هم خورده خبر به ترکستان رفته، عبدالله خان به طمع افتاده مرتبه دیگر در سنه ۹۳۲ ق / ۱۵۲۵ م آمده مشهد مقدس را محاصره نموده، مدتی اهل مشهد مقدس و جمعی از غازیان که از اطراف به کومک آمده بودند قلعه‌داری کرده، تا آنکه از تنگی آذوقه و گرسنگی عاجز شده عبدالله بر شهر^۲ مستولی شده^۳، یکی از امرای خود را در بلده طیه گذاشته خود روانه استرآباد شد. و زینل خان شاملو حاکم استرآباد بیرون آمده جنگ کرده تاب مقاومت نیاورده به شهر آمده کوچ خود و غازیان را برداشته به ولایت ری فرار نموده، عبدالله خان پسر خود را حاکم استرآباد کرده خود روانه بلخ گردیده، چون این خبر به درگاه جهان پناه رسیده، اخی سلطان تکلو را با مرمی سلطان شاملو و شاهقلی سلطان استاجلو به کومک زینل خان فرستاده، چون این خبر به عبدالله خان رسیده باز مراجعت نموده به نحوی که در تحت مرتبه سیم نوشته شود.^۴

محاربه سیم که عبدالعزیز خان اوزبک در استرآباد شکست خورده به بلخ رفته و عبدالله خان مراجعت کرده در بسطام به امرای مزبوره برخورد، قزلباش سه هزار کس بودند و عبدالله خان بیست هزار کس^۵ متجاوز. و در آن روز جنگی^۶ شد که زمانه انگشت حیرت به دندان عبرت گرفته، بسیاری از امرای سلطان کشته شده^۷، بالاخره اخی سلطان خود را بر قلب سپاه اوزبکی زده به زخم تیر از پا درآمده، آخر عبدالله خان غالب آمده، زینل خان که در شهر استرآباد بود از شهر بیرون آمده به فیروزکوه رفته، این مرتبه عبدالله خان استرآباد را به رئیس بهادر داده، خود به هرات رفته حاکم هرات بنا بر قلعه‌داری گذاشته. (عبدالله خان) هشت ماه هرات را محاصره کرده مکرر میانه ایشان جنگ و محاربات عظیمه شده، تنگی آذوقه به جایی رسیده که رعایا را از شهر بیرون کردند و مدتی غازیان با آذوقه رعیت قلعه‌داری کردند^۸. تا آنکه توجه ریاست نصرت آیات شاهی به جانب خراسان رسیده و خبر کشته شدن رئیس بهادر در استرآباد

۱- آ: باینجهت

۲- د: بر مشهد

۳- آ: شده افتاده است

۴- د: نوشته می شود

۵- آ: کس افتاده است

۶- د: جنگ

۷- د: شده افتاده است

۸- آ: ند افتاده است

نیز رسیده، عبیدخان بی نیل مقصود دست از محاصره هرات برداشته، معاودت به ترکستان نموده نواب شاه طهماسب نیز بعد از تدارک بعضی از خرابیهای^۱ آن طایفه به عراق معاوت فرمودند^۲. [۳۶۲]

محاربه چهارم - چون خبر مراجعت نواب شاه طهماسب به عراق به عبیدخان رسیده باز طمع و هوای^۳ خراسان کرده، این مرتبه یکصد و بیست هزار سوار جمعیت نموده عازم خراسان گردیده، نواب شاه جنت مکان نیز بعد از رسیدن خبر مزبور حرکت فرموده، در روز شنبه پانزدهم محرم سنه ۹۳۴ ق / ۱۵۲۷ م در زورآباد محال جام لشکر به عبیدخان رسیده، بعد از تلاقی فریقین از اول صبح روز یکشنبه^۴ دوازدهم الی غروب آفتاب نایره حرب و قتال مشتعل بوده، بعضی از امرای قزلباشیه از صدمت ضرب و حرب آن طایفه خذله هزیمت نموده، شاه جنت مکان از پای علم حرکت نکرده^۵، تا آنکه بالاخره لابد شده خود عزم میدان کرده، نهیب بر بقیه قزلباشیه که مانده بودند داده، خود از پیش و طیب^۶ قزلباش از عقب، دست به شمشیر خود را بر سپاه مخالف زده در اندک زمانی غالب آمده، آن طایفه خذله مغلوب گردیده شکست خورده، کرچکونجی خان^۷ و جانی بیگ خان و عبیدخان که پادشاه ماوراءالنهر و بلخ و بخارا بودند، هر سه مضطرب شده اسلحه را از خود باز کرده با سایر اوزبکیه به جانب ماوراءالنهر از راه دشت فرار کردند. و مال و غنیمت بسیار به دست قزلباش آمده، شاه جنت مکان بعد از انتظام امور خراسان و رسیدن خبر حرکت سلطان خواندگار به سمت آذربایجان حرکت و از خراسان مراجعت و روانه عراق شدند.

محاربه پنجم در سنه ۹۳۵ ق / ۱۵۲۸ م، باز عبیدالله خان لشکر و سپاه بسیار فراهم آورده خود را ساخته بر سر مشهد مقدس آمده در آن ولایت^۸ اغزیوار سلطان شاملو و احمد سلطان افشار و یعقوب سلطان قاجار در مشهد مقدس بودند و چون باروی شهر هنوز تمام نشده بود، نهرها بر دور شهر کننده^۹ کوچه بندی کردند و به

۱- د: جزئیهای

۲- آ: فرمود

۳- ملک: طمع آب و هوای خراسان، ملی: و افتاده است

۴- د: مزبور

۵- آ: کرده

۶- ملک: تیب

۷- آ: چکونجی خان

۸- ملی: یت افتاده است

۹- آ: کشیده

قلعه‌داری مشغول شدند. و عبید خان نیز آمده^۱ در ظاهر شهر نزول کرده در سرکوچه بندها مکرر محاربات عظیمه شده، چون تاب مقاومت اوزبکیه را نیاوردند، احمد سلطان افشار شب از شهر بیرون آمده به فراه که یکی از الکای متعلقه^۲ به او بود، رفته قلعه فوره را محکم کرده آنجا نشست و اغزیوار خان و یعقوب سلطان به سبزوار و مزینان رفته و حسین خان شاملو با غازیان شاملو چند ماه دیگر قلعه‌داری کرده، بالاخره از تنگی و فقدان آذوقه و عدم اسباب قلعه‌داری عاجز شده بنا به صلح گذاشتند به شرط آنکه عبیدالله خان پس بنشینند. عبیدالله خان نیز راضی شده چند کوچ پس نهشته، حسین خان^۳ نیز با کوچ و تبعه و احمال و ائقال^۴ خود و غازیان و جمعی از اهل شهر سالم^۵اً غانماً^۵ با اسباب بیرون آمده به سیستان رفتند. و عبیدالله خان خراسان را تصرف کرده بسیاری از مردم را به قتل رسانیده، حسین خان مزبور نیز جماعت پشت زره را که یاغی بود، تاخت کرده از آنجا به کبچ و مکران رفته قتل و غارت بسیاری کرده، نواب جنت مکان^۶ چون از مقدمه بغداد فارغ شده روانه خراسان شدند. [۳۴۷]

آمدن شاه جنت مکان بعد از فراغ از انجام امور بغداد که حسب خواهش تمشیت داده بود [به سمت خراسان، حسن بیگ مورخ نقل کرده است که این مرتبه که متوجه خراسان شده هفتاد هزار جمعیت اردوی آن حضرت بود. چون این خبر به عبیدالله^۷ خان رسید، نامه در کمال درشتی و ناخوشی نوشته فرستاد].^۸ و بعد از آن رسولان به اطراف ترکستان فرستاد که از تمام ترکستان کومک و قشون خواسته از خوانین چنگیزی همگی استمداد کرده، بعد از آن در باب محاربه با قزلباش به امرای خود کنکاش و مشوره نموده، هیچیک راضی به جنگ و توقف در خراسان نشده، خوانین چنگیزی نیز جواب نوشتند که از محاربه قزلباش در آن مدت به غیر خرابی ترکستان چیزی عاید نشده و در جنگ قزلباش ما رفیق نیستیم و مصلحت تو را نیز در توقف خراسان نمی‌دانیم و چون این جوابها رسیده از کومک و قشون ترکستان مأیوس شده بدون تأمل و توقف دست از خراسان برداشته روانه بخارا گردیده، شاه جنت مکان چون

۱- آ: بر آمده

۲- آ: متعلقه افتاده است

۳- د: خان افتاده است

۴- د: اعمال و افعال، نم: احمال و انفال

۵- د: سالم^۵اً غانماً افتاده است

۶- ملک: نواب جنت مکان نیز

۷- آ: عبیدالله خان

۸- ملی: درون قلاب افتاده است

وارد خراسان شده حکومت و اختیار خراسان را به نواب بهرام میرزا برادر خود داده^۱ و امیرالامرای را به غازی خان تکلو داده و للّه نواب میرزا فرموده و همه جا حکام تعیین کرده خود به عراق مراجعت کرده، چون خبر مراجعت به عراق، به عبیدالله خان رسیده باز در سال دیگر طمع او به حرکت آمده، قمش اغلان^۲ را با امرای اوزبکیه به خراسان فرستاده از راه سرخس به مشهد مقدس آمده، نلتاش سلطان استاجلو حاکم مشهد با اغزیوار خان میرزا^۳ سر راه گرفته در حوالی جام دست یازی شده، اوزبکیه شکست خورده فرار نمودند.

آمدن عبیدالله خان مرتبه ششم در سنه ۹۳۸ ق / ۱۵۳۱ م - باز متوجه خراسان شده مجدداً هرات را محاصره نموده، عبدالعزیز خان پسر خود را به مشهد مقدس فرستاده، قمش اغلان را بر سر استرآباد با جمعی سپاه، و همچنین به هر ولایتی^۴ حاکمی با سپاه فرستاده، نلتاش^۵ سلطان و اغزیوار خان نیز توقف مشهد را صلاح ندانسته، هر دو از مشهد بیرون آمده، مشهد را خالی کردند. و حکام خراسان هر یک ولایت خود را گذاشته به سمتی رفتند. اما ذوالقدر سلطان حاکم دامغان تدارک قلعه داری دیده، از^۶ گرایلی کومک خواسته، میرزا علی خلیفه حاکم گرایل^۷ بالشکر خود به او ملحق شده در حوالی بسطام به یکدیگر رسیدند و جنگ عظیمی شده، اوزبکیه تاب مقاومت نیاورده شکست خورده فرار بر قرار اختیار نمودند و مال و اسباب و دواب بسیار به دست حاکم دامغان افتاده و قمش اغلان که به استرآباد آمده بود، به ساوج بلاغ رفته بر سر اردوی محمد خان ذوالقدر که حاکم استرآباد بود، ریخته و تاخته^۸ مراجعت نموده. عبدالله خان چون خبر شورش آذربایجان و گرفتاری شاه جنت مکان را در آن سمت شنید محاصره هرات را شدید کرده، یکسال و نیم به خاطر جمعی تمام در دور هرات نشسته قحط و تنگی به جایی رسید که سپاه رعایا را^۹ از شهر بیرون کردند و آذوقه ایشان را تصرف نمودند تا آنکه گوشت سگ و گربه نماند که خوردند، بالاخره به صلح راضی

۱- آ: داده افتاده است

۲- آ: قمیش اغلاق

۳- آ: میرزا افتاده است

۴- آ: ۹۴۸

۵- ملی و د: ولایت

۶- ملی و د: میاشی سلطان

۷- آ: از افتاده است

۸- د: میرزا علی حاکم و خلیفه گرایل

۹- د: تاخت

۱۰- د: را افتاده است

شدند. عبيدالله خان نیز قبول مصالحه^۱ کرده به شرط آنکه بهرام میرزا و غازیان تماماً از زیر طناب^۲ خیمه^۳ او بیرون روند، بهرام میرزا به آن نحو^۴ راضی نشده باز قلعه‌داری کردند، تا مقدمه آذربایجان فی‌الجمله فیصله یافته چاپار آمده خبر حرکت شاه جنت مکان را به سمت هرات آورده نقاره شادیانه در شهر زدند. غلغله عظیمی شده قراسلطان و جانی بیگ سلطان که از بلخ به کومک عبيدخان آمده بودند، چون این خبر را شنیدند همان شب در خفیه یک رأس بره شیر مست و یک رأس اسب و قدری آذوقه به جهت بهرام میرزا فرستاده هر شب آذوقه می‌فرستادند و خدمت می‌کردند. [۳۴۸]

آمدن شاه جنت مکان مرتبه دیگر به خراسان.. چون به حوالی استرآباد رسید، بدرخان استاجلو را با سه هزار کس به سرکردگی القاص میرزا به ایلغار فرستاده، طلوع صبح^۵ غافل به استرآباد که بعضی در حمام و اکثری در خواب و نماز بودند که غوغای عام در شهر شده، قمش خان اعلان خان^۶ حاکم آنجا با چند نفری بیرون رفته به مرو گریخته، چهار برادر او با پانصد اوزبک به قتل رسیده سرهای آنها را به اردوی معلی فرستاده و شهر را تصرف کردند که خون از دماغ اهل شهر بیرون^۷ نیامده از آنجا صوفیان خلیفه را با سیصد نفر به سبزوار فرستاده ایشان نیز به دستور غافل به سبزوار ریخته شهر را تصرف و همچنین حسین خان شاملو و اغزیوار خان را به نیشابور مقرر کرده به صوفیان خلیفه ملحق^۸ شده در حوالی نیشابور جنگ شده اوزبکیه شکست خورده فرار نموده، خبر به عبيدخان^۹ رسیده او نیز تاب مقاومت نیاورده مشهد مقدس را گذاشته به هرات گریخته، نواب جنت مکان متعاقب او وارد مشهد مقدس گردیده، به رسیدن خبر ورود رایات جاه و جلال به مشهد عبيدالله خان نیز دست از محاصره هرات برداشته کوچ کرده روانه بخارا شده، در بیست دوم شهر جمادی‌الثانی سنه ۹۳۹ ق / ۱۵۳۲ م اردوی معلی وارد هرات و نزول اجلال در باغ شهر فرموده، غازی خان را به سبب بی‌حسابی که در ایام محاصره با^{۱۰} مردم کرده بود، مغضوب کرده از خزانه عامره مبلغهای کلی در عوض آذوقه و اسباب رعایا که غازیان تصرف نموده بودند داده، در

۱- ملی و د: مصالح

۲- آ: طناب افتاده است

۳- نم و د: این نحو

۴- آ: صبحی

۵- ملی، نم و آ: خان افتاده است

۶- آ: بیرون افتاده است

۷- آ: ملحق افتاده است

۸- آ: عبدالعزیز خان

۹- آ: بر

آن سال قشلاق را در هرات فرموده، حسین خان و نلتاش سلطان را با جمعی سپاه به تسخیر غرجستان فرستاده خود [به] اراده تنبیه عبدالله خان به ماوراءالنهر تدارک توپخانه و اسباب قلعه گیری دیده، انتظار خبر غرجستان [داشت که خبر فتح عربستان^۱] رسیده و سپاه مأموره به غرجستان مراجعت کرده و خود^۲ اراده حرکت به سمت ماوراءالنهر نموده که خبر شورش ثانی آذربایجان و حرکت سلطان سلیمان رسیده، چون خبر متواتر شد^۳، بعد از کنکاش با امرا آنرا اهم دانسته عنان عزیمت را به آذربایجان معطوف داشته، هرات را به شاهزاده کامکار سام میرزا و امیرالامرای خراسان را به اغزیوار خان داده خود روانه عراق شدند^۴.

آمدن سیدم میرزا پسر عبدالله خان^۵ - آنکه چون خبر حرکت سلطان سلیمان خواندگار به آذربایجان و مراجعت شاه جنت مکان به عراق به عبدالله خان رسیده باز به طمع خراسان افتاده، اما ظاهراً تغافل کرده در جزو متفحص احوال خراسان و منتظر^۶ فرصت بوده تا آنکه نواب سام میرزا و اغزیوار خان حسین خان را کشته به آن جهت متوهم شده، به تحریک و اغوای مفسدین^۷ به خیال باطل افتاده دست ظلم و تعدی به مسلمانان برآورده به اراده سرکشی تسخیر قندهار را بهانه کرده روانه قندهار شده، در راه مراد سلطان افشار را با خود متفق کرده^۸ همراه برده، قلعه قندهار را محاصره نموده، خواجه جغتای نایب قندهار چند ماه قلعه داری کرد تا آنکه میرزا کامران برادر همایون پادشاه هندوستان که حاکم قندهار بود، با بیست هزار کس آمده فیما بین محاربه عظیمی شده، سپاه^۹ جغتای را مضطرب و متفرق کرده نزدیک به آنکه رو به گریز گذارند، و قزلباش داخل ایشان شده بود که دست اسب اغزیوار سلطان به سوراخی رفته از اسب افتاده او را دستگیر کردند و قضیه منعکس شده قزلباش منهزم و جغتای فتح کرده. سام میرزا به سمت گرمسیر رفته از کرده خود پشیمان شده جمعیتی که او را تحریک کرده بودند کشته، سرهای ایشان را به درگاه معلی فرستاده عذر تقصیر خود را خواسته، چون این خبرها به عبدالله خان رسیده فرصت کرده اول سیدم میرزای پسر خود را با جمعی

۱- آ: درون قلاب افتاده است و باید غرجستان درست باشد نه عربستان.

۲- آ: خود افتاده است

۳- آ: متواتر رسیده

۴- آ: شد

۵- ملی: عبدالله خان

۶- آ: منتظر

۷- ملی و نم: اغوای مقید شد

۸- ملی و د: کرده افتاده است

۹- آ: بسیار

از امرای اوزبکیه فرستاده، صوفیان خلیفه حاکم مشهد نیز با قشون مشهد بیرون آمده در حوالی جام تلاقی فریقین^۱ و جنگ شده اوزبکیه شکست خورده، بیرام اغلان^۲ حاکم غرجستان نیز در آنوقت فرصت کرده به تاخت هرات آمده خلیفه سلطان شاملو حاکم هرات که مرد پیر هشتاد ساله بود، سام میرزا او را تعیین کرده بود، با جمعی متفرقه بیرون آمده در ده فرسخی هرات جنگ کرده خلیفه سلطان کشته شده، قزلباشیه فرار کرده، اوزبکیه مال و غنیمت قزلباش را برداشته مراجعت نمودند. [۳۴۹]

آمدن عبیدالله خان مرتبه هفتم - آنکه بعد از شکست قزلباش در حوالی هرات و کشته شدن خلیفه سلطان شاملو و رسیدن این خبر به ترکستان، عبیدخان نیز فرصت کرده خود حرکت کرده از آب آمو گذشته آمده مشهد مقدس را محاصره کرده^۳، نایب مشهد و اهل شهر قلعه‌داری کرده چون خبر^۴ به هرات^۵ رسیده صوفیان خلیفه حاکم مشهد^۶ که بعد از کشتن^۷ خلیفه سلطان، پسر خود را در مشهد گذاشته به هرات آمده بود، چون بسیار دلیر و شجاع و به خود مغرور بود، اما جنونی داشت که هر کس هر چه داشت از آن می‌گرفت که دیشب من خوابی دیده‌ام دوازده امام را که فرمودند از فلان کس فلان قدر بگیر^۸ و دفع دشمنان بکن. غرض به این نحو مردم را غارت کرده بود آنچه جمع کرده بود، همه را برداشته دیوانه‌وار با سه هزار کس روانه مشهد مقدس گردیده که در عرض راه بر سر خرمن کاهی رسیده فرمود که دو جوال کاه برداشته که عبید خان را که بگیرد پوست او را پر کاه کند، و چون خبر آمدن صوفیان خلیفه^۹ به عبیدخان رسیده و آوازه جرأت و شجاعت او را بسیار شنیده بود، حیران و متفکر بود که با او چه نحو جنگ خواهد کرد. غرض که خلیفه در عرض راه به چرخچی اوزبکیه برخورد جنگ کرده اوزبک را شکست داده از نهایت غرور و دیوانگی با سه هزار کس آمده در عبدل آباد نیشابور به اوزبک رسیده با آن قلیل سپاه سر راه بر آن طایفه ضاله گرفته جنگ کرده خود را بر آن دریای لشکر زده در آن جنگ کاری کرد که چشم روزگار و دیده فلک دوار تیره و تار شده، عبید خان از خوف آنکه مبادا غلبه کند خود

۱- ملی و د: فریقین افتاده است

۲- آ: مرام اغلان

۳- آ: نموده

۴- آ: خبر افتاده است

۵- ملی، نم و د: هرات افتاده است

۶- د: هرات

۷- منظور کشته شدن است

۸- آ: بگیرد

۹- در همه نسخه‌ها اشتباهاً خلیفه سلطان نوشته شده است

از پیش^۱ طبیب^۲ حرکت کرده با جمعی از سپاه خود قزلباش را در میان گرفته ایشان را شکست داده، خلیفه خود را به حصار خرابه‌ای رسانیده تا سی و پنج روز در آنجا با گوشت اسب مدار گذرانیده تا بالاخره به امان آماده او را گرفته به قتل رسانیدند. صاحب احسن التواریخ نقل کرده است که در آن جنگ چهار هزار و هفتصد اوزبیک کشته شده بود.

آمدن عبیدالله خان به هرات حسب‌الاشارة اهل هرات - چون اهل هرات بعد از بی حساب و تعدیات صوفیان خلیفه از زیادتی جبر و ستم خضر چلبی نایب و عمال آنجا به جان رسیده، در خفیه کس فرستاده با عبیدخان^۳ [در جزو عهد و پیمان کرده عبیدخان^۴] به حوالی هرات رفته شبی یکی از اهل هرات بیرون آمده، سیصد نفر اوزبیک را از برجی که با او بود داخل کرده شهر را به تصرف اوزبیکه داده جمع کثیری از غازیان در آن شب به قتل رسیده، ذخایر و دفاین مردم را به شکنجه اقرار کشیده، خضر چلبی نایب هرات و جمعی از خواجه‌ها و غازیان خود را به قلعه اختیارالدین رسانیده در آنجا متحصن شدند. و اموال و اسباب و خزاین صوفیان خلیفه که به جبر از مردم گرفته بود تمام نصیب عبیدخان شده، بعد از آن عبیدخان در باب خضر چلبی و مابقی متحصنین قلعه اختیارالدین قسم خورد که جان ایشان را امان دهد. چون ایشان از قلعه بیرون آمدند، مال و اسباب ایشان را تمام گرفته خودشان را با کوچ به بخارا فرستاده در عرض راه همه را به قتل رسانیدند. و بعد از آن چهارده ماه هرات در تصرف اوزبیکه بود تا آنکه نواب شاه طهماسب از مقدمه رومی و آذربایجان فارغ شده متوجه خراسان شده، در سنه ۹۴۳ ق / ۱۵۳۶ م روانه خراسان گردیده^۵ کوچ بر کوچ می آمدند^۶. در آنوقت عبیدخان نیز از هرات به اراده تسخیر مشهد مقدس آمده، بلده طایفه مشهد را محاصره نموده بود که خبر رسید قزلباش به محال نسا رسیده، متوجه دارالسلطنه هرات شده‌اند. عبیدالله نیز دست از محاصره مشهد برداشته لشکر خود را از اطراف جمع کرده، بعد از کنکاش و مشوره به جنگ از سرکردگان، راضی به جنگ قزلباش نشده از مدار حوالی هرات مراجعت و از راه بلخ روانه بخارا شده. [۳۵۰]

آمدن نواب جنت مکان به دارالسلطنه هرات و رفتن به قندهار - آنکه چون خبر

۱- ملی و نم: پیش افتاده است

۲- آ: طبیب افتاده است، ملک: تیپ

۳- ملی: سیدخان

۴- ملک: درون قلاب افتاده است

۵- دو ملی: شده

۶- آ: می آمد

معاودت عبید خان رسید، اردوی معلی^۱ در کمال سرعت حرکت نموده وارد دارالسلطنه هرات گردیده، مشخص شد که عبیدخان کوچ بر کوچ به ترکستان رفته دیگر به جماعت اوزبکیه نمی‌رسند، نزول اجلال و توقف در هرات فرموده، شاهقلی سلطان مهر دار را به طبس نزد سام میرزا فرستاده، سام میرزا را استمال نموده به اردوی معلی آورده جمعی که منشاء این فتنه شده بودند^۲ به قتل رسانیده ایالت و اختیار خراسان را به شاهزاده کامکار سلطان محمد میرزا داده، محمد خان شرف‌الدین اُغلی را للہ میرزا فرموده، امیرالامرای خراسان را^۳ علاوه داده زمستان را در هرات گذرانیده، اول فصل بهار به جانب قندهار روانه شده، در کنار آب هیرمند امیر سلطان روملو را با جنود غیر معدود پیش فرستاده. خواجه کلان حاکم قندهار چون توجه را بات جاه و جلال را به جانب قندهار شنیده مخالف و مضطرب شده، گنجی خواجه خویش را نایب قندهار کرده خود به سند رفته، نواب جنت مکان وارد قندهار و بنای محاصره گذاشته، خواجه گنجی خان تاب مقاومت و محاصره نیاورده به اتفاق جمعی از اعیان و اشراف قندهار کلید قلعه [را برداشته به خدمت اشرف آورده قلعه را]^۴ به تصرف اولیای دولت قاهره داد.

[شاه طهماسب] حکومت قندهار را به بوداق خان شفقت فرموده و جمعی از سپاه را نیز مأمور و مقرر فرمود که در آنجا در نزد حاکم آنجا باشند و خود عنان عزیمت به صوب دارالسلطنه هرات معطوف داشته معاودت نموده، چون این خبر به عبیدالله خان رسیده خوف زیاد کرده، ایلچیان با هدایا و پیشکش و تحف بسیار فرستاده، نامه مشتمل بر تهنیت و مبارکباد و عذرخواهی بسیار کرده و قطع طمع از خراسان نموده، نواب جنت مکان نیز از تقصیرات او گذشته اراده ترکستان را موقوف [داشت]. سنه ۹۴۴ ق^۵ / ۱۵۳۷ م از مقدمه خراسان خاطر جمع کرده خبر حرکت سلطان سلیمان نیز رسیده بود، روانه عراق گردیده آه دل مظلومان و مقتولان خراسان نیز دیگر به درجه اعلی رسیده، تیر دعای مظلومان به هدف اجابت مقرون گردیده، عبیدالله خان به دارالبوار شتافته اهل خراسان حیث الواقع از فتنه و ظلم آن مردود رستند. [۳۵۱]

۱- ملّی، نم و د: معلی افتاده است

۲- منظور اقدام سام میرزا در حمله به قندهار است

۳- آ: را افتاده است

۴- ملّی، نم و د: درون قلاب افتاده است

۵- ملّی، ملک ونم: ۹۶۴

آمدن سلطان سلیمان خواندگار به ایران و محاربات با او

مرتبه اول که به اغوای اولامه^۱ تکلکو که بعد از کشته شدن چوهه سلطان که نسبت زیادی مرتبه و اعتباری که در خدمت نواب جنت مکان بهمرسانیده و وکیل الدوله و صاحب اختیار بوده، امرای دیگر حسد ورزیده او را کشتند. و اولامه تکلکو چون با او یکی بوده به آن جهت خایف شده نمک به حرامی کرده به روم رفته، رومی را دلالت کرده سلطان سلیمان نیز به طمع افتاده ابراهیم پاشای^۲ وزیر اعظم را به اتفاق اولامه نمک به حرام منقلای لشکر کرده، هفتاد هزار کس^۳ به ایشان داده پیش فرستاده و خود نیز متعاقب حرکت کرده به جانب اردبیل روانه شده اکثر ولایت را تصرف نموده^۴. چون این خبر به نواب شاه جنت مکان رسیده اراده ماوراءالنهر را موقوف نموده به ایلغار تمام و سرعت مالاکلام از خراسان حرکت کرده کوچ بر کوچ روانه عراق شده، خبر به سلطان سلیمان رسیده او نیز به سرعت تمام خود را به ابراهیم پاشا رسانیده، قشون قزلباش چون به قزوین رسیده به سبب شدت ایلغاری که کرده بودند و همه اسب و براق بیرون رفته در قزوین چندی توقف فرموده، سپاه متفرق شده هفت هزار کس در اردوی معلی مانده، بهرام میرزا و القاص میرزا را با حسین خان شاملو منقلای سپاه کرده روانه تبریز نموده، خود نیز متعاقب ایشان حرکت کرده در ابهر خبر رسید که خواندگار نیز حرکت کرده در منزل میانج^۵ در کنار آب قزل اوزان تلاقی شده محاربه نموده، بهرام میرزا خود را به کوه کشیده در آن بین الوند خان افشار حاکم کوه کیلویه به کومک رسیده از اطراف نیز جمعی از عساکر که متفرق شده بودند رسیده، بهرام میرزا نیز از کوه پایین آمده خود را به اردو رسانیده.

در این وقت^۶ محمد خان ذوالقدر اوغلی که [شاه طهماسب] لقب فرزندى به او داده بود، به جهت نفاق قلبی که داشت [از] اردوی معلی روگردان شده [به میان رومی رفته به این جهت نواب اشرف به بعضی از امرا بد مظنه شده^۷]، چند روز حرکت را تأخیر نموده، در آن بین برف بسیار عظیمی در سیزدهم عقرب در سلطانیه باریده به حدی که خیمه های عساکر رومی در زیر برف پنهان شده، بسیاری از لشکر رومی در آنشب در

۱- ملی: اولائه

۲- د: پادشاه

۳- ملی: هشتاد هزار کس

۴- د: کرده

۵- آ: میانج

۶- ملکن: آنوقت

۷- آ: درون قلاب افتاده است

زیر برف خفه و برطرف شده به مرتبه‌ای که ایشان را مجال توقف و جمع آوری مال و حال خود نمانده، سلطان سلیمان بی اختیار حرکت و لشکر مراجعت نموده از راه شهر زور به موصل رفته معاودت نموده^۱، اولامه نمک به حرام را با ذوالقدر اوغلی به تبریز فرستاده، نواب جنت مکان نیز فرصت غنیمت دانسته به ایلغار تمام روانه تبریز شده، غازی خان اوغلی نیز نمک به حرامی کرده شب فرار نموده خود را به تبریز رسانیده اولامه را خبر نموده، اولامه نیز با ذوالقدر اوغلی فرار کرده خود را به قلعه وان (۸۰) رسانیده، نواب جنت مکان نیز چون به حسین خان بدمظنه شده او را به قتل رسانیده بر سر قلعه وان رفته، در آن زمستان قلعه وان را محاصره فرموده، در آن بین ابراهیم پاشا نیز نزد محمد خان شرف الدین اوغلی حاکم بغداد جمعی فرستاده، وعده و وعید بسیاری به او داده^۲ به اطاعت خواندگار و ملازمت روم ترغیب^۳ نموده، جماعت تکلو که در بغداد بودند به سبب کشته شدن چوه سلطان و خیانت اولامه که به روم رفته بود و غازی خان تکلو که او نیز نمک به حرامی کرده فرار نموده بود، جماعت مزبور^۴ خائف شده اطاعت رومی کرده بغداد را به تصرف رومی داده که محمد شرف الدین اوغلی نیز چون چاره نتوانسته است کرد، شب با جمعی رفته جسر را بریده از راه بصره با تبعه خود فرار نموده به دزفول رفته از آنجا به شیراز رفته به اردوی معلی ملحق شده.

آمدن سلطان سلیمان مرتبه دوم در سال دیگر - در سنه ۹۴۸ روانه عراق گردیده شاه جنت مکان از دور^۵ قلعه ایروان حرکت کرده، ملک بیگ جوینی را که از امرای معتبر بود با جمعی دیگر از منافقان دولت را در روز کوچ از دور قلعه به قتل رسانیده با سپاه نصرت دستگاه روانه و به جنگ خواندگار رفته در حوالی در جزین به منقلای^۶ لشکر رومی رسیده میانه جنگ شده، قزلباش فتح کرده سلطان سلیمان منهزم شده به جانب روم مراجعت نموده.

[شاه طهماسب] بهرام میرزا [را] با فوجی از سپاه به تعاقب رومی فرستاده، خود رفته در چمن قلعه وان نزول اجلال فرموده. مردم قلعه چون تاب قلعه‌داری [۳۶۶] و مقاومت قزلباش نیاورده^۷، لابداً فرار کرده محمد پاشای حاکم دیار بکر که

۱- د: معاودت نموده افتاده است

۲- د: نموده

۳- د: ترغیب افتاده است

۴- ملک: جماعت مزبور افتاده است، ملی و نم: مزبوره

۵- ملی: دو

۶- آ: بمنقلای

۷- آ: نیافته

همراه^۱ اولامه نمک به حرام باد و هزار ینکچری به کومک مردم قلعه وان می آمدند، در عرض راه به قزلباش برخورد به همه جهت دو هزار کس بیشتر در اردوی معلی نبوده، محمد پاشا چون قلت قزلباش را دیده به خود مغرور گشته از طرفین صفوف بسته جنگ شده. قزلباش امداد از آقای خود حضرات ائمه طاهرین علیهم السلام خواسته به یکبار^۲ همگی دست به شمشیر آبدار^۳ حمله آورده، جمع کثیری از رومیه قتل و بسیاری از ایشان اسیر و دستگیر قزلباشیه گردیده بقیه ایشان فرار کرده، خبر به سلطان سلیمان رسیده سه مرتبه هر مرتبه فوجی از رومیه را به کومک فرستاده هر سه مرتبه شکست خورده، جمع کثیری از امرای رومیه دستگیر و قلعه ارجیش در آن جنگ به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده، بقیه السیف رومی به خواندگار ملحق گردیده بی نیل مقصود مراجعت نمودند.

آمدن سلطان سلیمان مرتبه سیم به اغوای القاص میرزای برادر نواب جنت مکان - آنکه در ایامی که القاص میرزا در شیروان والی و صاحب اختیار بود، به اغوای جمعی از شیاطین انس به خیال باطل نفسانی و وسوس شیطانی دست از یاورى صلاح^۴ دولت موروثی برداشته، اراده فاسد طغیان و مخالفت با برادر دینی^۵ خود کرده، نواب جنت مکان نیز در مقام دفع او درآمده. القاص میرزا چون دانست که بد کرده و تاب مقاومت ندارد پشیمان شده، والده ماجده خود را به وساطت سلطان احمد میرزا شفیع خود کرده بنا گذاشتند که نواب جنت مکان [را] به تسخیر گرجستان ببرند. و القاص میرزا به جنگ چرکس رفته با کفار جنگ کنند. و چون القاص میرزا از جنگ چرکس برگردیده چهل ذاتی او را مغرور کرده، در شیروان سکه و خطبه به نام خود کرده طغیان نموده، چون هنوز داخل شیروان نشده بود که نواب اشرف ابراهیم خان ذوالقدر را با کوکجه سلطان قاجار و شاهویردی سلطان و جمعی از سپاه را به ایلغار فرستاده شیروان را تصرف کرده. القاص میرزا آمده چند جنگ کرده مغلوب شده فرار نموده سپاه او فوج فوج به اردوی معلی آمده، القاص حق ناشناس از خوف به روم رفته پناه به خواندگار برده.

در سنه ۹۵۵ ق / ۱۵۴۸ م سلطان سلیمان به تحریک القاص لشکر بسیار برداشته با توپخانه و جزایر خانه متوجه عراق شده، نواب جنت مکان نیز از تبریز حرکت فرموده، اسمعیل میرزا با سپاه شیروان و سایر امرا و حکام اطراف با سپاه خود به اردوی معلی

۱- آ: همواره

۲- نم: بیکبار یکی

۳- آ: آبدار افتاده است

۴- د: برادری و صلاه

۵- ملی، نم و آ: دین

ملحق شده، جمعی را مقرر فرمود که پیش رفته از تبریز تا سرحد روم هر جا باغستانی و غله‌زاری و زراعتی^۱ و چمنی بود همه را چرانیده و آتش زده، آبادی در معبر رومی نگذاشته مردم را کوچانیده به سقناقها بردند و نهرها و چاهها را همه جا^۲ مسدود کردند. سلطان سلیمان نیز القاص ناسپاس را با چهل هزار کس بر سر منقلای قزلباش فرستاده در قریه مرند تلاقی واقع گردیده جنگ عظیمی شده. زیاد اُغلی در آن جنگ مردانگی‌ها کرده قزلباشیه احتیاط نموده خود را به کوه کشیده، چون نواب جنت مکان پیشتر جمعی را به اطراف فرستاده راهها را داشتند، رومی به هر طرف می‌رفت، گرفتار و اسیر و قتل می‌شد. کار رومی به جایی رسید که از اردوی خود دو فرسخ سه فرسخ دور نمی‌توانستند رفت^۳ که تنگی آذوقه به مرتبه‌ای شد که سرگین اسبها را می‌خوردند.

سلطان از حرکت خود پشیمان شده طبل بازگشت زده مراجعت نموده، از اول شب تا صبح بر سر اسب ایستاده تا تمام اردو بار کرده اوباش و اجامره دست برآورده بسیاری را در آن شب تاریک به کارد زده مجروح و مقتول کردند و مال بسیاری از ایشان به غارت بردند. و از جمله غرایبات^۴ آنکه در چند شبانه‌روز که رومی به تبریز و حوالی آن می‌رفتند، باد و صاعقه و گرد و خاک و هوا تیره و تار بود که یکدیگر را نمی‌دیدند و به آن جهت^۵ بسیاری برطرف و اموال ایشان به غارت رفت. و همین که از حوالی تبریز بیرون رفتند، به مرتبه‌ای هوا خوش شد که جمع کثیری از قزلباش تعاقب ایشان نموده، بسیاری از رومی را در تعاقب برطرف کردند. و شاهقلی سلطان [۳۶۷] افشار و رفقای او که به تاخت رفته بودند، موازی پنج هزار اسب و یکصد و پنجاه^۶ هزار گوسفند و گاو و شتر و مال بسیار در آن تاخت به دست^۷ آورده به اردوی معلی ملحق شدند. و بهرام میرزا و اسمعیل میرزا نیز فتح کرده و مال و اسیر بسیار آورده مراجعت کردند.

غرض که سلطان سلیمان در این سفر بسیار شکست عظیمی خورده، بیست هزار رومی در آن سفر قتل و اسیر شده بقیه خائف^۸ و خاسر و پیاده و برهنه برگردیده، القاص میرزا نیز از راه شهر زور به^۹ همدان آمده، کوچ بهرام میرزا را به دست آورده به

۱- می و نم: غله‌زار و زراعت

۲- د: همه جا افتاده است

۳- در همه نسخه‌ها بجز ملک رفت افتاده است

۴- غرایب صحیح است

۵- آ: باینجهت

۶- آ: یکصد و پنجا

۷- آ: بسیار بدست

۸- ملی، نم و د: خایب

۹- آ: به افتاده است

قم رفته و از قم به اصفهان آمده، اهل اصفهان او را راه نداده، نواب شاه طهماسب به قزوین آمده القاص به سمت شیراز رفته قلعه یزد خاص^۱ را قتل کرده دیگر به هیچ قلعه او را راه ندادند. [القاص] از راه شولستان به بغداد رفته، رومی چون دانست که کاری از او بر نمی آید، غافل بر سر او ریخته اردوی او را تاراج کرده، جمعی را مجروح و مقتول کردند. بالاخره القاص میرزا با معدودی فرار نموده به داغستان نزد سرخای رفته. نواب جنت مکان رقم به سرخای نوشته، [او هم] القاص میرزا را با شاه نعمت الله یزدی گرفته مقید نموده به خدمت نواب^۲ اشرف فرستاده. نواب اشرف او را محبوس به قلعه قهقهه فرستادند که با پسر سلطان احمد میرزا در قلعه مزبور محبوس بودند تا فوت شد. مقرر^۳اً عن غنایمی که در آن سفر به دست غازیان قزلباش آمد: [هفت هزار و پانصد رأس اسب، یکصد و پنجاه هزار رأس گوسفند، هزار نفر شتر، پانصد رأس گاو، میصد و سی باب خیمه و تجبر رومی، هفتصد و سی و پنج نفر ذکور و سیصد و پنجاه نفر اناث اسیر، اسلحه سواری آنچه قشون تصرف کرده بودند: شمشیر رومی یکصد و پنجاه قبضه و تفنگ سیصد و سی قبضه و سایر اسلحه دویست و دوازده قبضه^۴].

آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم و مصالحه نمودن و سنور بستن

آمدن سلطان سلیمان مرتبه چهارم و محاربه او در سنه ۹۶۱ ق^۵ / ۱۵۵۴ م اسکندر پاشای حاکم وان [که] مرد مفسد فتنه جویی بود، علی الغفله از قلعه وان قشون برداشته بر سر خوی آمده، حاجی بیگ دنبلی را که از ملازمان نواب جنت مکان و در خوی حاکم بود، با جمعی از رعایا قتل نموده، بعد از آن به سلطان سلیمان عرض کرده به این جهت او را بیگلریگی ارض روم^۶ کرده، در همان سال بر سر حسین خان روملو به ایروان^۷ رفته، حسین خان صلاح در جنگ ندیده قلعه داری کرده، اسکندر پاشا قتل و غارت و خرابی بسیار کرده، بنا بر آنکه در سال قبل نواب جنت مکان ایلچی به روم فرستاده اظهار مصالحه کرده بودند، در تدارک آن حرکت اسکندر پاشا تغافل و مسامحه فرموده انتظار

۱- یزد خواست صحیح است.

۲- آ: بر افتاده است.

۳- آ: نواب افتاده است.

۴- آ: درون قلاب افتاده است

۵- ملی و د: ۹۱۶

۶- منظور ارز روم است

۷- د: بایران

مراجعت ایلچی و جواب می‌کشیدند و سلطان سلیمان چون خبر تاخت اسکندر را^۱ شنیده به طمع افتاده، جواب نامه را مشتمل بر وعده و وعید هر دو نوشته و ایلچی را روانه نموده، بعد از آن خود نیز به اراده آذربایجان حرکت نموده، چون این خبر رسیده نواب جنت مکان نیز تدارک دیده حرکت فرموده سپاه را به چند قسمت کرده هر جمعی را به سمتی بتاخت فرستاده، خود بر سر قلعه اخلاط رفته قلعه را محاصره نموده، سپاهی که به اطراف بتاخت رفته بودند، هر یک تاخت و فتح کرده مال و اخترمه و غنیمت بسیار آورده به اردوی معلى آمدند و بعد از آن سپاه مزبور را با اسمعیل میرزا به تنبیه^۲ اسکندر پاشا به ارض روم فرستاده رومی خبر شدند. آنچه ینکچری و غیره لشکر داشته همگی را احضار نموده.

رفتن قزلباش بر سر اسکندر پاشا و بعضی وقایع دیگر - آنکه نواب جنت مکان چون جمعی از امرا و سپاه خود را به سرکردگی اسمعیل میرزا بر سر ارض روم فرستاد، اسکندر پاشا نیز چون جمعیت بسیاری از رومیه داشت، بیرون آمده محاربات عظیمه شده، بالاخره رومیه شکست خورده فرار نموده خود را به قلعه رسانیده تا پای^۳ قلعه قزلباش تعاقب نموده، چند نفر از امرای معتبر رومی دستگیر شده بسیاری به قتل رسیده، اسمعیل میرزا در پای قلعه فرود آمده اطراف را تاخت کرده از آنجا حرکت نموده^۴. در وقتی که نواب جنت مکان قلعه اخلاط را گرفته قتل و غارت و قلعه را خراب کرد، رسیدند و سرها و زنده‌ها را [۳۶۸] به نظر اشرف رسانیده مورد اشفاق خسروانه گردیده، موکب همایون از آنجا حرکت فرموده بر سر قلعه ارجیش رفته محاصره نموده، اهل قلعه تا سه ماه قلعه‌داری کرده، بعد از سه ماه به امان آمده حاکم خود را کشتند و قزلباش را داخل قلعه کرده نواب جنت مکان نیز اهل آنجا را امان داده نهایت قلعه را خراب و هموار کرد. و از آنجا بر سر قلعه بارگیری رفته قلعه را محاصره کرده محاربات بسیار در آن قلعه شده، بالاخره اهل قلعه به امان آمده قلعه را به تصرف دادند. در آنوقت سلطان سلیمان به حلب رسیده در آن سال قشلاق را در حلب نموده و نواب جنت مکان نیز در نخجوان قشلاق کردند.

رفتن قزلباش بر سر راه سلطان سلیمان و باقی وقایع - آنکه بعد از توقف قشلاق، سلطان سلیمان از حلب حرکت کرده از این طرف نیز نواب اشرف چند فوج از سپاه را

۱- آ: را افتاده است

۲- ملی و د: تنبیه

۳- آ: پای افتاده است

۴- ملی: کرده

پیش فرستاده فرمود که در هر منزلی که رومی فرود می آمد به عنوان قزاقی خود را بر لشکر رومی زده دستبرد می نموده باشند. به نحوی که مقرر شده^۱ بود در هر منزلی جمعی از رومی را قزلباشیه برطرف کرده روزی نبود که سر و زنده رومی به اردوی معلی نیاید. تا روزی که خواندگار وارد نخجوان شده جمعیت قزلباش چهل هزار شده بود که نواب اشرف سان دیده بود و سلطان سلیمان به علت نبودن آذوقه و [رسیدن] خبر جمعیت سپاه قزلباش و برطرف شده هر شب و روز جمعی از رومیه، نخجوان را آتش زده شهر را سوزانیده و از آنجا حرکت کرده به سمت وان رفته، قزلباش به همان ضابطه تعاقب کرده در منزلی که تزلزل می کردند، جمعی از ایشان را قتل و دستگیر می نمودند. تا آنکه اردوی رومی برهم خورده سلطان سلیمان از این حرکت خود نادم و پشیمان شده به مشورت وزیر اعظم که اوچ یقلی گویند، پای صلح را به میان آورده رؤسا را طلبیده همگی راضی و بنا را بر فرستادن ایلچی گذاردند.^۲

کیفیت صلح و سنور - چون سلطان سلیمان از آن سفر^۳ پشیمان، بنا را بر صلح گذارده به مصلحت امرای رومیه نامه مبنی بر اظهار ندامت و عذرخواهی و رضای به صلح نوشته، محمد پاشا را فرستاده خوااهش به استخلاص سنان بیگ شده سنان بیگ را مرخص کرده به اتفاق شاهقلی بیگ قاجار روانه نموده، خواندگار نیز انعام و اکرام خسروانه به شاه قلی بیگ نموده مقرر شد که قزلباشیه که به اطراف به تاخت رفته بودند، دست از تاخت برداشته مراجعت به اردوی معلی نمایند و از طرفین ابواب دوستی و محبت مفتوح گردیده، تحف و هدایا به جهت یکدیگر فرستاده، سنور بسته شده صلح نامچه^۴ از هر دو طرف نوشته، رؤسا و امرای طرفین شهادت قلمی، هر دو با مهر مهر آثار مزین فرموده، محال متنازع فیه بعضی به این طرف و بعضی به آن طرف قرار یافته، آتش جدال و قتال به آب زلال صلح فرو نشسته، ابواب محبت و اصرح از طرفین گشوده (سپاه خواندگار) به اسلامبول^۵ و قزلباش به مقرر سلطنت میمنت انتعاش^۶ مراجعت و معاودت کرده. سلطان سلیمان بعد از مراجعت به اسلامبول در سنه ۹۷۴ ق / ۱۵۶۶ م وفات یافته، پسرش سلطان سلیم بر تخت سلطنت نشسته. [۳۶۹]

۱- ملی: شده افتاده است

۲- نم: گذارند

۳- ملی و د: راه

۴- ملک: صلحنامه

۵- نم و آ: اسلامبول

۶- آ: انتعاش

کیفیت تسخیر ولایات

تسخیر ولایت شیروان - چون شیروان شاه بنای آبادی آن ولایت گذارده و همه وقت در تصرف اولاد او بوده به آن جهت موسوم به شیروان شده. در آن ایام فرخ یسار^۱ پسر امیر خلیل پسر امیر سلطان ابراهیم پسر سلطان محمد پسر کیقباد پسر فرخ یسار^۲ پسر منوچهر مشهور به خاقان که خاقانی شاعر چون مداح او بود، ملقب و مشهور به خاقانی شد، و به نحوی که در تحت اسم سلطان حیدر مذکور شد، با^۳ سلسله صفویه در مقام عناد و نزاع بود و نواب علّیین آشیان شاه اسماعیل به نحوی که مذکور شد او را کشته، شیروان را به^۴ خلیل پسر شیخ شاه داده. بعد از شیخ شاه اولاد او ظلم و ستم بسیار نموده بودند. شیروان هرج و مرج شده در سنه ۹۴۵ ق / ۱۵۳۹ م القاص میرزا که قبل از این مذکور شد، بیست هزار کس فرستاده مردم شیروان در مقام تمرد و طغیان درآمده قلعه‌داری نمودند. بعد از مدتی محاربه و مجادله بسیار، اول قلعه سرخای^۵ را قزلباش گرفته، بعد از آن حصار قبله^۶ گلستان و بعد از آن قلعه بیگرد که شاهرخ میرزا دپ آنجا بود و حسین بیگ وکیل او بیرون آمده جنگ کرده شکست خورده، شاهرخ میرزا را با جمعی که طغیان کرده بودند گرفته به قتل رسانیده، بعد از آن به نحوی که در مقدمه سلطان سلیمان مذکور شد، [به تقریب طغیان و مخالفت القاص میرزا که به روم رفت، آن ولایت نیز برهم خورده مکرر قزلباش محاربات کرده تا تمام شیروان به تصرف درآورده^۸].

تسخیر ولایت شکی که دو طرف آن به ولایت شیروان و یک طرف به گرجستان و یک طرف به داغستان و البرزکوه متصل است، در سنه ۹۵۸ ق / ۱۵۵۱ م به تسخیر آنجا پرداخته تزلزل در احوال حکام آنجا به هم رسیده. اول لوند خان گرجی پیشدستی کرده اطاعت نموده، درویش محمد خان به قلعه مشهور کله سن کوره سن که در استحکام مثل آن قلعه نمی‌شناسند^۹، رفته و باقی قلاع را امر به قلعه‌داری کرده، عبدالله

۱- آ: چرخ یسار

۲- آ: پسر فرخ یسار افتاده است

۳- یا فقط در نسخه ملک و نم است

۴- آ: را به افتاده است

۵- آ: ۵۴۵

۶- سرخاب صحیح است

۷- ملی، آو ملک: حصار افتاده است و احتمالاً قلعه گلستان صحیح است.

۸- آ: درون قلاب اشتباهاً ذیل مطلب بعدی درج شده است و در این محل افتادگی دارد

۹- نم و د: ۹۵۷

۱۰- ملی، د: نمی‌باشد

خان استاجلو و لوندخان گرجی را که خود آمده بودند با جمعی از سپاه بر سر قلعه کله سن کوره سن فرستاده و همچنین بر سر هر قلعه جمعی از قشون را مأمور کرده، قلاع را تماماً محاصره نموده اول قلعه که به تصرف درآمد، قلعه کیش بود و بعد از آن قلاع دیگر هر یک را اهل آنجا به تصرف اولیای دولت قاهره داده، درویش محمد خان که حاکم آن ولایت و سرکرده همه بود و به قلعه کله سن کوره سن رفته بود^۱، چون دانست که قلاع^۲ به تصرف قزلباش درآمده خوف کرده با چهار نفر از قلعه فرار کرده، بیرقلی نام شخصی که از مردم آن ولایت بود، در عرض راه شب بر سر درویش محمد خان رفته او را کشته سر او را آورده تمامی ولایت شکی به تصرف درآمد. [۳۷۰]

تسخیر ولایت بغداد - بعد از آنکه ذوالفقار ولد نخود سلطان که حاکم کلهر بود مخالفت و طغیان ورزیده، ابراهیم سلطان موصولو نبیره صوفی خلیل ترکمان که حاکم بغداد بود به حيله و تزویر کشته، بغداد را تصرف نمود و جمع کثیری از اقوام و اقبای خود را به قتل رسانیده عراق عرب را تماماً به تصرف [درآورد]. در سنه ۹۳۵ ق / ۱۵۲۸ م ریایات جاه و جلال به عزم استرداد^۳ بغداد حرکت کرده، چون به حوالی بغداد رسیده ذوالفقار ولد نخود سلطان مزبور تدارک قلعه داری دیده، و به قلعه داری پرداخته، بعد از ورود قشون قزلباش و محاصره بغداد، هر روزه بیرون آمده محاربه و مجادله نموده تا آنکه برادران ذوالفقار مزبور از راه غیرت و صوفیگری نظر به نمک به حرامی و کفران نعمتی که ذوالفقار کرده بود شب بر سر او رفته و ذوالفقار را کشته، روز دیگر سر او را آورده التماس اهل بغداد را کرده به درجه قبول افتاده، جار زده و قدغن کردند که احدی از سپاه متعرض احدی از اهل بغداد نشده، هر کس در جای خود متمکن بوده مطمئن باشد و داخل بغداد شده بغداد را تصرف و حاکم تعیین نموده به سبب شدت حرارت و گرمی هوا توقف نفرموده، عنان عزیمت به صوب عراق معطوف داشته مراجعت فرمودند.

تسخیر گیلانات که در زمان نواب جنت مکان مفتوح شد - بیه پس که در تصرف خان احمد پسر سلطان حسن پسر خان احمد ماضی پسر سلطان حسن پسر کارکیا سلطان پسر ناصر کیای پسر سید محمد پسر مهدی کیای پسر علی کیا که ابتداء دولت این خانواده از اوست و خان احمد که به یمن دولت و تربیت نواب شاه جنت مکان در کل گیلانات

۱- ملی، آ: بودند

۲- د: قلعه

۳- آ: سیر

حاکم بود و مخالفت این دودمان در مخیله^۱ او نگذشته بود، به اغوای جمعی مفسد که در مزاج او راه یافته بودند، طغیان ورزیده. [شاه طهماسب] صدرالدین خان و معصوم بیگ^۲ را با فوجی از قزلباش مأمور به گیلان به تسخیر گیلان و دفع خان احمد فرمودند و چون ایشان به گیلان رفته، بعد از محاربات بسیار و شدت محاصره خان احمد مزبور بیه پس را خالی کرده فرار نمود و نواب جنت مکان بیه پس را تصرف فرموده، بعد از آن بازخان احمد مزبور چندین مرتبه خود را ساخته و جمعیت نموده و محاربات کرده به آن جهت مردم بسیار از اهل گیلان به قتل رسیده و خرابی بسیار به گیلان رسیده تا آنکه او را گرفته به خدمت اشرف آورده سیاست فرمودند. [۳۷۱]

تسخیر ولایات گرجستان و غیره وقایع

مرتبه اول در سنه ۹۴۹ ق / ۱۵۴۲ م ظاهرآ به عزم سیر قراباغ با فوجی از سپاه حرکت کرده به سمت گرجستان به ایلغار تمام رفته تا به آنجا رسیده در شب تاریکی بر سر تفلیس ریخته قتل و غارت بسیار نموده، زنان و اطفال را اسیر کرده کلباد نام گرجی که حاکم آنجا بود، اسلام اختیار کرده، هر کس مسلمان شد مال و جان او را امان داده سلامت مانده، بقیه قتل و اسیر شدند. لوأرصا^۴ به کوهها و بیشه‌ها فرار نموده، چون از مقدمه تفلیس فارغ شده باز حکومت آنجا را به کلباد مزبور داده و مراجعت فرموده.

مرتبه دوم در سنه ۹۵۷ ق^۵ / ۱۵۵۰ م در عین زمستان به گرجستان رفته، در آق شهر نزول اجلال فرموده^۶ لوند خان حاکم زکم و کرم خان حاکم کاخت و ملک بقراط حاکم باشی آچوق آمده پابوس نموده، پیشکش بسیار و باج و خراج خود را هر یک آورده، کمر خدمت بسته با وجود زمستان و شدت برف و سرما و یخبند گرجستان، قزلباشیه بر سر خانه‌های جماعتی که اطاعت نکرده بودند رفته، قتل و غارت^۷ نموده خانه‌های ایشان را سوخته مراجعت نموده در عرض راه ملک بقراط باشی آچوق را خلعت فاخری داده مرخص فرمودند.

مرتبه سیم در سنه ۹۵۸ ق / ۱۵۵۱ م که از محال شکی مراجعت فرموده از راه

۱- د: نحیله، ملک متخیله‌اش، ملی و نم: تخیله

۲- ملک: معصوم بک صفوی

۳- د: ۹۷۸، نم و ملک: ۹۴۸ و خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۲۹۴: ۹۴۷

۴- حاکم کارتیل و بکرات که کلباد از طرف او حاکم تفلیس بود. عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۸۴

۵- آ: ۹۵۳، ملی: ۹۵۴ و خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۳۵۰: ۹۵۸

۶- نم و آ: کرده

۷- ملک: غارت و اسیر

گرجستان آمده، کفره تماماً به کوهها و سقناقها رفته، هیچ یک اطاعتی^۱ نکرده راهها را مسدود کرده بودند. سپاه و قشون بر کوهها بالا رفته گرجی بسیاری کشته، چند قلعه را مفتوح و تصرف کرده مال و اسیر و اخترمه بسیار بدست آورده، کلیسایی که بر کمر کوه بسیار بلندی که از یک تخته سنگ^۲ عمارت آن را تراشیده در کمال ارتفاع و استحکام بود، به یک یورش گرفته قلعه و عمارت مزبور را به دست آورده مردها را قتل و زنان را اسیر کرده، آن عمارت را که ملاحظه نمودند از جمله صنایع غریب روزگار است. یکصد و پنجاه زرع بر بالای خانه‌های کلیسای مزبور از یک تخت سنگ^۳ خارا قصری مشتمل بر چهار صنفه (ساخته‌اند). و تختی از یک پارچه سنگ خارا در میان قصر و صورت بتی بر آن سنگ تراشیده و جواهر بسیاری بر آن بت نصب کرده و درهای قصر از فولاد جواهردار و ناقوسی^۴ هفتاد من وزن آن از سقف آویخته.

مرتبه چهارم بعد از مصالحه سلطان که کار تیل و کاخت به ایران تعلق گرفت و باقی به روم و لوارسات گرجی مکرر دست اندازیه می‌نموده، تا آنکه لابد شده به تنبیه لوارسات حرکت کرده باز کفار آن دیار به کوهها و سقناقها رفته عصیان و طغیان ورزیده، لابد قزلباش را مقرر فرموده که بر سر سقناقهای ایشان یورش برده فوج فوج از کفره را از آن کوهها به زیر آورده و از جنگلها بیرون کرده باز مردان ایشان را قتل و زنان را اسیر کرده، قلعه آمدین که از قلاع مشهوره است به تصرف درآورده بسیاری را به قتل رسانیده، لوارسات را با اکثر جماعت او دستگیر و اسیر نموده و تاخت عظیمی کرده مال و اسیر بسیار در آن سفر به دست آورده، قشون تماماً خود را در آن سفر ساختند. مقرر راعن اسیرایی که در آن سفر بدست آورده بودند: سی هزار نفر. [۳۷۲]

در بیان پناه آوردن سلاطین چنگیزی و غیره^۵ به ایران و کیفیت تدارک و برخورد نواب جنت مکان به ایشان

آمدن دین محمد خان که از اولاد شبان پسر جوجی خان پسر چنگیز خان بود، در سنه ۹۴۳ ق / ۱۵۳۶ م که نواب جنت مکان به خراسان آمد، او^۶ از ترکستان روگردان و پناه به این آستان آورده آن حضرت نیز کمال مرحمت فرموده، حکومت نسا را به او

۱- ملی: اطاعت

۲- نم دو ملک: لخت سنگ

۳- نم دو ملک: لخت سنگ

۴- آ: ناقوسی، نم و د: یاقوسی

۵- آ: و غیره افتاده است

۶- د: او افتاده است

داده او نیز مکرر با عبیدخان اوزبک محاربات کرده^۱ و بسیاری از اوزبکیه را به قتل رسانیده^۲ و اسیر و سرورنده ایشان به درگاه معلی فرستاده و مورد اشفاق خسروانه گردیده، هر مرتبه تاج و طومار و خلعت به او شفقت شده و هر ساله مبلغ سیصد تومان به انعام اولادی او مقرر کرده که از صادر مملکت می‌داده باشند که حال نیز به صیغه مدد خرج چنگیزی حواله می‌شود.

آمدن یونس خان و پهلوان سلطان برادر او که با والی خوارزم جنگ کرده و شکست خورده (از) زندگی در آن ولایت دیگر متعذر بودند، پناه به ایران آورده در سنه ۹۶۴ ق^۳ / ۱۵۵۷ م در قزوین به پابوس شاه جنت مکان مشرف و مورد نوازشات و انعام و احسان گردیده مهماندار به جهت او مقرر فرمودند.

آمدن همایون پادشاه هندوستان در وقتی که شیرخان افغان بر او خروج کرده و همایون مستأصل شده از هندوستان به ایران آمده و نواب جنت مکان تدارک دیده و روانه هندوستان فرمودند.

در بیان کیفیت آمدن سلطان با یزید پسر سلطان سلیمان خواندگار در سنه ۹۶۳ ق^۴ / ۱۵۵۶ م پدرش به او بدمظنه شده در مقام دفع او برآمده، او نیز [اطلاع] یافته از پدر خایف شده لشکر بر سر خود جمع کرده مکرر جنگها کرده چون کاری نساخته رو به ایران آورده پناه با وجاق صفویه آورده، چون داخل مملکت ایران شده عریضه قلمی و کس فرستاده نواب جنت مکان نیز بنا بر آنکه میانه پدر و پسر شاید که التیامی کرده شود، حسن بیگ یوزباشی استاجلو را با تدارک اسباب ملوکانه مهماندار و به استقبال او مقرر فرمود که به اعزاز و احترام تمام داخل ایران و همه جا خدمتگزاری نمایند تا درگاه معلی. به هر تقدیر که سلطان با یزید را چهار پسر بود که با خود آورده با ده هزار ینکچری که همه جا اخراجات ایشان را داده تا آنکه داخل قزوین شده، نواب جنت مکان نیز تا میدان استقبال فرموده لوازم مرحمت و محبت به عمل آورده. نهایت سلطان با یزید چون از تعارفات ایران عاری بود تکبر زیادی داشته، غرض که مهمانداران تعیین و مقرر شد که اخراجات او و قشون او را از دیوان داده، مبلغ پانزده هزار تومان نقد شده بود سوای طلا و نقره و فرش و ظرف و اسب و اسبابی که در ایام توقف به او تکلیف کرده بودند و چند نفر از معارف معتمد را با تحفه و هدیه بسیاری به خدمت سلطان

۱- ملک: نموده، د: بسیاری کرده

۲- نم و آ: رسانیده افتاده است

۳- د: ۹۶۳

۴- آ: ۹۹۶، ملی ۹۷۳ و خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۴۰۱: ۹۶۶

سلیمان فرستاده التماس پسرش را نموده، سلطان سلیمان نیز سنان بیگ که از قربان و معتمد او بود و قبل از آن واسطه صلح و سنور او نیز بوده فرستاده، بعد از گزارش تعارفات رسمی و مراسم دوستی ملفوفه به خط خود صریح نوشته که حیات او^۱ با سلطنت من جمع نمی‌شود و چون پناه به آن برادر کامکار آورده از قتل او گذشته بفرمائید که چشمهای او را بیرون آورده او را روانه نمایند. نواب جنت مکان بازنامه دیگر نوشته و ایلچی دیگر فرستاده و التماس کرده. با وجود این^۲ با یزید در مقام خیانت با آن حضرت بود و به خیال تصرف ایران افتاده، جمعی که مطلع شده بودند به خدمت نواب جنت مکان عرض کرده قبول نفرمودند تا آنکه روزی در خلوت آثار خیانت و خیال او ظاهر شده همانوقت او را با پسرها گرفتند و به کسان خواندگار که به همین کار آمده بودند و نواب جنت مکان مانع بودند سپردند و ایشان او را برداشته روانه شده در عرض راه با پسرانش به قتل رسانیدند. [۳۷۳]

کیفیت وفات آن حضرت و وقایع ایام دولت آن جناب

کیفیت وفات آن حضرت که دو ماه از سال نهصد و هشتاد و چهار گذشته بود که بعد از بیماری صعب شدید که در سال گذشته کشیده بود که هیچ کس مظنه صحت نمی‌برده صحت یافته، بعد از یک سال فاصله از آن آزار، در حمام نوره کشیده، بعضی از اسافل اعضای آن حضرت را نوره برده و جع و شوری در جراحت آن بهم‌رسیده که مطلقاً مظنه فوت نبوده. در شب سه‌شنبه ۱۴ صفر ۹۸۴ ق^۳ / ۱۵۷۶ م آثار موت بر آن حضرت ظاهر شده. شاهزاده‌ها را طلبیده تا نصف شب در خدمت آن حضرت بودند. نصف شب همه را مرخص فرموده هر یک به مکان خود رفته سوای سلطان حیدر میرزا که نرفته و توقف کرده. بعضی نقل کرده‌اند که در وقت مرخص کردن او را خود مستثنی فرموده نگاه داشته بودند. و به یک روایت والده‌اش او را نگاه داشته که اگر مقدمه فوت آن حضرت رخ نماید، بدون منازعه قبل از آنکه دیگران و امرا مطلع شوند صبح تاج بر سر او گذارده جلوس فرماید.

به هر تقدیر سلطان حیدر میرزا توقف کرده بر بالین پدر بزرگوار بوده تا آخر شب که احوال آن حضرت متغیر گردیده. صبح روز پانزدهم شهر صفر مزبور داعی حق را لبیک اجابت گفته، طایر سعادت ضمایر او از آشیان بدن مبارک به سوی آشیان روضه جنان

۱- می، نم، آود: حیات من

۲- ملی: با وجود آن که

۳- نم: ۹۸۲، ملی: ۹۰۴

پرواز نموده، صدای شیون و شین تعزیه بلند شده، امرا و ارکان دولت خبر شده جامهٔ سیاه تعزیت در بر کرده گویا روز محشر شده. علما و فضلا و سادات و اعزه و اعیان و رعایا و رؤسای سپاه و سرخیلان تماماً جمعیت نموده نعلش آن حضرت را به آئین تمام برداشته تغسیل و تکفین کرده در یورت شیروانی^۱ که در پائین باغچه^۲ حرم سرا و دولتخانه قزوین بود به عاریت گذارده، جمعی از قراء و صلحا را تعیین شد که بر سر نعلش مزبور به تلاوت قرآن مجید مشغول باشند. و به همان نحو در یورت مزبور بودند تا ایام دولت اسمعیل میرزا که نقل به مشهد مقدس معلی نموده، در صفة پس پشت مبارک و در روضه مقدسه رضویه دفن کردند.

وقایع ایام دولت آن حضرت

واقعه که در سنه ۹۵۶ ق / ۱۵۴۹ م در محلی از محال قاین واقع شده زلزله عظیمی شده که در پنج قریه دو هزار نفر متجاوز برطرف شده و مولانا باقی فاضل^۴ مدتی قبل از وقوع زلزله حکم کرده بود که زلزله می شود و زلزله شده، بعد از آن مراجعت کرده چون داخل خانه شده زلزله دیگر شده با متعلقان و منسوبان تماماً به زیر زمین رفته.

واقعه دیگر که در سنه ۹۸۰ ق / ۱۵۷۲ م رخ نمود که بسیار غریب بود، آتش از آسمان در جانب قطب شمالی ظاهر گردیده و تا مدت نه ماه امتداد داشته و بعد از نه ماه برطرف شده و در آن سال میانه تاتار و اُرس^۵ محاربه عظیمی شده که از طرفین چندین هزار کس به قتل رسیده. [۳۷۴]

واقعه دیگر آنکه در ولایت قاین در همین سال دانه ها شبیه به گندم از آسمان بارید که مردم آنها را جمع کرده نان پختند.

واقعه دیگر آنکه در سنه ۹۸۱ ق / ۱۵۷۳ م طاعونی شد که سی هزار کس برطرف شدند که به سیاهه درآمد بود.^۶

واقعه دیگر آنکه در سنه ۹۶۲ ق / ۱۵۵۵ م جمعی قلندران بی سرو پا در بیلاق

۱- ملی و نم: شیروانی پوش

۲- د: اغچه

۳- د: ۹۵۳، ملی: ۹۵۷

۴- نم: قاضی

۵- منظور روس است

۶- ملک: از قراری که سیاهه درآمد بود

سوری^۱ در لباس صوفی‌گری درآمده، اسناد امامت به آن حضرت داده مدعی بودند که مهدی صاحب الزمان است و هر چند که ایشان را منع کردند، قبول نکردند و اصرار^۲ می‌نمودند تا آنکه فرمود که به ضرب تخم‌ماق سرهای ایشان را نرم کنند و هیچیک قایل نشدند تا کشته شدند تا آخر یکی از ایشان که دید همه کشته شدند او قایل شد.

واقعه دیگر آنکه در سنه ۹۶۵ ق / ۱۵۵۸ م سیلاب بسیار عظیمی به قزوین آمد که دو هزار خانه محله درب شهر را آب برده خرابی زیادی کرده که هرگز احدی را به خاطر نمی‌رسید که چنان سیلابی آمده باشد.

مقررأ عن اولاد آن حضرت و آثاری که از او مانده.

اولاد امجاد آن حضرت ذکور: سلطان محمود میرزا، سلطان حیدر میرزا، امامقلی میرزا، سلطان سلیمان میرزا، اسمعیل میرزا، سلطان علی میرزا، سلطان احمد میرزا، سلطان محمد خدابنده، سلطان مصطفی میرزا.

اناث: فاطمه سلطان بیگم، شهره بانو بیگم، مریم بیگم، سلطان زینب بیگم، گوهر سلطان بیگم، پریخان بیگم، خدیجه سلطان بیگم.

آثار و علامات که از آن حضرت مانده: باروی شهر تهران، قلعه مشهد مقدس، گنبد مطلای امام ثامن^۵ علی بن موسی الرضا (ع)، سرطوق مرصع گنبد مطهر^۶ مزبور، عمارت دولتخانه قزوین، باغ سعادت قزوین، چهار بازار قزوین، مسجدی در تبریز مشهور به مسجد صاحب الزمان است، شرفه دوز ضریح مقدس، شمعدان بالا سر و پایین پای مرقد مطهر، درب مرصع روضه رضویه، عمارت سرچهار حوض اصفهان، عمارت روضه مقدسه کاظمین علیهم السلام.

مدت عمر او: شصت و چهار سال و یکماه و بیست و پنج يوم [از آن جمله یازده سال در ایام والد ماجد خود که هشت سال آن فرمانفرمای خراسان بوده و پنجاه و سه سال کسری بعد از والد ماجد، ایام سلطنت آن حضرت^۷]. [۳۷۵]

۱- بیلاق سورلق سلطانی، عالم‌آرای عباسی، ج ۱، ص ۱۱۷

۲- د: صاحب افتاده است

۳- ملی، نم و آ: اسرار

۴- د: ۹۶۲، ملی: ۹۲۵

۵- ملک: ثامن ضامن

۶- ملک: گنبد مبارک مزبور

۷- درون قلاب از نسخه ملک آورده شده است.

اسمعیل پسر نواب جنت مکان شاه طهماسب

به سبب ارتکاب بعضی محرمات و منهیات و حرکات ناشایسته که مرضی طبع مبارک نبود و خلاف ضابطه و طریقه مذهب و ملت اثنی عشری بود، نواب جنت مکان در ایام حیات خود، او را به دارالسلطنه هرات فرستاده و نواب سکندر شأن سلطان محمد میرزا را که در هرات بود به رکاب طلبیده، محمد خان شرف الدین اوغلی تکلورالله اسمعیل میرزا کرده همراه فرستاده. در هرات نیز چون دست از افعال شنیعه نالایق برنداشت^۱، بعد از چندی از آنجا طلبیده، سوندوک بیگ قورچی باشی را حسب الامر فرستاده، در عرض راه او را به قلعه قهقهه برده در قلعه محبوس بود تا نواب جنت مکان وفات یافته، سلطان حیدر میرزا نیز به قتل رسیده. خبر به قهقهه رفته اسمعیل میرزا نیز درب قلعه را بسته تا چند روز هیچ احدی راز را نداده. کسان خلیفه انصار را که منسوب به حیدر میرزا بود، بایست و دو نفر که حیدر میرزایی می دانست، همه را گرفته محبوس کرده. خلیفه انصار [را] که حاکم آنجا بود و به شکار رفته بود چون در شکار این خبر را شنیده مراجعت کرده به قلعه راه نداده، تا آنکه عرایض اردوی معلی رسیده، چون پسر بزرگتر بوده مردم آذربایجان و اهل اردو شروع به آمدن کرده، جمع کثیری در بیرون قلعه جمعیت کرده تا نوشتجات مکرر از اردو رسیده و خبرها محقق شده، آنوقت درب قلعه را گشوده فوج مردم از سپاه و رعیت می آمدند و پابوس می کردند. و چندی که منسوب به سلطان حیدر میرزا بودند به قتل رسانیده به این جهت سرکرده های استاجلو چون حیدر میرزایی بودند^۲، خایف شده از آنجا فرار نموده خود را به اردبیل رسانیده در مزار شیخ صفی متحصن^۳ شدند.

و اسمعیل میرزا نیز از قلعه بیرون آمده خلیفه انصار بی واسطه خود آمده عرض کرد^۴ که «سراپا مقصرم اگر می کشی و اگر می بخشی به تقصیر خود قایلیم و به پای خود

۱- ملی: برداشته

۲- آ: بودند افتاده است

۳- نم: متحصین

۴- آ: کرد افتاده است

آمده‌ام». نواب میرزا فرمودند که «من در قلعه که بودم نذر^۱ کرده‌ام که بعد از نجات از محبس متعرض احدی نشوم» و او را مورد توجهات خود گردانیده بعد از سه روز حرکت کرده روانه اردبیل شده و بعد از زیارت جد خود به دارالسلطنه قزوین آمده محبت و مهربانی زیاد از حد به مردم و برادران و برادرزادگان خود نموده، هر یک را در آغوش گرفته وعده‌های برادرانه به هر یک نموده تّمه را استمالت نموده، حسین بیگ که حیدر میرزایی بود در کمال خفت و اهانت به اردو آورده، چون داخل محبس کردند کلاه نمندی بر سر او بوده در نهایت خفت و ذلت به حضور آوردند. او عرض نمود که «مرا بکش که این نحو زندگی را نمی‌خواهم» از تقصیر او گذشته بخشید.

خلفا که از جمله مخلصان اسمعیل میرزا بود، غرور زیادی به هم رسانیده به همه امرا و ارکان دولت تفاخر می‌نموده از تقدیر خدایی فراموش، به شفقت و الطاف اسمعیل میرزا مطمئن بوده بدون جهت از اردو اخراج شده به مشهد مقدس فرستادند و جمع دیگر را به بهانه‌ای چند به قتل رسانیده تا آنکه روزی در قزوین نزاع شده. از دو طرف جمعیت و کومک‌کشی نموده جمع کثیری مقتول و مجروح گردیده. اسمعیل میرزا همان مقدمه را دست‌آویز و بهانه نموده آنچه در آن مدت ذخیره خاطر داشته و بروز نمی‌کرده در آنوقت ظاهر شده، جمعی را به قتل رسانیده و جمعی دیگر را تعیین نموده که شاهزاده‌های مظلوم بیگناه را که در قزوین بودند همه را بدون جهت به درتجه شهادت رسانیدند، و باقی شاهزاده‌ها که در ولایات و قلاع بودند هر یک را [۳۷۶] به بهانه‌ای شهید کردند. سوای نواب سکندر شأن سلطان محمد خدابنده که در هرات بوده و از جمله غریب بود و مخاطره عظیمی داشت که تفصیل آن مجملی در تحت اسم نواب معظم الیه مذکور خواهد شد که چه نحو شده.

بعد از فراغ از قتل شاهزاده‌ها اسمعیل میرزا به زیارت مزار امامزاده حسین که در قزوین است رفته، چون نعش نواب جنت مکان پدرش امانت در آنجا گذاشته بودند، فرمود که خیمه و سراپرده بسیار در آن مزار و حوالی آن زده تمامی امرا و خوانین و سرکردگان و سپاهی و اعزه و اعیان را طلبیده مجلس عظیمی کرده. رعایا را نیز از خواص و عوام خواسته دوازده هزار قاب و طعام و حلوا کشیده و آب و آش داده، نعش آن حضرت بیرون آورده خود با پسرها و اولاد خود به دوش گرفته با بعضی از اولاد شاهزاده‌های مقتول که مانده بودند آورده در صندوقی گذاشته، روز چهارشنبه ۲۷ جمادی‌الاول در تالار چهل ستون قزوین جلوس کرده و بعد از چند روز حفاظ^۲ و

۱- د: نذر

۲- نم: حفاظ

روشنایی و بخور به جهت سر مزار نواب جنت مکان تعیین و نعش را به مشهد مقدس فرستاده، بعد از آن در اندک وقتی خون ناحق شاهزاده‌های مظلوم او را گرفته بهره از سلطنت نبرده، چون از شیوه ابا و اجدادی عاری بود، بالاخره او را مسموم ساخته برطرف کردند.^۱

اسامی شاهزاده‌های مقتول و مظلوم: سلطان ابراهیم میرزا، سلطان حسین میرزا، سلطان محمد میرزا، سلطان احمد میرزا، محمد باقر میرزا، امامقلی میرزا، بدیع‌الزمان میرزا، بهرام میرزا، محمد حسین میرزا، سلطانعلی میرزا.

المقرراً عن مدت ایام دولت اسمعیل میرزا. یک سال و شش ماه^۲ [۳۷۷].

۱- ملی: نم و د: گردید
۲- آ: یکسال و ششماه افتاده است

نواب سکندر شأن سلطان محمد خدا بنده

بعد از ارتحال نواب جنت مکان شاه طهماسب از دار دنیا و ایام جلوس اسمعیل میرزا به سبب قتل شاهزاده‌ها و سایر حرکات ناشایسته او، ترلزل و تشویش زیاد در احوال نواب سکندر شأن به هم رسیده همه روزه مترصد قتل و نصیبه عینی هر دو بود که واقعه اسمعیل میرزا به اقتضای قضای خالق ارض و سما رخ نموده، در خطه شیراز جلوس نموده به وفور فضائل و کمالات آراسته عموم خلایق از خوان^۱ احسان و انعام او منتفع و بهره‌مند گردیده، تنعمه مواجب سنوات امرا و ملازمان پادشاهی که در بدهکاز دیوان باقی مانده بود و مبلغی کلی می‌شد، از خزانه عامره داده بری ذمه نواب جنت مکان کرده، اندوخته پنجاه ساله و خزانه عامره که والد ماجد فراهم آورده [و] در ایام سلطنت خود ذخیره کرده بود، در اندک وقتی بدون جهت هباء منثورا کرده، قشون و سپاه بدون آنکه در ایام او^۲ کاری و خدمتی کنند همگی غریق بحر انعام و احسان او گردیده، چون یک چشم او از آبله ضایع و بعد از سه سال از جلوس چشم دیگر او آزاری به هم رسانیده، از نور بصر عاری و عاجز شده در امور تهاون و تسامح بسیاری نموده، امرا نیز با یکدیگر در مقام نفاق درآمده دست از اصلاح دولت و اتفاق برداشته، فتور و ترلزل زیادی در احوال ممالک ایران و اوضاع لشکریان به هم رسیده، جمعی از سرکشان قزلباشیه نیز مخالفت ورزیده طغیان و تمرد درآمده. به سبب انتشار این خبر و برهم خوردگی اوضاع سلطنت سلاطین اطراف نیز به طمع افتاده فرصت یافته دست تظاول به ایران دراز کرده.

سلطان مراد خواندگار نقض عهد و میثاق پدر کرده لشکر به آذربایجان و شیروان فرستاده. نواب سکندر شأن به سبب نفاق امرا و بی‌اتفاقی^۳ سپاه و سرکرده‌ها و نزاع

۱- نم، آ و ملک: خان

۲- آ: او افتاده است

۳- آ: بی‌نفاقی، نم و ملک: بی‌تفاقی

ایلات و اویماقات که در میان خود داشتند، قوت بر جمع آوری سپاه و تدارک مقاتله و محاربه با مخالف نداشته، شاهزاده و الاتبار سلطان حمزه میرزای پسر بزرگ نواب سکندر شأن از راه غیرت و حمیت^۱ فی الجمله جمعیت و تدارک قلیلی سپاه کرده در رکاب پدر بزرگوار خود حرکت کرده روانه شده، بعد از تلاقی فریقین و محاربه فیما بین سلطان حمزه میرزا به درجه شهادت فایز شده. رومیه تسلط زیادی به هم رسانیده کل ولایت شیروان و دارالسلطنه تبریز و قلعه تفلیس و قلعه آخسقه را با بعضی از محال گرجستان گرفته، عبدالله اوزبک به طمع افتاده بر سر هرات [آمده] و دارالسلطنه هرات را با بعضی از ولایات و محال خراسان تصرف کرده. نواب سکندر شأن نیز از مقدمه قتل سلطان حمزه میرزا و وقوع این وقایع بسیار مکدر و مأیوس شده، یکبارگی دست از مملکت داری برداشته، متفکر و متحیر در زاویه حزن نشسته باقی ولایات از آن، برهم خورده هرج و مرج شده، در هر سر سودایی و هر زبانی صدایی و هر دلی خیالی به هم رسیده.

کار از دست رفته بود^۲ که در آن بین آوازه خروج فرزند ارجمند او نواب گیتی ستان شاه عباس ماضی از جانب خراسان بلند شده، از اطراف شروع کردند^۳ به رفتن به خراسان تا آنکه در سنه ۹۹۵ ق / ۱۵۸۷ م به تأیید جنود غیبی شش ماه از سال مزبور گذشته داخل قزوین گردیده. به نواب سکندر شأن نیز بعد از رسیدن خبر ورود به قزوین، از اصفهان حرکت کرده در همان سال که به حساب ترکی تنکوزئیل بود آمده وارد قزوین شده، فرزند ارجمند خود را ملاقات کرده فوز عظیم دانسته، بالطوع والرغبه تاج و تخت سلطنت را به فرزند گرامی [وا] گذاشته، خود به فراغ بال و رفاه حال گوشه انزوا اختیار نموده، تا آنکه در سنه ۱۰۰۴ ق / ۱۵۹۶ م [۳۷۸] در عمارت دولتخانه قزوین به امر خالق مبین^۴ از دارالفناء دنیا به دارالبقای عقبی ارتحال نموده، در مزار امامزاده حسین قزوین مدفون گردیده و آنچه صاحب تاریخ عالم آرا نقل کرده بعد از مدتی نعش او را به یکی از اماکن مشرفه نقل فرمودند.

مقرراً اولاد آن حضرت پنج نفر بودند: نواب گیتی ستان شاه عباس که در تحت اسم مبارکش مفصلاً مذکور خواهد شد، سلطان حمزه میرزا، سلطان حسن میرزا، ابوطالب میرزا، طهماسب میرزا. [مدت سلطنت او: نه سال و شش ماه^۵]. [۳۷۹]

۱- آود: جمعیت

۲- آ: رفته بود افتاده است

۳- آ: کرد

۴- ملی: متین

۵- آ: درون قلاب افتاده است

نواب [گیتیستان شاه عباس ماضی انارالله برهانه^۱]

کیفیت جلوس آن حضرت آنکه چون میانه مرتضی قلی خان پرناک حاکم مشهد مقدس و علیقلی خان شاملو بیگلریگی هرات و مرشد قلی خان استاجلولله نواب گیتیستان نزاع شده و مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس طغیان کرده، علیقلی خان و مرشد قلی خان قشون و لشکر تدارک دیده، اراده مشهد مقدس و نیشابور و تنبیه حکام آنجا نموده خبر متواتر به اردوی معلی رسیده. محمد خان شاملو و اسمعیل قلی خان شاملو را به جهت اصلاح میانه امرای خراسان فرستاده. ایشان با سپاه و جمعیت بسیار روانه خراسان گردیدند. چون این خبر به هرات رسیده علیقلی خان و مرشد قلی خان تدارک قشون خود را دیده در رکاب سپهر رکاب نواب گیتیستان روانه مشهد مقدس گردیده. مرتضی قلی خان نیز تدارک سپاه خود را دیده، چون به داخل مشهد مقدس وفا به تدارک قشون ننموده، دست اندازی به خزانه و قنادیل حضرت و ظروف طلا و نقره سرکار آستانه مقدس زده همه را^۲ شکسته صرف تدارک قشون نموده. بالاخره مال وقف و تصرف در آن، کار خود را کرده به همان جهت به مراد نرسیده.

چون محمد خان و اسمعیل قلی خان وارد مشهد مقدس گردیده، بعد از سعی و گفتگوی بسیار و نصیحت و موعظه زیاد به طرفین کرده اثری و فایده نکرد، حرف علیقلی خان و مرشد قلی خان آنکه^۳ تا مشهد مقدس به دیگری داده نشود که اطاعت نواب گیتیستان نماید، صلاح پذیر^۴ نخواهد بود. و مرتضی قلی خان چون بسیار به خود مغرور بود، جمعیت زیادی داشت. و علیقلی خان و مرشد قلی خان صرفه در آمدن به مشهد مقدس ندیده داخل شهر نشده به نیشابور رفته. درویش محمد خان حاکم نیشابور

۱- آ: درون قلاب افتاده است.

۲- آ: را افتاده است.

۳- ملوک: آن بود که

۴- دو ملی: اصلاح پذیر

نیز با لشکر خود بیرون آمده جنگ عظیمی شده بالاخره درویش محمد خان شکست خورده. اسمعیل قلی خان و بوداق خان که به کومک نیشابور رفته بودند فرار کرده و این مقدمه سبب قوت و جرأت و شهرت امرای عباسی شده، چون سلطنت ایران در لوح قضا و تقدیر خالق ارض و سما به اسم سامی و نام نامی نواب سپهر رکاب گیتی ستانی^۱ ثبت و نقش شده بود، امرا و قشون خراسان بالمره از نواب سکندر شأن مایوس و تمامی روی ارادت و اطاعت به درگاه گیتی ستانی آورده به شرف پابوس مشرف و بعد از کثرت و جمعیت، امرای خراسان و سپاه آن علیقلی خان و مرشد قلی خان با امرا کنکاش و مصلحت نموده در سنه ثیلان ثیل ۹۸۹ ق / ۱۵۸۱ م در هرات مجلس کرده، شاهزاده والاتباب عباس میرزا را بر مسند سلطنت متمکن ساخته، سکه و خطبه به نام او کرده^۱ مشهور و موسوم به شاه عباس و ملقب به نواب گیتی ستان کرده.

امرا و اعیان خراسان به شرف پابوسی سلطنت مشرف و چون این خبر به مشهد مقدس رسیده، اسمعیل قلی خان و مرتضی قلی خان چگونگی را به خدمت نواب سکندر شأن عرض و چاپار به استعجال فرستاده، در وقتی که نواب سکندر شأن در قریباغ با رومی در جنگ بود، چاپار رسیده به آن جهت مصلحت در جنگ ندیده با رومی صلح کرده، کوچ بر کوچ روانه عراق شده در قوی ثیل^۲ سنه ۹۹۰ ق / ۱۵۸۲ م روانه خراسان گردیده. علیقلی خان نیز در رکاب نواب گیتی ستان از هرات حرکت کرده روانه شده تا سبزوار آمده که نواب سکندر شأن به دامغان رسیده چون کثرت و لشکر عراق بسیار بود، امرای عباسی صرفه در جنگ ندیده از سبزوار مراجعت نموده هر یک به قلعه خود رفته مأمور به محافظت قلعه خود گردیده. علیقلی خان با نواب گیتی ستان به هرات مراجعت نموده در تدارک اسباب قلعه داری پرداخته. مرشد قلی خان نیز مأمور به استحفاظ تربت حیدریه شده. چون خبر به اردوی [۳۸۰] معلی رسیده و تدبیر امرای عباسی موافق تقدیر فلکی افتاد، مرتضی قلی خان حاکم مشهد مقدس با تبعه خود به درگاه معلی آمده، مصلحت چنین دیدند که اول به دفع مرشد قلی خان پردازند و به آن جهت متوجه قلعه تربت حیدریه شده، قلعه تربت را^۳ محاصره کرده. زمستان آن سال را در پای قلعه تربت گذرانیده.

در بهار قوی ثیل سنه ۹۹۱ ق / ۱۵۸۳ م چون محاصره به حد کمال رسیده لازمه سعی به عمل آمده چاره نتوانستند کرد. بنای اصلاح گذاشتند ارقام شفقت آمیز به مرشد

۱- دو ملی: شده

۲- د: لوی ثیل

۳- آ: را افتاده است

قلی‌خان نوشته، تقصیرات او را به عفو مقرون و از آنجا حرکت کرده میانه مشهد مقدس و هرات نزول اجلال کرده. علیقلی‌خان نیز در رکاب گیتی‌ستان با سپاه خود بیرون آمده در کنار رودخانه تیرپل جنگ شده، چون لشکر عراق چندین برابر لشکر علیقلی‌خان بود، (او) شکست خورده، علیقلی‌خان فرار نموده. نواب گیتی‌ستان با وجود صفرسن و جنگی ندیده، خود را از آن مهلکه به سلامت بیرون آورده با چند نفری پیش از قشون عراق خود را به قلعه هرات رسانیده، دروازه‌ها را بسته اسباب قلعه‌داری را مهیا کرده دو ماه قلعه‌داری کرده، تا آنکه خبر آمدن فرهاد پاشا با لشکر رومی به آذربایجان رسیده. نواب سکندر شأن آن را اهم دانسته با علیقلی‌خان صلح کرده خراسان را به نواب گیتی‌ستان گذاشته خود با قشون عراق مراجعت و به جانب آذربایجان رفته متوجه دفع رومی شده، بعد از دفع رومی برگردیده^۱ به نحوی که قبل از این در تحت اسم نواب سکندر شأن مذکور شد، بعد از قتل سلطان حمزه میرزا و تسلط رومی و برهم خوردگی ایران به دارالسلطنه قزوین آمده جلوس فرموده، بعد از فتح ولایات و ممالک ایران و انتظام ممالک محروسه و دفع اشرار و مفسدین و مخالفین [به نحوی که در تحت اعمال‌المذکور مفصلاً به خرج نوشته می‌شود]^۲ چون از همه فارغ گردیده، سپاه را مرخص فرموده هر یک به خانه‌های خود رفته خود نیز به مازندران رفته به عیش و عشرت مشغول گردیده.

کیفیت وفات آن حضرت آنکه در مازندران بعد از چندی تکسری درمزاج آن حضرت بهم رسیده، چون شدت نموده آثار ارتحال و موت ظاهر گردیده، مولانا محمد تقی و مولانا مظفر منجم را که از جمله مقربان^۳ و معتمد بوده نزد مولانا مراد مازندرانی که از جمله فضلاء متقی‌العصر بوده فرستادند که مشوره به کلام [الله] نمایند که سام میرزا پسر شاهزاده والاتبار صفی میرزای خلف صدق^۴ آن حضرت که نواده آن حضرت بود، از اصفهان آورده در حین حیات خود ولیعهد نموده سلطنت را به او رجوع نماید. چون استخاره کردند این آیه آمد که: «الن یکفیکم ان یمدکم بخمسة الاف من الملائكة منزلین بلی ان تصبروا و اتبعوا و ماتوهم من فورهم هذا یمدکم بخمسة الاف من الملائكة منزلین^۵». از مضمون این آیه مفهوم شد که اراده خوب است و سلطنت با

۱- آ، نم و ملک: بر افتاده است

۲- ملک: درون قلاب را ندارد

۳- د: مقرر

۴- دونم: خلف با سعادت

۵- ... الن یکفیکم ان یمدکم ربکم ثلاثة الاف من الملائكة منزلین بلی ان تصبروا و تتقوا و یا توکم من بقیه در صفحه بعد

اوست. نهایت در باب آوردن، اشاره به صبر شده بود. آوردن مازندران را چند روزی موقوف کرده تا آنکه آزار بر آن حضرت مستولی شده صاحب فراش گردیده. در عشر اول ماه رجب سنه ۱۰۳۸ ق / ۱۶۲۹ م داعی حق را لیبک اجابت گفته. اثر استخاره معلوم شد که اگر شاهزاده را به مازندران می آوردند در اصفهان مفساد عظیمه می شد. بعد از رسیدن این خبر به اصفهان شاهزاده سام میرزا که خود فرموده بودند ملقب به صفی میرزا شده بیرون آورده بر تخت نشاندند. [۳۸۱]

اعمال المذکور

به نحوی که قبل از این در تحت اسم نواب سکندرشان مجملی ذکر شده، بعد از آنکه نواب گیتی ستان به سعی علیقلی خان وارد دارالسلطنه قزوین و تاج و تخت را به رضای پدر بزرگوار تصرف نموده، مرتبه ثانی ساعت دیده در دولخانه قزوین در سنه ۹۹۵ ق / ۱۵۸۷ م جلوس فرموده. سبب آنکه ولایات ایران برهم خورده، هر کسی ولایتی را تصرف نموده نظر به انتظام مملکت، اول دفع دشمنان خانگی را اهم و اعظم دانسته به دفع جماعتی^۱ که در مملکت ایران عصیان و طغیان ورزیده بودند پرداخته از قزوین روانه دارالسلطنه اصفهان شده.

استرداد ولایاتی که در اواخر ایام نواب سکندرشان هر یک به جهت خود تصرف نموده بودند:

قلعه اصطخر فارس که یعقوب خان ذوالقدر تصرف کرده بودند. نواب گیتی ستان از اصفهان به شیراز رفته اول قلعه که فتح نموده قلعه اصطخر فارس بود که به تصرف درآورد و یعقوب خان را گرفته.

ولایت کرمان که یوسف خان تصرف کرده بود، بعد از فتح شیراز رایات جاه و جلال وارد کرمان گردیده، یوسف خان در قلعه متحصن و قلعه را محاصره و در اندک وقتی به تصرف درآورده کرمان مفتوح شد.

قلعه دولتیار سپاه منصور، بعد از محاصره و محاربه چند قلعه را به دست آورده دولتیار را سیاست نموده، قلعه را خراب و با خاک یکسان فرموده از آنجا روانه گیلانات

بقیه از صفحه قبل

فورهم هذا یمددکم ربکم بخمسة الاف من الملائكة موسمین.

آیا خداوندتان به شما یاری نکرد که سه هزار فرشته به یاری شما فرستاد بلی اگر صبر پیشه کنید و پرهیزکار باشید چون کافران بر سر شما شتابان و خشمگین آیند خداوندتان شما را با پنج هزار فرشته با نشان مخصوص یاری می کند. سوره ۳، آیات ۱۲۴ و ۱۲۵

۱- دو ملی: جماعت

شدند. ولایت گیلان که اهل آنجا با رومی اتفاق کرده گیلانات را به تصرف پادشاه روم داده خان احمد از جانب خواندگار والی گیلان و لاهیجان بوده. در اندک وقتی گیلانات را به تصرف درآورده خان احمد را اخراج بلد فرمود.

قلعه سیدان که امیر حمزه خان تصرف کرده بود و دم از سلطنت می‌زد و استقلال بسیاری داشت. چون قلعه مزبوره بسیار مستحکم و تدارک قلعه‌داری و آذوقه زیادی داشتند، قدری طول کشیده به تدابیر صایبه و استمالت به تصرف درآوردند.

ولایت مازندران که در میانه ملوک آنجا قسمت کرده بودند و همیشه محل نزاع و جدال بوده مدتی اوقات صرف کرده، چون به جنگ اشکالی داشت، به تدابیر و استمالت ملوک آنجا داخل ممالک محروسه نموده، بعد از آن به تدریج هر یک را به دست آورده ولایت را تصرف نمود.

ولایت لرستان، بالشکر بسیار بر سر آن ولایت رفته، مکرر محاربات عظیمه کرده تا آنکه بالاخره شاهویردی خان عباسی والی لرستان را به دست آورده به جزای خود رسانیده، اشراف و سرکشان آن ولایت را قلع و قمع نموده، ولایت لرستان تمام را به تصرف درآورده.

ولایت خراسان که عبدالمؤمن خان اوزبک تصرف نموده بود، بعد از فتح لرستان به ایلغار تمام و لشکر بسیار روانه خراسان گردیده، چون نزدیک رسیده خبر کثرت قشون قزلباش و تدارک نواب گیتی‌ستان به اوزبکیه رسیده تاب مقاومت در خود ندیده اوزبکیه کوچ کرده. نواب گیتی‌ستان نیز ایلغار کرده در پل سالار راه هرات خود را به دین محمد خان همشیره‌زاده عبدالمؤمن خان رسانده^۱ جنگ شده. دین محمد خان تیر خورده به قتل رسیده. جمع کثیری از اوزبکیه کشته شده، عبدالمؤمن گریخته. آخر الامر خراسان به تصرف اولیای دولت قاهره درآمده. [۳۸۲]

ولایت مرو شاه جهان که نور محمد خان ولد ابوالمحمد خان که ابتدا از جانب نواب سکندرشان والی مرو بوده، در ثانی در ایام هرج و مرج خراسان در مقام طغیان برآمده مرو را تصرف نموده، بعد از فتح خراسان موکب همایون متوجه مرو شده، نور محمد خان را بیرون آورده تنبیه کرده مرو را تصرف نموده، از آنجا مراجعت کرده قلعه نساوایور را نیز در آن سال به تصرف درآورده قلعه درون را نیز در آن سفر گرفته خراسان تماماً در آن سفر به تصرف درآمده.^۲

دارالسلطنه تبریز، در سنه ۱۰۱۱ ق / ۱۶۰۳ م بالشکر ظفر وارد تبریز گردیده با

۱- ملی و آ: رسیده

۲- ملی: درآورده

علی پاشا که از جانب خواندگار بیگلربیگی تبریز بود، چندین محاربه و مجادله نموده بسیاری از رومیه طعمه شمشیر قزلباش گردیده، بالاخره علی پاشا فرار نموده در قلعه تبریز محصور شده. قزلباش نیز شهر را محاصره کرده، بعد از چندی اهل آنجا به امان آمده. تبریز را به تصرف درآورده بقیه السیف رومی که در شهر بودند در همان شب فرار نموده.

قلعه ایروان که مشتمل بر سه قلعه و بسیار مستحکم و یک طرف آن رودخانه عظیمی است. مدت هفت ماه آن را محاصره نموده در آن بین جنگهای عظیم شده. رومی بسیاری به قتل رسیده بالاخره قلعه مفتوح و ایروان به تصرف درآمده.

ولایت نخجوان، بعد از فتح تبریز قبل از فتح ایروان متوجه تسخیر قلعه نخجوان گردیده، بعد از محاربه و مجادله بسیار نخجوان را به تصرف درآورده. رومی بسیاری در جنگ نخجوان اسیر و قتل شده بعد از آن روانه ایروان شد.^۱

ولایت قراباغ، در سال دیگر بعد از فتح ایروان به جانب گنجه و قراباغ لشکر کشیده، قلعه گنجه را محاصره نمود. بعد از چهار ماه محاصره گنجه و محاربات، قلعه را به دست آورده. محمد پاشای حاکم گنجه را با اهل آنجا از قلعه بیرون آورده تنبیه و سیاست نموده، هر یک را به جزای خود رسانیده.

قلعه تفلیس، به ورود موکب همایون^۲ چون اهل قلعه دانستند که تاب مقاومت قزلباش ندارند، صرغه حال خود را در اطاعت دیدند. رؤسا و اعیان آنجا خود از قلعه بیرون آمده استقبال (کرده) تحف و هدایا به رسم پیشکش آورده اطاعت کرده قلعه را به تصرف دادند.

ولایت شیروان، در عین چله زمستان بر سر قلعه شماخی رفته که اصل شهر شیروان است.^۳ در وقتی که عین شدت برف و سرما بود قلعه را محاصره نموده، بالاخره احمد پاشای حاکم شیروان را با تمام رومی که در قلعه بودند از قلعه بیرون آورده به قتل رسانیده، قلعه را تصرف نمودند.^۴

قلعه دربند بادکوبه، بعد از گرفتن شماخی بر سر قلاع^۵ مزبوره رفته بعد از محاربات و مجادله بسیار به تصرف درآورده و در آن سفر تمامی ولایت شیروان به تصرف درآمد [۳۸۳].

۱- ملی: گردیده

۲- آ: اسمعیل

۳- آ: است افتاده است.

۴- ملی: بتصرف درآورده

۵- دو ملی: قلعه

قلعه وان که از ولایات روم است که در سنه ثیلان ۱۰۱۳ ق / ۱۶۰۵ م بالشکر عظیم بر سر قلعه وان رفته چغال اوغلی^۱ که از جانب خواندگار سردار بود و حاکم وان، بالشکر رومی بیرون آمده محاربات عظیمه نموده، بالاخره رومی شکست خورده چغال اوغلی به ارومیه فرار نموده. قزلباش آن ولایت را تسخیر و تاخت و خراب کرده، مراجعت نمودند. و در فصل پائیز همان سال چغال بدفعال پنجاه هزار جمعیت کرده، درس و مسن تبریز جنگ بسیار عظیمی کرده، باز چغال اوغلی شکست فاحشی خورده به دیار بکر گریخت. مال و اسباب و اخترمه بسیار از ارومی به دست قزلباش افتاده مراجعت نمودند.

مصالحه بعد از مقدمه قلعه وان و شکست ثانی چغال اوغلی، چون جماعت رومیه مکرر خود را با قزلباش آزموده بودند و صرفه در نزاع و جدل ندیده به غیر مصالحه چاره در کار خود ندیدند. از راه اصلاح آمده ایلچیان سخندان کهنه کار دیده فرستاده اظهار صلح نموده، از این طرف نیز به دستور قاعده و ضابطه سنوری که در زمان نواب جنت مکان شاه طهماسب سنور بسته بودند، باز سنور بسته صلح کردند. سنور نامه از طرفین نوشته شده رعایا و عجزه تماماً در مهد امن و امان نمودند.

ولایت بلخ، در بارس ثیل سنه ۱۰۱۰ ق / ۱۶۰۲ م که (هزاروده) باشد، به جانب ولایت بلخ لشکر کشیده قلعه اند خود را که هیچ پادشاهی کمتر از شش ماه محاصره نکرده بود، در دو روز گرفته و تصرف نموده. شهر بلخ را نیز بیست روز محاصره نموده. در عرض بیست روز به نحوی آن ولایت را تاخت نموده که آبادی نگذاشتند. باقی خان والی ماوراءالنهر و ترکستان بیرون آمده محاربات عظیمه نموده، بالاخره تاب مقاومت نیاورده فرار نموده. در آن بین خبر آمدن رومی به آذربایجان و گرفتن شیروان رسیده. امرا آن را اهم دانسته مراجعت نموده به سمت آذربایجان بر سر رومی رفتند.

تاریخ ولادت با سعادت آن حضرت در شب دوشنبه غره شهر رمضان المبارک سنه ۹۷۹ ق / ۱۵۷۱ م، وفات آن حضرت در عشر اول رجب سنه ۱۰۳۸ ق / ۱۶۲۹ م و والده آن حضرت خیرالنساء بیگم صبیّه امیر عبدالله خان والی مازندران، پسر سلطان محمود، پسر عبدالکریم، پسر میر عبدالله، پسر سید علی، پسر سید کمال الدین، پسر میر بزرگ که مزار او در شهر آمل مازندران است. صاحب تاریخ جهان آرا نقل کرده است که میر بزرگ به چند واسطه به حضرت سیدالساجدین علیه السلام می‌رسد و در مازندران خانقاهی داشته و مرجع خاص و عوام بوده. افراسیاب والی مازندران آوازه او را

شنیدند، جمعیتی را برداشته به عنوان سیر آنجا رفته به قصد آنکه به این بهانه بلکه او را تواند برطرف کند. همان وقتی که به این قصد سوار می‌شود، تیری از عالم غیب آمده به حلق افراسیاب خورده در رفتن اسب به قتل رسیده^۱.

وقایع و قضایایی که بر آن حضرت^۲ شده چون فی الجملة غرایبی دارد، مجملی ذکر می‌شود

واقع غریبه آنکه قابله‌ای که در حین ولادت آن حضرت متوجه تولد آن حضرت بوده فرزند رضعی نداشته و مدتی بود که او را فرزند نمی‌شده، بعد از تولد آن حضرت از راه زیادتی و فرط محبت قابله به عنوان مزاح و شوخی پستان خود را به دهن آن حضرت می‌داده است که او می‌مکیده و آن قابله بسیار صالحه و متقیه بوده، به صورت کامله الهی شیر در پستان آن محترمه بهم رسیده به مرتبه‌ای که مرضعه دائمی آن حضرت شده.

واقعه دیگر در ایام طفولیت که در هرات بود، میانه علیقلی خان لله آن حضرت و مرتضی قلی خان [۳۸۴] نزاع بوده. در چنان وقتی اوزبکیه شومیه آمده هرات را محاصره نموده. آن حضرت به اتفاق علیقلی خان و سپاه بیرون (آمده) در جنگ تیری بر دست آن حضرت آمده، در آنوقت شکست خورده و آن تیر بر دراع^۳ آن حضرت رسیده، با وجود زخم کدایی و طفولیت و معرکه چنانی، خود را از میان اوزبک بیرون آورده به سلامت در دو شبانه‌روز خود را به مشهد مقدس رسانیده.

واقعه دیگر آنکه از زمان دولت اسمعیل میرزا که شاهزاده‌ها همه را به قتل رسانیده و امرا به قتل آن حضرت فرموده، شاهقلی سلطان را که اول لله آن حضرت بوده به سبب ممانعتی که بر قتل آن حضرت کرده به قتل رسانیده، به تقدیر الهی تا مدتی به همان اکتفا کرده دیگر متعرض نشده، تا آنکه علیقلی خان شاملو لله شده، مأمور به قتل آن حضرت بوده از جانب اسمعیل میرزا روانه هرات گردیده. در ماه مبارک رمضان به مضمون الیلة حیلی هر روز صبح نموده با وجود خوف و هراسی که از اسمعیل میرزا داشتند و تأکیداتی که از جانب او شده بود تا آخر رمضان تأمل و تأخیر نموده، چون مکرر ارقام به تأکید به او رسیده بود، الجاء تمهید مقدمه را در شب عید فطر نموده، مصمم شده بود که در شب دیگر عید لابد مرتکب امر شنیع قتل آن حضرت شود. از اتفاقات در اول همان شب وقت اذان مغرب چاپار رسیده، خبر فوت اسمعیل میرزا را آورده که مسموم

۱- ملک: در روی اسب کشته گردید

۲- آ: آن حضرت باید واقع...

۳- آ، دو ملی: زراع

کرده بودند و بحمدالله که المظلوم بیگانه نجات یافته، نقاره شادبانه جلوس شاه خداپسند را زدند.

واقعه دیگر آنکه در وقتی که از جنگ چغال اغلی^۱ فارغ شده در حینی که سپاه قزلباش سرها و اسرای رومی را می‌آوردند که از نظر آن حضرت بگذرانند، مرد قوی هیکلی ینکچری سر و ریش تراشیده بسیار مهیبی که در جنگ دستگیر شده بود، خنجر بی دست آورده دفعه خود را بر بالای سر آن حضرت انداخته، آن حضرت به قوت و قدرت و حفظ الهی قوت کرده بود، ینکچری را گرفته بر زمین زده خنجر از دست او گرفته در تلاش بود که امرا و غلامان خود را رسانیده، ینکچری را^۲ گرفته در همان مجلس به سزای خود رسانند.^۳

واقعه دیگر آنکه در هنگامی که میانه امرای عراق و خراسان نزاع^۴ شده به نحوی که قبل از این مذکور شد که نواب سکندرشان به خراسان آمده در سر تیر پل هرات جنگ شده. امرای خراسان شکست خورده علیقلی خان و باقی لشکر خراسان فرار نموده. آن حضرت با وجود طفولیت و صغرسن در چنان معرکه که^۵ تمامی قشون عراق متوجه گرفتن آن حضرت بودند، خود را به سلامتی بیرون برده به هرات رسانیده. [۳۸۵]

اسامی رؤسای طوایف و جماعتی که در ایام سلطنت و دولت آن حضرت بوده‌اند

امرای عظام که در حین ارتحال آن حضرت صاحب منصب و قبل از آن نیز هر یک خدمات شایسته نموده، در ازای خدمات و جانفشانی ایشان ترقیات کرده به رتبه امارت و حکومت و مناصب مناسبه سرافراز گردیده، از هر طایفه چند نفری که صاحب منصب بوده‌اند، نوشته می‌شود که از هر طایفه و سلسله حق خدمت در اجاق صفویه دارند.

- طایفه شاملو که در زمان خاقان فردوس مکان و اوایل نواب جنت مکان به شرف مصاهرت سرافراز گردیده‌اند: ولی خلیفه که حاکم مشهد مقدس بود، فولاد خلیفه حاکم همدان، سلیمان خلیفه حاکم استرآباد، علیقلی خان لاله که بعد از شاهقلی سلطان اسمعیل میرزا اورالله کرد که به هرات رفته آن حضرت را ضایع کند به نحوی که مذکور شد.

۱- حاکم عثمانی وان، آ: چغال افتاده است

۲- آ: را افتاده است

۳- دولی، رسانیده

۴- آ: نزاع افتاده است

۵- آ: که افتاده است

- طایفه استاجلو که جمع کثیری از ایشان^۱ به رتبه امارت و حکومت سرافراز بوده اند و خدمات نیز بسیار نموده اند و حال چند نفر معظم ایشان نوشته می شود: حسن بیگ ولد قورچی باشی، مراد خان جارچی باشی^۲ بود، الله قلی خان و کچل اغلی محمد خان چاپوشلو امیرالامراء گیلان بود، محمد خان بیگلربیگی چخور سعد که مأمور به ایلچی گری روم شد، شاه قلی سلطان امیرالامراء خراسان، نظر سلطان آسایش اغلی حاکم غور، محمد خان صوفی اغلی حاکم ترشیز، تیمور خان پدر مراد خان جارچی باشی^۳، شاه قلی سلطان^۴ قاریجه اغلی حاکم تفلیس.
- طایفه ترکمانیه: امیر خان موصولو، محمد خان موصولو، مرتضی قلی خان پرنایک حاکم مشهد، سلیمان خلیفه ولد سهراب خلیفه، حیدر سلطان حاکم قم، ابوالمعصوم خان خلیفه الخلفا، امیر بوداق که در خوی و سلماس اند، فرمان سلطان، یادگار محمد خان.
- طایفه افشار: امیر جلال سلطان، خلیل سلطان حاکم کوه کیلویه، محمود سلطان حاکم ساوه، قلی سلطان حاکم کرمان در زمان اسمعیل^۵ قورچی باشی بوده، [رمضان سلطان حاکم فراه^۶].
- طایفه ذوالقدر: محمد قلی بیگ مهرداد، ملکی آقای حاکم جام، محمد خلیفه عم زاده ابراهیم خان حاکم استرآباد، ولی سلطان لله سلطان محمد میرزا حاکم شیراز، شاه قلی خلیفه، ابراهیم خان، منصور بیگ.
- طایفه قاجار: یوسف میرزا خلیفه حاکم قراباغ^۷، علی سلطان دیوان بیگی، [علی خلیفه آغجه پوشلو حاکم دامغان^۸] فولاد حسین فارغوی (۹) خلیفه در گیلان بود.
- طایفه طالش: بایندر خان حاکم آستارا، حمزه سلطان از امرای معتبر بود.
- طایفه بیات: حاجی اویس سلطان که از امرای معتبر بود. [۳۸۶]
- طایفه بابولو: قراخان سلطان حاکم تنکابن، تمورخان حاکم اردلان، شاه رستم عباسی حاکم ساوه^۹، محمود خلیفه.
- طایفه سیاه منصور: خلیل خان حاکم سلماس. [۳۸۷]

۱- ملک: آنها

۲- ملک: سفرچی باشی

۳- ملک: سفرچی باشی

۴- ملک: شاه قلی خان

۵- ملک: اسمعیل میرزا

۶- ملک: درون قلان افتاده است

۷- ملک: یوسف خلیفه

۸- آ: درون قلاب افتاده است.

۹- ملک: جناده

ارباب قلم که ارباب مناصب بوده‌اند

وزرای^۱ اعظم که در ایام دولت آن حضرت به منصب وزارت سرافراز شدند: خواجه جلال‌الدین تبریزی، قاضی جهان که دو مرتبه وزارت کرد، میرزا جعفر ساوجی، احمد بگ ترکمانی، میرزا عنایت‌الله جوزانی، خواجه غیاث‌الدین خوزانی، آقا محمد فراهانی، معصوم بیگ صفوی، سراج‌الدین قمی، میر سید حسن فراهانی، خواجه جمال‌الدین تبریزی، امیر بیگ مروی، میرزا سلیمان که پدرش وزیر ابراهیم خان بود.

مستوفیان^۲ الممالک که در ایام سلطنت آن حضرت به منصب استیفای ممالک سرافراز بوده‌اند: خواجه قاسم که در علم سیاق و حساب عدیل و نظیر نداشته و بسیار نیک ذات و محل اعتماد نواب اشرف بوده [جد کمترین مؤلف این نسخه]^۳، میرزا غیاث‌الدین محمد که بعد از فوت خواجه قاسم مستوفی الممالک شد و دو مرتبه استیفای ممالک بود، خواجه محمد باقر مروی بسیار خوش می‌نوشته، خواجه فتح‌الله اصفهانی اول مستوفی قورچی بوده و بسیار معتبر و در زمره مجلس نشینان و در همه امور دخل داشته، میرزا شکرالله بسیار خیرخواه و نیک ذات و خوش^۴ می‌نوشته در زمان شاه خدابنده وزارت داشته، میرزا شاه غازی از سادات اصفهان مشهور به علاقه بند بوده، اما نویسنده و کاردان بوده.

وزرای جزو: میرزا عطای اصفهانی وزیر آذربایجان، آقای کمالای کرمانی وزیر خراسان^۵ بوده جمع مالوجهات خراسان را او بسته، میرزا هدایت‌الله ساروقی وزیر گیلان، میرزا بدیع‌الزمان قزوینی وزیر کاشان، خواجه شریف طهرانی وزیر اصفهان، میرزا عبدالباقی شهرستانی وزیر قزوین، احمد بگ ولد آقا ملا وزیر شیراز، میرزا نورالله اصفهانی وزیر فارس، مراد محمد کرمانی وزیر قورچی‌باشی و اردبیل، علی بگ وزیر قورچی.

ناظران دفتر: میرزا سلیمان که مدرس و وزیر ابراهیم خان حاکم شیراز بود، خواجه ابوالقاسم که از اعزّه فراهان بود.

لشکرنویسان: احمد بگ شیرازی بسیار معتبر و در مرتبه وزارت اعظم بوده، محمد بگ برادر احمد بگ مزبور، احمدی بگ برادر ایضاً بسیار صاحب کمال و سیاق دادن بوده هر سه برادر لشکرنویس شدند.

۱- آ: وزیر

۲- آ: مستوفی

۳- ملک: درون قلاب افتاده است

۴- ملک: خوش شکسته

۵- ملک: ممیز و وزیر خراسان

اهل دفترخانه همایون: امیر بو تراب مستوفی که ضابطه نویس شد از سادات عظام و داماد خواجه قاسم در علم سیاق بی بدل استاد المحاسبین مشهور بود، خواجه محمد امین مشهور به ریحان پسر خواجه قاسم مستوفی الممالک اوراجه نویس آذربایجان و شیروان، خواجه رشید شیرازی صوفی مشرب و نیک اعتقاد^۱ بوده اوراجه نویس عراق، آقا سیف الملوک طهرانی بسیار رنگین و مجلس نشین بوده مستوفی ارباب تحویل، آقا اسد نظیری اوراجه نویس خراسان، میرزا نعمت الله مشهور به سوخته اوراجه نویس فارس.

منشیان کرام: خواجه عبدالقادر کرمانی از جمله اکابر بوده و املاک و اموال زیادی داشته حسب الامر به درگاه معلى آمده از جمله مجلس نشینان و منشی الممالک شد، محمد بیگ تبریزی پیش از میرزا محمد منشی الممالک شد، میرزا محمد ولد خواجه علی بیگ کرمانی بعد از محمد بیگ منشی الممالک شد، قاضی عبدالله جوینی بعد از میرزا محمد منشی الممالک شد، خواجه جلال الدین منشی الممالک، خواجه علاء الدین منشی نشین اعلى^۲.

خوش نویسان: مولانا محمود سیاوشانی^۳ شاگرد میر علی بوده، سید احمد سماع مشهدی شاگرد میر علی، مولانا محمد حسین تبریزی، مولانا مغزالدین کاشی قطعه نویس بوده، مولانا بابا شاه اصفهانی در عراق در نستعلیق منفرد بود، صدرالدین محمد قزوینی^۴ ولد میرزا اشرف، ملا مالک دیلمی در عراق به خوش نویسی مسلم بود، میرزا ابراهیم اصفهانی ولد میرزا شاه حسین، عیسی بیگ ولد شاطر محمد زنگنه به خوش نویسی بی بدل بود، میر بوداق بگ شاملو در نستعلیق در میان ترکان ممتاز بود، میرزا احمد ولد میرزا عطاء الله تعلیق نویس بود، میرزا محمد امین قزوینی ثلث نویس بود، ملا علا بیگ تبریزی نسق نویس بود، میرزا محمد حسین تعلیق نویس، میرزا حسین ولد خواجه عطا تعلیق نویس، ملا علیرضا تبریزی ثلث نویس، ملا یوسف شکسته نویس، ملا بیگ ولد محمود بیگ^۵.

شعراء: میرزا شرف جهان از هم صحبتان و معاشرین بزم اقدس بود، مولانا صیرفی به شرح ایضاً، مولانا محتشم کاشی مشهور آفاق بوده، مولانا ضمیری اصفهانی، مولانا ولی قانی بسیار شیرین سخن و خوش صحبت و رنگین و فصیح بوده، مولانا وحشی یزدی از

۱- ملک: خوش اعتقاد

۲- ملک: منشی مجلس همایون اعلى

۳- ملک: سیاوشانی افتاده است

۴- ملک: میرزا صدرالدین، محمد قزوینی

۵- ملک: حسن بیگ ولد محمود بیگ

شعرای سخنور سخندان بوده، خواجه حسین مشهدی مشهور به لبالی^۱ شاعر و لطیفه‌گو بود [۳۸۸]، میرحیدر کاشی طباطبائی، مولانا طیفورا انجدانی مرد صاحب جمال^۲ و از اهل حال بوده، میر و الهی قمی مرد صاحب سخن بامزه رنگین بوده، ملا ملک قمی، مولانا فهمی کاشی بعد از محتشم در کاشان دم از یکتایی می‌زد، مولانا حاتم کاشی شاعر شیرین‌گویی بود، میر حضوری قمی سید صالح پاکیزه روزگاری بود، میر سیدی اصفهانی، میرزا حسایی جوان مستعد قابلی بوده و مردم نظر، قاضی نوری اصفهانی فاضلی^۳ بود، قاسم بگ طهران‌ی ترکمان، مولانا حیرتی مشهدی صاحب سخن خوش طبع بود، مولانا هلالی همدانی درویش مسلک صاحب حال بوده و سواد نداشته شعری که می‌گفت به دیگران التماس می‌کرد که می‌نوشتند^۴، مولانا مظهری قمی بسیار وجیه^۵ و صاحب سخن بوده، ملا فروغی عطار صاحب حال بوده، ملا کاکاء قزوینی بقال بوده، ملا مرمر خیاط.

اطباء که ملازم بودند: حکیم غیاث‌الدین کاشی مرد ساده ساخته‌ای بود و در علم کمال^۶ مهارت داشته، حکیم کمال‌الدین حسین شیرازی بسیار فهیم و دانشمند بوده از ابتدا طبیب شاه نعمت‌الله یزدی بوده، حکیم نورالدین در میان اطباء دستور و قانون بوده، حکیم میرزا محمد شیرازی در معالجات یدبضا می‌نمود، حکیم ابونصر گیلانی بسیار وجیه^۷ و خوش محاوره بوده. در بیماری نواب جنت مکان او معالج بوده، حکیم عمادالدین محمود که عبدالله خان استاجلو در شب بسیار سردی تا صبح او را در میان برف نگاه داشته بود تا افراط افیون خود را محافظت نموده، اما رعه بهم‌رسانیده بود^۸، حکیم ابو الفتح تبریزی مشهور به حکیم کوچک بسیار حقیر جثه بود به محض ملاحظه نبض حکم می‌کرد که مریض چه غذا خورده، حکیم یار علی طهران‌ی مشهور به حکیم خبری^۹ بسیار فاضل و حاذق بوده، حکیم نورالدین علی و حکیم شرف که دو برادر بودند. مقرر آ عن آثار و اختراعات و اولاد نواب گیتی‌ستانی شاه‌عباس ماضی انارالله برهانه، اولاد و امجاد آن حضرت: صفی میرزا پدر شاه صفی، سلطان حسین میرزا، اسمعیل

۱- ملک: مشهور بلبالی افتاده است

۲- ملک: صاحب جمال افتاده است

۳- ملک: طالب‌العلم فاضل

۴- آ: می‌نوشتند افتاده است

۵- آ: وجیه افتاده است

۶- ملک: علم طب کمال

۷- آ: وجیه افتاده است.

۸- آ: بود افتاده است

۹- ملک: خبری افتاده است

میرزا، امامقلی میرزا [۳۸۹]

گفتار در آثار و علامات که از آن حضرت باقی مانده

موقوفات چهارده معصوم علیهما السلام که قیمت آنها از قرار قبالات و ثبت دفاتر یکصد و بیست هزار تومان بوده، صندوق طلای امام الجَنّ والانس علی ابن موسی علیه السلام، درب طلای روضه مقدسه مزبوره علیه الاف تحية والسلام و ضریح طلای ایضاً، صحن مقدس و عمارت دارالسیاده و دارالحفاظ آستانه مقدسه، نقره عتبه، ضریح فولادی روضه مقدسه مزبوره، عمارت مزار سید جبرئیل، پنجره محجر طلای مزار شیخ صفی در اردبیل، عمارت مزار شیخ زاهد گیلانی استاد سید صفی رحمة الله، عمارت مزار سلطان الاولیاء شیخ شهاب الدین، مسجد جامع اصفهان، دارالشفاء اصفهان، عمارت عالی قاپوی اصفهان، عمارت دولتخانه اول چهار باغ اصفهان، قیصریه اصفهان و چهار بازار دور میدان اصفهان، پل مشهور به پل اللهوردی خان^۱، باغ کافر اصفهان، رباط میانه ورزنه و اصفهان، رباط و آب انبار و باغ منزل عباس آباد که در راه خراسان بوده، رباط و مساکین که در راه سیاه کوه که به اصفهان می رود در کنار راه نمک ساخته است، رباط سیاه کوه که منزل اول راه نمک است، خیابانی که از آهک و سنگ فرش کرده در راه مازندران که از اول راه مازندران الی آخر چهارده منزل است، شهر فرح آباد که در کنار دریای مازندران به طرح اصفهان ساخته، عمارت دولتخانه استرآباد که حکام آنجا می نشست، عمارت باغ تاج آباد دو فرسخی اصفهان، عمارت کبود گنبد پائین و پائین و طهران، عمارت عالی که در اشرف مازندران ساخته با حمام، حمام شهر ساری مازندران، حمام شهر آمل مازندران، حمام قزوین مشهور به تختگاه، رباط مشهور که در منزل بیستون حوالی کرمانشاهان ساخته، محله مشهور به محله عباس آباد اصفهان، تعمیر مسجد شاه جنت مکان در همدان، عمارت منزل قدمگاه نیشابور مشهد مقدس، نهر آب خیابان مشهد مقدس، عمارت امامزاده حوالی سبزوار، عمارت دمرفاقوی اصفهان که شاهزاده در آنجا می بودند، عمارت پائین اصفهان، عمارت باغ سعادت آباد اصفهان، [۳۹۰] باغ مشهور به باغ جنت قزوین، وقت ساعت میدان اصفهان که صورتها در هر ساعت به حرکت می آمدند، جلفاء اصفهان که ارامنه در آنجا می بوده اند.

اختراعات آن حضرت که خود تصرف نموده اند: سر غلیان کهربایی است و قوانین که

فرمایش نموده‌اند؛ اجرت حمامی دوغاز و دلاک دوغاز و کیسه مال دوغاز است که مقطع فرموده‌اند و اجرت قهوه‌چی به جهت جمعی که در قهوه‌خانه می‌رفته‌اند، یک بیٹی (?) مقرر فرموده‌اند و سلمانی جماعت حمامی و ربوع (?) قند و شکر از قرار ده دوازده و غیره قراردادها و فرمایشات که بسیار است و هنوز اکثری از آنها معمول و کسی تخلف نمی‌کند.

مدت عمر شریف آن حضرت پنجاه و هفت سال، مدت دولت سلطنت آن حضرت چهل سال. [۳۹۱]

نواب رضوان مکان شاه صفی انارالله برهانه

که اول نام او سام میرزا بود، پسر صفی میرزا پسر نواب گیتی ستان شاه عباس ماضی، بعد از جلوس تغییر اسم خود داده موسوم به اسم پدرش شاه صفی شد. چون نواب گیتی ستان شاه عباس در مازندران صاحب آزار شد، به نحوی که قبل از این در تحت اسم گیتی ستان مقدمه استخاره و کیفیت آن و آمد استخاره مذکور شد، او را ولیعهد و سلطنت را نامزد او کرده بعد از ارتحال آن حضرت از دنیا، ارکان دولت خصوصاً عیسی خان قورچی باشی و خلیفه سلطان اعتمادالدوله که هر دو^۱ به شرف مصاهرت آن حضرت سرافراز^۲ بودند، بازینل خان ایشیک آقاسی و سایر امرای شاملو که در رکاب و در^۳ آزار آن حضرت در وقت وفات حاضر بودند، ولایت عهد شاهزاده را به مسمع خاص و عام رسانیده در میان مردم مشهور و منتشر ساخته، جمله^۴ به مهر امرا و ارکان دولت و تمامی صوفیان و غازیان آن دودمان مسجل کرده، مصحوب محب علی بیگ لله که از ریش سفیدان و معتمدان معتبر بود به اصفهان فرستاده، خود مشغول تغزیه داری و رسوم آداب مصیبت گردیده، نعش آن حضرت را نقل و تحویل و روانه اصفهان شده. محبعلی بیگ مشارالیه نیز در هشت روز به اصفهان رفته به خدمت شاهزاده رسیده، خبر فوت جد بزرگوارش را رسانید. جمعی از ریش سفیدان ولایات و ارباب^۵ که در اصفهان به خدمات مأمور بودند، خصوصاً ابوالقاسم ابوالغلی ایشیک آقاسی باشی درب حرم محترم واز جمله صوفیان بود و خسرو میرزای برادر بکرات خان والی گرجستان که موسوم به رستم خان و حاکم اصفهان بود، به جهت دفع شورش و فساد تأخیر را جایز ندانسته، شاهزاده معظم الیه را بیرون آورده جلوس فرموده به اطراف و اکناف چپار و

۱- آ: که هر دو افتاده است

۲- آ: سرافراز افتاده است

۳- آ: در افتاده است

۴- د: ملک و ملی: مجله

۵- آ: ارباب افتاده است، نم: ارباب مناصب

ایلچیان فرستاده، بعد از آنکه ملاحظه ساعت روز جلوس فرموده بودند، به حسب اتفاق آن روز بسیار ساعت سعدی بود که تا شش ماه بعد از آن چنان ساعتی نبوده.

محاربه و مجادله با رومی که در ایام آن حضرت شده^۱

در سنه ۱۰۳۹ ق / ۱۶۳۰ م که سال دوم جلوس آن حضرت بود، رومیه به سرکردگی مصطفی پاشا بر سر قلعه ایروان آمده در اندک وقتی قلعه را به تصرف درآورده اهل ایروان اطاعت نموده، در سنه ۱۰۴۱ ق / ۱۶۳۲ م شاه صفی تدارک لشکر و سپاه دیده با توپخانه بسیار روانه ایروان شده، شش ماه قلعه ایروان را محاصره نموده، چندین مرتبه محاربات نموده از طرفین جمع کثیری قتیل و دستگیر شده، بالاخره نواب رضوان مکان ملجاء گردیده، خود سوار شده اراده یورش بر سر قلعه نموده، سرکرده های قزلباش و امرا راضی نشده که آن حضرت خود بروند و همگی استدعا و تعهد نمودند که یورش برده قلعه را بگیرند، یا آنکه همه در پای آن قلعه برطرف شوند. آن حضرت نیز راضی نشده تا آنکه بالاخره دستهای اسب آن حضرت را زنجیر کرده، امرا و سپاه قزلباش تماماً سوار شده یورش به قلعه ایروان برده به روایتی هفده هزار و به روایتی سی و شش هزار کس از قزلباش در آن یورش به قتل رسیده به حدی که در دور قلعه خون جریان یافته و آن شیر مردان دست برنداشته تا داخل قلعه شده در همان روز تصرف کرده، روز دیگر آن حضرت خود داخل قلعه گردیده همگی قزلباش را انعام و احسان مالاکلام داده مورد نوازشات شاهانه فرموده، بعد از انتظام آن ولایت به اصفهان مراجعت نمودند. [۳۹۲]

دیگر آنکه^۲ در سنه ۱۰۴۳ ق / ۱۶۳۴ م طایفه رومیه به اغوای مورو^۳ والی گرجستان که به سبب تقصیری که کرده بود خایف شده، از درگاه جهان پناه روگردان و پناه به اوجاق عثمانیه برده، در باب گرفتن ایران آن نامرد بی ایمان تعهدات کرده به روایتی سیصد هزار و به روایتی بیشتر رومیه جمعیت کرده به سرکردگی خسرو پاشا و مصطفی پاشا و عثمان پاشا و احمد پاشا آمده داخل ولایت ایروان شده به هر جا رسیده بدون محاربه و مجادله تصرف نموده تا حوالی همدان و نواب شاه صفی بعد از رسیدن خبر مزبور قشون و سپاه قزلباشیه را از اطراف طلبیده به روایتی هفتاد و دو هزار و به

۱- ملی: شده افتاده است.

۲- نم، آو د: آنکه افتاده است

۳- ملی: مورو

روایتی بیشتر جمعیت شده. زینل خان شاملو ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی^۱ را با شصت هزار کس روانه و بر سر راه رومی فرستاده. آن حضرت خود با دوازده هزار کس چند منزل از عقب زینل خان روانه شده، تا آنکه در حوالی همدان از اتفاقات روزی بر سر تپه^۲ بلندی رفته ملاحظه و سیر اطراف می نمود. در سمت راست را در عقب سپاه اردوی خود سیاهی به نظر درآورده، لشکر عظیمی مشاهده نموده در بیابان فرود آمده اند. چون بهیچ وجه قشون و لشکری در عقب گمان نبوده، بعد از اینکه از راه دیگر آمده گذشته باشد [و] قشون زینل خان را تماماً برطرف کرده باشد، دیگر مظنه نمی رفت به آن جهت بسیار مکدر و مشوش گردیده مأیوس شده. حسن بیگ قورچی باشی و یوسف آقای لله و جمعی از امرا و سرکرده ها را طلبیده، ملاحظه آن سیاهی و تصدیق بر آنچه به خاطر آن حضرت رسیده بود متفقاً نمودند. بعد از جزم همگی که آن سیاهی قشون رومی است و البته قزلباشیه را برطرف کرده و آمده از اردو گذشته، مقرر فرمود که یوسف آقای لله اهل حرمی را که همراه آورده بودند، تماماً به قتل رسانیده در بالای آن تپه دفن نمایند و خود با آن سپاه قلیل که داشتند بر سر آن سپاه (حمله) برده^۳ باشد تا آنچه مقدر شده خواهد شد. حسن بیگ قورچی باشی و یوسف آقای لله راضی به کشتن اهل حرم نشده^۴ گفتند بدون آنکه چند نفر قراول خیبر و آگاه برود و حسب الواقع تحقیق و خبر مشخص بیاورد، مرتکب قتل چنان نمی توان شد. تا آنکه بالاخره قورچی باشی خود با یوسف آقای لله به قراولی رفته چون به حوالی آن سیاهی رسیده معلوم شد که زینل خان که از کثرت رومی احتیاط کرده جرأت رفتن و عرض به خدمت نواب اشرف هیچ یک نکرده، در آنجا مانده است که شاید تدبیری تواند کرد. در همان روز هر دو مراجعت کرده چگونگی را عرض و داخل خون جمعی بیگناهان نشد به آن جهت اردوی معلی نیز در آن تپه فرود آمده تدبیر و چاره آن امر عظیم پرداخته. در آن شب آن حضرت مشغول به عبادت و توبه و استغاثه^۴ به درگاه الهی بودند تا صبح، چون روز شده باز همگی امرا و سرکرده ها را طلبیده جانقی فرموده، بالاخره به الهام ملهمان غیبی و مصلحت یکدیگر منصب سپهسالاری را به رستم خان غلام مفوض و به قتل زینل خان مأمور گردیده که سر او را به درگاه معلی فرستاده، قشون را برداشته به محاربه رومیه پردازد.

۱- نم و ملی: دیوان اعلی

۲- آ: سپاه قلیل باشد

۳- نم: راضی نشده

۴- نم: استغفار

رستم خان نیز روانه اردوی زینل خان شده، زینل خان را به قتل رسانیده سر او را به درگاه جهان پناه فرستاد. قشون زینل خان را برداشته به اردوی معلی آمده، قشون زینل خان را در اردو گذاشته از میان تمامی لشکر دوازده هزار جوان سپاهی انتخاب کرده، از خدمت نواب اشرف مرخص و روانه شده در سه منزلی آن طرف همدان به لشکر رومی رسیده. از کثرت رومی احتیاط کرده صرفه در جنگ طیب ندیده [۳۹۳]. روز دیگر که صفوف لشکر رومی درست شده، رستم خان نیز با تمامی سرکرده‌ها هم‌قسم شده با دوازده هزار کس خود به یکبار دیوانه‌وار دست به قبضه شمشیر آبدار، مردانه‌وار در معرکه کارزار بر طیب رومیه نابکار زده، صفوف آن طایفه غدار را برهم شکافته از کشته پشته ساخته، بر خط مستقیم رفته تا از آخر لشکر رومی بیرون آمده، رومیه شومیه از کثرت و^۱ بسیاری لشکر توانسته که خود را جمع نموده برگردند تا آنکه متفرق شدند و قزلباشیه باز برگشته مرتبه دیگر خود را بر ایشان زده به همان ضابطه که رفته بودند مراجعت نموده، این مرتبه بسیاری از رومی را کشته تا از میان ایشان بیرون آمده به جای خود که اول طیب بسته بودند، رسیده قرار گرفتند. به روایتی بیست و پنج هزار و به روایت دیگر سی و دو هزار رومیه را مقتول و مجروح ساخته، موازی یکصد و هفتاد نفر در دو مرتبه یورش از قزلباش به قتل^۲ رسیده بود و دیگر دست از محاربه کشیده مورو نمک به حرام را که منشاء آن فتنه و فساد شده، سرکرده‌های رومی گرفته به قتل رسانیدند.

و چند نفر خبیر و آگاه به عنوان ایلچی‌گری نزد رستم خان فرستادند که چرا جنگ طیب نکرده، خلاف ضابطه با ایشان سلوک کرده که اول صف بسته و بعد از آن خدعه کرده رومیه غافل بوده‌اند. باید بنای جنگ دیگر گذاشته از دو طرف طیب بسته جنگ کرده شود. و در ضمن این گفتگوها و گاو تازیها اظهار مصالحه نموده، به هر تقدیر بعد از آمدن ایلچیان و طی مراتب بنای مصالحه شده چگونگی را به خدمت نواب اشرف عرض کرده، بعد از رخصت مصالحه و سنور^۳ ابتدا بنای سنور را در کنار آب شط مصیب‌بند علی^۴ گذاشته، در ثانی امرا از راه حقد و حسد با رستم خان خواستند که بنای او را برهم زده، بنای سنور را از بند علی گذاشته صلح کرده سنور بسته صلح نامجه از طرفین نوشته به یکدیگر سپرده^۵، رومی به ولایت خود و قزلباشیه به اصفهان مراجعت

۱- آ: و افتاده است

۲- بغیر از نسخه ملک بقتل در سایر نسخه‌ها افتاده است

۳- ملی: دستور

۴- ملی: بند علی افتاده است

۵- آ: سپر

کرده. نواب رضوان مکان به انتظام امور ایران پرداخته، در اخراجات رعیتی و حوالات تخفیف کلی داده، عمارات و بقاع الخیر بسیاری ساخته و در سنه ۱۰۵۲ ق ۱۶۴۲ م داعی حق را لیبیک اجابت گفته از دار فنا به دار عقبی ارتحال نموده.

وقایع و غیره

واقعه غریب^۱ آنکه امامقلی میرزا پسر صلیبی نواب گیتیستان که مکحول البصر بود، نهایت در حین میل کشیدن دو طرف مردمک، از آسیب بیشتر^۲ محفوظ مانده بود و تا آنوقت اظهار و افشای آن نکرده بود، در آنوقت به ادعای وراثت و سلطنت اظهار این معنی کرده مدعی سلطنت گردیده، به نحوی که نزدیک به آن شد که فساد و شورش^۳ در اصفهان شود و منشاء مفاسد کلیه شود. بالاخره عقلای امرا و ارکان دولت در مقام اخلاص کیشی و دوستی درآمده به خدمت شاهزاده رفته دم از اخلاص و خدمتگزاری [زده] به معالجه آن شاهزاده^۴ پرداخته، به بهانه معالجه، چشمهای او را حسبالواقع کور و ناکار و از حیرت انتفاع بیرون کرده، خاطر خود را از آن جهت جمع کرده. شاهزاده وقتی مطلع شده بود که بالمره چشمهای او را ضایع و ناچیز کرده بودند و سلطنت مختص صفی میرزا گردیده، آشوب و شورش فرو گذاشته. آنوقت سر استخاره نواب گیتیستان ظاهر شده که اگر صفی میرزا را به مازندران می طلبید در آنوقت مفاسد عظیمه می شد و بودن صفی میرزا در اصفهان باعث شد که مردم نتوانستند حرکت بیجایی یا خیال فاسدی کنند.

تاریخ جلوس آن حضرت هر چند که بسیار گفته اند، اما بعضی که لطفی و غرابی داشت به طی تحریر آورده می شود. از جمله تاریخها که توارد زده اند. «ظل حق» بود که چند بیت گفته بودند.

مولانا شرقی این مصرع را گفته: «صفی^۵ پا بر اورنگ شاهی نهاد»، «ظل حق» را نیز گفته اند.

تاریخی که هر مصرع آن تاریخ است از میرزا حسن [۳۹۴]:

ای شاه جهان مهر ز اوج شرفی نوباوه بوستان شاه نجفی

۱- ملوک: غریبه، آ: غراب

۲- آ: تیر

۳- ملی: شورش عظیمی

۴- ملی: شاهزاده نادان

۵- د: پا افتاده است.

قایم به تو مسند شهی از جاه هم سام نریمانی و هم شاه صفی^۱
 مقررأ عن اولاد و آثار آن حضرت: اول نواب صاحبقران شاه عباس ثانی.
 آثار: عمارت صفی آباد مازندران، عمارت انگورستان اصفهان، طلای صندوق
 مبارک و عمارت روضه مطهره مقدسه حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام، عمارت پائین
 اصفهان، باغ طاووس اصفهان.
 المقرراً مدت عمرش: پنجاه سال.
 عن ایام سلطنت: چهارده سال. [۳۹۵]

۱- نم و ملی: درباره تاریخ جلوس شاه صفی فقط این دو بیت شعر آمده و توضیحات قبل از آن
 حذف شده است.

نواب غفران مآب صاحبقرانی و غیره [شاه عباس ثانی]

نواب غفران مآب صاحبقرانی شاه عباس ثانی خلف الصدق رضوان مکان شاه صفی، [که] ایام رفاه و امنیت ایران همان ایام [او] بوده در سنه ۱۰۵۲^۱ ق / ۱۶۴۲ م جلوس فرموده و در سنه ۱۰۷۷ ق / ۱۶۶۶ م در دامغان در وقتی که اراده تسخیر هندوستان نموده بود، در قریه مایان در حوالی دامغان^۲ صاحب آزار شده، چون حرکت از آنجا مقدور نشده بود داعی حق را لیک اجابت گفتند. تاج و تخت را وداع کرده آن حضرت را به دارالمؤمنین قم بردند و در مزار پادشاهان صفویه دفن کردند. و چون تاریخ مضبوطی از احوال آن حضرت به دست نیامده که توان مجملی از احوال آن حضرت بیان واقع در مقام تقریر به طی تحریر در آورد، لهذا به همین قدر که تحقیق شده اکتفا نموده مجملی از جرأت و جلالت و قوت آن حضرت مشهور و در السنه و افواه مذکور و کمترین خود از بعضی آقاییان خواجه سرا که در آن ایام بوده اند و خود در آن مجلس حاضر بوده اند شنیده ام که در وقتی که تربیت خان ایلچی هندوستان از جانب اورنگ زیب پادشاه هندوستان آمده بود، در روز مجلس که ایلچی را طلبیده بودند، شیری را در حضور ایلچی آورده قلاده آن را برداشته رو به نواب صاحبقران آمده، چون نزدیک رسیده آن حضرت خود^۳ گردن شیر را گرفته پیش کشیده به یکدست گردن شیر را داشته، به دست دیگر مشتی بر سر شیر زده که مغزش از دماغش بیرون آمده^۴. تربیت خان ایلچی از صولت و صدای شیر بر خود لرزیده احوالش بسیار ناخوش شده به حدی که خود را ملوث کرده در وقت بیرون رفتن از مجلس به دوش گرفته برده اند. و چون مذکور می شده است که ایلچی مزبور از جانب اورنگ زیب مأمور است

۱- ملی: ۱۰۵۳

۲- دولتی: دامغان

۳- آ: خود افتاده است

۴- آ: آمده افتاده است

که در مقام فرصت بوده هرگاه تواند و فرصت کند در خلوت یا کثرت به هر نحو باشد علی الغفلة خود را به صاحبقران رسانیده، به خنجر ناحیدر زده آن حضرت را ناچیز و ضایع کند^۱ خواه به حرب و خواه به سم^۲. آن حضرت دانسته مجلس کرده در آن روز قبای بسیار تنگی پوشیده که آستین بسیار تنگ بوده که به دست نمی رفته. چون مجلس منعقد شده بعد از ساعتی که ایلچی آرام گرفته دانسته، شکوة زیادی از تنگی آستین و بغل^۳ قبا فرموده به مرتبه ای که خیاط باشی را طلبیده دانسته در معرض قتل و بازخواست آورده، ایلچی را پیش طلبیده خنجر خود را از غلاف کشیده به دست ایلچی داده فرمود که زیر بغل قبا را و زیر آستین آنرا بشکافد.^۴ با وجود این از سطوت آن حضرت ایلچی، به مرتبه ای خوف کرده که ریشه در دست او به هم رسید، خنجر از دستش افتاده احوالش بسیار بد شده، بر تمامی اهل مجلس ظاهر شده.

مقررأ عن اولاد آن حضرت و آثار او. اولاد شاه عباس: شاه سلیمان.
آثار: عمارت سرچشمه مازندران. اختراع او: قبای چپکن به جهت قزلباش.
المقررأ مدت سلطنت او بیست و پنج سال. [۳۹۶]

۱- آ: کند افتاده است

۲- آ: بسم افتاده است.

۳- ملی: بقل

۴- دو ملی: شکافته

نواب طوبی آشیان شاه سلیمان انارالله برهانه خلف الصدق نواب صاحبقرانی شاه عباس ثانی

که از ابتداء دولت صفویه الی یومنا هذا مملکت به آن امنیت و رفاه نبوده و نخواهد بود، بسیار سفاک^۱ و خونخوار بوده. در آخر ایام سلطنت به سبب آزارهایی که به هم رسانیده مدت هفت سال از اندرون بیرون نیامده خانه نشین^۲ بود و اکثر اوقات مشغول شرب خمر و سایر فسوق بوده، جمعی از امرا و ارکان دولت را به قتل رسانیده به محض توهمی که مدتیست که در اندرون است^۳ و بیرون نمی تواند آمد، مبادا در باب سلطنت خیالی به خاطر ایشان برسد و یکی از شاهزاده ها را بیرون آورده بر تخت نشانند، به آن جهت بسیار از امرا و جمعی که هر یک سالها در آن دودمان خدمت کرده و تربیت یافته بودند به محض همین خیال بدون جهت و سبب دیگر کشته که در ایام دولت نواب مالک رقاب پسرش شاه سلطان حسین امور سلطنت و تدبیر مملکت به امرای جاهل بی تدبیر کار ندیده بی تجربه افتاده که^۴ در آخر دولت از این سلسله در ایام آن مظلوم منقرض شده و به مرتبه ای امرا و غلامان و حکام و سلاطین از شاه سلیمان خایف بودند که مرحوم محمد آقای خواجه که یوز باشی آقایان خواجه سرا بود و بسیار معتبر و فقیر، چون در خدمت او می بود خود از او شنیده که نقل می کرد که بعد از فوت آن حضرت تا سه روز احدی از محرمان و خواجه سرایان و خدمه جرأت نمی کرده که نزدیک نعش او رفته مشخص نماید که فوت شده یا غش کرده. آخر بعد از سه روز نواب علیه مریم بیگم عمه اش که بسیار جری و گستاخ بود، لابد شده بر سر بالین او رفته تحقیق شده که داعی حق را لبیک اجابت گفته، امرا را مطلع ساخته نعش او را از آنجا

۱- آ: سفاک

۲- ملی: خارنشین

۳- آ: است افتاده است

۴- دو ملی: که افتاده است

حرکت داده رسوم و آداب تعزیت داری را به جا آورده نقل به دارالمؤمنین قم فرموده در مزار پادشاهان صفویه دفن کردند.

مقررأ امرای نامی که آن حضرت کشته سوای حکام و سلاطین جزء:

کیخسرو خان^۱ قوللر آقاسی، حمزه خان سپهسالار و بیگلربیگی قندهار، ساروخان قورچی باشی، ساروتقی^۲ وزیر اعظم، سلطان حمزه میرزا، مرتضی میرزا، عباس میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، سلطان حسین میرزا، سلطان مصطفی، سلطان احمد میرزا، خلیل میرزا.

المقرر عن مدت دولت و سلطنت او: سی سال. [۳۹۷]

۱- آ: خان افتاده است

۲- ملی: ساروتقی افتاده است

نواب مالک الرقاب شاه سلطان حسین خلف اکبر نواب طوبی آشیان شاه سلیمان

جلوس میمنت مأنوس^۱ و غیره - در ذکر جلوس آنکه بعد از ارتحال نواب طوبی آشیان، حسب الصلاح نواب علیه عالیہ مریم بیگم عمه شاه سلیمان امرا و خواجه سرایان و خوانین و سرکرده ها، مجله معتبره با مهار، همگی در باب سلطنت موروثی به اسم نواب مالک الرقاب که اکبر واسن^۲ اولاد بود درست نموده، در سنه ۱۱۰۵ ق ۳ / ۱۶۹۴ م جلوس فرموده. بسیار رحیم و مظلوم و با عصمت و به زیور اصلاح^۴ و سداد آراسته، راغب به امور خیر، در کمال پرهیزگاری و تقوی بوده، وظایف و معانی^۵ و سیورغال بسیار زیاد از حد به علما و فضلا و سادات و خدمه روضات مقدسات خصوصاً خدام آستانه مشهد مقدس رضوی و سایر مردم داده، بسیاری از خواجه سرایان و اهل حرم در ایام سلطنت آن حضرت به زیارت کعبه معظمه و عتبات عالیات و مشهد مقدس مشرف شده، بهم چشمی یکدیگر هر یک مبلغهای کلی اخراجات اسفار مزبور نموده، علما و فضلا و سادات و خواجه سرایان در ایام سلطنت آن حضرت بسیار مستقل بودند و مصدر و منشاء امور کلیه می شدند و اکثر اوقات با فضلا و سادات و حکیم باشی صحبت می داشتند و مشغول صحبت کتاب و شعر و ترکیب ادویه و اغذیه بودند و متوجه نظام امور سلطنت و مملکت نبودند و مهم را^۶ برای امرا گذاشته، امرا نیز با یکدیگر در مقام نفاق بودند تا آنکه اراده زیارت مشهد مقدس نمودند.

۱- ملی: مأیوس

۲- دو ملی: اکبر وارث اولاد

۳- نم و آ: ۱۱۰۷، د: ۱۱۰۳

۴- ملک: صلاح

۵- ملی: معانی

۶- آ: مهم را افتاده است

در ذکر کیفیت آمدن به مشهد مقدس و رسیدن خبر میرویس قندهار را، آنکه در سنه ۱۱۱۸ ق ۱۷۰۶ م موکب همایون به عزم زیارت وارد مشهد مقدس گردیده، مدت چهار ماه در مشهد مقدس توقف فرموده، چون به سبب قورق، مردم شهر^۱ و بازار تعب می‌کشیدند و خیابان و بازارها می‌بایست که قورق شود، از آن جهت فرمودند که^۲ از چهارباغ که دولتخانه بود الی صحن مقدس همه جا بر بالای خانه‌ها^۳ دالانی ساختند مسقف که هرگاه به زیارت مشرف می‌شدند، بدون^۴ قورق از همان دالان می‌آمدند با اهل حرم و از بالای شماعیخانه^۵ منوره داخل صحن مقدس می‌شدند که مردم به سبب قورق تصدیع نکشند. و بعد از مراجعت به اصفهان بعد^۶ از اندک وقتی خبر میرویس خان^۷ افغان غلجایی [رسید که] به سبب بی‌حسابات و زیاداتی جماعت گرجی که در قندهار ساخلاو بوده‌اند، در شبی که شاهنواز خان که بیگریگی قندهار بود و بیرون شهر به باغ رفته^۸ و شب کشیک میرویس بوده که دور باغ کشیک می‌داشته‌اند، نصف شب در باغ ریخته با جمعی از افغانه^۹ تبعه خود شاهنواز خان را با جمعی از غلامان و اگرچه تبعه او به قتل رسانیده، قلعه قندهار را تصرف و آنچه قزلباش در قندهار بوده اسیر و محبوس و اگرچه را تماماً به قتل رسانیده، حوالی و حواشی قندهار را تاخته آن ولایت را^{۱۰} به تصرف خود درآوردند.

در ذکر رسیدن خبر افغان به اصفهان و تعیین خسروخان سپهسالار و رفتن او به قندهار و شکست خوردن آنکه بعد از رسیدن خبر قندهار، خسروخان برادرزاده شاهنواز خان مزبور را که داروغه و حاکم اصفهان بود به منصب سپهسالاری سرافراز والی گرجستان نیز نمودند و اسباب سپهسالاری و توپخانه از سرکار خاصه شریفه و خزانه به او داده، دوازده هزار قشون از قزلباش و گرجی و غلام همراه نموده روانه قندهار [نمودند] و [خسرو خان] اول تابستان سنه ۱۱۲۳ ق / ۱۱۷۱ م وارد قندهار

۱- آ: شهر و افتاده است

۲- آ: که افتاده است

۳- آ: خانه‌های

۴- ملی: بدون افتاده است

۵- ملی: شتماعی خانه

۶- ملی: بعد افتاده است

۷- آ: سلطان

۸- ملی: رفته افتاده است

۹- ملی: افغانیه

۱۰- آ: را افتاده است

گرددیده و قلعه را محاصره نموده، پنج ماه^۱ مدت محاصره [طول] کشیده، مکرر میرویس از قلعه بیرون آمده محاربات عظیمه کرده، بالاخره به سبب شدت گرمی هوا و تنگی آذوقه و تعفن هوا در میان اردوی قزلباش بیماری و قحط به مرتبه‌ای شد که هر روز جمع کثیری برطرف شده و تخم مرغ یکی پانصد دینار و ماکول بسیار کم شده، به آن جهت ضعف در قزلباش بهم رسیده همه روزه جمعی از افغانه به بهانه تجارت به لشکر قزلباش می آمده، قلبلی آذوقه می آورده به قیمت اعلی^۲ می دادند و مبلغهای کلی اجناس و اسب و اسلحه به قیمت بسیار سہلی می گرفتند، از قبیل آنکه یک من برنج می داده و یک شال شمسه که پنج تومان می ارزید می گرفتند. تا آنکه حسب الواقع قزلباش از مال و جان بیرون رفته و [افغانه] بر کیفیت احوال ایشان اطلاع یافتند که دیگر بالقوه جنگ ندارند. در میان روز در عین شدت گرما میرویس مردود با جمعی از افغانه ملاعنه از قلعه بیرون آمده، علی الغفله بر سنگر قزلباش ریخته جمع کثیری را به قتل رسانیده و بسیاری را اسیر و دستگیر و خسروخان سپهسالار را نیز کشته، معدودی از قزلباش فرار نموده تمامی اسب و اسباب و توپخانه قزلباش را^۳ به دست آورده تا ولایت فراه را به تصرف درآورده و به همه جا از افغان حاکم تعیین کرده، چون این خبر به اردوی معلی رسیده امرا و ارکان دولت در کمال تشویش و نفاق چندین روز گفتگو و جانقی کرده، بالاخره منصب سپهسالاری را به علاوه قورچی باشی گری به محمد زمان خان شاملو برادر محمد مؤمن خان اعتمادالدوله داده با خزانه و قشون روانه قندهار گردیده.

در ذکر آمدن سعدالله افغان ابدالی به هرات و گرفتن قلعه هرات، آنکه بعد از رفتن محمد زمان قورچی باشی به اراده تسخیر قندهار به هرات و فوت او در هرات، حکومت هرات را به جعفر قلی خان مشهور به حاتمی که از اولاد حاتم طایی بود و نسب شاهزادگی داشته داده^۴، به چپاری به هرات رفته، چون قشون متفرق گردیده^۵ و اوضاع هرات برهم خورده، سعدالله افغان ابدالی که از جمله ملازمان بیگلر بیگیان هرات بوده از جمله عبدالله ابدالی جمعیتی بر سر خود نموده [۳۹۸]، در سال ۱۱۲۸ ق / ۱۷۱۶ م آمده هرات را محاصره نموده، بعد از مدتی محاصره و چندین محاربه و قلعه داری جعفر قلی خان و قشون هرات شکست خورده جمع کثیری از قزلباش و اهل

۱- ملی: پنجاه روز

۲- ملک اعلا

۳- آ: را افتاده است

۴- ملی: داده افتاده است

۵- آ: گردیده افتاده است

هرات به قتل رسیده. جعفر قلی خان فرار نموده به قلعه رفته، بالاخره آقایان هرات از کومک قزلباش و تدارک امرای اردو مایوس شده، شب از قلعه بیرون آمده به میان افغان رفته با سعدالله عهد و پیمان نموده به وعده‌های کاذبه سعدالله^۱ افغان مستمال و مطمئن شده به قلعه رفته، جمع دیگر از آقایان را با خود متفق کرده شب دیگر آمده جمعی از سرکرده‌های ابدالی را آورده از برج خاکستر که به ایشان بود داخل قلعه گردیده، بر سر صوبه جعفر قلی خان ریخته، جعفر قلی خان را با تبعه او قریب به سه هزار کس از قزلباشیه و اهل هرات در آن شب به قتل رسانیده، هرات را تصرف نموده، روز دیگر سعدالله با تمامی قشون ابدالی داخل شهر شده نقاره شادیانه زده^۲ تا حوالی جام که بیست و چهار فرسخ است تا مشهد مقدس تصرف نمود. بعد از رسیدن این خبر به مشهد مقدس منصور خان شاهسون بیگلریگی مشهد مقدس قشون^۳ خود را با قشون عراق که در مشهد بود برداشته روانه هرات گردیده چگونگی به درگاه معلی عرض و چاپار به اصفهان فرستاده. چون خبر حرکت بیگلریگی و قشون مشهد به هرات رفته، سعدالله نیز با قشون ابدالی پیشدستی نموده استقبال کرد در قصبه غوریان که در سه منزلی هرات است تلاقی فریقین شده، بعد از محاربه و مجادله فیما بین که جمعی از طرفین کشته شده قزلباش شکست خورده، منصور خان با بقیه السیف قشون قزلباش فرار و مراجعت به ارض اقدس نموده کیفیت واقعه را به درگاه معلی عرض و چاپار روانه اصفهان نموده.

[۳۹۹]

در بیان کیفیت سرداری^۴ فتحعلی خان ترکمان و آمدن به خراسان و غیره وقایع

در بیان سرداری فتحعلی خان به خراسان و رفتن به هرات به جنگ افغان و شکست خوردن او، آنکه بعد از رسیدن خبر شکست منصور خان به اردوی معلی، [شاه سلطان حسین] منصور خان را معزول کرده، مال او را سنگ و ضبط و فتحعلی خان که میرشکار باشی بود، سردار خراسان و مأمور به هرات و جنگ افغان فرمودند. و به چاپاری به مشهد مقدس آمده به تاریخ پنجشنبه هفتم شوال سنه ۱۱۲۶ ق / ۱۷۱۴ م داخل مشهد شده. به جهت تدارک قشون و رفتن به هرات قنادیل و ظروف طلا و نقره

۱- نم: عبدالله

۲- ملک: بنوازش در آورده

۳- ملی: قشون افتاده است

۴- آ: سرداری افتاده است

سرکار آستانه مقدسه را که پادشاهان و سلاطین ایران و هند و غیره و سایر مردم در عرض سالها به عنوان نذر و وقف روضه مقدسه آورده بودند، قرض نموده مقرر شد که در حضور متولی و ناظر آستانه مقدسه سکه و به مصرف تدارک تسخیر هرات رسانیده. طومار مضبوطی به مهر مأمورین درست نموده به درگاه معلى فرستند که بعد از تسخیر هرات و قندهار عوض آن به همان اشکال ساخته شود و هر چند عرض کردند که یمن ندارد قبول نیفتاد. تمامی به نحو مقرر به وزن درآورده بدین موجب به عمل آمده به مصارف مقرر رسانیده، ۹۶ من و ۳۲ استار طلا و ۳ خروار و ۳۵ من نقره. بالاخره همان سبب انقراض این دولت سلسله علیه صفویه شده. امیرانی که دخیل و باعث این مقدمه بودند تمامی برطرف و مقتول و اولادشان نیز منقرض شد.

به هر تقدیر تدارک قشون و توپخانه و قورخانه به نحوی دیده شده که روز حرکت فتحعلی خان به استعدادی روانه شد که چشم فلک تیره و تار شده. خبر^۱ حرکت قشون از مشهد به هرات رسیده، سعدالله افغان نیز به دستور معهود از هرات حرکت کرده استقبال نموده، در قریه کوسویه که سه منزلی هرات است به یکدیگر رسیده از طرفین صف آرایي نموده، قشون قزلباش پشت به دیوار بست قریه مزبوره طیب بسته و افاغنه بی عاقبت^۲ نیز در برابر قزلباشیه طیب بسته، چندین جنگ عظیم شده تا آنکه بالاخره سعدالله مردود^۳ شکست خورده، قریب پنجهزار کس از افغان مقتول و مجروح گردیده، بقیه السیف ایشان با سعدالله با معدودی فرار نموده.

در ذکر رفتن فتحعلی خان به هرات و کشته شدن و باقی وقایع سفر مزبور، آنکه چون خبر به هرات رسیده فتحعلی خان به حوالی جام رسیده، سعدالله نیز از هرات حرکت کرده استقبال نموده، در قصبه کوسویه تلاقی فریقین شده، جنگ عظیمی شده قریب پنج هزار کس از جماعت افغان کشته شده و زخمدار، تا آنکه بالاخره شکست خورده. سعدالله با معدودی از افاغنه فرار نموده، قشون قزلباش به خاطر جمعی تمام که افغان شکست خورده، بقیه السیف ایشان معدودی بوده اند که فرار نموده اند. مشغول نهب و غارت ابدالی و جمع آوری مال و اسباب افغان گردیده. فتحعلی خان نیز از زیادتی غرور از تقدیر الهی و قضای فلکی غافل شده، متوجه جمع آوری قشون و لشکر گردیده با معدودی از غلامان و تبعه خود تعاقب سعدالله افغان نموده تا خود را به سعدالله

۱- در اصل: رسیدن خبر

۲- آ: بیعاقبت افتاده است

۳- آ: سعدالله خود نیز

رسانیده. سعدالله نیز چون ملاحظهٔ عقب سر خود^۱ نموده چاره‌ای به غیر از برگشتن و جنگ ندیده، لاعلاج و ناچار با معدودی افغان که با او بودند برگردیده، دست از جان شسته مشغول حرب شده. از قضایای فلکی اول کسی که در آن جنگ به قتل رسیده فتحعلی خان بوده، بعد از آن جمعی که با او^۲ بوده‌اند تمامی کشته شده. سعدالله مظفر و منصور برگردیده. در وقتی که قشون قزلباش تمامی متفرق و مشغول به جمع آوری مال و اسباب افغان گریخته^۳ بوده‌اند، غافل بر سر ایشان ریخته جمع کثیری از قزلباش در همان میدان جنگ کشته. قضیه منعکس و تمامی مال و اسباب و کارخانجات و توپخانهٔ قزلباش را افغانه تصرف و مراجعت به هرات نموده.

بقیهٔ السیف قزلباش پیاده و سواره فرار و خود را به مشهد مقدس رسانیده. در وقتی که روز قبل خبر فتح به مشهد مقدس رسیده شهر را آیین بسته چراغان نموده، تمامی مردم به عیش و نشاط مشغول و دو شبانه‌روز بود که نقرهٔ شادیانه می‌زدند که خبر وحشت اثر شکست و کشته شدن فتحعلی خان رسیده. شهر برهم خورده چراغان به قلعه‌بندی و عیش و عشرت به تعزیه و نکبت مبدل شده. سعدالله مردود نیز در هرات توقف ننموده روانهٔ مشهد مقدس و بعد از ده روز فاصله خود را به مشهد مقدس رسانیده، قلعهٔ مشهد را محاصره نموده عالیجاه میرزا محمد علی ولد و نایب عالیجاه میرزا داود متولی آستانهٔ مقدسه و مقرب‌الخاقان محمد آقای ناظر مسجد جامع با اعزه و اعیان جمعیت نموده، محمد خان [۴۰۰] برادر فتحعلی خان را که در مشهد بود نایب شهر کردند.

در ذکر کیفیت^۴ محاصرهٔ مشهد مقدس و مراجعت افغانهٔ بی‌عاقبت بی‌نیل مقصود به اعجاز جناب صاحب مشهد جناب^۵ مستطاب علی بن موسی‌الرضا علیه‌السلام، در وقتی که چندین شکست به قزلباشیه رسیده و اطراف را^۶ مخالف گرفته شهر مشهد خالی، بی‌حاکم، بی‌قشون، بی‌سپاه مگر معدودی پیادهٔ برهنه که از اطراف گریخته آمده بودند، سعدالله نیز خود با شش هزار افغان ابدالی که سردار و قشون چنانی را شکست داده آمده شهر را محاصره نموده، همه روزه اطراف و حوالی شهر را تاخته در دامنهٔ کوه سنگی فرود آمده به محاصرهٔ شهر پرداخته. به نحوی که مذکور شد محمد خان را همگی به

۱- آ: خود افتاده است

۲- در اصل: آن

۳- ملی: ریخته

۴- د، ملی: کیفیت افتاده

۵- ملی: جناب افتاده است

۶- ملی: را افتاده است

حکومت قبول و هر دروازه را یکی اعزه و سرکشیکان متوجه محافظت آن شده، باقی اهل شهر را بر بروج تقسیم نموده هر برجی را جمعی متوجه بوده، مشغول به قلعه‌داری گردیده تا چهل روز شهر محاصره بود و همه روزه افغانه یورشهای عظیم آورده، شبها شبیخون به قلعه آورده آنچه لازمه ایستادگی بود در گرفتن قلعه کرده، به اعجاز جناب حضرت علیه السلام هر مرتبه جمع کثیری از افغانه به ضرب توپ و تفنگ اهل قلعه به قتل رسیده، به فضل الهی و شفقت حضرت، دستی به قلعه نیافته بالاخره خائب و خاسر طبل کوچ زده از مشهد حرکت کرده بر سر نیشابور رفته حوالی نیشابور را تاخت نمود. از جمله قلعه قدمگاه را محاصره نموده در اندک وقتی قلعه را به سبب بی‌آبی و تشنگی اهل آن گرفته قلعه را خراب کرده، اهل آن را که سادات بودند تمامی را اسیر و قتل و مراجعت به هرات نموده.

در ذکر آمدن صفی قلی خان ترکستان اوغلی به سرداری به خراسان و محاربه با اوزبکیه و فتح او، آنکه بعد از رسیدن اخبار مزبوره به اصفهان، [شاه سلطان حسین] سرداری خراسان را به صفی قلی خان ترکستان اوغلی^۱ که داروغه اصفهان بود شفقت فرموده^۲ و توپخانه و خزانه و قشون بسیار از عراق و آذربایجان و خراسان به او داده مأمور به خراسان و تسخیر هرات گردیده روانه شده. چون به حوالی نیشابور رسیده اوزبکیه شومیه نیز که بعد از خبر رسیدن افغان^۳ به مشهد و کشته شدن فتحعلی خان، به اراده تاخت مشهد مقدس جمعیت نموده بودند، دوازده هزار کس به سرکردگی نیاز ایناق انالقی به تاخت آمده در سنه ۱۱۲۹ ق / ۱۷۱۷ م از اتفاقات با ورود سردار به نیشابور، اوزبکیه نیز به تاخت آمده در قریه کفکی محال معدن فیروزه تلاقی فریقین شده، در دوازدهم شهر ربیع‌الاولی محاربه و جنگ عظیمی شده اوزبکیه شکست عظیم خورده، یک هزار و پانزده نیزه سر در معرکه جنگ از اوزبکیه گرفته، بقیه السیف آن طایفه فرار نموده سر راه بر ایشان گرفته به اطراف متفرق شده، از هر سمت که رفته‌اند مردم آنجا جمعیت نموده سر راه بر ایشان گرفته، جمع کثیری اسیر و قتل نموده. آنچه به تواتر رسیده از جمله دوازده هزار، هفتصد کس از آن جماعت ضاله به اورگنج^۴ رسیده بودند و بعد از فتح^۵ مزبور به سبب اندک تهاونی که جماعت چشمک‌ک^۶

۱- نم و ملک: مشهور بترکستان اوغلی

۲- ملی، ملک: فرموده افتاده است

۳- آود: رسیدن خبر افغان بمشهد

۴- ملی: در گنج

۵- ملی: فتح افتاده است

۶- ملی: چموش کزک، ملک: چشمک‌ک

خبوشان در روز جنگ کرده بودند، سردار در مقام بازخواست درآمده یک‌هزار و هفتصد نفر از ایشان را به قتل رسانیده، سرکرده‌های آنها را مقید و محبوس به مشهد آورده دوازده هزار تومان اهل چمشک‌زیک را گذرانیده، محصلان غلاظ و شداد تعیین نموده که به خبوشان رفته بقیه را گرفته به مشهد مقدس آورده، در عوض قنادیل و ظروف طلا و نقره که فتحعلی خان از سرکار حضرت شکسته، به آن جماعت داده بود بسازند. از آن جمله پنج هزار تومان محصلان وصول آورده، بعضی قنادیل و اسباب ساخته چگونگی را به درگاه عرض و روانه هرات گردیدند. [۴۰۱]

مقدمه رفتن صفی قلی خان به هرات و باقی وقایع

مقدمه رفتن صفی قلی خان به هرات و شکست خوردن و کشته شدن او، آنکه بعد از فتح اوزبیکه و مقدمه نیشابور در کمال استقلال و استعداد و عظمت وارد مشهد مقدس و به سبب غرور و نخوت زیاد و استعداد و قشون بسیار با خوانین و سلاطین و سرکرده‌ها و اعزه و اعیان مشهد مقدس و سپاه بدسلوکی بسیار کرده، جمعی از رؤسا و غیره را در مشهد مقدس به قتل رسانیده همه وقت تهدیدات به سرکرده‌ها می نمود که بعد از فتح اکثری را خواهم کشت و چنین و چنان خواهم کرد. و بسیار سفاک و بد سلوک بود. غرض که به استعداد و استقلال زیاد از حد از مشهد مقدس روانه هرات گردیده، سعدالله نیز به ضابطه خود که مکرر کرده بود، تدارک قشون خود را دیده استقبال قزلباش نموده به کافر قلعه آمده، چون قلعه و باغات و دهکده و منزل مزبور در دو طرف راه واقع و جاده در وسط افتاده و باغات از دو طرف در کنار راه است، شب^۱ جمعی از تفنگچیان افغان را در عقب دیوارهای باغات فرستاده که دیوارها را سوراخ کرده، مزقلها^۲ ساخته و در عقب هر سوراخی جمعی تفنگچی در بسقو نشسته و صفی قلی خان از زیادتی قشون و سپاه و بسیاری توپخانه و قورخانه و غروری که داشته، سودای مغرطی نیز به هم رسانیده کسی را نیز راه عرض و جراثت گفتگو نبوده، متوجه حيله و تعبیه که سعدالله مردود کرده بود نگردیده آمده در منزل مزبور فرود آمده، روز دیگر طرف^۳ صبحی که حرکت کرده به محاذات باغات رسیده افغان نیز آمده پیش روی او دو طرف محاذی باغات را گرفته تا چاشتی مشغول جنگ بوده بسیاری از قزلباش به قتل رسیده،

۱- آ: شب افتاده است

۲- ملی: خزقلها

۳- آ: ف افتاده است

از پیش رو شلیک تفنگ و از دو طرف راه نیز به ضرب^۱ شلیک گرفته قزلباش شکست خورده فرار نموده. به روایتی [صفی قلی خان خود را به ارادهٔ باروت رسانیده بالای صندوق باروت رفته آتش زده خود نیز سوخته^۲].

در مقدمهٔ حرکت نواب مالک رقاب از اصفهان به عزم خراسان و تسخیر هرات و قندهار و آمدن به قزوین

آنکه چون خبر شکست و کشته شدن صفی قلی خان به اصفهان رسید، بعد از جانقی و مصلحت امرا و ارکان دولت رأی همگی بر حرکت نواب مالک رقاب قرار گرفته تدارک دیده خود به ارادهٔ خراسان از^۳ اصفهان حرکت کرده به قزوین آمده که در قزوین قشون اطراف جمعیت نموده از آنجا روانهٔ خراسان شوند. [شاه سلطان حسین] در بیست و هفتم رجب ۱۱۲۹ ق / ۱۷۱۷ م از اصفهان حرکت کرده در بیست و هفتم شعبان وارد قزوین شده، امرا و ارکان دولت هر یک به سبب اغراض باطلهٔ نفسانی و نفاق با یکدیگر چشم از اصلاح دولت پوشیده هر وقت که ارادهٔ حرکت کردند، هر یک عذر و مانعی عرض کرده حرکت را موقوف و به عیش و عشرت مشغول گردیده، بنای منصب فروشی و تقبل گرفتن را مدت سه سال در قزوین توقف نمودند تا آنکه در آن بین میرویس در قندهار به اجل خود به جهنم واصل و محمود مردود پسر میرویس ولایت قندهار را تصرف و سعدالله افغان ابدالی که دو سه سردار را به نحوی که مذکور شد^۴ شکست داد و هرات را تصرف کرد به طمع قندهار افتاده با جماعت افغان ابدالی بر سر قندهار رفته. محمود پسر میرویس با افغان غلیجی^۵ تدارک دیده از قندهار بیرون آمده با سعدالله افغان ابدالی جنگ کرده افغان ابدالی [را] شکست داده سعدالله را به قتل رسانیده، بقیهٔ السیف جماعت ابدالی فرار نموده به هرات آمده، محمد خان برادر سعدالله را در هرات به جای سعدالله متمکن کردند.

در آن بین محمود مردود از راه حيله و خدعه درآمده عریضه به خدمت نواب مالک رقاب و نوشتجات به هر یک از امرا و ارکان قلمی و چند نفر چاپار ایلچی از راه بیابان به درگاه معلی فرستاده دم از اطاعت زده خود را مطیع به قلم داده^۶ از جمله آنکه:

۱- آ: بصرف

۲- آ: درون قلاب افتاده است

۳- آ: از افتاده است

۴- آ: شد افتاده است

۵- ملی، آ: قلیجی، ملک: غلجه

۶- آ: داده افتاده است

«پدرم نمک به حرامی کرده خیر ندیده و من خانه‌زاد^۱ این اوجاقم» و سر سعدالله را با سرهای چند نفر از سرکرده‌های ابدالی فرستاده، امرای نیز قبول این معنی کرده رقم و خلعت به جهت محمود فرستاده، حکومت قندهار را حسب‌الرقم به محمود داده به خاطر جمع در قزوین نشستند. [۴۰۲]

در ذکر حرکت نواب مالک رقاب از قزوین و آمدن به طهران، آنکه بعد از رسیدن عریضه محمود و فرستادن رقم و خلعت و تفویض حکومت قندهار به محمود میرزا^۲، در غرة ذالحجة سنة ۱۱۳۲ ق / ۱۷۲۰ م از قزوین حرکت کرده روانه طهران شده، نقل مکان به باغ سلیمان آباد^۳ که^۴ در بیرون شهر است نموده، چند روز در باغ مزبور توقف فرموده به سبب گفتگو و منازعه که میانه احمد آقای خواجه یوزباشی غلامان خاصه که بسیار معتبر و مقرب بود و فتحعلی خان وزیر اعظم در مجلس در حضور نواب مالک رقاب شده، احمد آقا به اعتبار غرور و تقرب زیادی که داشت، حرفهای رکیک درشت نسبت به فتحعلی خان گفته و قهرآلود از مجلس بیرون آمده به آن جهت نواب اشرف را نیز از بی‌ادبیهای او ناخوش آمده، فتحعلی خان نیز بعد از بیرون آمدن^۵ از مجلس عریضه استعفا نوشته. به هر تقدیر که روز دیگر طرف صبحی نواب اشرف الله ویردی بیگ ناظر سرکار خاصه [را] طلبیده فرمودند احمد آقا را گرفته محبوس نموده به شیراز فرستادند و مال او را به جهت سرکار دیوان ضبط و منصب یوزباشیگری او را به محمد آقای خواجه که ناظر مسجد جامع مشهد مقدس و از مشهد طلبیده بودند دادند و [کمترین در خدمت ایشان و رتق و افتق امور ایشان (و) وزارت آن سرکار نیز با^۶] کمترین بود و محمد رضا آقای خواجه را مهتر رخت فرمودند و روانه طهران گردیده عید قربان را در چمن قوه که محال ساوجبلاغ^۷ قزوین است کرده، در غرة محرم سنة ۱۱۳۳ ق / ۱۷۲۰ م^۸ وارد بلده طهران گردیده به سبب اختلاف امر که آیا به خراسان بروند یا به اصفهان در طهران توقف فرمودند [۴۰۳]

۱- ملی: خانه داده

۲- آ: میرزا افتاده است

۳- ملی: نام باغ افتاده است

۴- د: که افتاده است

۵- آ: از افتاده است

۶- آ: درون قلاب افتاده است

۷- ملک: ساووخ بلاغ

۸- آ: ۱۱۳۲

در بیان مقدمات طهران و مراجعت نواب مالک رقاب به اصفهان و غیره وقایع

در بیان مقدمات طهران و مراجعت^۱، آنکه بعد از ورود اردوی معلی به طهران در باب رفتن به خراسان و مراجعت به اصفهان میانهٔ امرا و ارکان دولت منازعه و مشاجره بسیار شده، بعضی صلاح دولت را به رفتن به خراسان می دانستند و برخی رفتن به عراق و مراجعت به اصفهان را. به هر تقدیر که گفتگو و مشاجره میانهٔ ایشان بسیار شده. چون فتحعلی خان اعتمادالدوله اعتبار و تقرب زیادی داشت که محسود همگی امرا و آقایان بود، نواب اشرف از حرف او تخلف نمی فرمودند و رأی او رفتن به خراسان بود و حکیم باشی و ملاباشی و قورچی باشی و محمد آقای یوزباشی غلامان خاصه شریفه بنابر اغراض نفسانی خود راضی به رفتن خراسان نبوده، از راه عداوت با فتحعلی خان دست از صلاح دولت و دین برداشته در مقام عداوت و نفاق با فتحعلی خان درآمده به مقتضای تقدیرات آسمانی تدابیر چند نمودند که تفصیل آن باعث طول کلام می شود. بالاخره اسناد خیانت به او دادند که خود ارادهٔ سلطنت دارد. طبع نواب اشرف را به آن جهت منحرف ساخته به مرتبه ای طبع مبارک رنجانیدند که از او خایف شد. همگی متفقاً عرض کردند که در مقام خیانت او و اگر در این واقع^۲ دفع نشود دیگر چاره پذیر نیست. غرض که میرزا رحیم حکیم باشی و ملا محمد حسین ملاباشی و محمد قلی خان قورچی باشی اتفاق کرده ایستادگی نمودند تا آنکه روز پنجشنبه ماه صفر سنه ۱۱۳۳ ق / ۱۷۲۰ م بود که طرف عصری نواب اشرف بیرون آمدند والله ویردی بیگ ناظر را فرمودند که رفته فتحعلی خان را گرفته مقید و محبوس و اموال او را^۳ به جهت دیوان ضبط کردند.

در ذکر تغییر و تبدیل ارباب مناصب و وقایعی که بعد از گرفتن فتحعلی خان وزیر اعظم واقع شد، آنکه بعد از آنکه فتحعلی خان را گرفتند، احمد آقای یوزباشی غلامان خاصه را که در قزوین به سبب نزاع با فتحعلی خان معزی الیه گرفته محبوس به شیراز فرستاده بودند، به منصب میرشکار باشیگری سرافراز و چاپار به شیراز فرستاده به چاپاری آوردند. و وزارت اعظم را به محمد قلی خان شاملو که قورچی باشی بود داده. قورچی باشیگری را به شیخ علی خان که میرشکارباشی بود شفقت، و تفنگچی آقاسیگری را به محمد علی خان مکرری و سپهسالاری و سرداری خراسان را که با

۱- این بخش تا اول پاراگراف بعدی در همه نسخه ها بجز ملک دوبار نوشته شده است.

۲- آ: واقع افتاده است

۳- آ: او را افتاده است

لطفعلی خان برادرزاده فتحعلی خان مزبور بود، به اسمعیل خان خانه زاد دادند. و اموال فتحعلی خان و لطفعلی خان هر دو را نیز به اسمعیل خان مشارالیه بخشیدند. به جهت تدارک سفر خراسان و قشون مأمور به خراسان [گردید] و از جمله اموال لطفعلی خان یک شده مروارید بود مشتمل بر سیصد دانه و هر دانه از قرار قیمت متقومین سیصد تومان به قیمت درآمده و یک منقل نقره مجلسی که به وزن تبریز هفتصد من نقره که یک قطار شتر بار می شده و از جمله عساکر و قشون او که همگی دواسبه آراسته مکمل داشت. سه هزار غلام حبشی همیشه کشیک بوده که همه روزه از سرکار خود جیره می داد و شصت هزار تومان مال فتحعلی خان و چهارده هزار تومان مال میرزا رفیع کلاتر اصفهان که دولت^۱ فتحعلی خان بود به قلم آمد. غرض که آن شب تا پنج ساعت شب نواب اشرف در بیرون بود و بعد از آن به اندرون رفته همه روز بیرون نیامده. روز سیم بر طبق عرض ملاباشی هر دو چشم فتحعلی خان را کردند و محبوس به شیراز فرستاده و اسمعیل خان را روانه خراسان و خود روانه عراق و مراجعت به اصفهان نمودند. [۴۰۴]

در ذکر مراجعت به اصفهان و روانه کردن اسمعیل خان به خراسان و سایر مراتب، آنکه بعد از آنکه فتحعلی خان وزیر اعظم را به نحوی که مذکور شد گرفته چشمهای او را کور کرده به شیراز فرستادند، بنابر مقدرات عالم علوی که مقدر شده که دولت صفویه منقرض شود.

قضا چون به گردون^۲ فروهشت پر همه عاقلان کور گشتند^۳ و کر تمامی امرا و ارکان دولت چشم از مقدمه خراسان پوشیده به مدعای خود که دفع فتحعلی خان بود رسیده، قطع نظر از خراسان و صلاح دولت و عاقبت کار کرده، مبلغ نود و پنج هزار تومان از مال فتحعلی خان و لطفعلی خان نقد و جنس و دواب و اسباب طلا و نقره بدین موجب به اسمعیل خان داده روانه خراسان و مأمور به تسخیر قندهار و هرات فرمودند: ۶۰ هزار تومان نقد^۴، ۲۵ هزار تومان از خزانه عامره: ۳۵ هزار تومان از بابت فتحعلی خان، ۳۵ هزار تومان جنس، ۸ هزار تومان طلا و نقره و اسباب مجلس و غیره و ۲۷ هزار تومان اسب و استر و شتر و خیمه و غیره. و بیست و دو هزار قشون قلمی نیز بدین موجب مأمور به خراسان شدند که همراه اسمعیل خان [عازم شوند]: ۷

۱- آ: خواندار

۲- آ: بر گردون

۳- و: فقط در نسخه د وجود دارد

۴- ملک: نقد

هزار نفر که از طهران همراه مقرر شد از قشون سرکار^۱ و همیشه کشیک، ۱۵ هزار نفر از ولایات، ۱۰ هزار نفر از عراق و آذربایجان، ۵ هزار نفر از خراسان.

[شاه سلطان حسین] به خاطر جمعی تمام در نهایت استقلال و خوشوقتی روانه عراق، مراجعت به اصفهان نموده، هفتم ربیع الاول سنه ۱۱۳۳ ق / ۵ ژانویه ۱۷۲۱ م از طهران حرکت و در بیست و نهم شهر مذکور وارد اصفهان گردیده. اهل اصفهان شهر را چراغان کردند و در کمال اطمینان همگی به عیش و عشرت مشغول گردیده. نواب مالک رقاب به سیر و تعمیر عمارت فرح آباد اصفهان که خود ساخته بودند و موسوم به شهر نو کرده بودند پرداخته، گویا هرگز قندهاری و هراتی و افغانی نبود. در کمال آرام به افعال و اعمال^۲ قبیحه خود مشغول بودند که بعد از اندک وقتی روز عیش و عشرت به شام مصیبت مبدل گردیده، خبر ورود محمود مردود به کرمان رسید.

در ذکر آمدن محمود مردود افغان قلیجایی پسر میرویس به دارالامان کرمان

آنکه غره شهر محرم الحرام سنه ۱۱۳۳ ق / ۱۷۲۱ م عریضه رستم محمد خان سعدلو حاکم کرمان مبنی بر آمدن محمود مردود به کرمان و محاصره نمودن کرمان رسید، تا آنکه امرا و ارکان دولت مصلحت و جانقی و خیال تدارک و قشون نمودند. خبر و عریضه اهل کرمان آمد که رستم محمد خان در محاصره فوت شده. به سبب شدت محاصره و تنگی آذوقه و قحط به مرتبه ای شده بود که در آزار رستم محمد خان هیمه و چوب خانه و درخت به مرتبه ای قحط شده بود که به جهت نیم روی مروزه او چوبهای منبت نقاشی که در ایام حکومت دست می گرفته شکسته آتش می کرده اند که مروزه او را می پخته اند. بعد از مدتی محاصره کدایی و فوت رستم محمد خان و مایوس شدن، اهل کرمان لاعلاج شده همگی به امان آمده پیشکشی به جهت محمود سرانجام نموده امان خواسته. آن مردود نیز حاکمی به جهت کرمان تعیین نموده دست از محاصره برداشته، دو هزار افغان به سمت شیراز به تاخت فرستاده خود با نه هزار کس روانه و بر سر اصفهان آمد، آنچه تحقیق شد یک هزار و پانصد کس در محاصره کرمان از محاربات رستم خان برطرف شده بودند.

و بعد از رسیدن خبر حرکت محمود مردود از کرمان به سمت اصفهان، امرای

۱- ملک: قشون رکابی

۲- ملی: اعمال افتاده است

۳- آ: ۱۱۳۴

مخذول العاقبة به فکر تدارک افتاده، بعد از سعی بسیار از ملازمان پادشاهی و امرایی و چریک^۱ شهر و دهات حوالی، هفت هزار کس حاضر و سان دیده یراق و اسباب و سرب و باروت^۲ از جتّاخانه مبارکه داده، توپخانه را از شهر بیرون برده رضاقلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی را سردار کرده با دو هزار کس پیش فرستاده، بعد از آن محمد قلی خان وزیر اعظم با شیخ علی خان زنگنه قورچی باشی و رستم گرجی^۳ قولار آقاسی و مجعلی خان توپچی باشی و محمد علی خان مکر^۴ تننگچی آقاسی و سید علی خان عرب^۵ والی عربستان که در آن وقت سردار کردند و باقی امرا و خوانین و قشون و چریک اهل شهر و سواره و پیاده که هشت هزار کس^۶ [می شد از شهر بیرون آمد و با توپخانه عظیم و قورخانه در شهرستان که دهی از دهات اصفهان است فرود آمده دستگیر ساخته که در آنجا سرراه بر محمود بگیرند]^۷. [۴۰۵]

در بیان آمدن محمود مردود به اصفهان و محاربه امرا و شکست خوردن ایشان

آنکه بعد از رفتن امرا و سپاه و اهل اصفهان به شهرستانه و بردن توپخانه در باب کیفیت محاربه با افغان میانه ایشان گفتگو شده، حرف^۸ و رأی سید علی خان والی این بود که می باید در همانجا نشست و سنگری ساخت و توپخانه را بر دور خود حصار کرد و نهر شهرستانه را که نهر عظیمی است^۹ بر دور^{۱۰} خندق کرده، آب را باید به خندق انداخته راه آذوقه را بر افغان مسدود نموده و نگذاشت که افغان پیش تواند رفت و هر روز با افغان جنگ و هر شب شبیخون بر او زد. اگر توقف می نمایند هر روز و^{۱۱} هر شب جمع کثیری از ایشان بر طرف و روز بروز خوف آنها زیاده و آذوقه شان تمام می شود. و قزلباش که مدتهاست جنگی و معرکه ندیده، بلد جنگ و جرأت به هم

۱- دولی: چریک

۲- در اصل: صرب و باروت

۳- نم: گرجی افتاده است

۴- ملی: کمری

۵- نم: عرب افتاده است

۶- نم: هشتاد هزار کس

۷- آ: درون قلاب افتاده است

۸- د: حرف افتاده است

۹- آ: شهر شهرستانه که شهر عظیمی است

۱۰- د: دور خود توپخانه

۱۱- آ: و افتاده است

می‌رسانند و جری می‌شوند. امرای صاحب رأی و تدبیر قبول نکردند که «ما خود را در محاصره نمی‌اندازیم و پیش می‌رویم و جنگ می‌کنیم» بای تقدیر چون مشیت جناب مقدر حقیقی قرار گرفته بود که این^۱ دولت منقرض و مکافات افعال^۲ و اعمال به عمل آید و انتقام کشیده شود.

غرض که در هیجدهم شهر جمادی الاولی سنه ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲ م بود که محمود افغان وارد حوالی اصفهان و روز^۳ نوزدهم امرا و توپخانه را به سمت افغان کشیده نیز طیب بسته محاربه و جنگ عظیم شده. علیمردان خان فیلی والی لرستان به یک سمت و سید علی خان والی عربستان نیز به یک سمت، رستم خان قولار آقاسی پای مردانگی بر رکاب جرأت و مردانگی فشرده جنگ مردانه کرده، سایر امرای قزلباشیه متفرق گردیده^۴، رستم خان مزبور با پانصد نفر غلام مرد مردانه ایستاده جنگ کردند تا همگی کشته شده، که اگر امرای دیگر نامردی نمی‌کردند و باقولار آقاسی اتفاق می‌کردند، افغان از میانه برداشته می‌شد. به هر تقدیر قضای فلکی و تقدیرات عالم علوی چنین شده بود که شکست عظیمی خورده، محبعلی خان توپچی باشی نیز کشته شده قشون و سپاه و چریک بسیاری در آن روز برطرف شده، بقیه السیف^۵ منهدم و غروب آفتاب روز نوزدهم مذکور خبر شکست و گریخته‌ها و زخمیها به شهر آمده. آتش تا صبح نواب مالک رقاب در بیرون بود و شهر برهم خورده همگی به سیه‌بندی و تعزیه مشغول و بقیه السیف قزلباشیه برهنه و زخم‌دار می‌آمدند و بسیاری که^۶ سواره و قوت و حالتی داشتند از جنگ‌گاه به سمت شیراز و یزد و گلشان فرار کرده و از شهر نیز بعضی که توانستند و علاقه در شهر نداشتند به اطراف رفتند. مقررأً عن آنچه در آنروز در آن معرکه و در حین فرار به قتل رسیده و در شهر شهرستانه در آب برطرف شدند: دو هزار و هفتصد نفر^۷.

در بیان محصور شدن اصفهان

آنکه بعد از کشته شدن رستم خان و شکست قشون و امرا، نصف شب بیستم شهر

۱- ملک: آن

۲- ملی و د: افغان

۳- آ: و در نوزدهم

۴- نم و آ: کرده

۵- آ: السیف افتاده است

۶- آ: که افتاده است

۷- آ: دو هزار و هفتصد نفر افتاده است.

مزبور محمد قلی خان وزیر اعظم گریخته بوده به شهر آمده و شیخ علی خان قورچی‌باشی که از جنگ گاه گریخته تا چند روز از خجالت به شهر نیامده مفقود بوده^۱. غرض که آن شب و آنروز نواب مالک رقاب در بیرون بود و گریخته و زخم‌دار می‌آمدند و صبح روز بیستم نواب اشرف از آئینه خانه به تالار چهل ستون آمده نشسته فرمودند^۲ که اصفهان را کوجه بندی کردند و همه جا سیه‌ها بستند و هر سیه و هر کوجه و هر دروازه و هر سد راهی^۳ را به یکی از امرا و آقایان و خواجه‌سرایان معتبر و اعزّه شهر سپردند. و به هریک جمعی از ملازمان پادشاهی و چریک دادند که در آن سیه محافظت می‌نموده باشند. و مقرر شد [۴۰۶] که اهل آن محله^۴ نیز در آن سیه باشند. و صبح یکشنبه بیست و دوم جمادی‌الاول مزبور محمود مردود از آنجایی که معركة جنگ^۵ بود حرکت کرده به فرح‌آباد که نواب مالک رقاب احداث کرده بود و مسمی به شهر نو فرموده بود آمد و خلفای ارامنه^۶ تمامی استقبال نموده، پیشکش و تحف بسیار برده اطاعت نمودند.

غرض که^۷ افغان بر دور اصفهان احاطه نموده، شهر اصفهان را محاصره کرده تمامی سرراهها را گرفته، در برابر هر سیه که در شهر بسته بودند، در بیرون افغانه سیه بسته، یک دسته^۸ افغان نشسته محاصره را به نحوی شدید و مضبوط کردند که مرغ نمی‌توانست پرید و اوضاع شهر روز بروز مختل و تنگی آذوقه و قحط به مرتبه‌ای شد که در ماه مبارک رمضان نان سه هزار و برنج پنج هزار دینار و بعد از رمضان روز بروز زیاد شده به حدی که نان به وزن تبریز سه تومان و چهار تومان و گوشت گاو و اسب و الاغ دو تومان و پنج هزار دینار و آخر ماه ذالحجه به جایی رسید که گوشت مرده‌هایی که از گرسنگی مرده بودند می‌خوردند و پوست اسب و گاو را جوشانیده قدری شکر داخل آن می‌کردند و می‌خوردند و خاکه شلتوک و برنج که در دکانهای رزازی و آماج خانه‌ها بود، تمامی را قاووت ساخته خوردند و سگ و گربه در اصفهان نماند و تمامی را ذبح کرده خوردند. بالاخره به حدی رسید که در خانه‌ها و کوجه‌های اصفهان مرده بر

۱- آ: مفقود بوده افتاده است

۲- ملی و ملک: فرمود

۳- آ: سر راهی

۴- ملی، نم و د: مجائیر؟

۵- آ: معركة جنگ افتاده است

۶- آ: ارامنه خلفا

۷- د: غرض اینکه

۸- د: یکدست

بالای یکدیگر ریخته کسی را قوت و حالت آن نبود که پدر فرزند و فرزند پدر را تواند دفن کرد. مرده به نحوی که قبض روح او شده بود، به همان نحو افتاده بود تا آنکه متعفن و مضمحل شده^۱، استخوانهای آنها در اندک وقتی از هم پاشیده در کوچه‌ها ریخته بود و آنچه فرار می نمودند در بیرون سبیه‌ها به دست افغان گرفتار و کشته می شدند.

در یک سبیه در دروازه کرمان که بالماس غلام محمود بود و در آن دروازه سر کرده بود و مرخص بود که نفری پنج تومان دریه بگیرد و مرخص نماید و با وجود آنکه او مرخص بود و نفری پنج تومان را می گرفت و چند نفر افغان همراه می کرد که افغانه متعرض نشوند^۲ تا از سبیه‌ها تمام بیرون روند، باز^۳ روزی که محمود داخل اصفهان شده فرمود که مقتولین را سیاهه کنند. هشتاد هزار مقتولین سبیه الماس مزبور به قلم آمد و مجموع کشته‌هایی که در سبیه‌ها کشته شده بودند با آنچه در اصل شهر از گرسنگی مرده بودند که دفن شده بود، بعد از ورود محمود به اصل شهر، هفتصد هزار کشته و مرده به قلم آمده که سیاهه آن را به نظر محمود مردود رسانیده بودند و آن مردود گفته بود که «الحمد لله که این توفیق را یافتم که اینقدر از دشمنان چهار یار برطرف کرده‌ام» و فرموده بود که تمامی را در گودها و چاهها و خرابه‌ها انداخته بر خاک کردند که قدری تعفن برطرف شد.

خلاصه آنکه در روز بیست و دوم جمادی الاول سنه ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲ م لغایت پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۲ م که^۴ مدت هفت ماه و بیست و سه روز^۵ باشد، ایام محاصره مزبوره طول کشیده، بالاخره حاجی رضای^۶ خواجه که از جمله آقایان معتبر بود با مصطفی خان قورچی‌باشی و میرزا محمد زکی مصاحب محمد قلی خان اعتمادالدوله به فرح آباد نزد امان الله افغان که وزیر اعظم محمود بود رفته، از جانب امرای بی حیا امان خواستند که نواب اشرف به فرح آباد برده، اصفهان^۷ و حقیقه را به تصرف محمود بدهند و ایشان نیز امان داده به شهر آمدند. [۴۰۷]

۱- ملک: گوشتها ریخته و استخوانهای آنها...

۲- آ: نشوند افتاده است

۳- د: باز از روزی که...، ملی: و از روزی که...

۴- ملی ود: که افتاده است

۵- آ: هفت ماه و سه روز

۶- نم، آ، دولی: طول افتاده است

۷- آ: حاجی خواجه

۸- آ: اصفهان را

در ذکر رفتن نواب مالک رقاب به فرح آباد و آوردن محمود افغان^۱ را به شهر

در ذکر رفتن نواب اشرف به فرح آباد آنکه بعد از رفتن حاجی محمد رضا و مصطفی خان به فرح آباد و امان خواستن و مراجعت به شهر، چگونگی را به خدمت نواب اشرف عرض و همگی بنا را بر بردن نواب اشرف به فرح آباد گذاشته، محمد قلی خان شاملو وزیر اعظم و مصطفی قلی خان سعدلو قورچی باشی و میرزا رحیم حکیم باشی و رضا قلی خان ایشیک آقاسی باشی و الله ویردی بیگ ناظر و اسمعیل آقاسی جبّه دار باشی خواجه و سید عبدالله والی عربستان و لطفعلی خان داروغه اصفهان برادرزاده فتحعلی خان اعتمادالدوله سابق که کور کرده به شیراز فرستادند و او محبوس و مغضوب بود، در ایام محاصره او را از حبس مرخص فرموده داروغه اصفهان کرده بودند، با جمعی دیگر از امرای منصوب و معزول و چند نفر از آقایان معتبر که خواجه‌ها باشند، در رکاب نواب مالک رقاب صبح روز یکشنبه یازدهم^۲ محرم سنه ۱۱۳۵ ق / ۲۱ اکتبر ۱۷۲۲م سوار شدند و در کمال عظمت و نهایت ذلت و خواری از شهر بیرون رفته به فرح آباد رفتند. و امرا و ارکان دولت همگی مترصد آنکه محمود خود سلطنت را قبول نخواهد کرد و باز به نواب اشرف خواهد گذاشت و خود همه کاره و صاحب اختیار خواهند بود.

به هر تقدیر که محمود نیز امرا و سرکردگان افغانه را به سرکردگی امان وزیر اعظم خود به استقبال فرستاده، بعد از رسیدن به یکدیگر، افغانه تمامی پیاده شده در جلو نواب مالک رقاب آمده داخل باغ فرح آباد شده. نواب اشرف را با محمد قلی خان اعتمادالدوله و مصطفی قلی خان قورچی باشی و اسمعیل آقاسی جبادار باشی به عمارت دولتخانه سواره داخل کرده، در درب عمارت اندرون ایشان را نیز پیاده کرده نزد محمود برده او نیز تواضع کرده بر مسند خود نشانیده، خود در کمال ادب نشسته جمعی افغان کشیکچی تعیین کرده که در بیرون کشیک امرایی که به همراه رفته بودند داشته باشند. بعد از ساعتی فاصله نواب مالک رقاب جیقه خود را که همراه برده بود طلبیده بر سر محمود زده. تاج و تخت را تسلیم نمود.
مقرر آ مدت ایام محاصره: نه ماه^۳.

۱- آ: افغان افتاده است

۲- آ: پانزدهم محرم سنه ۱۱۳۴

۳- ملک: مدت محاصره ذکر نشده است؛ قبلاً محمد محسن مدت محاصره را هفت ماه و بیست و سه روز ذکر کرده بود.

در ذکر داخل شدن محمود مردود به اصفهان

آنکه روز یازدهم^۱ محرم مزبور که امرا و نواب اشرف طرف صبح رفتند و طرف شام وقت غروب آفتاب امان الله را با جمعی از افغان به شهر فرستاده داخل اصفهان شده، در همان شب درهای دولخانه شاه را^۲ تمام مهر کرده کشیکچیان افغان به هر کارخانه تعیین کرده، نقاره خانه اصفهان را تا دوازده روز می زدند. و روز چهاردهم محرم^۳ مزبور محمود مردود خود با تمامی افغان سوار شده به اتفاق نواب مالک رقاب و امرایی که همراه رفته بودند، طرف چاشت روز مزبور داخل اصفهان شده از درب عمارت تالار طویله داخل دولخانه شدند و نواب مالک رقاب با چند نفر از آقایان خواجه به عمارت آئینه خانه که عمارت خلوت پادشاهان بود فرستاده و جمعی از افغانه را^۴ کشیکچی تعیین نموده که در^۵ اطراف آئینه خانه کشیک می داشته باشند و خود به عمارت چهل ستون رفته در تالار نشسته و آنروز مجلس کرده شیلان کشیده، بعد از صرف شیلان از افغان و قزلباش هر دو امرات تعیین، هر منصبی را یک نفر قزلباش [۴۰۸] و یک افغان به شراکت تعیین کرده و قدغن نموده که کوچه ها و بازارها را پاکیزه نمایند و دکانها را مفتوح و مردم در دکانهای خود^۶ بنشینند، و هر کس مشغول شغل و عمل خود باشد^۷ که کسی را با کسی رجوع نباشد و هر روزه مقرری به جهت نواب مالک رقاب و شاهزاده ها و اهل حرم قرار داده و جمعی از آقایان خواجه سرا را مخصوص خدمات نواب اشرف و اهل حرم مقرر کرده و یک صبیبه و یک^۸ همشیره نواب مالک رقاب به نکاح خود درآورده و بعد از چند روز به خزانه عامره و کارخانجات پادشاهی رفته، از نقود و اسباب پادشاهی و ظروف و فروش و اجناس نفیسه انتخاب نموده با قدری از^۹ جواهر اندوخته دو یست ساله^{۱۰} صفویه با یک همشیره دیگر نواب مالک رقاب و چند [نفر] دیگر از اهل حرم محترم انتخاب کرده به جهت حسین برادر خود به قندهار فرستاده.

جماعت افغانه نیز مال و اسباب و غنیمت بسیار که هرگز در خواب ندیده بودند و

۱- آ: پانزدهم محرم

۲- د: را افتاده است

۳- این تاریخ اشتباه است احتمالاً منظور بیست چهارم است

۴- آ: را افتاده است

۵- آ: نموده و بدور اطراف...

۶- آ: خانه های خود

۷- در اصل: باشند

۸-

۹- آ: از افتاده است

۱۰- آ: ساله افتاده است

زنان و جیهه انتخابی [بار کرده به قندهار بردند]^۱ و آنچه از مال و اسباب و اجناس نفیسه در اصفهان تقریر نماید زیاد از آنست که به حساب و تحریر درآید، چه جای آنکه این نسخه گنجایش تحریر داشته باشد. مجملی آنکه کمترین مؤلف این دفتر خود در ایام محاصره چون حسب الامر مقرر شده بود که به خانه‌ها و هر جا که آذوقه باشد رفته، در هر جا که آذوقه باشد نصف آن را به جهت سرکار پادشاهی گرفته قدری را به جهت سرکار خاصه برده و قدری را بر سیبه‌ها و دروازه‌ها تقسیم نمایند، روزی با جمعی جلوداران سرکار خاصه شریفه که به جهت تمشیت امور و خدمات مزبور با کمترین، مأمور و مقرر فرموده بودند به خانه مردی نقشینه فروش که در میدان شاه دکان داشت [رفتم]. در زیر زمین که درب آن را کاهگل^۲ کرده بودند به گمان آنکه البته در آنجا در زیر زمین گندم یا آذوقه مخفی کرده باشند، درب آنرا مفتوح نموده چون داخل زیر زمین شدند چهارده جوال که در هر یک صد من تبریز یا بیشتر می‌گرفت^۳ در بالای سکوهای آجری که زیر آنها خالی بود گذاشته، چون تاریک بود به محض ملاحظه جوالها همگی جزم نمودند که گندم یا آرد یا هر دو خواهد بود. در کمال سرور و خوشوقتی گویا که^۴ فتح قلعه خیر نموده بر سر جوالها رفته، چون سر آنها گشوده تمام زر عباسی تازه سکه بود. در نهایت تکدر و مأیوسی باز سر آنها را بسته از آنجا بیرون آمده. غریب‌تر آنکه صاحب‌خانه با وجود آنقدر زر از گرسنگی مرده و کسی نبود که او را دفن نماید.

و عجیب‌تر آنکه با وجود زر نقد^۵ بی حساب بی صاحب چینی در چنان وقتی احدی از رفقا و ملازمان شاهی که همراه کمترین بودند، مطلقاً احدی اراده دخل و تصرف در آن زرها نکرده بیرون آمدند و دانسته فقیر به ایشان تکلیف نمود که قدری بردارید و تقسیم نمایید. همگی ابا و امتناع کردند که^۶ «زر و طلا و نقره به چه کار ما می‌آید، ما هر یک مبلغها داریم و آنچه خواهند به قیمت یک من آذوقه می‌دهیم». هرگاه نقشینه فروشی احوال او در این مرتبه باشد، پس اموال و احوال باقی اهل حرفه و تجار مشهور و امرا و اعزه و سایر الناس و هنود و ارامنه که در اصفهان بودند، نظر به آن نقشینه فروش

۱- د: درون قلاب افتاده است

۲- ملی و نم: کاه افتاده است

۳- آ: می‌گرفته

۴- د: که افتاده است

۵- ملک: نقد

۶- ملی و د: ایام و امتناع

۷- آ: که افتاده است

ملاحظه و عبرت بردارند.^۱

خلاصه آنکه در ششم شهر ربیع الاول سنهٔ مزبوره جار زدند که آنچه امرا و بیگ‌زادهٔ قزلباش در شهر هست^۲ همگی یراق پوشیده فردا که [هفتم شهر مذکور می‌باشد، باید حضور داشته که سان بدهند^۳]. [۴۰۹]

در ذکر یراق پوشیدن امرا و رفتن به نزد محمود و سایر وقایع و غیره

در ذکر یراق پوشیدن امرا و رفتن به نزد محمود مردود، آنکه چون روز ششم جار زدند که امرا همگی یراق پوشیده فردا که هفتم ماه است در درب دولخانه حاضر شوند که به هر یک منصب و خلعت داده می‌شود. و روز مذکور به نحو مزبور امرای^۴ بی‌حیای بخت برگشته، بی‌هوش و شعور^۵ تمامی یراق پوشیده در نهایت آراستگی بعضی از خوف و بعضی از طمع، صبح روز هفتم ربیع الاول مکمل به درب دولخانه حاضر شده. محمود مردود طرف چاشتی بیرون آمده در تالار طویله نشسته یک یک را به تنهایی طلبیده، بعد از آنکه به حضور رفته یراق او را تمامی از او گرفته گردن زدند. غرض که هفتصد و یازده نفر در آنروز به آن حیل به قتل رسیده، بعد از قتل تمامی نعشها را بیرون آورده در میدان شاه انداختند، و بعد از آن جمعی از افغانه را به سرکردگی محمد خان بلوچ به شیراز فرستاده و جمعی را نیز به تسخیر دارالعباد یزد و جمعی دیگر به سرکردگی رضا قلی خان شاملو ایشیک آقاسی باشی نواب مالک رقاب و سیدالافغان که در ایشیک آقاسی گری شریک بودند، حاکم قزوین کرده، به قزوین و سایر ولایات عراق فرستاد و ولایات مزبور ذیل را در اندک وقتی تصرف نموده و به همه جا حکام تعیین کرد: قزوین، شیراز و تمامی فارس، کرمان، یزد^۶ کوه کیلویه، طهران، بندرعباسی، بندر کنگ، بندر بوشهر، ورامین [وری و شهرهای حوالی طهران^۷] کاشان، قم.

بعد از چندی روزی به عنوان سیر محمود خود به عمارت دُمور قاپی که شاهزاده‌ها در آنجا می‌بودند رفته، دوازده نفر پسرهای نواب مالک رقاب و شش نفر برادرهای آن

۱- ملک: ملاحظه نمایند که چه می‌شود

۲- آ: در شهر هست افتاده است

۳- آ: درون قلاب افتاده است

۴- آ: امرای افتاده است

۵- ملی: بیچاره‌های بدبخت بی‌هوش و شعور

۶- آ: یزد افتاده است

۷- ملی: درون قلاب افتاده است

مظلوم را آن کافر بی رحم به دست خود به قتل رسانیده، یک نفر طفل هفت ساله باقر میرزا که به سبب طفولیت در نزد پدرش [نواب] مالک [رقاب] بوده و آن مظلوم به آن طفل مشغول بود، آن مردود بی دین در دامن پدر شهید کرده بعد از آنجا بیرون آمده بعد از دو روز آزاری به هم رسانیده که هر دو دست خود را به دندان خاییده و تمام گوشت بدن خود را کنده و در مدت ایام آن آزار غذای آن مردود نجاست بود که فضلۀ خود را می خورده و به غیر از فضلۀ خود هر چه می دادند دور می انداخته. چون دیوانگی و کثافت^۱ خوردن آن مردود به حدی رسیده که اقوام و اقربا و خدمه و سایر منسوبان و افاغنه از او متأذی و دیوانگی او شهرت کرد، چند روز او را مقید و زنجیر کرده بعد از آن اشرف نام افغان پسر عموی آن مردود که در ایام دولت آن مردود محبوس بود، افاغنه اتفاق کرده از حبس برآورده [او هم] محمود مردود را خفه کرده به جهنم واصل کرده، خود بر تخت سلطنت نشسته، بعد از چند روز سنۀ ۱۱۴۱ ق^۲ / ۱۷۲۹ م لشکر رومی بر سر اصفهان آمده، آن ملعون نیز با سپاه و لشکر بسیار از افاغنه و قزلباش بیرون رفته، در سر راه رومی خبر رسید که رومی به کومک قزلباش آمده و اراده دارد که باز نواب مالک رقاب را در ایران متمکن سازد.

در ذکر شهادت نواب مالک رقاب و سایر مراتب

آنکه چون خبر آمدن رومی به اشرف شاه^۳ افغان رسید که رومی به کومک قزلباش آمده که اصفهان را بگیرد و شاه سلطان حسین را مجدداً در ایران مستقل کند، آن ملعون تدارک جنگ با رومی دیده با لشکر و سپاه افغان^۴ و قزلباش و مردم اصفهان که با خود ملازم کرده و با توپخانه بسیار بیرون رفته استقبال رومی کرده. در عرض راه فرهاد نام جلودار را که از جلوداران نواب مالک رقاب بود [و] در آن وقت ملازم اشرف شاه افغان شده بود، با دو نفر افغان به چاپاری به اصفهان فرستاده، نواب شاه سلطان حسین مظلوم را در اصفهان [۴۱۰] در عمارت^۵ آئینه خانه شهید کرده. سر آن شهید مظلوم را به چاپاری نزد اشرف ملعون برده، بعد از آن ملعون روانه شده در محال فراهان به رومی رسیده، بعد از تلاقی فریقین و محاربه و مجادله طرفین رومی شکست خورده بسیاری از

۱- آ: کسافت

۲- آ: ۱۱۱۱؟

۳- د: اشرف خان

۴- در اصل: رومی

۵- ملی: عمارت افتاده است

ایشان به قتل رسیده بقیة السیف رومی^۱ فرار نموده. اشرف شاه ملعون مال و غنیمت بسیاری از رومی به دست آورده مراجعت نموده، سر آن مظلوم شهید را در عرض راه به اصفهان پس فرستاده، رقم نوشته بود که سر را بر بدن آن مظلوم وصل نمایند. و در کمال اعزاز و احترام به آئین تمام به دستور ایام^۲ قزلباشی نعش آن مرحوم را به دارالمؤمنین قم بفرستند^۳ و بعد از آوردن سر مرحوم مزبور و رقم آن مردود، همگی اهل اصفهان و افغان از ذکور و اناث صغیر و کبیر و برنا و پیر به دستور و ضابطه ملوکانه سابقه نعش آن جناب غفران مآب را برداشته به دروازه طوقچی به باغ قوشخانه برده، از آنجا با احترام تمام روانه دارالمؤمنین قم کرده در مزار کثیر الانوار سلاطین جنت مکان صفویه در جنب پدر و جد بزرگوار او مدفون کردند.

و نعشهای شاهزاده‌ها را نیز که محمود مردود شهید کرده امانت گذارده بود، در آنوقت به دارالمؤمنین مزبور برده، در مقبره رفیع مزبوره مدفون و بعد از شکست خوردن رومی و رسیدن خبر شهادت نواب مالک رقاب و سایر شاهزاده‌ها و انتشار خبر مزبور، رومی از نزاع با افغان دست^۴ برداشته بنای مصالحه با افغان گذاشته و از طرفین ایلچی فرستاده سنور بستند و منازعه فیما بین کوتاه شد.

[مقرر آید عن اولاد و آثار و اختراعات نواب شاه سلطان حسین: اولاد امجاد نواب مالک رقاب دوازده نفر. ذکور ده نفر: صفی میرزا که در اصفهان ولیعهد بود، سلطان محمود میرزا، سلطان حیدر میرزا، طهماسب میرزا که بعد از بدر شهر صفر او را ولیعهد کرده و مخفی از اصفهان به آذربایجان رفته و در قزوین بر تخت نشسته، اسمعیل میرزا، ابراهیم میرزا، حمزه سلطان میرزا، خلیل میرزا، سلطان جعفر میرزا، باقر میرزا. اناث دو نفر: مریم بیگم، جان آقا بیگم.]

آثار: ضریح فولاد روضه کاظمین علیه السلام، تعمیر آستانه کاظمین علیه السلام، تعمیر روضه مقدسه کربلای معلی، شمشادی خاتم بندی عتبات عالیات، تعمیر آستانه مقدسه مشهد مقدس، عمارت امامزاده حوالی سبزوار، چهار عدد شمعدان نقره جهت روضه مقدسه رضویه، قنات محراب خان و ابراهیم آباد، وقف نمودن سرطوق مرصع بالای ضریح مطهر، رباط خیر آباد دو منزلی اصفهان، غسالخانه^۵ سرسنگ مشهد مقدس، عمارت فرح آباد اصفهان.

۱- در اصل: رومی

۲- آ: ایام افتاده است

۳- آ: بفرستند افتاده است

۴- آ: دست افتاده است

۵- د: غسالخانه افتاده است

اختراعات آن حضرت: کردی کاتبی؟ نی پیچ غلیان، کاغذ سرچسبان، قلمدان
 سوهان دار به جهت حک، قبای یقه دار.
 مقررأ مدت عمر آن حضرت: پنجاه و دو سال.
 عن ایام سلطنت: بیست و نه سال.^۱ [۴۱۱]

نواب غفران مآب شاه طهماسب ثانی خلف الصّدق نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین

در ذکر کیفیت بیرون آمدن آن حضرت از اصفهان و جلوس او و باقی وقایع. در ذکر بیرون آمدن از اصفهان آنکه بعد از آنکه محمود مردود اصفهان را محاصره نمود کار بر مردم تنگ شده از هیچ طرف کومکی نرسیده و از قزلباشیه و امداد همگی مأیوس شدند. مصلحت را در آن دیدند که یکی از شاهزاده‌ها را بیرون آورده و لיעهد نمایند در خفیه به سمتی روانه کنند که شاید جمعیتی نموده از بیرون تواند بر سر افغان آمد. اول سلطان محمد میرزا که پسر بزرگ نواب مالک رقاب بود بیرون آورده، در مجلس اول که بر مسند نشسته از کثرت و قبحقرای خلق اصفهان چون هرگز بیرون نیامده و این حکایات و کثرت ندیده، خوف کرده بعد از آنکه مجلس برهم خورده برخاسته^۱ به اندرون رفته دیگر بیرون نیامده، استعفای امر مزبور نموده چون راضی نشده، صفی میرزای پسر دویمی را بیرون آورده در چهارباغ اصفهان مجلس نموده بر مسند سلطنت نشسته، پانزده روز و لיעهد بود. چون موافق سلیقه نواب مالک رقاب نبوده می‌خواست موافق ضابطه سلطنت عمل کند و مثل حکیم‌باشی و ملاباشی و چند نفر ارکان دولت را که منافق و مخلّ دولت بودند بر طرف و مورد بازخواست نماید و نواب مالک رقاب^۲ راضی نمی‌شدند و خلاف سلیقه و رأی او بود^۳ و بدون آن کار از پیش نمی‌رفت و موافق خواهش خود اگر می‌کرد خلاف رضای نواب مالک رقاب بود، لهذا او نیز تمارض کرده به خلوت رفته دیگر بیرون نیامده.^۴

نواب طهماسب میرزا پسر سیمی را بیرون آورده و لיעهد نموده در چهارباغ مجلس

۱- د، ملی، نم و آ: برخاسته

۲- آ: رقاب افتاده است

۳- ملی: بودند

۴- ملک: بیرون نیامده استعفای امر مزبور نمود

کرده بر مسند سلطنت نشسته. محمد آقای خواجه یوزباشی غلامان خاصه شریفه را لله کردند که بسیار معتبر و مقرب بود و محمد قلی خان شاملو وزیر اعظم^۱ و رضاقلی خان ایشیک آقاسی باشی دیوان اعلی و محمد علی بیگ معیرالممالک مشهور به شنبه^۲ و جمعی از معتبرین در خدمت نواب میرزا مأمور و مقرر کردند.

در ذکر رفتن نواب میرزا به عنوان اختفا از اصفهان به سمت آذربایجان، آنکه بعد از بیرون آوردن میرزا با چند یوم که ولیعهد و در بیرون بود دیدند که کار تنگ و از هیچ طرف کومکی نرسیده از همه جا مأیوس شده و جانقی و مصلحت نموده، رأی همگی بر بیرون رفتن نواب میرزا از اصفهان به سمت آذربایجان قرار گرفته. محمد آقای خواجه یوزباشی آقایان [چون بسیار عاقل و کاردان بود و دانست که این سلسله باید که منقرض شود و نواب میرزاکاری نخواهد ساخت^۳] راضی به رفتن همراه نواب میرزا نشده و در خدمت نواب مالک رقاب مانده در عوض او، اسمعیل آقای خواجه که جباردار باشی بود، به منصب للگی سرافراز و با محمد علی خان پسر اصلان خان و محمد علی خان مکرری که تفنگچی آقاسی بود و رجبعلی بیگ ناظر سابق و میرزا صادق واقعه نویس و جمعی از غلامان خاصه و آقایان خواجه و حاجی هاشم نام تبریزی را با دو یست نفر از اهل تبریز که در اصفهان [بودند]، در شب بیست و دوم شعبان^۴ سنه ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲ م مخفی، به عنوان فرار از اصفهان بیرون کردند و از اتفاقات، افاغنه کشیکچیان سیبیه جات هیچ یک مطلع نشده، چون جماعت تبریزی بلد بودند، از بیراه رفته تا صبح بیست فرسخ در یک شب رفته و در آخر همان شب افاغنه مطلع شده چهارده فرسخ تعاقب ایشان کرده، چون مقدر نشده بود به ایشان نرسیده مراجعت نمودند.

نواب میرزا با تبعه خود به سلامت رفته بعد از چند یوم داخل قزوین شده در عمارت دولخانه قزوین نزول اجلال فرموده، چون سلسله علیه صفویه می بایست به ایشان تمام شود^۵ بالمره از مقدمه اصفهان و آمدن محمود و اسیری والد بزرگوار خود و اهل حرم محترم و سایر وقایع همگی را از خاطر دریا مقاطر محو فرموده، همگی مشغول به اختلاط و عیش و عشرت گردیده، به تدارک اسباب سلطنت خیالی پرداختند که در آن بین خبر^۶ گرفتن اصفهان و داخل شدن محمود به شهر رسید. [۴۱۲]

۱- ملک: وزیر اعظم افتاده است

۲- ملک: مشهور به شنبه افتاده است

۳- ملک: درون قلاب افتاده است

۴- ملی و نم: بیست و هفت شعبان

۵- ملک: چون بایست مقدرات جاری شود

۶- د و آ: خبر افتاده است

در ذکر رفتن نواب میرزا از قزوین به آذربایجان و جلوس در قزوین

آنکه بعد از آنکه محمود مردود داخل اصفهان شده، اصفهان و توابع آنرا تصرف نموده خبر به قزوین رفته. نواب میرزا یوم یکشنبه ۱۴ شهر صفر سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۲ م در دارالسلطنه قزوین در عمارت دولتخانه جلوس فرموده. محمدعلی خان پسر اصلان خان وکیل الدوله و محمد علی خان مکرری را وزیر اعظم و رجبعلی بیگ را ناظر بیوتات کرده. چون مستوفیان دیوان قضا انقراض دولت صفویه را در دفترخانه قدر به مضمون اذا جاء^۱ القدر عمی البصر مقدور و در دفتر تنزع الملك ممن تشاء^۲ ثبت نموده بودند، با وجود این وقایع همگی کور و کر شده، مشغول به شرب خمر و انواع فسوق گردیده. امرای نمک به حرام مطلقاً از مقدمه اصفهان و تصرف افغان به خاطر نرسانیده به همان ضابطه به لهو^۳ و لعب و فسق و فجور اشتغال داشته. سکه به اسم نواب میرزا زده ارقام به اطراف نوشته. خبر جلوس که به اصفهان رسیده محمود مردود نیز سه هزار افغان به سرکردگی امان الله افغان که وزیر اعظم او بود و هزار قزلباش به سرکردگی رضا قلی خان شاملو که^۴ ایشک آقاسی باشی نواب مالک رقاب بود بر سر قزوین فرستاده، چون به حوالی قزوین رسیدند [خبر به قزوین رسیده^۵] اوضاع قزوین برهم خورده، امرای نمک به حرام خایف شده مصلحت را در فرار دیدند.

در کیفیت فرار شاه طهماسب با امرا به سمت تبریز آنکه چون خبر مزبور رسید در همان شب اهل حرم را به اشکال مختلف در خفیه روانه طهران نموده، خود به دولت و اقبال بی مآل^۶ در کمال تشویش^۷ و اختلال احوال با جمعی از غلامان و امرای بی ایمان و معدودی از عمله نادان به عنوان فرار روانه آذربایجان گردیده، بعد از چند یوم قشون افغان به دو فرسخی قزوین آمده، اهل قزوین نیز لابد و ملجاء شده همگی استقبال نموده. در پنجم شهر ربیع الاول سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۲ م افغانه ضاله را داخل قزوین نموده، امان الله در عمارت دولتخانه فرود آمده قزوین را تصرف و جمعی از افغانه را به سرکردگی محمد نام افغان بر سر طهران فرستاده و نواب شاه طهماسب نیز کوچ بر کوچ رفته وارد تبریز و در عمارت میرزا طاهر وزیر سابق تبریز نزول اجلال فرموده، بعد از

۱- آ: جاء افتاده است

۲- سوره ۳، آیه ۲۶

۳- آ: بهو

۴- آ: که افتاده است

۵- ملی: درون قلاب افتاده است

۶- د: اقبال عمال بی مآل

۷- نم: در کمال و تشویش

چندی فریدون خان خویش محمد علی خان مکرری را^۱ به سرداری قشون عراق تعیین و هفت هزار کس به او داده مأمور اصفهان فرمودند. و در حوالی اصفهان میانه ایشان و افغان محاربه شده قزلباش شکست خورده، فریدون خان فرار نموده بسیاری از قزلباش کشته شده، بقیه که مانده بودند هر جمعی به سمتی گریخته و متفرق شده. این خبر که به اطراف منتشر شده دوستان مأیوس و دشمنان جری و هر ولایتی را جمعی مستصرف و ملوک الطوایف شده، اوضاع خراسان نیز برهم خورده. [۴۱۳]

در ذکر مراجعت از آذربایجان و وقایعی که در آن سفر واقع شده

آنکه بعد از مدتی که افغانه قزوین را تصرف نموده تا حوالی سلطانیه به تصرف درآورده، اهل قزوین در جزو با یکدیگر تمهید نموده در روز ممهد بر افغانه شوریده، در هر خانه که افغان بود صاحب خانه با تبعه خود مهمان خود را قتل و غارت نموده جمع کثیری از آن جماعت به قتل رسیده، سیدال نام که از رؤسای افغان و حاکم قزوین بود در اصل عمارت دولتخانه شاهی متحصن شده تا سه روز محصور بوده. روز چهارم با جمعی افغانی^۲ که مانده بودند یراق بسته دست به شمشیر بیرون آمده جنگ کنان همه جازد و خورد کرده تا از شهر بیرون رفته به اصفهان فرار نموده. تمامی مال و اسباب و دواب ایشان را اهل قزوین تصرف و چگونگی به اردوی معلی عرض و سرداری عراق و حکومت قزوین به فرج الله خان شفقت نموده^۳، چون طرق و شوارع قزوین و آذربایجان مفتوح شد جمعی از اهل خراسان و عراق به تبریز رفته.

چون دو سال بود که اردوی معلی در آذربایجان نزول اجلال داشتند و تدارک به جهت تسخیر اصفهان نشده^۴ بود، اهل عراق و خراسان با یکدیگر متفق شده تعهد و عرض نمودند که هرگاه نواب اشرف از آذربایجان حرکت و مراجعت به خراسان فرمایند، تدارک قشون و سپاهی که به جهت تسخیر عراق باید، نمایند و گفتگو بسیار شده تا آنکه بنابر حرکت فرموده روانه قزوین شده در کمال استعداد و کثرت داخل قزوین گردیده، بعد از چند [روز] از آنجا روانه طهران شدند و تمامی قشون در طهران جمعیت نموده. محمد علی خان خانه زاد پسر اصلاخان به سرداری عراق تعیین و تمامی قشون و لشکری که در رکاب حاضر بودند مأمور به عراق گردیده به استعداد تمام

۱- آ: را افتاده است

۲- آ: جمعی از افغانی

۳- ملک: فرموده

۴- آ: شده بود

روانه اصفهان و وارد دارالمؤمنین قم گردیدند و در قم توقف نمودند که از آنجا روانه شوند.^۱

در ذکر آمدن افغان به طهران

آنکه بعد از رسیدن خبر ورود اردوی معلی به اصفهان که وارد طهران شده تدارک قشون می نمایند، شاه اشرف^۲ افغان نیز با سپاه افغان و قزلباش که خود ملازم کرده بود از اصفهان حرکت کرده و مطلقاً متعرض دارالمؤمنین قم و محمد علی خان سردار و قشونی که در قم بودند نشده، از راه نمک^۳ و سیاهکوه آمده در سیم شهر ربیع الثانی سنه ۱۱۳۶ ق / ۱۷۲۴ م بر سر اهل طهران آمده، اهل اردو نیز غافل و بی تدارک و بی قشون در قصبه طيبة عبدالعظیم به خاطر جمع نشسته که محمد علی خان سردار با قشون رفته و در اصفهان با افغان جنگ خواهد کرد. و هوانیز بسیار گرم، اول ظهر خبر رسید که افغان با کثرت تمام آمده و طهران را محاصره نموده حوالی عبدالعظیم را در همان روز تاخته. نواب شاه طهماسب نیز بیرون آمده جمعی از عمله کارخانه جات و غلامان خاصه و ملازمان آن را که در رکاب حاضر بودند به سرکردگی میرزا عبدالکریم اعتمادالدوله تعیین و به سر راه افغان فرستاده در پایین طهران و شاه عبدالعظیم جنگ شده.

اول افغان پس نشسته بالاخره چون بسیار از قزلباش کشته شده قزلباش شکست خورده، میرزا عبدالکریم دستگیر و افغان زور آور شده. چون قصبه عبدالعظیم قلعه و حصاری نداشت و در اردوی معلی نیز کسی نمانده بود، لابد و ناچار نواب اقدس با معدودی از غلامان و خواجه سرایان از عبدالعظیم بیرون آمده از سمت شمیرانات طهران همه جا از کوهستان آمده تا به مازندران [رسید] و در آنجا توقف فرموده. افغانه نیز حوالی و تابع طهران را تاخت و قتل و غارت نموده، محمد خان افغان ملقب به زیر دست خان را با جمعی از افغان در دور طهران گذاشته که طهران را محاصره و اشرف شاه خود مراجعت به اصفهان نموده. [۴۱۴]

در ذکر وقایع مازندران

آنکه بعد از فرار از طهران و نزول اجلال در مازندران خبر جنگ رضا قلی خان که از

۱- ملی: شود

۲- ملک: اشرف شاه

۳- آ: نمک افتاده است

تبریز به سرداری خراسان تعیین و به جنگ ملک محمود^۱ و تسخیر خراسان مأمور شده بود رسید که بعد از ملاقات با ملک محمود و محاربه میانه ایشان، رضا قلی خان شکست خورده و ملک محمود در مشهد مقدس جلوس کرده و سگه به اسم خود زده. [شاه طهماسب] لابد سرداری خراسان را به ذوالفقار خان برادرزاده محمد علی خان سردار عراق که در قم نشسته بود شفقت فرموده، مقرر شد که به چپاری روانه خراسان در محال هزار جریب و دامغان الی خبوشان که کردستان است^۲، از هر جاکه قشون و ملازم دیوانی باشند و جمع دیگر از طایفه و ایلاتی که شایسته و قابلیت ملازمت داشته باشند ملازم گرفته، همه جا در عرض راه خود را ساخته تا مشهد مقدس جمعیت خود را درست نماید. در آن بین فتحعلی خان قاجار طغیان کرده قشون استرآباد و جماعت قاجار و ترکمان با خود متفق کرده با کثرت و جمعیت تمام بر سر مازندران رفته، چون ذوالفقار خان به دامغان رسیده بود هفتصد نفر^۳ جماعت ترکمانیه و^۴ قاجار به سرکردگی حسین چوپوق قاجار به دامغان بر سر ذوالفقار خان فرستاده، یک ماه رمضان دامغان را محاصره نموده. ذوالفقار خان از دامغان فرار و به هزار جریب رفته جماعت قاجار داخل دامغان شده شهر را تاخت نموده. فتحعلی خان خود با دو هزار کس به مازندران رفته، میرزا رحیم مستوفی الممالک و احمدخان تفنگچی آقاسی با جمعی از ملازمان و عمله که در سرکار حاضر بودند به سر راه رفته، بعد از محاربه و مجادله هر دو شکست خورده زخممدار فرار نمودند. فتحعلی خان داخل بلده ساری شده بعضی از خوانین و عمله و منسوبان پادشاهی را برهنه کرده، اموال و اسباب ایشان را جماعت قاجار به تاراج برده، چون شب شده در حوالی دولتخانه فرود آمدند.

در ذکر آوردن پادشاه را به مازندران و رفتن به خراسان آنکه روز دیگر مقدمه ساری، فتحعلی خان خود با سرکرده های قاجار شمشیرها به گردن کرده قرآنها به دست گرفته به خدمت بندگان اقدس آمده عرض نمودند که «چون امرا در آن مدب به غیر نمک به حرامی خدمتی نکرده، دولت را برهم زده از هر دشمنی گریخته دولت را به باد دادند، به آن جهت مرتکب این حرکت شده بی آدابی کردیم که خود بعد از این خدمت کنیم» و عذر تقصیرات خود را خواسته، جمعی از عمله بیوتات و غلامان که متفرق شده بودند همه را جمع آوری نموده، از خدمت اقدس روانه استرآباد گردیده به شهر آمده

۱- آ: ملک افتاده است و منظور ملک محمود سیستانی است

۲- آ: است افتاده است

۳- آ: ملک: هفتصد هزار

۴- آ: و افتاده است

در عمارت باغ شاه نواب اشرف را فرود آورده. متوجه انتظام امور سلطنت و جمع قشون و لشکر گردیده، خود وکیل الدوله و وزارت اعظم را به میرزا عبدالله پسر میرزا داود متولی سابق آستانه مقدسه و نظارت را به حاجی محمدرضای خواجه داده، لطفعلی بیگ قدیمی را که سابق قاپوچی بوده قاپوچی باشی خلوت و میرزا محمد حسین مستوفی الممالک سابق را باز مستوفی الممالک نموده، باقی خدمات را به جماعت قاجار فرموده، باقی منسوبان و امرای سابق پادشاهی که فرار نموده بودند همگی را طلبیده استمالت نموده، به هر یک خدمات داده [بعضی را که جماعت قاجار برهنه کرده (بودند) قلیل انعام داده]^۱ سرداری خراسان را به الله قلی خان قاجار که از امرای قدیمی و همشیره اش در خانه فتحعلی خان بود مرجوع و شفقت شده، بدین موجب لشکر و قشون تدارک و سان دیده به تاریخ...^۲ در رکاب اقدس روانه خراسان شده به محال جاجرم رسید: قاجار ۲۰۰۰ نفر، ترکمان ۲۵۰۰ نفر، سایر ایلات ۲۵۰۰ نفر. خبر رسید که ملک محمود با ده هزار کس از مشهد حرکت کرده. [۴۱۵].

در ذکر آمدن به خراسان و وقایع آن

در ذکر آمدن ملک محمود و فرار آن و مراجعت به مشهد مقدس و نزول اجلال موکب همایون به خبوشان، آنکه بعد از رسیدن خبر حرکت نواب اقدس از استرآباد به سمت خراسان، ملک محمود نیز با ده هزار کس از مشهد حرکت کرده تا حوالی اسفراین آمده اردوی معلی نیز به جاجرم رسیده. چهار منزل فاصله بود که اردوی ملک محمود و لشکر او پراکنده، قشون متفرق و هراسان شده علمهای او افتاده و بعضی شکسته از آن جهت خوف بر او غلبه کرده و به فال بد گرفته از محال اسفراین مراجعت و فرار به مشهد مقدس نموده. اردوی معلی به همان ضابطه ای که داشتند کوچ بر کوچ آمده تا به خبوشان و در خبوشان نزول اجلال فرموده. ملک محمود نیز داخل مشهد مقدس گردیده در مشهد متحصن و مشغول به تدارک قلعه داری و محصور شدن گردیده. اردوی معلی نیز در خبوشان توقف فرموده تا آنکه ندرقلی بیگ افشار ایبوردی که نایب ایبورد بود و در ایام خروج ملک محمود اطاعت او نکرده، مکرر توابع مشهد مقدس را تاخته و با ملک محمود جنگهای نمایان کرده هر مرتبه او را شکست داده [بود]. در آن اوقات چون جماعت تاتار مروی به اغوای ملک محمود، اسمعیل قلی خان حاکم مرو را که از جانب شاه طهماسب حاکم مرو بود جواب گفته، حصارى کرده مرو را تصرف نموده بودند،

۱- ملک: درون قلاب افتاده است

۲- عدد تاریخ در همه نسخه ها افتاده و در نسخه ملک کلمه به «تاریخ» هم حذف شده است.

مشارالیه [ندرقلی] با جمعی از غلامان افشار ابیورد و چمشکزیگ و غیره^۱ که با خود متفق کرده بود، به مرو رفته تاتار را شکسته، مرو را از تصرف آنها گرفته آن جماعت [را] تنبیه و مراجعت نموده در خوشان وارد اردوی معلی گردیده.

در ذکر مراجعت ندرقلی بیگ از مرو شاهبجان و ورود به اردوی معلی و بعضی وقایع

آنکه بعد از شکست دادن جماعت تاتار و تصرف نمودن مرو باز اسمعیل قلی خان را در آنجا گذاشته و خود در کمال استعداد و استقلال با توپخانه و نقاره خانه و زنبورک خانه^۲ بسیار که در محاربات ملک محمود و جنگ تاتار در مرو به دست آورده بود، با دو هزار کس از جماعت افشار و غیره داخل خوشان و وارد اردوی معلی گردیده، در همان روز پابوس نموده مورد نوازشات و اشفاق خسروانه گردیده، چون جماعت اکراد چمشکزیگ حسب الواقع اطاعت ننموده در مقام حیل و خدعه بودند و فتحعلی خان قاجار که وکیل الدوله و صاحب اختیار بود، از آمدن به خراسان نادم و پشیمان و در خیال عذر و مکر بود راضی به استقلال^۳ نواب کامیاب و تسخیر ارض اقدس نبوده، در فکر چاره کار خود و برهم خوردگی اسباب دولت بود و این معنی بر بندگان اقدس نیز فی الجمله ظاهر شده، در مقام ترقی و استقلال ندرقلی بیگ در آمده، ندرقلی بیگ نیز از روی راستی و اخلاص و صافی باطن^۴ و اعتقاد درست متوجه انتظام امور سلطنت گردیده به تدارک تسخیر ارض اقدس پرداخته، بندگان اقدس نیز اکثر امور را مفوض به مشارالیه فرموده به آن جهت تزلزل و تشویش زیادی در احوال فتحعلی خان به هم رسیده تا آنکه روانه ارض اقدس، و اردوی معلی از خوشان حرکت و به تاریخ ۲۲ محرم^۵ الحرام سنه ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۴ م وارد حوالی ارض اقدس و در باغ خواجه ربیع نزول اجلال فرمودند. [۴۱۶].

در ذکر محاصره مشهد مقدس و وقایع خواجه ربیع

آنکه بعد از ورود اردوی معلی و نزول اجلال در خواجه ربیع، مشهد مقدس را محاصره و به اطراف تمامی ارقام نوشته، چون امور تمامی برای مصلحت ندرقلی بیگ

۱- آ: و غیره افتاده است

۲- آ: خانه افتاده است

۳- آ: استقبال

۴- د: باطن افتاده است

۵- ملی، ملک و نم: ۲۷ محرم

افشار بود و ایلات و سپاه خراسان نیز روزیروز از اطراف می آمدند و جمعیت و قوت ندرقلی بیگ زیاد می شد و قوت و استقلال فتحعلی خان کم می شد، حسد و خوف^۱ او هر روز زیادتی نموده^۲ در مقام خدعه و خیانت در آمده، در خفیه مراسله به ملک محمود نموده در جزو تقویت و استمالت و ترغیب به قلعه داری می نمود و این مقدمه بر پیشگاه ضمیر منیر بندگان اقدس ظاهر و عرض شده. بندگان اقدس نیز در مقام دفع او برآمده تا آنکه به مصلحت و اعانت ندرقلی بیگ عصر پنجشنبه ۲۲ شهر صفر سنه ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۴ م مزبور در باغ خواجه ربیع فتحعلی خان را خلوت طلبیده، در خلوت آن نمک به حرام را گرفته، ندرقلی بیگ بیرون آمده به جزای خود رسانیده، سرش را به خدمت اقدس آورده. نواب اقدس مستقل شده خبر به اطراف رفته. ملک محمود نیز مایوس و خیالاتی که به اغوای فتحعلی خان کرده بود باطل شده، جمعی از ترکمانیه و قاجاری که با فتحعلی متفق بودند فرار نمودند. ندرقلی بیگ مشارالیه نیز به خاطر جمعی تمام متوجه انتظام دولت و تسخیر مشهد مقدس گردیده. [شاه طهماسب] وزارت اعظم را به میرزا مؤمن^۳ قزوینی پسر میرزا قوام، شاهویردی خان چمشکزیگ را تنگچی آقاسی و ندرقلی بیگ مشارالیه را قورچی باشی و کلبعلی خان افشار برادرزن ندرقلی بیگ [را] ابشیک آقاسی و نظارت [را] به بیرامقلی خان^۴ بیات شفت و محمد علی خان پسر اصلان خان را قوللر آقاسی فرموده متوجه تسخیر مشهد^۵ شدند.

در بیان تسخیر مشهد مقدس و بعضی وقایع

آنکه بعد از کشته شدن فتحعلی قاجار چون زمام اختیار با نواب قورچی باشی شده، ملک محمود نیز مایوس و اهل شهر تمامی در جزو زبان داده، خوانین و سرکردگان ملک دانستند که ملک نمی تواند کاری ساخت. به تاریخ طلوع صبح دوشنبه ۱۶ ربیع الاول سنه ۱۱۳۸ ق / ۱۷۲۶ م پیر محمد خان سپهسالار ملک محمود که از جمله معتمدین او بود [و] دروازه میرعلی آمو با او بود، دروازه را گشوده نواب قورچی باشی را داخل [کرده] نقره شادیانه زده^۶. ملک محمود در صحن مقدس متحصن و پناه به آستانه مقدسه برده نواب کامیاب اقدس در همان روز داخل شهر شده،

۱- آ: قوت

۲- ملی: زیاد میشد

۳- در همه نسخه ها بجای ملک اشتباهاً میرزا قوام قزوینی نوشته شده است

۴- ملک: بهرام خان بیات

۵- د: مشهد مقدس

۶- آ: زده افتاده است

طرف عصری به زیارت مشرف و آنروز و آنشب در کشیک خانه خدام به سر^۱ برده، شب در روضه مقدسه احیا فرموده روز دیگر عمارت دولتخانه چهارباغ را تعمیر و مفروش نموده به چهارباغ تشریف نزول اجلال فرمودند و مشغول عیش و عشرت گردیده. نواب قورچی‌باشی متوجه انتظام امور مملکت و تدارک مواجب و احوال قشون و سپاه بوده، چون جماعت چمشکزیک و اکراد خوبشان حسب‌الواقع اطاعت و خدمت نمی‌نمودند، بلکه هر یک از رؤسای کرد خود را در پله قورچی‌باشی‌گری می‌دانستند، از هر سری صدایی و از هر گوشه نوایی می‌آمد و عمده ایلات خراسان بودند. بناء علیه در بیست و دوم شعبان سنه مزبور در رکاب اقدس روانه خوبشان گردیده، ارباب غرض و معاندین^۲ دولت ابد قرین به خیالات فاسده خود طبع مبارک را از نواب قورچی‌باشی منحرف و خایف ساخته، بندگان اقدس نیز بنا به اعتمادی که به آن جماعت داشته قبول سخنان بی‌اصل ایشان فرموده، بدون اطلاع اظهار به نواب قورچی‌باشی شب بسیار سردی که برف بسیار نیز باریده [با] میرزا مؤمن قزوینی اعتمادالدوله و حاجی محمدرضای جبادارباشی خواجه و دوسه نفر از غلامان سوار شده، همان شب داخل خوبشان شده و درب قلعه را بستند. [۴۱۷]

در ذکر رفتن بندگان اقدس همایون به خوبشان و غیره وقایع

در ذکر مقدمه خوبشان و وقایع آن، آنکه بعد از رفتن نواب کامیاب به قلعه خوبشان و متحصن و متفق شدن با رؤسا و سرکرده‌های چمشکزیک نواب قورچی‌باشی را نیز ناخوش آمده، از بعضی غلامان و امرایی که در خدمت نواب اقدس محرم و همه وقت می‌بوده‌اند، در مقام بازخواست درآمده که چرا از این حرکت بندگان اقدس مطلع نبوده‌اند و اگر مطلع بوده‌اند چرا به ایشان عرض نکرده‌اند. غرض که چند روز در دور قلعه نشسته قلعه را محاصره کرده، ملازمان و سپاه و قشون را تمام جمع کرده^۳ و استمالت نموده، دو مرتبه رؤسای چمشکزیک از قلعه بیرون آمده میانه ایشان محاربه و مجادله شده، هر دو مرتبه جماعت چمشکزیک شکست خورده. جعفرقلی بیگ کرد^۴ که سرکرده و عمده رؤسای چمشکزیک و به شجاعت و شمشر ممتاز و مشهور بود به قتل رسیده، بقیه چمشکزیک فرار نموده نواب قورچی‌باشی نیز بنابر مراعات بندگان

۱- آ: نیز، د: بسر افتاده است

۲- ملی و آ: منافقین

۳- ملک: تمامی جمع آوری نموده

۴- آ: جعفرقلی بیگ کرت

اقدس ایستادگی و توقف ننمود، قشون و کارخانجات و عمله را برداشته مراجعت نموده وارد مشهد مقدس^۱ [شد] و درب کارخانجات شاهی را مهر نموده متوجه انتظام امور مملکت گردیده، چون بعضی خیانتها در آن بین از ملک محمود ظاهر شده که در جزو افساد و تفتین می نمودند، خیالات باطله که در خاطر داشته از او بروز نموده به آن جهت او را گرفته در عوض خون محمد صالح بیگ عم قلیچ خان بیگ کلاوند داده که قلیچ خان بیگ مشارالیه او را کشته به جزای [عم] و ملک اسحق و ملک محمد علی برادرهای او را نیز به قتل رسانیده، امور مشهد مقدس و اطراف را فی الجمله خاطر جمع نموده.

در ذکر تمه دفعه قبل آنکه [ندرقلی بیگ] میرزا شمس الدین محمد معزی الیه را [که از اعزه مشهد مقدس و متولی آستانه مقدسه بود^۲] به اتفاق عالیجاه میرزا محمد حسین مستوفی الممالک که اکثر اوقات در خدمت بندگان اقدس بود، به رسالت به خبوشان فرستاده و عریضه نیز به خدمت اقدس نوشته نصایح و مواعظ بسیار، پیغام و عرض و استدعای تشریف آوردن مشهد مقدس نموده بنای اصلاح و خدمتگزاری گذاشته، عذر بعضی حرکات که در آن بین نسبت به بعضی از امرا و منسوبان بندگان اقدس نموده بود خواسته، بعد از رفتن عالیجاهان مشارالیهما به خبوشان و رسیدن به خدمت اقدس و عرض بعضی مراتب چون نمک به حرامی و مهملی [و] بی غیرتی جماعت چمشکریک و اخلاص^۳ و خدمتگزاری و تعصب و حمیت و کاردانی^۴ نواب قورچی باشی بر بندگان اقدس ظاهر شده، معلوم شد که [از چمشکریک و امرا و ارکان دولت امری که به کار دولت آید متمشی نمی شود و آن^۵] حرکتی که خود فرموده بودند نیز غلط بوده و بدون رأی [و] دخل قورچی باشی کار از پیش نمی رود و مملکت منتظم نمی شود و مقدران قضا و قدر نیز چنین تقدیر و مقدر کرده بودند و اوضاع کردستان^۶ نیز بسیار مختل و هرج و مرج شده، تدبیر موافق تقدیر افتاده، نواب اقدس راضی به اصلاح و آمدن به مشهد مقدس گردیده عالیجاهان مشارالیهما مراجعت نموده. نواب قورچی باشی نیز

۱- ملک: ارض اقدس

۲- عبارت درون قلاب در نسخه آذر حاشیه بالای صفحه و در نسخه های نم، دو ملی در پایان پاراگراف قبلی نوشته شده اما بنظر می رسد جای صحیح آن همین جایی باشد که در این صفحه درج گردیده است.

۳- ملک: اخلاص کیشی

۴- ملی: روانی، د: ردانی؟

۵- ملک: درون قلاب افتاده است

۶- منظور منطقه خبوشان است

مقرر فرمود که خیابان و بازارها و صحن مقدس را آیین بسته، سه شبانه روز چراغان و جشن عظیم داشته روز سیم خود با تمامی اعزه و اعیان و سرکرده‌ها و قشون به استقبال رفته در کمال استقلال و عظمت بندگان اقدس را^۱ داخل کرده. [۴۱۸]



در ذکر وقایعی که بعد از ورود بندگان اقدس به مشهد مقدس واقع شده
آنکه بعد از نزول اجلال به ارض اقدس هفت شبانه‌روز نقاره شادیا نه زده، بندگان اقدس را بر مسند سلطنت متمکن ساخته خود متوجه امور مملکت و انتظام دولت گردیده، ارقام و احکام به اطراف نوشته چا پاران به ولایت فرستاده، بعد از چندی مصلحت دیدند که به جهت تدارک تسخیر دارالسلطنه هرات که در تصرف افاغنه ضاله^۲ بود، بندگان اقدس روانه نیشابور گردیده در آنجا متوجه تدارک سفر هرات بوده. قورچی‌باشی نیز در مشهد مقدس تدارک توپخانه و قشون دیده در روز موعود هر دو حرکت نموده روانه ترشیز گردیدند. در محال ترشیز به یکدیگر ملحق گردیده بعد از جانقی با امرا و ارکان دولت به نحوی که صلاح دولت بود، در آنوقت رفتن به هرات را مناسب ندانسته، مصلحت در آن دیدند که محمد علی خان پسر اصلان خان را صاحب اختیار و سردار کل عراق نموده، لشکر و سپاه و غلامان پادشاهی را تمام به او داده متوجه عراق بوده روانه عراق و به تسخیر اصفهان مأمور گردیده.^۳ نواب قورچی‌باشی با سپاه و قشون خراسان متوجه امور خراسان و تسخیر دارالسلطنه هرات بوده^۴ نواب کامیاب اقدس خود به دولت در دارالمؤمنین سبزوار نزول اجلال فرموده، هر یک از ایشان که پیشتر و زودتر خدمات مأموره خود را به تقدیم رسانیده دشمنان را دفع و^۵ ولایات متعلقه به خود را به تصرف درآوردند، وکیل الدوله صاحب اختیار بوده آن دیگری نیز تابع باشد و حسب الصلاح همگی محمد علی خان معظم‌الیه با غلامان^۶ پادشاهی روانه عراق گردیده، نواب قورچی‌باشی به جهت تدارک تسخیر هرات مراجعت به مشهد مقدس نموده نواب کامیاب اقدس روانه سبزوار گردیدند.

۱- آ: را افتاده است

۲- ملک: ابدالی

۳- ملک: بتسخیر اصفهان پردازد

۴- ملک: بتسخیر دارالسلطنه هرات پردازد

۵- آ: و افتاده است

۶- د: ملازمان

در ذکر وقایع سبزوار و مراجعت به مشهد مقدس

آنکه بعد از روانه شدن محمد علی خان به عراق و بندگان اقدس به سبزوار، قورچی‌باشی نیز مراجعت به مشهد مقدس نموده که از آنجا روانه هرات شوند. چند روز در مشهد مقدس توقف و مشغول به سان قشون گردیده که در آن بین اخبار متواتر رسید که محمد علی خان سردار عراق با باقی امرای نمک به حرام‌بنایی که مصلحت دیده بودند^۱ برهم‌زده^۲، در سبزوار در خدمت بندگان اقدس مانده با چند نفر از رؤسا و خوانین چمشکریک نمک به حرام که در رکاب اقدس حاضر بودند و اسمی داشتند، مثل شاهویردی‌خان کیوانلو تفنگچی آقاسی و خاتم‌خان و قلندریک و جمعی دیگر که به غیر تفتین و افساد کاری از ایشان متمشی نمی‌شد، متفق شده بندگان اقدس را باز فریب داده ارقام و احکام به بعضی از ولایات خراسان نوشته و قدغن کرده بودند که [به] گماشتگان قورچی‌باشی دخل ندهند و اطاعت ننمایند و بنابر محاربه و مجادله گذاشته. چون این خبر به مشهد مقدس رسید، قورچی‌باشی نیز حرکت به هرات را موقوف نموده در همان روز با معدودی روانه سبزوار گردیده. امرای نمک به حرام نیز به خیالات باطله فاسده خود جمعیت و تدارک جنگ دیده به تاریخ یوم ۱۷ شهر ربیع‌الاول سنه ۱۱۳۱ قورچی‌باشی داخل سبزوار شده و بندگان اقدس نیز سوار شده بیرون آمده. از طرفین صفوف بسته بعد از اندک مجادله قشون عراق بر هم خورده قورچی‌باشی غالب آمده. بندگان اقدس به دولت اسب انداخته به میدان آمده که شاید قشون عراق جرأت کرده از عقب بیایند، هیچ‌کس نیامده. قورچی‌باشی نیز فوز عظیم دانسته به میدان آمده پیاده شده رکاب اقدس را گرفته بوسیده عذرخواهی زیاد نموده. در جلو^۴ آمده تا بندگان اقدس از میدان آمده داخل طیب قشون خود کرده دست از جنگ کشیده مراجعت به اردوی خود کرده، نواب اشرف را در چادر خود فرود آورده کمر خدمت بسته. [۴۱۹]

در ذکر مقدمات مازندران و غیره

در ذکر مقدمات مازندران و بعضی وقایع آنکه بعد از مقدمه سبزوار و آمدن نواب اشرف، قورچی‌باشی بندگان اقدس را به چادر خود آورده در همان شب جمعی از معتمدان خود تعیین کرده که در خدمت بندگان اقدس بوده روانه مشهد کرده نواب

۱- آ: گردیده

۲- ملی: برهم‌خورده

۳- در همه نسخه‌ها به همین شکل ناقص نوشته شده است.

۴- ملک: در رکاب و در جلو آمده

اشرف را به مشهد مقدس آورده در عمارت چهارباغ نزول اجلال فرموده و خود داخل سبزوآر شده، بعضی از کارخانجات و عملة بیوتات را به قدر ضرورت روانة مشهد مقدس کرده، بعد از چند روز خود نیز از سبزوآر مراجعت به مشهد مقدس نموده وارد مشهد مقدس و به خدمت بندگان اقدس رسیده، لازمة خدمت و اخلاص وری به عمل آورده متوجه امور سلطنت و انتظام مهام مملکت گردیده.

در آن بین اخبار متواتر از مازندران رسیده^۱ که ذوالفقار خان برادرزاده محمد علی خان سردار عراق در مازندران جمعیت و حرکت ناشایسته می نماید و خیالات فاسده دارد و در مقام خیانت و طغیان که باعث اخلاص امور سلطنت است، و مکرر ارقام به او نوشته شده اثری نکرده^۲. به آن^۳ جهت بندگان اقدس به عنوان ایلغار و استعجال روانة مازندران شده، بعد از ورود [به] محال بسطام و تحقیق احوال ذوالفقارخان و خیالات او، چاپار فرستاده قورچی باشی را از مشهد مقدس طلبیده. نواب قورچی باشی نیز^۴ به ورود مازندران ذوالفقار خان را گرفته به قتل رسانیده. از خدمت اقدس مرخص شده در عین زمستان مراجعت نموده. به ایلغار تمام آمده به تاریخ...^۵ وارد مشهد گردیده [به] تهیه و تدارک سپاه و انتظام امرو مملکت پرداخته، تا آنکه در سنه مزبور نواب کامیاب از مازندران مراجعت و به تاریخ...^۶ در کمال استعداد وارد مشهد مقدس گردیده، بنا بر حسن خدمات و سعی نواب قورچی باشی در انتظام امور سلطنت و دفع مخالفین و وفور اخلاص او کمال اعتقاد و اعتماد زیاده از آنچه داده به هم رسانیده و اشفاق و تفقادات خسروانه بیش از پیش فرموده خطاب پدری داده خان بابا می فرمودند و حقیقه مرصع شفقت و مرخص فرمودند که در طرف چپ سر باشد و نواب معظم الیه در کمال اخلاص به این اجاق خدمات شایسته می نمودند، تا آنکه خبر ورود افغان به سمنان رسیده و حرکت اشرف شاه افغان از اصفهان به تواتر رسیده، در رکاب اقدس در نهایت استعداد روانة عراق گردیده، بعد از ورود به طهران نواب را در طهران گذاشته خود با قشون روانة سمنان گردیده، در دو فرسخی دامغان به افغان رسیده بعد از تلاقی فریقین با معدودی از سپاه خراسان و غازیان افشار با آن گروه افغان محاربه نموده، به مضمون «کم من فته قليلة

۱- ملی: رسیدن

۲- ملک: فایده نکرد

۳- د: بآن افتاده است

۴- ملک: نیز افتاده است

۵- جای تاریخ در همه نسخه ها خالیست

۶- جای تاریخ در همه نسخه ها خالیست

غلبت قفه کثیره^۱ بر افاغنه ضاله^۲ غالب آمده آن جماعت بی عاقبت شکست خورده توپخانه و نقاره خانه و اسب و اسلحه و اسباب بسیار از آن جماعت گرفته فتح نمایانی نموده.

چون اردوی اشرف شاه در دور سمنان به محاصره سمنان مشغول بودند، بقیه السیف آن جماعت به سمت سمنان فرار نمودند. نواب قورچی باشی نیز با معدودی از سپاه خراسان تعاقب طایفه ضاله نموده، در سر دره خار که میان دو کوه است، از اردوی افغان که در دور سمنان بودند کمک رسیده تلاقی فریقین شده. مرتبه دیگر جنگ بسیار عظیمی شده که گوش فلک دوآر نشنیده بود. به توفیق^۳ قادر جبار که از روز ازل متوجه تربیت احوال نواب معزی الیه بود، فتح نمایانی نموده بسیاری از افغانه به قتل رسیده مال و غنیمت بسیار به دست قزلباش آمده. افغانه شکست خورده فرار نموده خود را به سمنان رسانیده^۴ از آنجا نیز اردوی اشرف شاه افغان کوچ کرده فرار نموده رفته تا داخل اصفهان گردیده.

در ذکر مقدمه وورد افاغنه بی عاقبت به اصفهان بعد از فرار از سمنان و تعاقب نمودن نواب قورچی باشی و جنگ نمودن در حوالی اصفهان و غیره
آنکه بعد از فتح سر دره خار و فرار افغان به اصفهان نواب قورچی باشی عریضه به خدمت بندگان اقدس نوشته فتوحات مزبور را عرض نموده، خود با سپاه نصرت همراه و غازیان جان فشان افشار متعاقب افاغنه ضاله روانه اصفهان گردیده. چون به حوالی اصفهان رسیده [خبر به اشرف شاه رسید. آن مردود]^۵ نیز جمعی از اعزّه اهل اصفهان را قتل نموده، بعضی از اهل آنجا را با کوچ و بنه، افغانه را تماماً و مال و اسباب اصفهان را به قدر مقدور و فرصت بار نموده به استعجال تمام روانه شیراز کرده، خود با سپاه افغان و لشکر عراق و غیره از اهل اصفهان که با او متفق شده بودند، در کمال استعداد و رنگینی توپخانه اصفهان و قورخانه و نقاره خانه و تدارکی که در اصفهان دیده بود با کثرت تمام از اصفهان بیرون آمده استقبال قزلباش نموده در حوالی مورچه خوار^۶ تلاقی فریقین شده از طرفین صفوف بسته محاربات عظیمه شده که چنان محاربه تا آن

۱- سوره ۲، آیه ۲۴۹

۲- ملک: ضاله افتاده است

۳- آ، د: بتوفیق افتاده است

۴- ملی: رسیده

۵- در نسخه ملک بجای کلمات درون قلاب: اشرف شاه مطلع شد او

۶- آ: مورچه خار

روز چشم روزگار و گوش فلک دوار در معارک دهور و اعصار ندیده و نشنیده بود^۱، از دو طرف واقع شده. از مقدّرات آسمانی و قضایای ربانی [که از روز ازل و عالم لم یزل منشور فتح افغان و سلطنت ایران به نام نامی و اسم سامی آن خدیو زمان^۲ در لوح محفوظ ثبت و مقدر شده بود^۳]، نسیم فتح و فیروزی بر ماهیچه علم نصرت پرچم قزلباش وزیده، مجدداً افغان ضاله با وجود کمال استعداد شکست فاحش خورده، بسیاری از آن طایفه غدار فرار بر قرار اختیار نموده، تمامی توپخانه و قورخانه و نقاره‌خانه و مال و غنیمت بسیار به دست قزلباشیه آمده. در کمال استعداد و استقلال نواب قورچی باشی و اردوی خود^۴ روانه اصفهان گردیده جماعت بی‌عاقبت افغانه متعاقب کوچ و بنه خود به عنوان فرار به سمت شیراز ایلغار نموده، نواب قورچی‌باشی به استعداد و استقلال تمام و فتح و فیروزی با سپاه خون آشام خود داخل اصفهان گردیده، در دروازه طوقچی نزول اجلال فرموده متوجه [۴۲۰] انتظام امور مملکت و نظم و نسق اصفهان گردیده.

کیفیت محاربات افغانه و شکست خوردن و فرار نمودن آن جماعت بی‌عاقبت و به تصرف آمدن اصفهان که از امور غریبه و لطایف غیبیه عجیبیه روزگار بود که هیچ احدی از اهل العصر را مظنه آن نمی‌رفت که در آن^۵ عصر و ایام به این سهولت با وجود این اوضاع دیگر ایران به تصرف قزلباش و اهل آن درآید. خصوصاً در این عهد و زمان و نفاق و نفرت کلی که از اهل ایران به هم رسیده بود که سوای مشهد مقدس و توابع آن و استرآباد دیگر محالی و ولایتی در تصرف اهل ایران نبود که تمامی قتل و غارت و به تصرف درآمده بود، مفصلاً به خدمت نواب کامیاب قلمی و عرض نموده استدعای حرکت از طهران به اصفهان نموده. نواب کامیاب اشرف نیز با اردوی معلی روانه اصفهان گردیده. نواب قورچی‌باشی نیز با تمامی سپاه و اهل اصفهان در کمال استعداد استقبال فرموده در نهایت استقبال و عظمت بندگان اقدس را داخل اصفهان کرده بر مسند سلطنت موروثی متمکن ساخته، هفت شبانه‌روز نقاره‌خانه اصفهان را به نوازش درآورده. بعد از چند روز که اوضاع را منتظم ساخته، قشون و سپاه خود را برداشته روانه شیراز شده. چون به حوالی شیراز رسیده خبر به افغان رسیده باز اشرف شاه افغان خود را ساخته با جمعیت و استعداد بیرون آمده در حوالی شیراز تلافی فریقین شده

۱- ملک: شبه آنرا ندیده و نشنیده بود

۲- منظور نادر است

۳- ملک: درون قلاب افتاده است

۴- ملی: اردوی معلی خود

۵- د: این

محاربات عظیمه شده، زیاده از محاربه مورچه خوار. به عون^۱ عنایت قادر مختار باز افغان فرار نموده خود را به شهر رسانیده، بعضی عمارات را که فرصت [یافت آتش زده]^۲، جمعی را قتل نموده کوچ و بنه خود را که از اصفهان آورده بود برداشته به عنوان فرار از راه کرمان از بیابان گریخته به سمت قندهار رفته. نواب قورچی باشی داخل شیراز شده^۳ شیراز را به تصرف درآورده [۴۲۱].

در ذکر بعضی وقایع و محاربه نواب کامیاب شاه طهماسب با رومیه شومیه بعد از مراجعت نواب قورچی باشی به خراسان

مجملاً آنکه بعد از آنکه نواب قورچی باشی در شیراز با افغان محاربه نموده و افغان را^۴ شکست داده، اشرف شاه بامعدودی از افغانه فرار نموده به قندهار رفته، شیراز مفتوح و به تصرف قزلباش درآمده. امور فارس را انتظام داده از شیراز معاودت به اصفهان نموده. چون عراق و فارس را تمام از مخالف انتزاع و به تصرف اولیای دولت قاهره داده به مقتضای عهد و پیمانی که قبل از آن در مشهد مقدس در آستانه مقدسه در میان نواب کامیاب اشرف اقدس و نواب سکندر شآن قورچی باشی شده، عهدنامه به مهر مهر آثار نواب کامیاب اشرف نوشته شده داده بودند که بعد از فتح اصفهان و دفع افغان از ایران مملکت خراسان و کرمان و مازندران به قید لعنت نامه با نواب قورچی باشی و اولاد او بوده که والی ممالک مزبور باشند، و نظر به حقوق خدمات و فتوحات مزبور که مذکور شد، جیقہ را به طرف راست زده ممالک مزبور مختص نواب سکندر شآن معظم الیه بوده که از ممالک ایران موضوع باشد. عراق و آذربایجان و فارس را به تصرف اولیای قاهره داده، نواب کامیاب شاه طهماسب را در اصفهان به تخت سلطنت موروثی متمکن ساخته، پابوس رخصت نموده خود به دولت مرخص شده مراجعت به خراسان فرموده. چون هرات هنوز در تصرف افغان ابدالی بود، ذوالفقار خان افغان متصرف بود، [نادر والی خراسان] بعد از ورود به مشهد مقدس متوجه تسخیر دارالسلطنه هرات گردید و نواب کامیاب شاه طهماسب در اصفهان مشغول لهو [و] لعب و امرای نمک به حرام نیز به عیش و عشرت نشسته به دستور ایام سابق به تدارک وضع و اسباب و تعمیر و خرابیهای ایام افغان پرداخته.

۱- ملی: بعنوان

۲- آ: درون قلاب افتاده است

۳- آ: شده افتاده است

۴- آ: را افتاده است

بعد از اندک وقتی که خبر مراجعت نواب سکندر شآن والی خراسان و کیفیت اوضاع امرای عراق و احوال اولیای دولت قاهره منتشر و بر خلاف و موافق معلوم و شهرت نمود، رومیة شومیه دوباره به طمع آذربایجان که نواب سکندر شآن شمشیرها زده و محاربات نموده تا آنکه از تصرف رومیه انتزاع و به تصرف اولیای قاهره داده بود افتاده، میدان خالی دیده جمعیت نموده ایروان را تصرف نموده، بعد از رسیدن این خبر نواب کامیاب اشرف نیز تدارک دیده از اصفهان حرکت فرموده روانه آذربایجان گردیده. [با] توپخانه و تدارک و استعداد تمام بر سر قلعه ایروان که رومی تصرف نموده بود رفته، در حوالی اوچ کلیسا تلاقی فریقین شده محاربات عظیمه نموده رومیه را شکست داده. بسیاری از رومیه به قتل رسیده، اسیر و توپخانه و اسباب بسیار از آن جماعت نابکار گرفته مراجعت به اصفهان نموده. بقیه السیف رومیه فرار بر قرار اختیار کرده.

در سال دیگر احمدپاشای حاکم بغداد جمعیت بسیار نموده خود را ساخته در تدارک شکستی که در سال قبل خورده بود از بغداد به عزم تسخیر عراق حرکت کرده، تاخت و تاز و خرابی بسیار در عرض راه نموده کرمانشاه^۱ را به تصرف درآورده، قتل و غارت زیادی کرده از آنجا به سمت همدان و عزم تسخیر آن نمود. چون اخبار مزبور به تواتر رسید، نواب اشرف نیز تدارک با جمعیت و استعداد تمام از اصفهان حرکت فرموده روانه همدان گردیده. بعد از رسیدن خبر حرکت قزلباش احمدپاشا نیز حرکت کرده در میانه همدان و اصفهان تلاقی فریقین شده سپاه رومی بعد از ملاحظه قشون و جمعیت و توپخانه و استعداد ایشان از راه خدعه درآمده بنا را بر صلح گذاشته اظهار مصالحه نموده، امرای نمک به حرام نیز غنیمت دانسته چشم از صلاح دولت پوشیده بدون تأمل و امتحان صدق و کذب آن به زودی راضی به صلح شده [۴۲۲]، دست از حزم احتیاط سپاهیگری و طلایه لشکر و سیبه داری و سنگر خود برداشته، در کمال اطمینان به خاطر جمع در خیمه ها و در چادرهای خود نشسته مشغول به اختلاط و تدبیر و تدارک مراجعت گردیده.

لشکر رومیه چون ملاحظه اوضاع و خاطر خود را جمع نمود، فرصت غنیمت دانسته علی الغفلة بر سر اردوی قزلباشیه ریخته بسیاری از طرفین به قتل رسیده. جمع کثیری از قزلباشیه فرار نموده، رومی نیز غنیمت دانسته از آنجا مراجعت نموده. نواب شاه طهماسب نیز مراجعت به اصفهان نموده، چون خبر مراجعت رسیده در

روز ورود اصفهان را چراغان نموده، نواب اشرف به دولت داخل شده باز مشغول عیش و عشرت گردیده [گویا هرگز شکستی به ایشان رخ ننمود]^۱. رومی^۲ نیز بعد از مراجعت کرمانشاه را تصرف و محال همدان را تاخت و تاراج و اسیر نموده، همدان را نیز گرفته قتل و غارت نموده حاکمی تعیین کرده و احمد پاشا مراجعت به بغداد نموده. در آنوقت نواب سکندر شأن والی والاشان خراسان مشغول به تسخیر هرات بوده قلعه هرات را محاصره نموده بود که اخبار مزبور متواتر می‌رسید، تا آنکه بیستم شهر رمضان سنه ۱۱۴۴ ق / ۱۷۳۱ م فتح نموده قلعه هرات را به تصرف درآورده. جماعت افغان ابدالی که در هرات بودند، تمامی را کوچانیده به محال مشهد مقدس و نیشابور و دامغان فرستاد. بعد از انتظام مهام دارالسلطنه هرات که حسب الوقایع خاطر خود را از آنجا جمع نمود، چون متواتر اخبار اختلال عراق می‌رسید و اوضاع خراسان را منتظم ساخته بود، به تاریخ شهر محرم سنه ۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ م از دارالسلطنه هرات حرکت و روانه عراق گردیده به تاریخ.....^۳ وارد دارالسلطنه اصفهان گردیده در عمارت باغ هزار جریب فرود آمده. بعد از ورود به دیدن نواب کامیاب شاه طهماسب زفته در عمارت تالار طویله در کمال ادب به خدمت اقدس رسیده پابوس فرموده بعضی گفتگوها فیما بین [صورت گرفته]، بعد از صرف^۴ قلیان و قهوه متعارف از خدمت اقدس مرخص و مراجعت فرموده.

بعد از سه روز نواب کامیاب به عزم بازدید به عمارت باغ هزار جریب تشریف برده. نواب سکندر شأن والی والاشان نیز استقبال فرموده در رکاب اقدس داخل باغ مزبور^۵ گردیده، آداب خدمتگزاری و مراسم مهمانداری را^۶ به جا آورده، بعد از صرف شدن شیرینی و حاضری، نواب کامیاب شاه طهماسب حسب الاستدعای نواب سکندر شأن در باغ مانده به خلوت تشریف برده^۷ به دستور عادت با خواص امرا و ارکان دولت مجلس خلوت فرموده. خواهش شراب و سازنده اسباب لهو و لعب و ارباب طرب فرموده. نواب سکندر شأن حسب الامر الاعلی بنا بر مراعات ادب و ضابطه اطاعت و مهمانداری تمامی اسباب مجلس را مهیا و حاضر ساخته، سه روز و سه شب نواب کامیاب با امرای

۱- ملک: درون قلاب افتاده است

۲- دو ملی: رومی مزبور

۳- عدد تاریخ در هیچ یک از نسخه‌ها نوشته نشده است

۴- آ: صرف افتاده است

۵- ملک: با غمزبور

۶- ملی: را افتاده است

۷- آ: برده افتاده است

نمک به حرام در آن خلوت مشغول به شرب و لهو و لعب بوده. تمامی رؤسا و سرخیلان و اعیان و سپاه عراق و خراسان حسب الوقاع بر کیفیت اوضاع اطلاع تام و تمام یافته. [۴۲۳]

در ذکر اجماع قزلباش در عمارت باغ هزار جریب اصفهان و خلع نواب شاه طهماسب ثانی از سلطنت و فرستادن نواب معظم الیه را به مشهد مقدس
آنکه به نحوی که در صفحه قبل ثبت و مذکور گردید، بعد از آنکه نواب کامیاب معظم الیه در عمارت باغ مزبور به خلوت رفته با خواص ارکان دولت مشغول به شرب و لهو و لعب و انواع فسوق در ایام و اوقات چینی که در هر سری صدایی و در هر دماغی هوایی و در هر سازی نوایی بود، سه روز متوالی در خلوت تکه مست مدهوش مشغول به لهو و لعب و جوش و خروش بود. با وجود آنکه از ابتدای دولت به سبب نارسایی اقبال و عدم اتفاق و اصرار^۱ بر نفاق همگی امرا و ارکان دولت بی مآل و کارگزاران جهالت آمال و تقدیرات قادر ذوالجلال بر انقراض آن دولت سریع الزوال، هر روزه امری حادث و سانحه‌ای واقع می‌گردید که مبنی و مشعر بر انهدام اساس دولت و اختلال امور سلطنت و تشویش و برهم خوردگی انتظام و مهام ملک و ملت بوده، روز بروز آثار زوال بر چهره آمال و احوال هر یک از کارکنان بی اقبال ظاهر و دیده خلائق خواب راحت را در خواب و استراحت را در بستر سراب با چشم عبرت در کمال اضطراب می‌دیدند. و از گلدان اقبال آن دودمان جز غنچه باس و تنگدلی گلی نمی‌چیدند و از گلزار^۲ شوکت آن خاندان که همیشه گل چینان روزگار انواع گل‌های رنگارنگ امیدواری چیده، از قطره افشانی رشحات سحاب فیض مکرمت ایشان سرسبز و خرم بوده گلشن تمنیات هر یک مخضر دامن بوده، در این ایام از سوء تدبیر^۳ امرای نمک به حرام و امنای دولت نافرجام و قضای عالم تقدیر به ناکام، از صغیر و کبیر و برنا و پیر به جای گل امید، دست حیرت بر سر حسرت می‌زدند. و جیره خواران خوان^۴ احسان به جای نواله، خون جگر به هزار آه و ناله می‌خوردند و کار به جایی رسیده بود که زمام اختیار از دست اهل اعتبار بیرون رفته. مطلقاً به خاطر خطیر اقدس و امرای بی پروای نکهش نرسیده. در چنین حالتی مشغول چنین غفلتی گردیده، لهذا به مضمون تلک الایام نداولها

۱- نم، آ، دولی: اسرار

۲- آ: گلزار

۳- آ: سوی تدبیر

۴- در اصل: خان

بین الناس^۱ به مصلحت و کنکاش عظمای قزلباش و رؤسای فرقه حق تلاش و استدعای اهل اصفهان بدمعاش، در حالتی که نواب کامیاب در خلوت کذا به عیش و به عشرت بوده، همگی اتفاق با آن سلاله دودمان عزت و جلال نموده. امر پادشاهی و سلطنت ایران را به مضمون «و آتیناه الحکم صبیاً»^۲ به اعلیحضرت عباس میرزا ولد ارجمند نواب سابق الالقاب قرار و استقرار یافته. نواب سابق الالقاب طهماسب میرزا را با جمعی از مخصوصان اهل حرم محترم به اتفاق جمعی از مأمورین از غلامان خاصه و غازیان افشار که مأمور به خدمت استحفاظ نواب [۴۲۴] معظم‌الیه گردیده بودند، با تخت روان و اعزاز و احترام تمام روانه مشهد مقدس نموده، خود متوجه انتظام مهام گردید.

مقررأ مدت سن شریف آن حضرت الی حین^۳ تسوید این نسخه سی و شش سال، عن مدت ایام سلطنت: یازده سال. [۴۲۵]

۱- سوره ۳، آیه ۱۴۰

۲- سوره ۱۹، آیه ۱۲

۳- ملی، نم و د: الی حال

نواب شاه عباس ثالث

که در سن یک سالگی به مقتضای کریمه و اتیناه فی الحکم و النبوه فی المهد صبیاً^۱ به تاریخ ۱۷ شهر ربیع الاول سنه ۱۱۴۵ ق / ۱۷۳۲ م نواب سکندرشان والی والاشان خراسان در دارالسلطنه، در عمارت دولتخانه، در تالار طویل، گهواره نواب میرزا را بیرون آورده جیقه را بر بالای گهواره زده تمامی امرا و رؤسای قزلباش با اعزه و اعیان و فضیای اصفهان حاضر و مجلس نموده شیرینی صرف و هفت شبانه روز نقاره زده طهماسب قلی خان جلایر را که به منصب سرداری سرافراز و وکیل مالیات دیوانی و قدیمی و معتمد نواب سکندرشان بود، حاکم و صاحب اختیار اصفهان فرموده نواب میرزا را با اهل حرم نیز روانه و بعد از تمشیت و انتظام امور اصفهان و ولایات عراق و تعیین حکام و عمال به ولایات عراق و فارس به تاریخ شهر جمادی الاول^۲ سنه مزبور در کمال استعداد با توپخانه و نقاره بسیار به اراده تسخیر بغداد و تنبیه رومیه شومیه که بعد از محاصره و تصرف جماعت افغان اصفهان را و تسلط افاغنه بر عراق و فارس، کم فرصتی نموده ولایات آذربایجان و کرمانشاهان و شیروان و گرجستان را^۳ تصرف نموده بودند، روانه بغداد گردیده به محض حرکت معسکر فیروزی اثر از اصفهان به سمت بغداد، جماعت رومیه که در کرمانشاهان بودند، کرمانشاهان را خالی کرده به^۴ بغداد رفته بر سر احمد پاشا جمعیت نموده، احمد پاشا نیز تدارک سپاه و قلعه داری دیده آنچه رومی و اعراب در حوالی بغداد بوده، جمع نموده بعد از ورود عساکر نصرت مآثر به حوالی بغداد احمد پاشا نیز با جمعیت خود و عساکر رومیه در قلعه بغداد متحصن و محصور گردیده، نواب سکندرشان نیز در حوالی بغداد نزول اجلال فرموده بغداد را محاصره و در اندک وقتی نظر به ضابطه سیه داری مقرر فرمود که اطراف اردو را سنگری در کمال استحکام نموده، چهار بازار و دکانین در نهایت رنگینی و [در]

۱-...واتیناه الحکم صبیاً. سورة ۱۹، آیه ۱۲

۲- ملک: جمیدی الاول

۳- آ: را افتاده است

۴- ملی: به افتاده است

چهار بازار حمامی از تخته ساخته، شهری در نهایت کثرت و رنگینی شده هر یک از امرا و سپاه و اهل حرفه و غیره خانه‌ها و عمارات عالیه ساخته بروج را به ایشان سپرده راه آمد و شد آذوقه و مترددین مسدود و به حدی محاصره نمودند که اهل بغداد گوشت سگ می‌خوردند. به نحوی کار را بر اهل آنجا تنگ [شد] که هر روز چندین نفر، صد نفر و دویست نفر برهنه و عریان از گرسنگی از بروج و باروی قلعه خود را به زیر انداخته به اردوی قزلباش می‌آمدند و فعله‌گی و آب‌کشی می‌کردند و ملازمت کرده قوتی به جهت خود تحصیل می‌نمودند و جهت اخترمه همه روزه جمعی از عساکر را مأمور به تاخت و تاز حوالی و اطراف می‌فرمودند^۱ [و در ایام محاصره بسیاری از عثمانلو و اعراب حوالی بغداد و بصره و حله را اسیر و قتل و مال و اخترمه بیشمار به دست غازیان شیرشکار آمد^۲]. مکرر احمد پاشا با جماعت اعراب و ینکچری بسیار^۳ و جمعیت تمام از قلعه بیرون آمده محاربات عظیمه نموده هر مرتبه شکست خورده، بسیاری از عرب و رومی به قتل رسیده^۴ باز فرار نموده و به قلعه رفته عساکره منصوره بغداد کهنه را به حدی خراب کردند که اثری از آن نمانده و کاظمین علیهما السلام و کربلای معلی و نجف اشرف و بصره و حله را تصرف و در همه جا حکام و ضابطان و متولی^۵ تعیین کرده از ولایات عرب و عجم و رومی تجار و زوّار و مترددین آمد و شد نموده، در کمال امنیت و رفاه بوده تا غرّه شهر صفر سنه ۱۱۴۶ ق / ۱۷۳۳ م که خبر رسید که هشتاد هزار قشون و عساکر رومی با توپخانه بسیار از جانب خواندگار روم تعیین و آمده به حوالی و سرّ من رأی^۶ مشهور به سامره رسیده‌اند [۴۲۶] و به کومک احمد پاشا مأمورند. نواب سکندرشان نیز اردوی معلی و سنگر را به محمد خان افغان و حاجی سیف‌الدین خان بیات نیشابوری که سرکرده قشون بیات و ناظر سرکار بود سپرده، خود با دوازده هزار کس [که] از میان قشون انتخاب کرده [حرکت] فرموده و قدری از توپخانه برداشته عسکر رومیه را استقبال نموده، در ششم شهر صفر مزبور در کنار شط بغداد در حوالی سامره تلاقی فریقین شده، چون کنار شط را که سراب بود قشون عثمانلو داشته و قشون قزلباش از آب دور بودند. از طلوع صبح الی غروب جنگهای عظیم شده قریب بیست سی هزار رومی به قتل رسیده، بالاخره به سبب بی‌آبی و شدت گرمای عربستان و

۱- آ: اطراف آمده

۲- آ: درون قلاب افتاده است

۳- آ: وینکچری بسیار افتاده است

۴- ملوک: رسانده

۵- ملوک: متولی افتاده است

۶- آ: سر من رأ

تشنگی و گرد و خاک بیابان کذا، چشم زخم عظیمی رسیده قشون قزلباش تاب مقاومت نیاورده شکست خورده مراجعت [کردند]. در آن روز^۱ و در آتشب پیاده و سواره تشنه و گرسنه خود را [به بندعلی رسانیده]^۲ بعد از رسیدن این^۳ خبر به بغداد، احمد پاشا نیز از قلعه بیرون آمده به سنگر قزلباش ریخته اهل اردو نیز متوجه جمع آوری مال و اسباب شده هر کس توانسته پیاده و سواره خود را بیرون آورده به ایلغار در بیابان متفرق ساخته آنچه مال و اسباب و کارخانجات نواب سکندرشان و امرا و حکام و اهل اردو که در سنگر بود بعد از دو روز اهل بغداد در کمال ضعف و ناتوانی خود را به سنگر رسانیده برده تمامی مال اردو را تصرف نموده، نواب سکندرشان باجماعت قزلباشیه بعد از شکست مزبور به ایلغار تمام خود را به همدان رسانیده.

مقرر آمدت عمر شریف نواب شاه عباس: شش سال^۴

مقرر کیفیت آمدن نواب سکندرشان والی والاشان خراسان بعد از شکست بغداد به همدان و تدارک سپاه و مراجعت به بغداد مرتبه ثانی و رفتن به کرکوت و محاربه ثانی با رومیه و شکست دادن رومی و گرفتن بغداد و فتح نمودن و کشته شدن توفال سرعسکر رومی

آنکه بعد از آن چشم زخم خوردن و فرار قزلباش، نواب سکندرشان به عنوان فرار به سمت همدان به ایلغار تمام با بقیه قشون شکست خورده که اکثراً پیاده و پابرنه بودند وارد همدان گردیده. چون تمامی اسباب و کارخانجات و سرپرده و خیمه و خرگاه و غیره در بنه بغداد که در سنگر بود بعد از رسیدن خبر شکست به تاراج رفته [بود]، نواب سکندرشان خود با لشکر و قشون همگی با اسب^۵ و قمچی و بعضی پیاده و برهنه از جنگگاه بیرون آمده، بعد از ورود به همدان ارقام به اطراف نوشته مقرر و قدغن فرمودند که از چادر و خیمه و فرش و ملبوس و اسب و شتر و یراق اسب، از زین و جل و توبره و جهاز شتر و جوال و ریسمان و غیره، مایحتاج از جزئی و کلی آنچه به جهت سرکار خود و امرا و سایر قشون ضرور بود در اصفهان و قم و کاشان و قزوین و کرمان و فارس و خراسان به مناسبت هر ولایت از هر جنسی که در آن ولایت می توانست، تدارک شود. به وعده معینی عمال و حکام هر ولایت به زودی تدارک و روانه نمایند و محصلان به همه جا تعیین و مقرر شد در اندک وقتی تمام فرمایشات هر ولایت را عمال

۱- ملی: و آنروز...

۲- نم: رسانیده افتاده است آ: درون قلاب افتاده است

۳- د: آن

۴- نم: ۶ سال افتاده است.

۵- دو ملی: با اسب افتاده است

به نحوی که مقرر فرموده بود سرانجام روانه و انفاذ و توپخانه و جباخانه و نقاره‌خانه که بهتر و بیشتر از اول بود.

در نهایت استعداد دویم جمادی‌الثانی سنه ۱۱۴۷ ق / ۱۷۳۴ م روانه و معاودت به بغداد نموده. در منزل مشهور به طاق کسرا به قشون رومی که به سرکردگی فولادپاشا از جانب خواندگار تعیین [۴۲۷] و به تسخیر ایران مأمور بودند، تلاقی فریقین شده محاربه عظیمی واقع و سپاه رومی شکست خورده. فولاد پاشا با چند نفر دیگر رؤسا و پاشایان اسیر و دستگیر و بسیاری از رومیه به قتل رسیده، مال و غنیمت و اخترمه بسیار به دست قزلباش آمده. تدارک آن چشم زخم به عمل آمده از آنجا به ایلغار بر سر قلعه کرد یزیدی که مدتها بود که با رومی متفق بودند رفته، قلعه آنها را به تصرف درآورده از آنجا روانه و بر سر توفال بدمال که در جنگ اول که قزلباش شکست خورده بود سرکرده و سرعسگر بود رفته، قلعه کرکوت را محاصره نموده. توفال مذکور با قشون رومی و کثرت بسیار و توپخانه بیشمار در کمال استعداد و استظهار به آن جنگ اول [که] شکست داده بود بیرون آمده. از طرفین صفوف آراسته جنگ عظیم نمایانی شده که چشم روزگار تیره و تار و دیده فلک دوار تا آنروز چنان کارزاری ندیده، بالمآل توفال به سزای اعمال خود گرفتار و در آن محاربه به قتل رسیده. بسیاری از رومیه شومیه از آن معرکه به دارالبوار شتافته، بقیه السیف آن طایفه فرار بر قرار اختیار و توپخانه و مال و اسباب و دواب رومی تمامی به دست قزلباش حق تلاش آمده.

نواب سکندر شأن به فتح و فیروزی با سپاه نصرت دستگاه مراجعت نموده به بغداد آمده. مرتبه دیگر حوالی بغداد را مضرب خیام نصرت فرجام ساخته، احمد پاشا از آن [عمل] اول خود نادم و پشیمان در مقام عذرخواهی و اطاعت درآمده، پیشکش و ارمغان بسیار آورده و بغداد را به تصرف داده. نواب سکندر شأن با سپاه ظفرعیان^۱ همگی به زیارت عتبات عالیات و روضات جنت فتوحات مشرف و در ازای^۲ آن نعمت عظمی و استسعاد^۳ به زیارت ائمه هدا علیهم السلام [بغداد را به احمد پاشا]^۴ بخشیده، حکومت و اختیار آن ولایت را به مشارالیه مفوض و مرجوع داشته، خود به دولت و اقبال مراجعت به ایران فرموده. بعد از ورود به آذربایجان طایفه بی‌عاقبت لژگیه را [که] بعد از مقدمه شکست جنگ بغداد طغیان و عصیان ورزیده، در محال شیروان تاخت و

۱- ذ: ظفرعیان

۲- آ: اذای

۳- نم و ملی ود: استعداد

۴- آ: درون قلاب افتاده است

تاراج بی پایان نموده شیروان را تصرف نموده بودند، تنبیه و بسیاری از آن خذله را به قتل رسانیده. شماخی را که اصل شهر شیروان بود فرموده که حراب کردند و در آفسو که هشت فرسخی شیروانست قلعه ساخته، شهری از نو بنا کردند و اهل شماخی را کوچانیده به قلعه آفسو برده تا بالفعل قلعه آفسو شهر شیروانست در عوض شماخی، و ولایات آذربایجان را که از تصرف بیرون رفته بود به تصرف درآورده، بعد از انتظام آن ولایت و تنبیه اشرار و سرکشان آنجا متوجه گرجستان شده و گرجستان را نیز به تصرف درآورده. بسیاری از گرجیه در محاربات به قتل رسیده، شش هزار اسیر از طایفه گرجیه به دست آورده از آن جمله چهار هزار نفر را به غلامی و کنیزی از اسرای مزبور در چول مغان که تمامی رؤسا و اعزه و اعیان و سرخیلان ایران را طلبیده بود به ایشان بخشید.

هزار خانه نیز از ارامنه آذربایجان کوچانیده به مشهد فرستاد مقرر فرمود که در بیرون دروازه خیابان سفلی مشهد مقدس در راسته خیابان کوسلوک^۱ به جهت آن جماعت خانه و مسکن ساخته کلیسایی نیز به جهت معبد آن جماعت به وضع خلفای اصفهان ساختند و ارامنه مزبور [را] در آنجا سکنی داده و بسیاری از ایلات آذربایجان عراق قریب شصت هزار خانه ارامنه و کرد و بختیاری و شقاقی و شاهسون و افشار و قورت و غیره ایلات کوچانیده به خراسان فرستاده، بعد از آن خود به دولت به چول مغان رفته نزول در چول مزبور نموده، مقرر فرمود [۴۲۸] که دوازده هزار خانه از نی در آن دشت به جهت اهل اردوی معلی ساخته، دو^۲ حمام نیز ساختند. و ارقام به تمامی ولایت ایران نوشته چاپار به اطراف فرستاده مقرر فرمود که ارباب مناصب هر ولایت به اتفاق اعزه و اعیان و اهالی شرع و عمل و ارباب مناصب و کدخدایان آنجا تدارک خود را دیده روانه چول مغان و در تاریخ معینی که مقرر شده باید حاضر و به شرف حضور مشرف گردیده، بنایی به جهت مملکت ایران که شیرازه انتظام [آن] از هم گسیخته گذاشته شود. تقریباً قریب بیست هزار کس از اهالی ایران روانه و در سیم^۳ رمضان سنه ۱۱۴۸ ق / ۱۷۳۵ م همگی وارد^۴ چول مغان و به شرف حضور موفور النور گردیده و سیورسات به جهت تمامی مقرر و هم روزها دسته به دسته از سرکار دیوان داده می شد. تا چند روز هر روز رؤسا و اعزه دسته را به حضور طلبیده و گفتگوها شده و هر مرتبه مقرر فرمودند که ما اراده ترک دنیا و اتزوا داریم و پادشاهی و سلطانی باید به

۱- نم و ملک: کوسلوک

۲- د: که حمام

۳- نم: بیستم

۴- ملی: همگی واقع

جهت ایران تعیین [و] اختیار نمائید.

چون مقدران روزگار در لوح سپهر زرنگار به فرمان مالک الملک قادر مختار به قلم قضا و قدر در عالم زر، انقراض دولت صفویه و طلوع آفتاب دولت خداداد نادریه را مشیت نموده بودند و جامهٔ این دولت را خیاطان کون و فساد به خیاطهٔ عدل و داد به انازة قامت قابلیت خلاصهٔ دودمان افشاریه اعنی ظل سبحان نادر دوران دوخته، از سلسلهٔ جلیلهٔ صفویه کسی^۱ که امور سلطنت را و انتظام مملکت را تواند منتظم ساخت، نبود و تمامی ایران را که از تصرف اولیای دولت قاهرهٔ صفویه بیرون رفته [بود] نواب سکندرشان با سپاه ظفر همراه نصرت توأمان به شمشیر خود به دست آورده، مخالفین و معاندین دفع و رفع و حقوق عظیمه بر اهل ایران داشته همگی اعزه و اعیان و اجله و اذله و سرخیلان و وضع و شریف عرض و استدعا نموده، دست اطاعت بر سینهٔ قبول گذاشته رضا نامجبات به خطوط و امهار خود نوشته مسجل به سجلات تمامی گردانیده، حلقهٔ اطاعت و بندگی در گوش قبول کشیده همگی به شرف پابوس اشفاق شاهنشاهی مشرف و به تاریخ یوم بیست و چهارم^۲ شوال سنهٔ ۱۱۴۸ ق / ۱۷۳۵ م در تالار عمارت چول مغان که خود ساخته بودند، جلوس میمنت مأنوس فرموده. تمامی اعزه و اعیان هر ولایت را خلایع فاخره شفقت و مرخص هر یک^۳ به ولایت خود مراجعت نمودند. [۴۲۹].

۱- نم: سرکشی

۲- دو نم: چهارم

۳- آ، دولی: هر یک را

طوایف غلجایی

میرویس افغان غلجایی

که در حوالی قندهار می بود و ریش سفید افغانه تیره غلجایی بود و در ایام دولت نواب مالک رقاب که شاهنواز خان گرجی را بیگلریگی قندهار کردند، حکومت و ریش سفیدی تیره غلجایی را نیز به میرویس داده لقب سلطان نیز داده [او ملقب به]^۱ میرویس سلطان شده. سه هزار گرجی نیز به ساخلاو در خدمت شاهنواز خان مأمور گردیده. خلاصه آنکه به سبب شلتاقات و بی حسابات جماعت اگارجه در^۲ قندهار، خصوصاً به جماعت بی عاقبت^۳ افغانه که از بی تمیزی شاهنواز خان و بی حسابات اگارجه، [به حدی] رسیده بود که کسی از افغان بلکه اهل قندهار اختیار سیرت خود را نداشته، از جمله آنکه شبی که میرویس مردود کدخدای می شده، مادر محمود مردود را به عقد خود در آورده عروس می برده اند. جمعی از گرجیه که مست بوده اند بر سر راه، عروس را از ایشان گرفته بعد از دخل [و] تصرف عروس را مرخص کرده پس داده اند. و آن مردود همان کینه را در دل داشته بعد از دو سال به بهانه کعبه معظمه از شاهنواز خان مرخص گردیده به زیارت مکه معظمه مشرف و بعد از مراجعت وارد اصفهان و مدتی در اردو بوده. مکرر بی حسابات اگارجه و بی تمیزی شاهنواز خان به امرا مذکور و در لباس، عرضها داده هیچکس به داد او نرسیده تدارکی نشده، تا آنکه عریضه شاهنواز خان از قندهار رسیده مبنی بر شکوه میرویس و خیالات او، بعد از رسیدن عریضه او مقرر شده بود که او [میرویس] را گرفته متعبد و محبوس به قندهار بفرستند که شاهنواز خان تنبیه کند.

چون میرویس مطلع می شد قدری شال و نقد^۴ به عنوان تقبل به بعضی از امرا و عمال

۱- آ: درون قلاب افتاده است

۲- آ، د: از

۳- ملک: بی عاقبت افتاده است

۴- ملک: نقد

و اهل درب خانه داده، این مقدمه را پایمال و رقمها و سفارشنامجات به جهت شاهنوازخان گرفته، حسب الواقع خاطر خود را از اهل درب خانه و امرا جمع نموده خود را مستخلص و روانه قندهار شده. در ظاهر در خدمت شاهنوازخان اطاعت و خدمتگزاری ظاهری و مدارا نموده تا آنکه مقدمه افاغنه و برهم خوردگی در حوالی قندهار شده.

شاهنوازخان الکسندر میرزای^۱ برادرزاده خود با جماعت اگارجه و قشونانی که ساخلاو بوده اند بر سر آن جماعت فرستاده، خود با معدودی از غلامان و ملازمان قندهاری و چند نفر از سرکرده ها به عنوان سیر به باغ که در خارج قلعه است رفته و جمعی همیشه کشیک معمولی که در درب خانه بیگلربیگیان کشیک می دادند، همراه برده از جمله کشیکچیان مزبور جماعت افغان دسته میرویس بوده. در شب نوبه کشیک میرویس فرصت نموده نصف شب با جماعت افغان غلجایی دسته خود مهمل کرده، بر سر شاهنوازخان ریخته او را با جمعی از غلامان و کشیکچیان قزلباشیه گرفته^۲ به قتل رسانیده. در همان شب قبل از آنکه این خبر به قلعه برسد با جمعیت و کثرت خود قبل از طلوع صبح خود را به قلعه رسانیده، همین که دروازه بان^۳ به طریق عادت دروازه را گشوده، غافل داخل قلعه شده در کمال سهولت قلعه قندهار را تصرف نموده، پانصد نفر متجاوز در آن روز از قزلباش و گرجی و مال و اهل قلعه و منسوبان شاهنوازخان را به قتل رسانیده و جمعی از رؤسا را مقید و محبوس و تمامی اموال و اسباب و دواب شاهنواز و عمال و اهل قندهار را تصرف و ضبط نموده بقاره شادپایانه [زدند]. به اسم خود کس به اطراف فرستاده [۴۳۰] ولایت قندهار را به تصرف درآورده، بعد از چندی که خبر به مشهد مقدس [رفت]، چگونگی مقدمات مزبور به درگاه معلی عرض و بعد از آن خسروخان گرجی را به منصب سپهسالاری سرافراز و دوازده هزار کس از ملازمان رکاب و قشون سایر ولایات و سرحدات بدین موجب مأمور، خزانه و توپخانه و نقاره خانه شفقت شده، از اصفهان در کمال استعداد حرکت نموده: ۴۰۰۰ نفر ملازمان رکاب ۸۰۰۰ نفر از ملازمان سرحدات خراسان روانه قندهار گردیده، وارد مشهد مقدس و از آنجا روانه مقصد شده در اول تابستان سنه ۱۱۲۳ ق / ۱۷۱۱ م وارد قندهار و در حوالی قندهار نزول نموده اطراف قلعه را محاصره نموده.

۱- آ، د: الکسندی میرزا

۲- آود: با جمعی از غلامان گرفته و کشیکچیان قزلباشیه به قتل رسانیده. نم: با جمعی از غلامان گرجیه و کشیکچیان قزلباشیه به قتل رسانیده

۳- ملی: دربازه بان

میرویس مردود نیز در قلعه محصور شده، هر چند روز یک مرتبه بیرون آمده محاربه نموده باز به قلعه رفته. مدت پنج ماه ایام محاصره [طول] کشیده به نحوی که مفصلاً در تحت سلاطین صفویه در تحت اسم نواب مالک رقاب به تقریب وقایعی که در آن ایام واقع شده نوشته شده. بعد از مدت شش ماه و محاربات عظیمه بسیار، قزلباش به سبب شدت گرما و طاعون و وبا شکست خورده. خسرو خان کشته شده و اهل اردو را بسیار قتل و غارت و جمع قلیلی فرار نمودند. میرویس مردود تا زمین داور و فراه را تصرف^۱ و در جمادی الاولی سنه ۱۱۲۹ ق / ۱۷۱۷ م به اجل خود زندگی را وداع نموده به دارالبوار شتافته^۲.

مقرر ایام نحوست فرجام عمر آن مردود: شصت و پنج سال.
المقرر عن مدت یاغیگری و تسلط او در قندهار: نه سال [۴۳۱]

محمود مردود پسر میرویس مژرود

که عراق و فارس و بنادر و قندهار را تصرف و سکه و خطبه به اسم خود^۳ کرده، بعد از فوت پدر در قندهار به تخت نشسته، سکه به اسم خود زده به نحوی که در تحت اسم نواب مالک رقاب تفصیل یافته. بعد از کشته شدن سعدالله افغان، محمود مردود از راه حیل و مکر عریضه به خدمت نواب مالک رقاب در کمال ادب و آداب نوشته، سر سعدالله را با سرهای رؤسا و سرکرده‌های ابدالی که در آن جنگ کشته شده بودند به اصفهان فرستاده، در مقام اظهار اطاعت و بندگی بنابر مقدرات عالم علوی و مقدر حقیقی قبول طبایع امرا و ارکان دولت افتاده. معاذیر سراسر تزویر آن مردود^۴ بی نظیر را همگی امرا و امنای دولت بی تدبیر پذیرفته غنیمت دانسته، به اعتقاد مفاسد مفاد خود مبارک شمرده^۵ آزاد نموده حکومت قندهاری که ایشان را در آن دخلی نبود و محمود مردود به غلبه^۶ و سلطنت قبول و تصرف نموده بود به او شفقت و مغفوض فرموده، ملقب به حسینقلی خان نیز فرمودند. و رقم و خلعت به جهت او فرستاده، ایلات و محالی که در آن مدت اطاعت او و پدرش نکرده بودند، به این وسیله^۷ همگی اطاعت

۱- دولتی: بتصرف درآورده

۲- ملک: فوت شد

۳- آ، ملی: باسم او

۴- ملک: او را

۵- د، آ، ملی: مرده

۶- آ: بقلیه افتاده است

۷- ملک: باینوسیله افتاده است

کرده به تصرف او درآمده.

حسب الواقع در قندهار مستقل شده، در سنه ۱۱۳۰ ق / ۱۷۱۸ م سه هزار افغان غلجایی برداشته آمده دارالامان کرمان را محاصره نموده. اهل کرمان نیز چون تاب مقاومت نیاورده و کومکی نیز از درگاه معلى^۱ به ایشان نرسیده، لابد اطاعت و استقبال [کردند] و او را داخل شهر کرده ملک حسین خان برادر ملک محمود سیستانی که در کرمان نایب بود، بعد از ورود محمود فرار نموده و تبعه او نیز فرار کرده. محمود مردود شهر کرمان را تاراج و خرابی و قتل و غارت زیادی نموده، قریب هفده هزار^۲ کس قتل و اسیر شده آنچه مال و اسیر بوده تمامی را تصرف و معاودت به قندهار نموده. بعد از آن در قندهار خود را ساخته از آن ولایت خاطر خود را جمع نموده، آنچه افغان غلجایی بوده همگی را جمع آوری و در سنه ۱۱۳۳ ق / ۱۷۲۱ م مجدداً بر سر کرمان رفته به نحوی که در تحت سلاطین صفویه در تحت اسم نواب مالک رقاب به تقریب مقدمه اصفهان مذکور و ثبت شده [محمود] دو ماه کرمان را محاصره نموده، کرمان را تصرف و از آنجا به اصفهان رفته به نحو مذکور اصفهان را نیز محاصره و بعد از تصرف اصفهان و حبس نمودن نواب مالک رقاب و قتل شاهزاده‌ها و اولاد امجاد نواب مالک رقاب، جنونی به هم رسانیده که تمام گوشت بدن خود را به دندان کننده و نجاست خود را می‌خورده که چندین روز غذای آن مردود نجاست او بود، تا آنکه بالاخره اشرف افغان که پسر عموی آن مردود بود او را خفه کرده به جهنم و اصل ساخته، خود به جای او نشسته، آن مردود و مطرود را در کنار رودخانه زاینده رود در مقبره‌ای که در حیات خود به جهت خود ساخته بود دفن کردند. یک مرتبه خاک او را قبول نکرده از قبر بیرون انداخته، مرتبه ثانی دوباره او را در همان مقبره در زمین دیگر دفن کرده‌اند و حال مقبره مزبور را خراب کرده‌اند و نعش آن مردود را اهل اصفهان بعد از تخلیه افغان بیرون آورده سوزانیدند.

مقررأ عن اسامی شاهزادگان که محمود مردود خود به قتل رسانیده: ۱۸ نفر، شش نفر اولاد نواب طویی آشیان شاه سلیمان: مرتضی میرزا برادر شاه سلطان حسین، مصطفی میرزا، عباس میرزا، سلطان حمزه میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، سلطان احمد میرزا. دوازده نفر اولاد امجاد نواب مالک رقاب شاه سلطان حسین: صفی میرزا، سلطان ابراهیم میرزا، سلطان محمود میرزا، سلطان حمزه میرزا، سلطان جعفر میرزا، محمد باقر میرزا.

۱- ملک: معلى افتاده است

۲- آ: هفتاد هزار

ولایاتی که آن مردود به تصرف خود درآورده بود سوای قندهار که پدرش گرفته بود: هرات و توابع، اصفهان و توابع، کاشان و توابع، قم و توابع، طهران و توابع، جرفاقان مشهور به گلپایگان، خوانسار و توابع، فراهان و توابع، شیراز و توابع، محال لار، محال جهرم، بندرعباسی، بندرکنگ، بندر بوشهر، بندر لطیف، محال کازرون، کرمان و توابع، همدان و توابع، کرمانشاهان و توابع، قزوین و توابع محال ری و شهریار، سمنان و توابع

المقرر عن مدت عمر آن مردود: سی و شش سال، ایام خروج و مدت دولت: پنج سال. [۴۳۳]

اشرف شاه افغان برادرزاده میرویس ملعون

بعد از آنکه محمود مردود دیوانه شد، چون اشرف با محمود بد بود، محمود او را محبوس کرده در آن وقت در حبس بود و در میان افغان از او بزرگ‌تری نبود. جماعت افغانه او را از حبس برآورده از راه حبله و کاردانی مبادا که قزلباش و اهل اصفهان بعد از محمود شورش نمایند، بعضی از امرای قزلباش را با خود متفق کرده در جزء کس نزد نواب شاه سلطان حسین فرستاده وعده سلطنت کرده، بعد از آن با امرای قزلباش و چند نفر از سرکرده‌های افغان محمود مردود را خفه کرده^۱ تا چند روز هر روز مقدمه بر آوردن شاه سلطان حسین را به بهانه‌ای تأخیر نموده، تا آنکه امرای قزلباش و سرکرده‌های افغان را^۲ حسب‌الواقع از خود کرده و با رؤسای افغانه ساخته، جمعی از قزلباش را که در مقدمه محمود با او متفق شده بودند به بهانه آنکه شما با پادشاه خود چه کردید که با من چه کنید به قتل رسانیده و بعد از آن خود جلوس کرده، سکه به اسم خود زده ولایات متفرقه محمود را تصرف نموده، بعد از آنکه این خبر به روم رسید، رومی به اراده و خیال اینکه آمده اصفهان از افغان انتزاع و شاه سلطان حسین را در ایران متمکن و مراجعت نمایند، جمعیت و تدارک عسکر و سپاه آمده حرکت کردند. چون این خبر به اشرف شاه رسید او نیز افغانه اطراف را که^۳ متفرق کرده بود، جمع کرده توپخانه اصفهان را برداشته بر سر راه رومی رفته به نحوی که در تحت اسم نواب مالک رقاب مفصلاً به قلم آمده در عرض راه چاپار به اصفهان فرستاده، نواب شاه سلطان

۱- آ: کرده افتاده است، دو ملی: خفه نموده

۲- آ: را افتاده است

۳- آ: که افتاده است

حسین را شهید کرده [سر آن مظلوم را طلبید، بعد از بردن سر آن شهید که کشتن آن^۱] شهرت کرد، خود استقبال رومی کرده بعد از تلاقی فریقین و محاربه مابین، رومی شکست خورده فرار و اشرف ملعون مراجعت به اصفهان نموده بر تخت سلطنت متمکن گردیده، تا آنکه در سنه ۱۱۴۴ ق / ۱۷۳۱ م ایام سلطنت شاه طهماسب ثانی شده که به خراسان رفته نواب سکندرشان ندرقلی بیگ افشار خراسانی که ملقب به طهماسب قلی خان که قبل از این کیفیت احوال در تحت احوال نواب شاه طهماسب و مقدمات خراسان مفصلاً به قلم آمده، به عزم تسخیر عراق از مشهد مقدس به عراق آمده بعد از محاربات که تفصیل آن بعد از این مذکور خواهد شد^۲ اصفهان را از اشرف ملعون^۳ گرفته، اشرف شکست خورده به سمت کرمان فرار نموده در عرض راه کشته شده [به جهنم واصل گردیده^۴].

مقرر ایام دولتش: شش سال.

۱- آ: درون قلاب افتاده است، نم: که کشتن آن افتاده است

۲- این مطالب را هم قبلاً نوشته است

۳- ملک: ملعون افتاده است

۴- ملک: درون قلاب افتاده است

[بازماندگان صفویه]

احمد خان پسر میرزا ابوالقاسم پسر میرزا داود متولی^۱
سرکار آستانه مقدسه

در ایام محاصره اصفهان گریخته و مدتی در محال یزد بوده به وساطت آقا محمود یزدی جمعیتی نموده از یزد به کرمان رفته به سر عنایت سلطان یزدی که در کرمان در ایام هرج و مرج که حاکمی و صاحب اختیاری نبوده^۲، او صاحب اختیار بوده، به قتل رسانیده کرمان را تصرف و سکه به اسم خود زده، محال تون و طبس را تاخت نموده طبس را به تصرف در آورده چند مرتبه با افغانه اصفهان که به حوالی آمده بودند جنگ کرده و هر مرتبه افغان را شکست داده، بالاخره در سنه ۱۱۳۷ ق / ۱۷۲۵ م اشرف شاه افغان از اصفهان قشون و تدارک دیده با قشون افغانی که در اصفهان بود، به سرکردگی محمد نشان افغان بر سر کرمان فرستاده، سید احمد خان نیز از قلعه کرمان بیرون آمده بعد از محاربه بسیاری این مرتبه شکست عظیمی خورده دستگیر افغان شد و او را محبوس به اصفهان فرستادند. در اصفهان اشرف شاه او را به قتل رسانیده و کرمان را نیز افغان به تصرف در آورده.

مقررأ عن ایام عمرش: سی سال، المقررأ عن ایام دولتش دو سال. [۴۳۴]

صفی میرزا نام که شاهزادگی را جعل کرده که از اولاد صفویه
و از پسرهای شاه سلطان حسین است

در محاصره اصفهان به صورت مبدل بیرون آمده و حال آنکه روزی که شاه سلطان

۱- دولتی: مستوفی

۲- آ: نبوده افتاده است

حسین به فرح آباد نزد^۱ محمود می رفت، اولاد او تمامی در عمارت دمورقایی^۲ بوده مطلقاً مذکور نشد که شاهزاده ای یا دیگری از اصفهان گریخته باشد. به هر تقدیر که مدتی در کوه کیلویه شهرت کرد که جمعیتی نموده اند و تاخت و تاز می نمایند. و الاغ سوار می شد و لباس سیاه می پوشید که «نذر کرده ام که تا افغان را برطرف نکنم اسب سوار نشوم و رخت سیاه را بیرون نیاورم». غرض که چندی در کوه کیلویه بوده مشهور به شاهزاده خر سوار شده، تا آنکه نواب سپهر رکاب شاه طهماسب ثانی که در خراسان بود، ارقام به اهل کوه کیلویه نوشته مردم آنجا او را گرفته به قتل رسانیدند. مقررأ مدت عمرش: بیست سال، المقرر مدت دولتش: دو سال.

۱- آ: نزد افتاده است

۲- ملی: دموباقی، د: دموباقی

[وقایع مشهد]

محمد امین آقا و محمد تقی آقای کلاوند

که از جمله ملازمان بیگربیگیان مشهد مقدس بودند، در ایام محمود که اصفهان را محاصره نموده بود و ایران هرج و مرج و هر ولایتی را طایفه‌ای تصرف کرده^۱، اسمعیل خان سپهسالار در مشهد مقدس مرد باطل مجهولی بود. با وجود قشون و خزانه و اسباب سپهسالاری که در ایام شاه سلطان حسین به تدارک تسخیر قندهار او را فرستاده بودند، نتوانسته بود^۲ که قشون خود را محافظت و جمع آوری و خراسان را لاقط مشهد مقدس را منتظم دارد.

محمد امین آقا و محمد تقی آقا^۳ و میرزا ابوالحسن صاحب نسق سرکار فیض آثار که اموال و آذوقه بسیاری داشته، اوباش و اجامره مشهد مقدس را بر سر خود جمع کرده. چون اصفهان محصور و از پادشاه و امرا و کومک و بازخواست مایوس و افغان ابدالی نیز هرات را گرفته تا محال جام که حوالی مشهد مقدس است تصرف نموده، اسمعیل خان مشارالیه تدارکی و حرکتی نکرده. امین آقا و تقی آقا نیز فرصت دانسته به اتفاق میرزا ابوالحسن مومی الیه روز جمعه دهم محرم سال ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲ م بر سر اسمعیل خان که در خانه‌های کلانتر می‌بود ریخته او را گرفته، برهنه کرده مقید و محبوس به چهارباغ مشهد مقدس برده در آنجا حبس کرده. و علی‌قلی خان که بیگربیگی مشهد مقدس بود و اسمعیل خان او را معزول کرده بود بیرون آورده به حکومت نشانیده حاکم و صاحب اختیار کردند و تمامی اموال و اسباب و دواب اسمعیل خان و عمال او را به تاراج بردند و به آن جهت مشهد مقدس هرج و مرج شده به

۱- ملک: نموده بودند

۲- آ، د: نتوانسته است

۳- ملک: محمد تقی آقای کلاوند

حدی که اول شب بلکه آخر روز کسی از خانه بیرون نمی توانست آمد. و میرزا کاظم وزیر مشهد را که وزیر سپهسالار نیز بود، در همان روز در خانه خودش، در همان روز شورش به خانه او ریخته او را کشته مالش را به تاراج برده.

غرض که بعد از این مراتب علیقلی خان مشارالیه^۱ به فرموده امین آقا و تقی آقا، حاکم و صاحب اختیار مشهد مقدس بود، تا روز جمعه هفتم ربیع الاول سنه مزبور حاجی محمد نام مشهور به بابا قدرتی که یکی از الواط مشهد مقدس بود خروج کرده و اول ظهر روز مزبور به چهارباغ ریخته علیقلی خان بیگلربیگی را با چند نفر دیگر که در خلوت بود کشته و بعد از آن به خانه تقی آقا و امین آقای کلانتر که صاحب اختیار شهر شده بودند رفته، هر دو را کشته و نثاره به اسم خود زده. [۴۳۵]

محمد بابا قدرتی

از جمله الواط مشهد مقدس بود. بعد از مقدمه شورش امین آقا و تقی آقا و گرفتن اسمعیل خان سپهسالار به نحوی که مجملی در تحت اسم امین آقا و تقی آقا مذکور شد، علیقلی خان شاملو بیگلربیگی مشهد مقدس را که اسمعیل خان معزول کرده بود و بعد از گرفتن اسمعیل خان، امین آقا و تقی آقا او را صاحب اختیار و برقرار کرده بودند، به سبب خیالات فاسده و حرکات ناشایسته و بی حساباتی که جماعت الواط می کردند، در جزء در مقام تدبیر و تدارک دفع آن جماعت برآمده، حاجی محمد مزبور مظنه برده پشدهستی کرده، روز جمعه سیزدهم شهر جمادی^۲ الاولی سنه ۱۳۳۵ ق / ۱۷۲۳ م اول ظهر که علیقلی خان با چند نفر از محرمان خود بعد از حاضری در خلوت نشسته بود، علی الغفله^۳ به خلوت ریخته علیقلی خان و میرزا ابوالحسن صاحب نسق و محمد رضا بیگ ایشیک آقاسی باشی و یحیی خان حاکم سرخس را که در خلوت با هم بودند به قتل رسانیده، از آنجا به خانه امین آقا و تقی آقا رفته در همان روز هر دو را کشته بیرون آمده. اسمعیل خان سپهسالار و ملک حسین خان برادر ملک محمود را که هر دو محبوس بودند بیرون آورده، اسمعیل خان را سردار و صاحب اختیار و ملک حسین خان را حاکم مشهد نموده نثاره زدند.

و حاجی محمد خود ادعای خروج کرده او باش و اجامره را بر سر خود جمع نمود، تولیت آستان قدس را به میرزا شمس الدین محمد که از اعزه و اعیان مشهد مقدس بوده

۱- ملک: علیقلی خان شاملو

۲- نم: حمیدی

داده، صاحب نستقی سرکار فیض آثار را به حسن نام مشهور به نمک کش^۱ داده و مشهد مقدس به مرتبه ای هرج و مرج شده که غروب آفتاب کسی از خانه خود به آستانه مقدسه نمی توانست رفت. و چون این خبر به هرات رفته افغان هرات نیز در تدارک حرکت افتاده، ملک حسین خان به مصلحت و فرموده حاجی محمد مذکور و چند نفر دیگر از اهل مشهد مقدس که چون مختلف مذکور می شد اسامی ایشان به قلم نیامد، نوشتجات در خفیه به ملک محمود سیستانی برادر ملک حسین^۲ مزبور نوشته قاصدی فرستاد. چون ملک محمود در آن وقت جمعیت و قشونی داشته او را خواهش نموده بودند و او نیز مدتی بود که در خیال و تدارک این مدعا بود. به ورود قاصد روانه شده به تاریخ یوم یکشنبه ششم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۳ م با استعداد و توپخانه و نقاره خانه و قشون نخی و لالویی و سیستانی و سایر ایلات متفرقه که در ایام محاصره اصفهان و فتورات خراسان در قضیه آن بر سر او جمعیت نموده بودند داخل ارض اقدس شده، در عمارت چهارباغ مجلس^۳ نموده بعد از صرف شیلان و انقراض^۴ مجلس، در همان روز خلعت و بالاپوش^۵ به جهت حاجی محمد مزبور فرستاده و حکومت سبزوار را به او مرجوع نموده.

حاجی محمد چون خود را صاحب خروج می دانست^۶ و چنین خیال داشت که ملک محمود را او آورده و حکام را باید خود تعیین نماید، از خلعت فرستادن بسیار ناخوش آمده خلعت را پس فرستاده و حکومت قبول نکرده، آن روز به درب خانه نرفته، روز دیگر که رفته با جمعیت و کثرت می رفت. دیگر هر وقت که سوار می شد، با آنکه به نزد ملک می رفت، با دسته خود یراق بسته و کثرت تمام می رفت و بعضی حرکات و گفتگوها می نمود که ملک محمود از آن حرکات او متوهم و بد مظنه شده. حاجی محمد نیز به دستور بر ملک^۷ بد مظنه و از آوردن او به مشهد مقدس نیز پشیمان [۴۳۶] و نادم گردیده. غرض که هر دو از یکدیگر متوهم و خایف شده در مقام دفع یکدیگر در آمده هر دو منتهز فرصت بوده، تا آنکه ملک محمود پیشدستی کرده، روز جمعه پانزدهم شهر جمادی الثانی مذکور جمعی را تعیین و مقرر کرده که غافل بر سر

۱- د، ملی و نم: نمک فروش

۲- ملک: برادر خود که از اولاد پادشاهان کیان بود نوشته...

۳- ملک: فرود آمده

۴- ملک: برهم خوردن مجلس

۵- ملک: بالاپوش سنگین

۶- د، ملی و آ: می دانست افتاده است

۷- ملک: از ملک

خانه حاجی محمد ریخته، اموال و اسباب او را تاراج و حاجی محمد مذکور در آن کثرت و ازدحام هجوم عام که دو سه هزار نفر سواره و پیاده از ملازمان ملک محمود و اهل شهر و اوباش و اجامره متجاوز بود که او دست به شمشیر تنها بیرون آمده خود را به آن کثرت زده، جمعی را مجروح و زخمی کرده. ذو نفر را کشته و خود را به سلامت از میان چنان کثرت و ازدحام عامی بیرون آورده از آنجا فرار نموده از شهر بیرون رفته خود را به یکی از دهات رسانیده، چند روز در آنجا بوده باز در تدارک خودسازی و جمعیت بود. مردم آنجا در مقام اطاعت درآمده تا حسب الواقع او را از خود مطمئن کرده، بعد از آن او را با چند نفری که^۱ با او متفق بوده اند به خدعه گرفته در همان روز ایشان را به شهر آورده به خدمت ملک محمود برده. ملک نیز^۲ او را با رفقا در همان روز به قتل رسانید^۳.

مقررأ عن ایام یاغیگری و خروج او: شش ماه که با تقی آقا و امین آقای مذکور متفق و رفیق بود [و شش ماه] که ادعای خروج نموده و خود را مستقل و صاحب اختیار کرد. [۴۳۷]

ملک محمود سیستانی برادر ملک حسین خان که در کرمان نایب بوده و او اولاد پادشاهان کیان است

بعد از آنکه محمود پسر میرویس افغان اصفهان را گرفته و ایران ملوک الطوائف و هرج و مرج شده، بعد از شورش مشهد مقدس و خروجی حاجی محمد بابا قدرتی و وقایعی که مذکور شد، ملک محمود مزبور در سیستان بوده به طمع مشهد مقدس به تون آمده و در تون دو سه هزار کس از اعراب نخی و لالویی و سیستانی بر سر خود جمع نموده. در آن بین نوشتجات از مشهد مقدس رسیده^۴ به نحوی که مذکور شد فوز عظیم دانسته تدارک خود را دیده^۵ روانه مشهد مقدس گردیده، به ایلغار تمام آمده. چون در مشهد مقدس سری و صاحب اختیاری نبوده، حاجی محمد مذکور و الواط و اوباش نیز بی حسابات می نمودند.

و از هرات نیز متواتر اخبار می رسید که افاغنه هرات نیز در تدارک حرکت و تسخیر مشهد مقدس اند و اصفهان را نیز افغان تصرف نموده. اهل مشهد مقدس نیز که از همه جا

۱- آ: که افتاده است

۲- ملک: نیز افتاده است

۳- ملک: بقتل رسانیده مستقل شد

۴- د، ملی: رسیده افتاده است

۵- آ: را دیده افتاده است

مایوس بودند، لابد و ناچار استقبال نموده ملک محمود را داخل شهر کرده. روز جمعه ششم شهر جمادی الثانی سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۳ م بود و در عمارت چهارباغ فرود آمده. در همان روز ورود به نحوی که مذکور شد بعد از صرف شدن شیلان که مجلس برهم خورده، خلعت و بالاپوش بسیار سنگینی به جهت حاجی محمد فرستاد و حکومت سبزوار را به او داده و او قبول نکرده، پیغام نموده که من هرگاه تو را آوردم و من حاکم تعیین می‌کنم چه، عیب دارد که حاکم سبزوار باشم. به هر تقدیر که هر دو از یکدیگر بدمظنه شده در مقام دفع یکدیگر برآمده. بالاخره ملک محمود پیشدستی کرده به نحوی که در تحت اسم حاجی محمد ثبت شده، جمعی را بر سر او تعیین نموده، حاجی محمد را گرفته با رفقاً به قتل رسانیده مستقل شده.

چون محمد بیگ چوله که در سر ولایت مشهد می‌بود، اطاعت نکرده نیامده بود، به تاریخ یوم سه‌شنبه ۲۷ شعبان^۱ مزبور ملک اسحق برادرزاده خود را بر سر او فرستاده، بعد از محاربه و مجادله بسیار محمد بیگ را گرفته به شهر آورده سنه مزبور از مشهد مقدس حرکت کرده روانه نیشابور شده نیشابور را محاصره نموده. تا مدتی هر روزه اهل نیشابور از قلعه بیرون آمده جنگ کرده باز به قلعه می‌رفتند. تا آنکه بالاخره به امان آمده بعد از مدتی محاصره و محاربات عظیمی قلعه را به تصرف داده. ملک محمود نیز از تقصیرات ایشان گذشته همگی را امان داده، ایشان نیز دروازه‌ها را گشوده ملک محمود را داخل کرده از دروازه سمت مشهد مقدس داخل شده و از دروازه سمت عراق بیرون رفته، دیگر توقف ننموده حکومت نیشابور [را] به ملک محمدعلی خان برادرزاده خود داده مراجعت به مشهد مقدس نموده و دو هزار تومان بر اهل مشهد حواله نموده به تدارک خود پرداخته. چون هنوز دم از اخلاص به صفویه می‌زد، ابوالقاسم بیگ^۲ جنیدی را با چند نفر دیگر به تبریز فرستاده عریضه به خدمت نواب شاه طهماسب ثانی پسر نواب مالک رقاب که به تبریز جلوس کرده سگه زده بود، نوشته در جزو به جاسوسی و تحقیق احوال شاه طهماسب و اوضاع اردو و قشون او فرستاده، تا مراجعت ابوالقاسم مذکور با مردم مدارا و مماشاتی می‌نمود.

تا آنکه ابوالقاسم بعد از مدتی قریب یکسال مراجعت نموده. چون اوضاع شاه طهماسب و احوال اردوی معلی را حسب‌الواقع ملاحظه و بر چگونگی امور مطلع [۴۳۸] شده، تحقیق جزئیات احوال امرا و اهل اردو را نموده ارقام چند بنا بر مصلحت کار خود گرفته معاودت به مشهد مقدس کرده. بعد از ورود جاسوس مزبور به مشهد

و خاطر جمعی از اوضاع پادشاه و اردوی معلی، [ملک محمود] اظهار نسب و داعیه خروج نموده، چون از^۱ سلسله اولاد پادشاهان کیان خود را می دانست، بنای سلطنت گذاشته. کلاهی تصرف نموده مشتمل بر چند ترک و آن را^۲ مکمل به جواهر کرده. تختی نیز ساخته از اسباب سلطنت. چیزی که درست کرد تخت و کلاهی بود و بعد از آن جلوس کرده سکه به اسم خود زده. جمعی از اهل مشهد مقدس را به قتل رسانده، بعضی از اسباب و ظروف طلا و نقره که در آستانه مقدسه در سرکار حضرت باقی مانده بود شکسته، به جهت تدارک خود سکه کرده. از یک سمت تا نیشابور در تصرف او بود و از سمت سر ولایت تا جنابد میانولایت^۳ که آن نیز شش هفت فرسخ می شود. تا آنکه خبر به آذربایجان رفته اردوی شاه طهماسب در تبریز بوده^۴، رضاقلی خان غلام را به سرداری خراسان تعیین کرد، مأمور به گرفتن ملک محمود و تسخیر مشهد مقدس شده. و به تاریخ جمعه ۴ جمادی الثانی سنه ۱۱۳۶ ق / ۱۷۲۴ م رضاقلی خان مشارالیه به حوالی مشهد مقدس آمده. ملک محمود نیز دو سه هزار کس از نخعی و لالوبی و جماعت متفرقه به سر راه فرستاده. مکرر میانه ایشان محاربات شده. بالاخره ملک محمود کوچ و بنه و تبعه و اسباب خود را تمامی در قلعه ارگ مشهد مقدس که در سمت دروازه سراب خود ساخته بود گذاشته و غیری را بیرون کرده. قلعه مزبور را مختص کسان و منسوبان خود نموده، جمعی از قدیمی و منسوبان خود مستحفظ در آنجا تعیین نموده. برجهای شهر را نیز به^۵ اهل شهر سپرده و خود با قشون و توپخانه بیرون رفته.

چون این خبر به رضاقلی خان رسیده از راه بی قوتی^۶ و بی تدبیری حيله‌ای به خاطرش رسیده، نوشتجات به اعزه و اعیان اهل مشهد مقدس نوشته که «ملک محمود را گرفته قشون او را شکست داده، اینک ما خود وارد شهر می شویم باید به رسیدن نوشته، دروازه‌ها را گشوده منسوبان ملک محمود را گرفته مال او را تاراج و قشون قزلباش را داخل نمایند و شهر را به تصرف داده کوتاهی ننمائید» و وعده و وعید بسیار نموده. مردم مشهد مقدس به سبب وقایع و صدمات ایام هرج و مرج و خرابی و بی حسابات که بر ایشان واقع شده بود، این نوشته را فوز عظیم دانسته به رسیدن نوشتجات [مزبوره از

۱- آ: در

۲- دولی: او را

۳- ملک: کوناباد میانولایت، آ: جنابد یا کوناباد افتاده است

۴- ملک: از آنجا رضاقلی...

۵- آ: به افتاده است

۶- د: بی وقوفی

شوق^۱ تأمل و تحقیق نکرده همگی جمعیت کرده دروازه‌ها را گشوده، قشون رضاقلی خان را داخل شهر کرده، منسوبان و ملازمان ملک^۲ و نخعی و لالویی در هر جا بود اوباش و اجامره شهر و قشونی که داخل شده بودند گرفته برهنه کرده. دو روز و^۳ دو شب شهر در تصرف قشون رضاقلی خان بوده. چون هنوز جنگی نشده ملک محمود را ندیده بودند، رضاقلی خان خود داخل شهر نشده در قلعه مشهور به قلعه حاجی تراب که در حوالی شهر است مانده، قشون را به سرکردگی هابیل خان سپاه منصور^۴ حاکم اسفراین^۵ به شهر فرستاده.

غرض که بعد از آنکه خبر داخل شدن قشون رضاقلی خان به شهر و گرفتن قلعه به ملک محمود رسیده، بدون تأمل با^۶ توپخانه و قشون خود مراجعت به شهر نموده از همان دروازه ارگ که اطفال و کوچ او در آنجا بود، داخل شهر شده از همان سمت ارگ [۴۳۹] جمعی را بر بالای مردرو بروج فرستاده، چند توپ از همان دروازه ارگ و چند زنبورک از همان دو سه برج به سمت شهر خالی کرده. به محض رسیدن خبر ورود ملک به قلعه ارگ و صدای توپ و تفنگ، چون دولت صنویه به آخر رسیده خرابی مشهد مقدس و اهل آن مقدر شده بود، قشون رضاخانی بدون جنگ و جدال به محض چند^۷ غنیمتی که در آن دو روز در شهر به دست آورده بودند برداشته در همان روز از شهر بیرون رفته. هر دسته و هر طایفه آنچه به دست آورده غنیمت دانسته، به خانه و ولایت خود رفته. رضاقلی خان در بیرون شهر مانده با معدودی چند و ملک محمود مجدداً قلعه مشهد مقدس را تصرف و اول در مقام قتل اهل شهر درآمده، بعد از آنکه از قتل ایشان گذشته شهر را تاراج فرموده به اصطلاح «انشاءالله داد»^۸ کرده. جماعت نخعی و لالویی و سیستانی و سایر ایلات متفرقه و اوباش و اجامره به خانه‌ها ریخته به نحوی تاراج نموده که تمامی اهل شهر و اعزه و اعیان خصوصاً محله حیدری خانه که چندین روز متواری در خرابه‌ها و قبرستانها مخفی بوده، بعد از آن تا مدتی به روی زمین و شبها در تاریکی می‌بودند [به طوری] که کسی بالقوه بر تحصیل چراغی نبوده، مگر

۱- آ: درون قلاب افتاده است

۲- دولتی: ملک محمود

۳- آ: و افتاده است

۴- نم: سپاه منصور

۵- آ: اسفراین افتاده است

۶- آ: با افتاده است

۷- آ: چند افتاده است

۸- ملک: الله داد، ملی: با اطلاع ایشان الله داد...

جمعی که در آنوقت همراه ملک بیرون رفته [و] منسوبان و زنان ایشان نیز با منسوبان ملک متفق بودند. [و مردم تاخت خورده^۱] تا مدتها بلکه چند سال در کمال تنگی و عسرت گذرانیده.

به هر تقدیر که مشهد مقدس و توابع آن و نیشابور و بعضی دهات و مزارع در تصرف او بوده، تا آنکه در سنه ۱۱۳۸ ق / ۱۷۲۶ م نواب شاه طهماسب پسر نواب مالک رقاب که قبل از این کیفیت احوال او مجملأً مذکور و ثبت شده در تبریز جلوس فرموده. با قشون عراق و معاضدت قشون قاجار استرآباد به سرکردگی فتحعلی خان قاجار به خوشان آمده به معاونت و کومک و امداد بندگان ثریامکان ندرقلی بیگ افشار که بالاخره سلطنت ایران و توران بلکه هندوستان نیز با آن علیحضرت قرار یافته، تسخیر ممالک هندوستان نیز نموده و این همه امور اسباب^۲ طلوع آفتاب دولت آن اعلیحضرت بوده. بای تقدیر که در بیست و هفتم شهر محرم سنه ۱۱۳۸ ق / ۱۷۲۵ م در رکاب نواب شاه طهماسب از سمت کوهسنگی وارد حوالی ارض اقدس و در خواجه ربیع که یک فرسخی شهر است نزول اجلال فرموده و حوالی و اطراف آن را مضرب^۳ خیام نصرت فرجام ساخته، مشهد مقدس را محاصره نموده. منشور دولت خداداد و سلطنت قوی‌البنیاد ایران و توران در عالم قضا و قدر در مشیت ملک داور به نام نامی و اسم سامی ندرقلی بیگ افشار موسوم به نادرشاه مقدر و مقرر بوده و بنابر مصلحت وقت هنوز از پرده جفا جلوه ظهور ننموده، به جهت تدارک اسباب و بنه و فتح بعضی ابواب در خلوتخانه التجاب مخفی بود. نهایت آنچه می فرمودند، که اکثر آنها به حسب ظاهر خلاف ضابطه و رویه می نمود و آنچه نواب شاه طهماسب می کردند، گویا هر دو بدون اختیار و اسباب تقویت و انتظام و تدارک مهام دولت خداداد نادری و انقراض و انهدام بنای دولت صفوی بوده. به سبب مخالفت و حرکات فتحعلی خان قاجار بعضی ارادات و خیالاتی که در خاطر داشته بروز نموده. هر چند که او در مقام دفع نواب ثریا مکان ندرقلی بیگ بوده به مضمون لایحیق مکرالنبی الاباهلی^۴ با وجود کمال استعداد [۴۴۰] و اتفاق قشون قاجار و ترکمان استرآباد و سایر مواد قوی‌البنیاد که با او بود، مورد غضب و سخط پادشاهی گردیده.

طرف عصر روز پنجشنبه هفتم شهر ربیع‌الاولی بود که نواب شاه طهماسب به تدابیر

۱- درون قلاب فقط در ملک است

۲- آ: اسبان!

۳- نم: متصرف

۴-... لایحیق المکرالتنبی الاباهله سوره ۳۵، آیه ۴۳ - ۳۸

چند که مهید شده بود هر دو را به خلوت طلبیده به عنوان مزاح و شوخی به نواب ثریامکان ندرقلی بیگ معظم‌الیه^۱ فرموده که «ندرقلی بیگ هرگاه بفرمائیم^۲ که فتحعلی خان بگیر می‌توانی» عرض [کرد] که «هرگاه بفرمایی البته می‌گیریم» و فتحعلی تبسم می‌نموده تا آنکه به شوخی فرمودند که «بگیر». نواب ندرقلی نیز دفعه‌تاً فتحعلی خان را گرفته، شال کمر خود را باز کرده دستهای او را بسته. آنوقت فتحعلی خان [در] یافته که این تدبیر بوده دست بسته چاره نتوانسته. هر چند عجز و^۳ الحاح نموده فایده نبخشیده. دست بسته از خلوت بیرون آورده به چادر میر یوسف سلطان مین‌باشی خویی برده. در همان وقتی که فتحعلی خان را در خلوت گرفته در بیرون نیز جعفر بیگ و محمد علی بیگ و محمد بیگ پسرهای اسکندر بیگ قاجار عموی فتحعلی خان را نیز با چند نفر دیگر از رؤسای عمده قاجار گرفته مقید و محبوس کرده. محمد حسین آقای قاجار مشهور به حسین چپوق که از جمله رؤسای عمده قاجار بود، سوار شده فرار نموده. در دو شبانه روز از مشهد مقدس به استرآباد رفته و جماعت ترکمانیه که با فتحعلی خان متفق بودند نیز فرار نموده. غرض که^۴ در همان روز فتحعلی خان را به قتل رسانیده.

چون فتحعلی مزبور در جزو با ملک محمود متفق بوده میانه ایشان مراسلات و تمهیدات می‌شده. این خبر که به ملک رسیده او نیز مأیوس گردیده. به هر تقدیر که بعد از این مقدمه تمامی امور برای مصلحت نواب ثریامکان ندرقلی بیگ ملقب به طهماسب قلی خان [که در آخر موسوم به نادرشاه گردید، شده بود^۵]. چون از مقدمه تشویشات خیالات فتحعلی^۶ مزبور فارغ شده به محاصره مشهد مقدس و دفع محمود پیچیده. بعد از محاربات متوالیه متواتره و شدت محاصره و اتفاق و خواهش اهل شهر تمامی، طلوع صبح یوم دوشنبه ۱۶ شهر ربیع‌الاولی ۱۱۳۸ ق / ۱۷۲۶ م اهل شهر دروازه را گشوده. نواب ندرقلی بیگ که بعد از قتل فتحعلی خان به منصب قورچی‌باشیگری سرافراز گردیده بود با جماعت افشار قرقلو داخل شهر شده، به زیارت روضه مقدسه منوره مشرف و سرافراز گردیده. ملک محمود فرار نموده در آستانه مقدسه متحصن و نواب شاه طهماسب نیز طرف عصر روز مزبور داخل شهر شده. بعد از استسعاد^۷ به

۱- ملک: مشارالیه

۲- دولی: بفرمایم

۳- آ: و افتاده است

۴- ملک: غرض که افتاده است

۵- ملک: درون قلاب افتاده است

۶- دولی: فتحعلی خان مزبور

۷- د، ملی و نم: استعداد

سعادت زیارت، در کشیک خانه مبارکه توقف و آنشب در آنجا به سر برده، روز دیگر که عمارت چهارباغ را فرش نمودند، بندگان اقدس نزول اجلال را در چهارباغ فرموده. نواب ثریامکان قورچی باشی به انتظام امور سلطنت و نظم و نسق مملکت و جمع آوری قشون و سپاه و رعیت و آبادی ولایت پرداخته.

بعد از چندی که بعضی وقایع و سوانح واقع و سانس شده که تفضیل آن طولی دارد و بنابراینکه بنای این نسخه بر اجمال است تفصیل داده نشده است. در بین آن مراتب^۱ معلوم شد که ملک محمود با وجود گرفتاری با عمل خود و وقوع وقایع و مفاسد چند، در جزء با جمعی از جهال تمهیدات و خیالات فاسده نموده. در تدابیر باطله نوشتجات از او به دست آمده ظاهر شد که در مقام خدعه و نفاق بوده و در تدبیر و خیال فساد و طغیان است. خون ناحق مظلومان اهل مشهد که در ایام دولت خود کرده بود او را گرفته [آتش و آه مظلومان در کانون انتقام الهی افروخته، مستقم حقیقی در مقام انتقام در آمده]^۲، چاشت روز شنبه ۴ رجب سنه ۱۱۳۹ ق / ۱۷۲۷ م آن مردود را با ملک اسحق و ملک محمد علی برادرزاده‌های آن مرحوم به فرموده نواب ثریا مکان^۳ قورچی باشی، قلیچ خان بیگ داروغه بازار ارض اقدس که محمد صالح بیگ^۴ برادر او را، آن مردود کشته بود، به قتل رسانید.

مقرراً ایام عمر آن مردود: چهل سال.

المقرر مدت ایام دولتش: چهار سال و شش ماه [۴۴۱].

۱- ملی و نم: غرضه در بین المراتب

۲- ملک: درون قلاب افتاده است

۳- ملک: ثریا مکان افتاده است

۴- ملک: محمد صالح بیگ افتاده است

[ضمیمه]

از بابت مقتول و متوفی ایام محاصره^۱

از بابت مقتول و متوفی ایام محاصره که این فقیر بی بضاعت [به موجب این دفتر^۲] از ابتداء محاصره، خود در اصفهان عامل دیوان بوده که محمود مردود پسر میرویس افغان غلیجایی در سنه ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲ م هزار و یکصد و سی و چهار از هجرت از قندهار آمده و اصفهان را محاصره نموده، نه ماه اصفهان محصور بوده. در^۳ اصل شهر قحط شده به مرتبه ای که جانوران حلال و حرام آنچه بوده خورده اند و بعد از آن گوشت میته. و چند نفر از زنان را گرفتند که اطفال را غافل گرفته می کشته اند و قورمه و یخنی می کرده می فروخته اند.

بای تقدیر که بعد از نه ماه محاصره که اهل اصفهان و پادشاه و امرا تمامی از شدت قحط به امان آمده، امرا پادشاه را برداشته از شهر به فرح آباد که در بیرون شهر است نزد محمود مردود برده. پادشاه جیقه را از سر خود برداشته بر سر محمود زده.

و در روز سیزدهم محرم سنه ۱۱۳۵ ق / ۱۷۲۲ م امان الله وزیر اعظم محمود طرف عصری با جمعی از افغانه داخل اصفهان گردیده، بعد از ورود به شهر که اصفهان را به تصرف درآورده پادشاه را در عمارت آینه خانه که همیشه خلوت پادشاه بوده محبوس نموده. کشیکچیان افغان قرار داده^۴ و مقررری به جهت پادشاه نمودند^۵ و از تالار چهل ستون عمارت پادشاهی مجلس کرده، تمامی سرکردگان و رؤسای افغانه را و

۱- محمد محسن در پایان کتاب خود ضمن درج عجایب، غرایب و قحطی های مهم دنیا یکبار دیگر محاصره و قحطی اصفهان و آمار کشته های آن را به گونه فوق آورده است

۲- آ: درون قلاب افتاده است

۳- د: از

۴- آ: تعیین کرده

۵- آ: قرار داده

امرای قزلباشیه را در مجلس نشانیده و شیلان کشیده، بعد از شیلان سیاههٔ اموات را که از گرسنگی مرده بودند که دفن نشده و کشته‌هایی که در سر سیه‌ها در دور شهر قلعه‌داری و شهربندی بوده افغان به قتل رسانیده بود، حسب‌الفرموده آن مردود شماره و سیاهه نموده بودند، به نظر شقاوت اثر آن ملعون مطعون دنیا و عقبی رسانیده، یعنی آنچه در ابتداء محاصره در شش ماه اول که مردم [را] جانی بوده و^۱ اموات خود را دفن می‌نمودند و جمعی که از شهر فرار کرده در عرض راه دهات به قتل رسیده و برطرف شده بودند: هفتصد هزار نفر.

حواشی و تعلیقات

ص ۴۲، س ۵: عین عبارت تاریخ گزیده چنین است:

«شیخ صفی‌الدین اردبیلی در حیات است و مردی صاحب وقت و قبولی عظیم دارد و به برکت آنکه مغول را به او ارادت می‌تمام است بسیاری از آن قوم را از ایذا به مردم رسانیدن باز می‌دارد و این کاری عظیم است»^۱

ص ۴۲، س ۱۱: ابن بزاز توکلی نویسنده کتاب صفوة الصفا که عموم مورخین صفویه اجداد شاه اسماعیل را با استفاده از نوشته او معرفی کرده‌اند (معاصر شیخ صدرالدین پسر شیخ صفی‌الدین اردبیلی)، اجداد شیخ صفی را به امام موسی کاظم (ع) می‌رساند^۲، اما احمد کسروی در تحقیقی مفصل مدعیست که صفوة الصفا در عصر شاه طهماسب اول بنا به میل و خواسته شاه دستکاری شده است و در اصل آن، به سید بودن شیخ صفی اشاره‌ای نشده است.^۳

ص ۴۴، س ۱۳: دیار بکر منطقه کردنشین ترکیه فعلی و کوچکترین ولایت از ولایات سه گانه‌ای بود که ایالت جزیره را در قدیم تشکیل می‌دادند و همگی در ساحل دجله علیا یا در شمال آن بودند. مرکز این ولایت شهر آمد بود که برخی از جغرافیایان قدیم مانند اصطخری به صورت حامد که همان آرمیدای رومی باشد نوشته‌اند، بعدها به نام دیار بکر معروف گردید^۴. «قلعه بسیار مرتفع محکمی دارد که بر دور آن قلعه شیرماج و خندق محکمی بوده است»^۵

ص ۴۴، س ۱۸: شاردن سیاح فرانسوی داغستان را کشوری کوهستانی و بزرگ و به اشتباه در شمال شرق دریای خزر و هم سرحد با سرزمین مسکوی (روسیه) ذکر می‌کند^۶. در حالی

۱- مستوفی، حمدالله: تاریخ گزیده، به اهتمام عبدالحسین نوایی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۶۷۵.

۲- ابن بزاز توکلی: صفوة الصفا، نسخه خطی کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره ۴۲۵۱، برگ ۱۰.

۳- کسروی، احمد: «نژاد و تبار صفویه» آینده، سال ۲، ص ۳۶۵ - ۳۵۷ و ۴۹۷ - ۴۸۹ و ۸۱۲ - ۸۰۱.

۴- دهخدا، علی اکبر: لغت نامه دهخدا، زیر نظر دکتر معین، دانشگاه تهران، تهران، ۱۳۳۷ خورشیدی.

۵- سیف‌الدوله سلطان محمد: سفرنامه سیف‌الدوله، تصحیح و تحشیه علی اکبر خدایرست، نشر نی ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۱۹۰.

۶- شاردن: سیاحتنامه شاردن، ترجمه محمد عباسی، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ج دوم ص ۳۷۸.

که این منطقه در شمال غرب دریا و شمال جمهوری فعلی آذربایجان است.
ص ۴۴، س ۱۹: آن طرف رود کر در ساحل دریای خزر جایی که سلسله جبال قفقاز به دریا فرو می‌رود، ایالت شیروان واقع است. کرسی این ایالت شماخیه بوده که اکنون شماخی یا شماخا خوانده می‌شود.^۱

ص ۴۵، س ۱۶: فرخ یسار از شیروانشاهان بود که در سال ۸۶۸ ق / ۱۴۶۴ م جانشین پدرش خلیل شد.^۲ وی در سال ۸۷۳ ق ۱۴۶۹ م در جنگ بین اوزون حسن و ابوسعید تیموری جانب اولی را گرفت و با خراب کردن پلهای رودخانه ارس پشت سر لشکر ابوسعید و ممانعت از فروش غله به آنها نقشی مهم در پیروزی اوزون حسن ایفا کرد.^۳ فرخ یسار در سال ۸۹۲ ق ۱۴۸۷ م از شیخ حیدر صفوی و قزلباشان تابع او شکست خورد، اما با دخالت نیروهای یعقوب بیگ آق قوینلو بر ضد قزلباشان، ورق برگشت و شیخ حیدر کشته شد.^۴ سرانجام در سال ۹۰۶ ق ۱۵۰۱ م اسماعیل صفوی نوجوان در نبرد انتقامی فرخ یسار را شکست داد و به حکومت سی و هفت ساله شیروانشاه پایان داد. فرخ یسار در همین جنگ کشته شد.^۵

ص ۴۵، س ۱۹: به نوشته صاحب عالم آرای شاه اسماعیل طبرسران ناحیتی به نزدیک شیروان و حدود دربند است^۶، و به نوشته مصحح ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب همان داغستان کنونی است که در شمال جمهوری آذربایجان قرار دارد.^۷

ص ۴۵، س ۲۳: قلعه اصطخر در شمال غربی جلگه مرو دشت از استان فارس قرار گرفته است. در این مکان سه کوه منفرد و مجزا از یکدیگر در وسط صحرا به دنبال هم واقع شده‌اند که نام آنها قلعه شکسته و اشکنوان و استخر است. بر بالای کوه سوم قلعه معروف اصطخر از طرف عضدالدوله دیلمی ایجاد گردیده است.^۸ نویسنده فارسنامه ناصری علت نامگذاری این

۱- لسترنج: جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، ترجمه محمود عرفان، علمی و فرهنگی تهران، ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۱۹۳.

۲- هیتس، والتر: تشکیل دولت ملی در ایران، ترجمه کیکاووس جهانداری، خوارزمی تهران ۱۳۶۲ خورشیدی، چاپ سوم، ص ۶۹.

۳- همان کتاب، ص ۶۷.

۴- یحیی، بن عبداللطیف: لب التواریخ، بنیاد گویا، تهران ۱۳۶۳ خورشیدی، ص ۳۹۰-۳۸۹.

۵- همان کتاب، ص ۳۹۳-۳۹۲.

۶- ناشناس: عالم آرای شاه اسماعیل، تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۶۳۱.

۷- امیر محمود بن میر خواند: ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، به کوشش غلامرضا طباطبایی، موقوفات دکتر محمود افشار یزدی تهران، ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۳۴۹.

۸- اشراقی، احسان: «چشم اندازی به قلعه‌های اصطخر و قهقهه در روزگار صفویه»، مجله هنر و مردم، سال دوازدهم، ش ۱۴۲، ص ۲۴-۱۶.

قلعه را وجود تالابی بزرگ بر کوه سوم ذکر می‌کند^۱ و صاحب فارسنامه ابن بلخی می‌نویسد: «بلوک اصطخر از حد خفرک تا آخر رامجرد بود مسافت چهار فرسنگ در عرض ده فرسنگ»^۲.

ص ۴۶، س ۷: گنجی از شهرهای منطقه‌ای است که در قدیم به آن ازان می‌گفتند. روسها بعداً نام آن را الیزابت پل گذاشتند و بعد از انقلاب اکتبر در زمان حاکمیت کمونیستها به کیروف آباد تغییر نام یافت. سرانجام با فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و استقلال جمهوری آذربایجان هم اکنون به نام قدیمی اش گنجی خوانده می‌شود.

«یاقوت می‌نویسد که جزه به فتح جیم اسم شهر بزرگی در اران است و آن بین شیروان و آذربایجان واقع است و مردم آن را گنجی خوانند و بین آن و برذعه شانزده فرسنگ است. حمدالله مستوفی می‌نویسد گنجی از اقلیم پنجم است. شهر اسلامی است در سنه تسع و ثلاثین هجری ساخته شده. شهری خوش و مرتفع بود»^۳.

ص ۴۷، س ۶: سلطان حیدر در منطقه تبرسران کشته شد در حالیکه شماسی یکی از روستاهای اطراف اردبیل است. در اینجا محمد محسن اشتباه کرده است.

ص ۴۷، س ۹: کارکیا میرزا علی از سلاطین مستقل کیا بیان گیلان بود که در سال ۸۸۳ هـ ق / ۱۴۷۷ م بعد از سلطان حسن به قدرت رسید و پس از ۲۷ سال بر اثر اختلافات داخلی در سال ۹۱۰ هـ ق / ۱۵۰۴ م معزول و یکسال بعد کشته شد^۴.

ص ۴۸، س ۹: به نوشته قاضی احمد قمی^۵ ارجوان از بلوک استاره (به قول امیر محمود ابن میرخواند سناره^۶) بوده که منظور آستارا و خود از ملحقات لاهیجان به شمار می‌رفته است. ص ۴۸، س ۱۷: کوکجه و تنگریادنکیز همان محلی است که از زمان فتحعلی شاه قاجار

۱- حسینی فسایی، حاج میرزا حسن: فارسنامه ناصری، تصحیح و تحشی منصور رستگار فسایی، امیرکبیر، ۱۳۶۷ خورشیدی، ج دوم، ص ۱۵۲۸.

۲- ابن بلخی: فارسنامه، به اهتمام لسترنج و آلن نیکلسون، دبای کتاب تهران ۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۲۶. برای توضیح بیشتر درباره ولایت اصطخر و قلعه آن ر. ک: اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: مرآت البلدان، به کوشش پرتو نوری علاء و محمد علی سپانلو، اسفار تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، ج اول، ص ۱۰۴-۹۸.

۳- مشکور، محمد جواد: نظری به تاریخ آذربایجان و آثار باستانی و جمعیت شناسی، انجمن آثار ملی تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۱۱-۱۰.

۴- برای آگاهی از جزئیات تاریخ حکومت کارکیا میرزا علی ر. ک علی بن شمس الدین حاجی حسین لاهیجی: تاریخ خانی، تصحیح و تحشی منوچهر ستوده، بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۲ خورشیدی، ص ۱۷۲-۱۲.

۵- قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۴۸.

۶- امیر محمد بن میرخواند، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب، ص ۸۶.

باعث جنگ دوم ایران و روسیه شد.^۱ این منطقه ییلاقهایی در حوالی دریایچه گوگچه در شمال شرقی ایروان و جنوب کارتیل است.^۲

ص ۴۸، س ۲۲: به نوشته حمدالله مستوفی محمود آباد در صحرای گاویاری و در کناره دریا واقع شده است.^۳ جنگ اوزن حسن آق قوینلو و ابوسعید تیموری در سال ۸۷۳ ق / ۱۴۶۹ م در این منطقه درگرفت.^۴ محمود آباد امروز دهی است از بخش نمین شهرستان اردبیل و در دوازده کیلومتری راه شوسه آستارا به اردبیل قرار دارد.^۵ کاترینوز نوی ونیزی در اوایل کار صفویان محمود آباد را چنین معرفی می‌کند: «دژ محمود آباد غنی است چون در کنار دریای باکو قرار گرفته است که از آنجا تا تبریز هشت روز راه است و از مازندران و دیگر نقاط کشتیهای پر از کالا به مقصد تبریز و شماخی و تمام ایران به این بندر وارد می‌شود».^۶

ص ۴۸، س ۲۲: وزیر اعظم از ارکان هفتگانه حکومت صفوی به شمار می‌رفت. در اواخر صفویه لقب آن اعتمادالدوله بود. در زمان شاه اسماعیل این مقام را وکیل می‌نامیدند. انتصابات مقامات مختلف و اداره امور مالی کشور با این مقام بوده است.^۷

ص ۴۸۷ س ۲۳: مؤلف تذکرة الملوك وظایف صدر را اینگونه شرح داده است:

«مجبلاً لازمه منصب مطلق صدارت تعیین حکام شرع و مباشرین اوقاف تفویضی و ریش سفیدی جمع سادات و علما و مدرسان و شیخ الاسلامان و پیش‌نمازان و قضاة و متولیان و حفاظ و سایر خدمه مزارات و مدارس و مساجد و بقاع‌الخير و وزرای اوقاف و نظار و مستوفیان و سایر عمله سرکار موقوفات و محرران و غسالان و حفاران با اوست»^۸

کمپفر آلمانی که زمان شاه سلیمان صفوی در اصفهان به سر می‌برده است، صدر را

۱- نفیسی، سعید: تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران، بنیاد، تهران ۱۳۶۸ خورشیدی، چاپ هشتم، ج ۲، صص ۱۰۳ و ۱۲۵ و نیز قائم‌مقامی، جهانگیر: نامه‌های سیاسی و تاریخی سیدالوزراء قائم‌مقام فراهانی، دانشگاه ملی ایران، تهران ۱۳۵۸ خورشیدی، صص ۳۶، ۴۰.

۲- جهانگشای نادری، صص ۶۹۲ و ۷۸۷.

۳- مستوفی، حمدالله: نزهة القلوب، به کوشش محمد دبیر سیاقی، کتابخانه طهوری تهران ۱۳۳۶ خورشیدی، ص ۱۰۴.

۴- والتر هینس، تشکیل دولت ملی در ایران، ص ۶۹.

۵- مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان، ص ۴۰-۳۹.

۶- نویسندگان ونیزی: سفرنامه‌های ونیزیان در ایران، ترجمه منوچهر امیری، خوارزمی، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، سفرنامه کاترینوزنو، ص ۲۴۸.

۷- مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۸۲-۸۱.

۸- تذکرة الملوك، ص ۲.

مهمترین مرجع برای تفسیر فقه شیعی و در رأس روحانیان ایران معرفی می‌کند.^۱ سانسون نیز با اشاره به اینکه صدر رئیس روحانی تمام کشور است می‌نویسد که او بالاتر از همه شخصیتها در طرف راست شاه می‌نشیند.^۲

ص ۴۸، س ۲۴: اصطخری نخجوان را که آن موقع نشوی نامیده می‌شد از شهرهای کوچک آذربایجان معرفی می‌کند.^۳ یک مسافر روسی که پس از جنگهای ایران و روسیه در زمان قاجار از آنجا گذشته است، می‌نویسد:

«سابق بر این سی هزار عمارت در این شهر بوده، ولی فعلاً به زحمت به هزار می‌رسد... نخجوان را رودخانه کوچکی به دو قسمت منقسم کرده آبشار کوچکی در آن تشکیل می‌دهد.»^۴

ص ۴۹، س ۲۵: در سفرنامه ملگونف که نیمه قرن نوزدهم میلادی در شمال ایران سفر کرده است قلعه گلخندان یا خندان را اینگونه توصیف شده است:

«چون شهر قدیم گرگان ویران شد مردم آنجا رو به استرآباد نهاده آغاز بزرگی نهاد و چندان وسعت یافت که به دو ورستی کوهی که قلعه خندان نام دارد رسید. آن قلعه از آلات و ادوات (مصالح ساختمانی) آتشکده که در آنجا ساخته بودند، بنا شد.»^۵

ص ۵۰، س ۱۰: مؤلف لب‌التواریخ که خود همراه اردوی شاه اسماعیل بوده است، از آتش زدن مرادیگ، شکنجه، قتل و سوزاندن جسد حسین کیا گزارش داده است. او برخلاف محمد محسن تعداد کشته‌ها را هزار نفر ذکر می‌کند.^۶

ص ۵۱، س ۲: دو پست مهرداری در تشکیلات دربار صفوی وجود داشته است: مهردار مهر همایون و مهردار مهر شرف نقاد:

«شغل مهرداری در قدیم‌الایام آن بوده که ارقام وزارت‌ها و استیفاها و کلاتری‌ها و سیورغالات و معافیات و تیولنامجات امرا و حکام و غیره را بعد

۱- کمپفر، انگلبرت: سفرنامه کمپفر، ترجمه کیکاووس جهاندار، خوارزمی، تهران ۱۳۶۳ خورشیدی، ص ۱۲۱.

۲- سانسون، مارتین: سفرنامه سانسون - وضع کشور شاهنشاهی ایران در زمان شاه سلیمان، ترجمه تقی تفضلی، ابن سینا، تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۳۸.

۳- نقل از مشکور، نظری به تاریخ آذربایجان ص ۴۰ - ۳۰.

۴- دوکوئر بوئه، مورس: مسافرت به معیت سفیرکبیر روسیه، ترجمه محمود هدایت، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۸ خورشیدی، ص ۹۳ و نیز ر. ک سیاحتنامه شاردن، ج ۲، ص ۳۸۹ - ۳۸۷.

۵- ملگونف: سفرنامه ملگونف به سواحل دریای خزر، تصحیح، تکمیل و ترجمه مسعود گلزاری، داجو تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۶۲.

۶- یحیی بن عبداللطیف، لب‌التواریخ، ص ۳۹۸.

از ثبت دفاتر، به مهر ثبت مهر همایون که نزد مهرداد مزبور است و در ضمن ارقام در گوشه عنوان مهر می‌نموده...»^۱.

مهرداران مهر شرف نفاذ هم گوشه همین ارقام و احکام را مهر می‌کرده‌اند «و چنانچه صاحبان مناصب رقم منصب خود را به جهت مدافعه رسوم مقرر به مهر مهرداران نمی‌داده‌اند، تصدیق رسوم مقرر خود را از سر رشته دفاتر توجیه دیوان اعلیٰ مشخص و معین و به قلم ارباب حوالات دیوانی داده، عوض از وجوه معینه باز یافت و ارقام مناصب، خود به مهری که نزد مهرداران ضبطست می‌رسیده یا نمی‌رسیده رسوم مستمری خود را اخذ می‌نموده‌اند»^۲.
ص ۵۱، س ۳: پرناک نام یکی از دو قبیله مهم ایل بزرگ آق قویونلو بود.^۳

ص ۵۱، س ۷: سید محمد کمونه متولی حرم حضرت علی (ع) در نجف بود. وی به جرم طرفداری از قزلباشها به دستور بایرک سلطان حاکم بغداد زندانی شد. با رسیدن سپاه شاه اسماعیل به اطراف بغداد، هواداران شیعه سید محمد شورش کردند و او را از زندان آزاد ساختند. با کمک سید محمد و طرفدارانش بغداد به دست قزلباشها افتاد.^۴ وی بعداً در جنگ چالدران کشته شد.^۵

ص ۵۱، س ۱۹: مرو شهری قدیمی در شمال شرقی خراسان بوده است که خرابه‌های آن اکنون در غرب کشور جمهوری ترکمنستان باقیست. این حوقل می‌نویسد که این شهر در زمین هموار و دور از کوههاست و از چهار دروازه آن به نامهای سنجان، در سکان، بالین و دروازه جانب مسجد جامع نام می‌برد.^۶ مؤلف کتاب روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات دربارهٔ مرو چنین نوشته است:

«دیگر از شهرهای نامور و ولایات معتبر خراسان بلدهٔ مرو شاهجان است که تختگاه پادشاه با انتباه سلطان سنجر سلجوقی بوده و آن دو مدینه است یکی مرو کهنه که سلطان سنجر مذکور ساخته و حالا ویران است و گنبد و مرقد او آنجاست و آن از عظیم عمارات ممالک عالم است و همچنان در غایت استواری است که خلل را بدان راه نیست دوم مرو جدیدست... و این بلده ایست عظیم و با وسعت و منفعت و مزروعات و محصولات بسی حد و

۱ و ۲- تذکرة الملوك، ص ۲۶-۲۵.

۳- سومر، فاروق: نقش ترکان آناتولی در تشکیل و توسعهٔ دولت صفوی، ترجمهٔ احسان اشراقی و محمد تقی امامی، نشر گستره، تهران ۱۳۷۱ خورشیدی، ص ۶۸.

۴- عالم‌آرای شاه اسماعیل، ص ۱۶۷-۱۶۲.

۵- جهانگشای خاقان، ص ۵۰۰.

۶- ابن حوقل: سفرنامهٔ ابن حوقل، ترجمه و توضیح جعفر شعار، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶ خورشیدی، ص ۱۷۱-۱۶۹.

غایت و آب رود مرغاب آنجا منتهی می شود.^۱

ص ۵۳، س ۱۶: قرشی شهری است در راه بخارا به بلخ، در جلگه واقع شده است و از کوههای واقع در نزدیکی کش دو منزل فاصله دارد و فاصله این شهر تا جیحون بیابان است.^۲ به نوشته لسترنج در جنوب رود سغد رودی می گذرد که امروز به آن کشکه دریا می گویند و قرشی در کنار رود اخیر واقع شده است.^۳ مؤلف مهمان نامه بخارا که در اواخر قرن نهم از آنجا گذشته، قرشی را معمور توصیف کرده است.^۴

ص ۵۳، س ۱۷: غجدوان در شش فرسخی بخارا است و سمعانی آن را از لحاظ بازرگانی مهم دانسته. این روستا تاکنون نیز نام غجدوان را حفظ کرده و از اریق خرقان رود یا کلکان رود مشروب می شود.^۵

ص ۵۳، س ۲۰۶: غزنه یا غزنین در اواخر قرن چهارم در تاریخ شهرت پیدا کرد، یعنی از زمانی که پایتخت سلطان محمود غزنوی شد. اصطخری آن را شبیه بامیان دانسته و می نویسد که نهری دارد اما باغستان ندارد.^۶ در سال ۵۴۴ هجری قمری سلطان علاءالدین غوری غزنه را آتش زد و سوخت. در قرن هشتم ابن بطوطه شهر را ویران دیده است.^۷

ص ۵۴، س ۲: در عالم آرای عباسی و کتاب ابن خواند میر ساروقمش یا ساروقمیش از توابع ولایت جام ذکر شده است^۸، اما به نظر می رسد محل مورد نظر در اینجا ساروق باشد که به گفته حمدالله مستوفی دارالملک فراهان بوده است^۹ و ناصرالدین شاه قاجار در سفرنامه خود ضمن اشاره به آن می گوید که در جلگه فراهان واقع شده است و باغات فراوانی دارد.^{۱۰} ص ۵۴، س ۲۲: در جزین که قبلاً درگزین هم خوانده می شد ناحیه ای در شمال همدان است

۱- زمجی اسفزاری، معین الدین محمد: روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، تصحیح و حواشی و تعلیقات سید محمد کاظم امام، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۳۸ خورشیدی، بخش یکم، ص ۱۷۲.

۲- سفرنامه ابن حوقل، ص ۲۲۹.

۳- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۴۹۸.

۴- فضل الله بن روزبهان خنجی: مهمان نامه بخارا، به اهتمام منوچهر ستوده، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران، ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۳۱۹.

۵- بارتولد، و. و: ترکستان نامه، ترجمه کریم کشاورز، بنیاد فرهنگ ایران تهران ۱۳۵۲ خورشیدی، ج اول، ص ۲۷۹.

۶- اصطخری، مسالک و ممالک، ص ۲۱۹ و نیز ر. ک رنجبر، احمد: خراسان بزرگ، امیرکبیر تهران ۱۳۶۸ خورشیدی، ص ۲۰۶-۱۹۵.

۷- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۷۳-۳۷۲.

۸- اسکندربیک ترکمان، عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۵۳ و امیرمحمود بن خواند میر، ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه طهماسب صفوی، ص ۲۵۹.

۹- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۷۶.

۱۰- ناصرالدین شاه قاجار: سفرنامه عراق عجم، خط، فهرست و مقدمه علی ابریشمکار اصفهانی، تیراژه، تهران ۱۳۶۲ خورشیدی، ص ۱۷۲.

و مردم آن از قدیم شافعی مذهب بوده‌اند. مستوفی در قرن هشتم درگزین را اینگونه توصیف کرده است:

«در ماقبل دیهی بوده است از ناحیت اعلم، اکنون قصبه است و چند موضع دیگر بدان باز می‌خوانند و زمینی مرتفع دارد و درو باغستان بسیار است»^۱
 محمود افغان که در زمان شاه سلطان حسین اصفهان را گرفت، سعی کرد تا با کوچ مردم سنی مذهب در گزین به اصفهان ترکیب مذهبی پایتخت را تغییر دهد، اما موفق نشد.^۲
 ص ۵۵، س ۳: طبق سنن قدیمی سلطان عثمانی حق داشت که خمس غنائم جنگی را برای استفاده شخصی خود تخصیص دهد. بهترین و قوی‌ترین مسیحیانی که در جنگها اسیر می‌شدند، قسمتی از این خمس غنائم را تشکیل می‌دادند و به عنوان محافظان جدید برای تقویت گارد محافظ سلطان مأمور می‌شدند. این محافظان جدید را به ترکی «ینی چری» یعنی فرج جدید می‌نامیدند.^۳

ص ۵۵، س ۱۰۶: اسکندر بیگ ترکمان درباره شکی می‌نویسد: «... از ممالک مفتوحه شاه جنت مکان (طهماسب) شکی است که دو طرف آن به شیروان پیوسته است و یک طرف آن به گرجستان و طرف دیگر به داغستان و البرز کوه متصل است»^۴
 ص ۵۵، س ۱۴: نام اصلی صدر ممالک میرجمال‌الدین محمد استرآبادی است که پس از جنگ چالدران هنگامی که اردوی شاه اسماعیل در درگزین توقف داشت به سمت صدارت منصوب شد و تا مرگ شاه عهده‌دار این سمت بود.^۵

ص ۵۸، س ۹: بلخ از شهرهای مهم خراسان قدیم بوده است. اسفزاری در کتاب خود از آن با نام قبة الاسلام یاد می‌کند که «از قدیم‌الایام همیشه منشأ سلاطین انام و مورد مشایخ عظام و مسکن اولیاء الله و مأمن اهل حقایق و انتباه بوده» است.^۶ در زمان طاهریان و سامانیان بلخ در ردیف مرو و هرات یکی از بلاد مهم خراسان به شمار می‌رفته و در حومه آن حصار کشیده شده بود به درازای ۱۲ فرسخ که دوازده دروازه داشته و شهر و روستاهای مجاور آن را در میان گرفته بود. بلخ در زمان چنگیزخان پس از قیام ساکنان شهر منهدم شد و در نیمه اول قرن

۱- حمدالله مستوفی، نزهة القلوب، ص ۸۲.

۲- دهگان، ابراهیم: «اقلیت‌های عراق یا سنی‌های درگزین»، یغما، سال ۷، ص ۱۷۳ - ۱۷۱.

۳- اسپهر، ویلیام: سرزمین و مردم ترکیه، ترجمه علی اصغر بهرام بیگی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۲ خورشیدی، ص ۸۵ - ۸۴.

۴- اسکندر بیگ ترکمان، عالم‌آرای عباسی، ج اول، ص ۸۲. همین مطلب را کتاب حاضر هم در صفحه ۵۹ عیناً نقل کرده است.

۵- قاضی احمد قمی، خلاصة التواریخ، ج اول، ص ۱۳۲ و ۱۵۵.

۶- معین‌الدین محمد، اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۱۵۳.

هشتم هجری به هنگام سفر ابن بطوطه ویران بوده است و اندکی پس از آن تجدید بنا شد.^۱ بلخ اکنون در کشور افغانستان است.

ص ۵۸، س ۱۴: دومین شهر ایالت قومس از حیث وسعت، شهر بسطام بود: «ابن حوقل گوید روستای آن خرم ترین روستاهای قومس است. مقدسی در وصف مسجد آن گوید مسجدی پاکیزه است و مانند قلعه‌ایست و در میان بازار قرار دارد. ناصر خسرو در سال ۴۳۸ ق بسطام را دیده و آن را مرکز ایالت و شهر قومس نامیده است. یاقوت گوید بر فراز تپه‌ای در نزدیکی آن شهر کاخی بزرگ باباروی در گرداگرد آن از بناهای شاپور ذوالاکتاف قرار دارد»^۲.

ص ۶۰، س ۳: فراه که اکنون مرکز استانی به همین نام در غرب افغانستان و در جنوب هرات است، در قدیم بخشی از خراسان محسوب می شده است. اسفزاری درباره آن می نویسد:

«... فراه ولایت وسیع است و توابع و مضافات بسیار دارد و قریه رزه از ضمایم فراه است و از آن ولایت غله وافر حاصل می شود... در یک فرسنگی فراه کوهی است که آن را بارندک می گویند و در این کوه طاق سنگی است که دایم از آنجا آب می چکد و مردم آنجا به زیارت و طلب حاجت می روند... در فراه حصنهای حصین و قلعههای متین بوده که حالا (اواخر قرن نهم) ویران است»^۳.

ص ۶۰، س ۱۰: محمد تقی بهار در حاشیه تاریخ سیستان می نویسد: «زره دریاچه سیستان است و پیش زره بلوکی بوده است در شرق آن دریاچه و امروز هم آن را پیش آب خوانند»^۴. ص ۶۰، س ۱۱: منظور کفج و مکران است: «کفجان جمع کفج است به ضم کاف که آن را کوچ هم گفته اند و عرب آن را قنص به ضم قاف و سکون فاء و صاد خواند. کفجان عشیره‌ای بوده اند در حدود کرمان و مکران و بلوچستان، حالیه ساکن و غالباً کوچ یا کفج را با بلوچ مترادفاً نام می برند»^۵. مکران هم نام ایالتی است که از لحاظ جغرافیای طبیعی دنباله کویر است و در قدیم مهمترین مرکز بازرگانی آن ایالت، بندر تیز در کنار خلیج فارس بود.^۶ یک جهانگرد غربی در اوایل قرن نوزده میلادی مکران را ایالت بزرگی در جنوب شرقی ایران معرفی می کند که سراسر آن را بیابانهای وحشتناک فرا گرفته است.^۷

۱- بارتولد، ترکستان نامه، ج اول، ص ۹۷.

۲- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۹۱ - ۳۹۰.

۳- معین الدین محمد اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۳۳۸ - ۳۳۶.

۴- ناشناس: تاریخ سیستان، تصحیح ملک الشعرای بهار، اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و هنر ۱۳۵۲ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۹۷.

۵- همان مأخذ، ص ۸۶ و نیز ر. ک باستانی پاریزی، محمد ابراهیم: یعقوب لیث، کتابخانه ابن سینا، تهران ۱۳۴۴ خورشیدی، ص ۱۶۲ - ۱۶۱.

۶- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۵۲.

۷- در وویل، گاسپار: سفر در ایران، ترجمه منوچهر اعتماد مقدم، شبانیز، تهران ۱۳۶۷ خورشیدی، چاپ بقیه در صفحه بعد

ص ۶۰۷ س ۱۴: حسن بیگ روملو صاحب تاریخ احسن التواریخ نبیره امیر سلطان روملو از سرداران مشهور قزلباش دوره اسماعیل دوم بود. او در سال ۹۳۷ ق / ۱۵۳۱ م در قم متولد شد. بعداً به قورچیان سپاه شاه طهماسب پیوست و در جنگها همراه سپاه شاه بود. حسن بیگ کتاب خود را به شاه اسماعیل دوم تقدیم کرده است. نگارش احسن التواریخ در سال ۹۸۰ ق / ۱۵۷۲ م پایان یافت. این کتاب از منابع مهم تاریخ اوایل صفویه است.^۱

ص ۶۰، س ۱۶: متن نامه عیدالله ازبک به شاه طهماسب و جواب آن را عبدالحسین نوایی در مجموعه اسناد و مکاتبات عصر شاه طهماسب درج کرده است.^۲

ص ۶۱، س ۱۴: گرایکی نام ایلی ترک تبار و ساکن اطراف استرآباد بود. این ایل در زمان صفویه از قوچان تابعنورد و کالپوش را مسکن خود قرار دادند. بعدها کردهای آخال نشین به این نواحی آمدند و گرایلی ها را متفرق ساختند.^۳

ص ۶۳۷ س ۳: غرjestان ولایتی بود که به قول اسفزاری «کوههای محکم و حصون و ثغور استوار دارد و میوه های خوب از سیب و امرود و انجیر و انار و جوز بسیار از آنجا حاصل می شود و مردم آنجا به غایت سخت جان و کوه رو و درشت خوی می باشند و نخجیر بسیار صید می کنند»^۴. غرjestان از شرق به سرزمین غور، از غرب به شهر هرات، از شمال به مروالرو و از جنوب به غزنه محدود بوده است.^۵

ص ۶۴، س ۲۱: عبدلآباد هم اکنون روستایی در یک فرسخی شمال شرق فیض آباد از توابع کاشمر در استان خراسان است و با داشتن ۴۵۰۰ نفر جمعیت از روستاهای آباد و پرجمعیت بخش محولات بشمار می رود.^۶

ص ۶۵، س ۲۱: نسا از شهرهای قدیمی عهد اشکانیان در شمال خراسان است که هم اکنون بقایای قلعه آن در غرب شهر عشق آباد پایتخت جمهوری ترکمنستان به چشم می خورد.^۷

بقیه از صفحه قبل

سوم، ص ۳۶۳.

۱- روملو، حسن: احسن التواریخ، به اهتمام عبدالحسین نوایی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، نقل از مقدمه کتاب، ص ۳۲-۱۶.

۲- نوایی، عبدالحسین، شاه طهماسب صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشت های تفصیلی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی، ص ۴۴-۲۸.

۳- اعتمادالسلطنه، محمد حسن خان: مطلع الشمس، مقدمه و فهرست محمد پیمان، پیشگام، تهران ۱۳۶۲ خورشیدی، ج اول، ص ۱۵۶ و نیز ر. ک.

۴- معین الدین محمد اسفزاری، روضات الجنات فی اوصاف مدینه هرات، ص ۳۶۵.

۵- احمد رنجبر: خراسان بزرگ، ص ۲۸۲.

۶- خسروی، محمدرضا: جغرافیای تاریخی ولایت زاوه، آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۶ خورشیدی، ص ۳۳۹.

۷- برای توضیح بیشتر ر. ک قاسمی، ابوالفضل: خاوران گوهر ناشناخته ایران، مؤسسه مطبوعاتی ربیع، بقیه در صفحه بعد

ص ۶۲، س ۱۶: مقصود از میانج یا میانج شهر میانه کنونی واقع در استان آذربایجان شرقی است.

ص ۶۸، س ۳: شهر زور یا شاره زول از مساکن قدیم اکراد و امروز در خاک عراق واقع است. ابن حوقل در قرن چهارم هجری گوید شهر زور دارای قلعه و باروی مستحکمی است و اکراد در آنجا مسکن دارند.^۱

ص ۶۹، س ۸: ابن حوقل ارجیش و خلاط را از شهرهای ارمنیه خوانده است.^۲ در سفرنامه جوزا فابار بارو در اوایل صفویه گفته شده است که این دو شهر کنار یک دریاچه قرار داشته است.^۳

ص ۶۹، س ۱۲: شاه طهماسب علت طغیان القاس میرزا را چنین شرح می دهد:
«بغیر از این سببی به خاطر نمی رسد که با اغورلو نام پسری که حالا در روم است عمل بدی داشته از ترس آنکه من بشنوم و او را عقوبت کنم بیدولتی چند از نوکران او که شراب می خورده اند از ترس آنکه اگر بشنوم و ایشان را سیاست کنم، او را بد آموزی کرده یاغی کردند»^۴

ص ۶۹، س ۲۵: جزایری چی ها دسته ای بودند که اولین بار برای نگهبانی شخصی شاه عباس دوم تشکیل یافت.^۵ جزایری نوعی تفنگ با لوله ای به غایت دراز است و هنگام آتش کردن تکیه گاهی به شکل نردبان کوتاه بر زمین نصب می کرده اند و سر لوله را بر آن تکیه گاه می نهاده اند.^۶

ص ۷۱، س ۹: قلعه قهقهه در کوههای قراجه داغ قرار دارد و این کوهها در شمال آذربایجان از یکسو به کوهها قراباغ و از سوی دیگر به کوههای طالش ختم می شود. شاهان صفوی از این قلعه بعنوان زندان سیاسی استفاده می کردند. اسماعیل دوم، القاس میرزا و سام

بقیه از صفحه قبل

ص ۷۵ - ۶۰ و نیز احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۶۱ - ۲۵۲.

۱- سندجی، میرزا شکرالله: تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، تصحیح حشمت الله طیبی، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۶ خورشیدی، ص ۴۶۷.

۲- سفرنامه ابن حوقل، ص ۹۱.

۳- سفرنامه های ونیزیان در ایران، ص ۹۵.

۴- طهماسب صفوی: تذکره شاه طهماسب صفوی، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی شماره ۷۸۸۶ برگ ۳۷.

۵- سیاحتنامه شاردن، ج ۸، ص ۲۱۴.

۶- استرآبادی، میرزا مهدی خان: دوره نادره، به اهتمام سید جعفر شهیدی، انجمن آثار ملی ایران، تهران ۱۳۴۱ خورشیدی، ص ۷۷۳ و نیز ر. ک یبانی، خانبابا: تاریخ نظامی ایران دوره صفویه، ستاد بزرگ ارتش تاران تهران ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۷۸.

میرزا از جمله شاهزادگان صفوی به فرمان شاه طهماسب سالها در قلعه قهقهه زندانی بودند.^۱
ص ۷۲، س ۲۲: عالم آرای عباسی قلعه نارگیری نوشته است، اما خلاصه التواریخ از این قلعه
با نام بارگیری یاد می‌کند.^۲

ص ۷۴، س ۱۲: قلعه‌های سرخاب، بیقر، گلستان و قبله از توابع شیروان و در میان آنها
گلستان از همه مهمتر و محکمتر بوده است.^۳

ص ۷۴، س ۲۱: قلعه‌های کله سن و کوره سن و کیش از توابع شکی بوده است.^۴

ص ۷۵، س ۹: کلهر نام یکی از ایلهای بزرگ و مشهور استان کرمانشاه است که در حوالی
شهرستانهای اسلام‌آباد و سرپل ذهاب (دهستانهای شاهین و بشیوه) زندگی می‌کنند.^۵

ص ۷۵، ۲۳: گیلان در زمان صفویه به دو ناحیه بیه پیش و بیه پس تقسیم می‌شد. بیه پیش
شامل قسمت شرقی سفیدرود و مرکز آن لاهیجان بود. بیه پس به بخش غربی سفیدرود به
مرکزیت رشت گفته می‌شد.^۶ بیه پس به غیر از رشت سه شهر بزرگ دیگر به نام‌های فومن،
تولم و گسکر داشت.^۷

ص ۷۶، س ۱۶: آق شهر شهری در شمال شرقی آناتولی ترکیه کنونی، در جنوب غربی قره
حصار شرقی و جنوب شرقی قویول حصار و شمال شرقی شهر زاره جای داشته است.^۸

ص ۷۶، س ۱۸: به نوشته شاردن سرزمین گرجستان چهار قسمت بوده است: ایمریت،
گوریل و کاخ که در قسمت کوهستان قفقاز گسترده شده است و نیز کارتیل که عبارت از
گرجستان شرقی است. کاخ و کارتیل درون کشور ایران قرار داشته است.^۹ تفلیس از
شهرهای کارتیل محسوب می‌شده و باش آچق به گفته سیف‌الدوله یک منزل تا آنجا فاصله
داشته است. حاکم نشین ولایت باش آچق کنایس نامیده می‌شد.^{۱۰} زکم در قسمت شمال کاخ

۱- احسان اشراقی، مجله هنر و مردم، سال دوازدهم، ش ۱۴۲، ص ۲۴ - ۱۶.

۲- اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۷۷ و قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج
اول، ص ۳۲۴ و ۳۴۲.

۳- قاضی احمد قمی، خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۲۷۹ - ۲۷۷ و اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای
عباسی، ج اول ص ۸۰.

۴- همان مأخذ، ص ۸۳ و نیز خلاصه التواریخ، ج اول، ص ۳۴۹ - ۳۴۸.

۵- افشار سیستانی، ایرج: مقدمه‌ای بر شناخت ایلها، چادر نشینان و طوایف عشایری بی‌نا، تهران
۱۳۶۶ خورشیدی، ص ۲۸۸.

۶- جعفریان، رسول: دین و سیاست در دوره صفوی، انصاریان، قم ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۴۲۱.

۷- ستوده، منوچهر: از آستارا تا استارآباد، انجمن آثار ملی، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ج اول، بخش اول،
ص ۳.

۸- دائرة المعارف بزرگ اسلامی، دائرة المعارف بزرگ اسلامی، تهران ۱۳۶۹ خورشیدی، چاپ دوم، ج
اول، ص ۴۹۹.

۹- سیاحتنامه شاردن، ج ۲، ص ۱۶۰.

۱۰- سفرنامه سیف‌الدوله، ص ۸۸.

یعنی در ناحیه زکلی امروزی قرار دارد.^۱

ص ۷۸، س ۶: خوارزم را ابن حوقل منقطع از خراسان و ماوراءالنهر معرفی کرده می‌نویسد: «از هر سویایانها آن را فرا گرفته و سرزمین غزان در شمال و مغرب آن و خراسان و ماوراءالنهر در جنوب و مشرق آن واقع است»^۲. رضاقلی خان هدایت که در زمان ناصرالدین شاه قاجار به خوارزم سفر کرده است می‌نویسد: «اکنون آباد است... پنج قلعه حاکم‌نشین دارد خبوق و هزار اسب و اورگنج و کات و خانکاه»^۳.

ص ۷۸، س ۱۸: صاحب‌منصبان نظامی در قسمتهای مختلف سپاه در عصر صفوی دارای عناوین ترکی مین‌باشی (فرمانده هزار نفر) و یوزباشی (فرمانده صد نفر) و اون‌باشی (فرمانده ده نفر) بودند.^۴

ص ۷۹، س ۱۰: شاه طهماسب سوگند خورده بود که با یزید را پس ندهد:

«... من نیز حسن بیگ یوزباشی را فرستادم که سوگند خورده او را تسلی دهد که او را و همه فرزندان او را به حضرت خواندگار ندهم... و حسن بیگ رفته نزد او سوگند خورده او را تسلی داده به قزوین آورد»^۵

ص ۷۹، س ۲۲: پس از مرگ شاه طهماسب دو جناح برای کسب قدرت به رقابت پرداختند. در یک طرف شاهزاده سلطان حیدر، مادرش، قبایل استاجلو و قورچیان گرجی و در طرف دیگر طوایف شاملو، افشار، روملو، قاجار و شاهزاده پریخان خانم از شاهزاده زندانی اسماعیل میرزا طرفداری می‌کردند.^۶ سرانجام دسته اخیر با قتل حیدر میرزا به پیروزی رسیدند.

ص ۸۱، س ۱: در شرفنامه‌بدلیسی صورلق از مناطق دولتیار در نواحی زنجان کنونی شمرده

۱- مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۱۹۴.

۲- سفرنامه ابن حوقل، ص ۲۰۶.

۳- هدایت، رضاقلی خان: سفارت‌نامه خوارزم، به کوشش علی حصوری، کتابخانه طهوری، تهران ۱۳۵۶ خورشیدی، ص ۸۳-۸۲.

۴- مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۶۱.

۵- تذکره شاه طهماسب صفوی، نسخه خطی، برگ ۸۵. برای اطلاع بیشتر درباره این موضوع ر. ک اشراقی، احسان: «در حاشیه پناهندگی بایزید شاهزاده عثمانی به دربار شاه طهماسب»، مجله هنر و مردم، سال چهاردهم، ش ۱۶۴، ص ۱۶-۱۰.

۶- محمودبن هدایت افشته‌ای نظنزی: نقاوة الآثار فی ذکرالایخار، به اهتمام احسان اشراقی، بنگاه ترجمه و نشر کتاب، تهران ۱۳۵۰ خورشیدی، ص ۱۹ و نیز هیتس، والتر: شاه اسماعیل دوم صفوی، ترجمه کیکاووس جهانداری، علمی و فرهنگی، تهران ۱۳۷۱ خورشیدی، ص ۵۸-۵۱. برای آگاهی از نقش پریخان خانم در قدرت‌گیری اسماعیل دوم ر. ک ملا جلال‌الدین محمد منجم یزدی: تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال، به کوشش سیف‌الله وحیدنیا، وحید تهران ۱۳۶۶ خورشیدی، ص ۳۰-۲۷.

شده است.^۱ در نقاوة الآثار آمده است که دولتیارخان کرد از شاه عباس اول «نشان حکومت ولایت ابهر و سلطانیه و سورلوغ تا قلعه سجاس» را دریافت کرده است.^۲

ص ۸۵، س ۳: اقوال گوناگون درباره چگونگی مرگ شاه اسماعیل دوم بیان شده است. ملا جلال منجم و فرزندش کمال که در عصر شاه عباس اول می زیسته اند علت مرگ شاه اسماعیل دوم را خوردن فلونیای زیاد که نوعی موادمخدر بوده است، ذکر می کنند.^۳ اسکندر بیگ ترکمان شایعه مسموم شدن او به دست پریخان خانم، مرگ بر اثر بیماری قولنج و پرخوری بعد از مصرف موادمخدر را به خوردن افیون خالص اضافه کرده است.^۴ مؤلف نقاوة الآثار قول اصح را افراط در میگساری معرفی می کند^۵ و بالاخره محمد باقر خوانساری می گوید که بر اثر دعای مجتهد کرکی هنگامی که سر از باده ناب گرم داشته است «به خناق گلودرد عجیب مبتلا گردید» و همان شب درگذشت.^۶

ص ۸۸، س ۱۷: تنگوزیل به معنای سال خوک است و نام سالهای یک دوره دوازده ساله در میان ترکها چنین است: سیچقان ثیل (سال موش)، اودثیل (سال گاو)، بارس ثیل (سال پلنگ)، توشقان ثیل (سال خرگوش)، لوی ثیل (سال نهنگ)، ثیلان ثیل (سال مار)، یونت ثیل (سال اسب)، قوی ثیل (سال گوسفند)، پیچی ثیل (سال میمون)، تخافوی ثیل (سال مرغ)، ایت ثیل (سال سگ)، تنکوزیل (سال خوک).

ص ۹۱، س ۳: تیرپل موضعی در ۸۵ کیلومتری جنوب شرقی مرکز فرمانداری کهسان از ولایت هرات قرار دارد.^۷

ص ۹۱، س ۱۹: در عالم آرای عباسی آمده است: «مولانا محمد تقی ولد مولانا مظفر منجم جنابدی^۸ در حالیکه در زبدة التواریخ کلمه ولد نیست.

ص ۹۲، س ۲۲: در سالهای پس از ۹۸۰ ق / ۱۵۷۳ م که آذربایجان در تصرف عثمانیان بود از طرف امپراطور عثمانی شخصی به نام دولتیارخان به عنوان حاکم ناحیه کرشب، زرین کمر، سجاس، زنجان، صورلق، قیدار، شبستان، انگوران و قانجوقه علیا و سفلا تعیین شد.

۱- امیر شرف خان بدلیسی: شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، مقدمه تعلیقات و فهرس محمد عباسی، مؤسسه مطبوعاتی علمی، تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۹۲۵.

۲- محمود افوشته ای نظنزی، نقاوة الآثار، ص ۳۳۲.

۳- ملاجلال منجم، روزنامه ملاجلال، ص ۳۸ و کمال بن جلال منجم: لب التاریخ، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، در مجموعه شماره ۹۵۹۶، ص ۳۴۰.

۴- اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۲۱۸.

۵- محمود افوشته ای نظنزی، نقاوة الآثار فی ذکرالاخیار، ص ۶۱.

۶- محمد باقر خوانساری اصفهانی: روضات الجنات فی احوال العلماء والسادات، ترجمه محمد باقر ساعدی خراسانی، کتابفروشی اسلامی، تهران ۱۳۵۷ خورشیدی، ج سوم، ص ۱۱۷.

۷- اتلس قریه های افغانستان: اداره مرکز احصائیه صدارت عظمی کابل، ۱۳۵۳ خورشیدی، ص ۱۱۳۷.

۸- عالم آرای عباسی، جلد دوم، ص ۱۰۷۵.

منظور از ولایت دولتیار که شاه عباس اول آزاد ساخت، همین مناطق است.^۱

ص ۹۳، ص ۱۷: به نوشته عالم آرای عباسی پل سالار در چهار فرسخی هرات قرار داشته است.^۲ و اکنون نام روستایی در غرب مرکز شهرستان انجیل از توابع ولایت هرات است.^۳

ص ۹۳، ص ۲۵: ایبورد شهری از خراسان بزرگ بوده و بین نسا و مرو قرار داشته است. هم اکنون خرابه های بارو و خندق آن در کنار جاده عشق آباد به مرو در کشور جمهوری ترکمنستان باقی است. ایبورد تا مرو دوازده مرحله راه فاصله داشته است.^۴

ص ۹۳، ص ۲۵: نام قبلی درون یازر بوده است و هم اکنون در غرب ترکمنستان نزدیک ایستگاه باخاردن در نیمه راه عشق آباد به قزل آروات قرار دارد.

ص ۹۹، ص ۸: مؤلف عالم آرای عباسی خواجه قاسم جد محمد محسن نویسنده زبده التواریخ را اینگونه معرفی می کند:

«خواجه قاسم نطنزی که از اعیان و اهالی آن ولایت بود در قانون حساب دانی و علم سیاق ماهر و زیاده از دیگران محل و منظور انظار تربیت و شفقت پادشاهانه بود. همیشه در مجلس بهشت آئین به عرض حاجات خلایق و کلمه الخیری که باعث ترفیه حال مسلمانان و موجب تحصیل دعای خیرخواهی بود درجه قبول می یافت».^۵

ص ۱۰۲، ص ۱۵: دلاواله جهانگرد ایتالیایی که در زمان شاه عباس اول از نزدیک فرح آباد را دیده است آن را چنین توصیف می کند:

«در اینجا یعنی نقطه ای که ایالت مازندران به دریای خزر منتهی می شود شاه عباس از چندی پیش در جلگه پهناوری دستور بنای شهر فرح آباد را داده است که با ساحل دریا دو میل فاصله دارد... خیابانهای فرح آباد تماماً پهن و طویل هستند و در دو طرف آنها خانه های متعدد قرار دارد... ساختمان حصارهای خارجی شهر تاکنون شروع نشده...»^۶

رضاقلی خان هدایت فاصله فرح آباد تا ساری را چهار فرسخ ذکر کرده است.^۷

ص ۱۰۲، ص ۱۸: اعتماد السلطنه درباره شهر اشرف می نویسد: «از شهرهای معروف

۱- امیر شرف خان بدلیسی، شرفنامه، ص ۴۲۷ - ۴۲۵

۲- اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۵۷۰.

۳- اتلس، قریه های افغانستان، ص ۱۰۷۰.

۴- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۳ - ۲۲.

۵- اسکندر بیگ ترکمان، عالم آرای عباسی، ج اول، ص ۱۶۲.

۶- دلاواله، پترو: سفرنامه پترو دلاواله، ترجمه شعاع الدین شفا، علمی و فرهنگی، ۱۳۷۰ خورشیدی،

چاپ دوم، ص ۱۶۹، ۱۷۵ و ۱۷۷.

۷- روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۰۹.

مازندران و واقع در محاذی شبه جزیره میانه کاله و مسافت آن تا دریای خزر دو هزار ذرع و تا بار فروش (بابل) هجده فرسخ و نزدیک فرح آباد است.^۱

ص ۱۰۴، س ۱۱: صفویان به کمک تشکیلات صوفیها به قدرت رسیدند؛ اما با گذشت زمان در تقابل تصوف و تشیع از اهمیت اولی به سود دومی کاسته شد.^۲ تشکیلات صوفیان که رئیس آن لقب خلیفه الخلفا داشت تا پایان دوره صفویه باقی ماند، ولی در اواخر بکلی از اعتبار افتاد. در فواید الصفویه^۳ و نصف جهان فی تعریف اصفهان^۴ به اخراج صوفیها و سران آنها از اصفهان و تخریب تکیه‌ها و خانقاه‌های آنان در دوران شاه سلیمان و شاه سلطان حسین اشاره شده است، و یک شاهد خارجی می‌نویسد: «صوفیان در گذشته بسیار مورد احترام بوده‌اند، ولی این روزها در منتهای حقارت بسر می‌برند».^۵

ص ۱۱۰، در تکمیل قسمت شاه صفی: در تکمیل مطالب زبدة التواریخ درباره عصر شاه صفی باید افزود که این شاه در همان آغاز کار با شورشی در گیلان روبرو شد.^۶ شورشیان به فرماندهی غریب شاه جنگ و گریز با قزلباشها را در جنگلهای شمال آغاز کردند. اما سپاه چهارده هزار نفری آنها شکست خورد و در همانسال سرکوب شدند.^۷ غریب شاه بعد از دستگیری در میدان بزرگ شهر اصفهان به قتل رسید.^۸ نابسامانیها محدود به گیلان نبود؛ مرگ شاهی مقتدر همچون عباس عواقبی دیگر هم در پی داشت؛ والی بلخ مرزهای شمال شرقی را مورد تاخت و تاز قرار داد^۹؛ والی قندهار این شهر مهم را در منتهی‌الیه شرق کشور به هندوستان تسلیم کرد^{۱۰}. اما از همه مهمتر حمله سپاه عثمانی به مرزهای غربی و مشخصاً بغداد بود که یک سال پس از جلوس شاه صفی به وقوع پیوست. شاه ایران با اعزام سفیری به استانبول سعی کرد که سلطان مراد چهارم را به صلح دعوت کند، اما بی‌نتیجه بود. زیرا اندکی

- ۱- مرآت البلدان، ص ۶۹ و نیز رک جرج کرزن، ایران و قضیه ایران، ج اول، ص ۴۹۷-۴۹۵.
- ۲- رسول جعفریان، دین و سیاست در دوره صفوی، ص ۲۲۱.
- ۳- قزوینی، ابوالحسن: فواید الصفویه، تصحیح مریم میراحمدی، مؤسسه مطالعات و تحقیقات فرهنگی، تهران ۱۳۶۷ خورشیدی، ص ۷۸.
- ۴- محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی: نصف جهان فی تعریف اصفهان، تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۸ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۱۸۳.
- ۵- سفرنامه سانسون، ص ۵۷.
- ۶- برای اطلاع بیشتر درباره این شورش رک پاینده، محمود: قیام غریب‌شاه گیلانی مشهور به عادل‌شاه، سحر، تهران ۱۳۵۷ خورشیدی.
- ۷- اولثاریوس، آدام: سفرنامه آدام الثاریوس، ترجمه حسین کردبچه، کتاب برای همه، تهران ۱۳۶۹ خورشیدی، ص ۵۹۴.
- ۸- سید حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی: تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی، به کوشش احسان اشراقی، علمی، تهران ۱۳۶۶ خورشیدی، چاپ دوم، ص ۲۳۷.
- ۹- رضاقلی خان هدایت، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۴۱.
- ۱۰- ابوالحسن قزوینی، فواید الصفویه، ص ۴۸.

بعد لشکریان عثمانی پس از تصرف کردستان تا همدان پیش آمدند و مردم این شهر را قتل عام کردند. با این وصف تلاش آنها برای تصرف بغداد به جایی نرسید و مقاومت قزلباشان مدافع شهر مانع از سقوط بغداد شد.^۱ مشکلات سلطان مراد در کریمه و ترانسیلوانیا باعث شد که تا سال ۱۰۴۸ هـ ق نتواند حملات خود را علیه ایران از سر بگیرد.^۲ این فراغت از جنگ نه ساله فرصتی مناسب برای شاه جوان صفوی بود تا پایه‌های حکومت خود را در داخل محکم سازد. او در این راه بیرحمانه عمل کرد و در سال ۱۰۴۱ ق / ۱۶۳۲ م بسیاری از شاهزادگان و بزرگان را به قتل رساند.^۳ از جمله مغضوبین امامقلی خان فرمانده فاتح جزیره هرمز در زمان شاه عباس اول بود:

«... در آن شب حکم شد که علیقلی بیگ دیوان بیگی به قتل امامقلی خان ساعی بوده حسین خان ناظر، صفی قلی خان و ابوالفتح بیگ و علیقلی بیگ ولدان او را که به اتفاق والد در سده سنیه بودند مقتول سازند. ایشان به فرموده عمل نموده در همان ساعت سر مقتولان را به سم ستوران آن مظهر اقبال انداختند»^۴

در سال ۱۰۴۴ هـ ق شاه صفی فرمان قتل طالب خان اعتمادالدوله خود را هم صادر کرد و به جای او میرزا تقی معروف به ساروتقی^۵ را منصوب کرد. به این ترتیب شاه پایه‌های قدرت فردی خود را در داخل محکم ساخت، اما اندکی بعد که سلطان مراد چهارم از جانب اروپا فراغتی یافت، مجدداً بغداد را محاصره کرد.^۶ سپاه دوازده هزار نفری شاه صفی حریف لشکر عظیم عثمانی نشد و پیمان صلح ذهاب در سال ۱۰۴۹ ق / ۱۶۴۰ م^۷ صلحی طولانی را برای دو خصم دیرینه به ارمغان آورد.^۸ بغداد به عثمانی تعلق گرفت و حدود صد سال دوری از

۱- هوشنگ مهدوی، عبدالرضا: تاریخ روابط خارجی ایران، امیرکبیر، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۶۵.

۲- استانفورد، تاریخ امپراتوری عثمانی، ج اول، ص ۳۴۵.

۳- سفرنامه آرام الثاریوس، ص ۷۳۴ - ۷۲۳. کمال بن جلال منجم، لب التاریخ، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۳۵۷. ابوالمفاخر بن فضل الله حسینی سوانح نگار تفرشی: تاریخ شاه صفی، نسخه خطی، کتابخانه آیت الله مرعشی نجفی، شماره ۲۳۳۹، برگ ۲۹.

۴- محمد معصوم بن خواجهگی اصفهانی: خلاصه السیر، زیر نظر ایرج افشار، علمی تهران ۱۳۶۸ خورشیدی، ص ۱۴۷ و نیز ر.ک ابوالمفاخر حسینی، تاریخ شاه صفی، نسخه خطی، برگ ۴۶ - ۴۵.

۵- برای شناخت ساروتقی ر.ک نصرالله فلسفی: «سرگذشت ساروتقی» اطلاعات ماهانه، ج ۳، ش ۲، ص ۶ - ۵۹ - ۵۳.

۶- رضا قلی خان هدایت، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۲.

۷- همان مأخذ، همان صفحه

۸- متن صلحنامه ایران و عثمانی در زمان شاه صفی به فارسی و ترکی در نسخه خطی محافل المؤمنین که در کتابخانه آستان قدس نگهداری می‌شود، درج شده است، ص ۴۷ - ۴۵. نویسنده تاریخ شاه صفی موضوع صلح با عثمانی را بطور کلی و مبهم مطرح کرده است. ابوالمفاخر حسینی، تاریخ شاه صفی، نسخه خطی، برگ ۸۷.

جنگهای جدی ارتش ایران را تضعیف ساخت و این ضعف در زمان شاه سلطان حسین به سقوط صفویه انجامید.

در زمان شاه صفی رونق اقتصادی عصر شاه عباس اول همچنان ادامه داشت. برخی اقدامات اصلاحی همچون منع مأموران دولت از تجارت ابریشم^۱ و همانگونه که محمد محسن نوشته است تخفیف کلی در اخراجات رعیتی از شاه صفی ثبت شده است. از سوی دیگر وی به توصیه ساروتقی اعتمادالدوله، ولایت مهم فارس را به مجموعه ولایات خاصه شاهی^۲ اضافه کرد تا بر عواید دستگاه سلطنت بیفزاید.^۳ برخی از مورخین این سیاست را که در زمان شاه بعدی هم ادامه یافت از علل ضعف و انحطاط حکومت صفویان دانسته‌اند.^۴

ص ۱۱۱، س ۵: قریه مایان از جمله دهات اطراف جاده دامغان به سمت مهماندوست است.^۵ به گفته اعتمادالسلطنه این قریه جزو بلوک دور شهر دامغان محسوب می‌شود.^۶

ص ۱۱۲، س ۸: نویسنده وقایع السنین والاعوام که خود در زمان شاه عباس دوم می‌زیسته است، بدون آنکه وارد جزئیات شود می‌نویسد: «نصف شبی از شبها شاه عباس ثانی او (تربیت‌خان ایلچی پادشاه هند) را طلبید و خفیف کرد».^۷

ص ۱۱۲، در تکمیل قسمت شاه عباس دوم: به منظور تکمیل این بخش از زبدة التواریخ مختصری افزوده می‌شود. عباس دوم در نه سالگی به سلطنت رسید^۸ بنابراین قدرت واقعی در دست اعتمادالدوله پدرش، ساروتقی بود، اما سه سال بعد هنگامی که ساروتقی بر اثر توطئه قورچی‌باشی به قتل رسید، شاه دوازده ساله با دستور اعدام سریع قاتلین نشانه اقتدار را از خود بروز داد.^۹ خلیفه سلطان اعتمادالدوله اسبق در حالی دوباره به وزارت رسید^{۱۰} که اقتصاد همچنان رونق داشت؛ اهمیت تجار اروپایی افزایش یافت و بازرگانان فرانسوی با امتیازاتی که

۱- ابوالحسن قزوینی، فوایدالصفویه، ص ۴۸.

۲- برای آگاهی از «خاصه» و «ممالک» رک مینورسکی، سازمان اداری حکومت صفوی، ص ۳۹.

۳- سیوری، راجر: ایران عصر صفوی، ترجمه احمد صبا، کتاب تهران. تهران ۱۳۶۳ خورشیدی، ص ۲۰۵.

۴- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۲۹.

۵- ذیحی، مسیح: استرآباد نامه، امیرکبیر ۱۳۵۶ خورشیدی، چاپ دوم. بخشی از استرآباد نامه کتاب نخبه سیفیه نوشته صولت نظام است که در اوایل دوران قاجار (۱ - ۱۳۲۰ ه.ق) نوشته شده است و در صفحه ۷۷ درباره قریه مایان از توابع سمنان سخن گفته است.

۶- اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ج ۳، ص ۲۹۹.

۷- عبدالحسین حسینی خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، تصحیح محمد باقر بهبودی، کتابفروشی اسلامیة تهران ۱۳۵۲ خورشیدی، ص ۵۲۴.

۸- ناشناس: تاریخ انبیاء و اوصیاء و ملوک ایران، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ش ۴۱۷۸، ص ۷۴.

۹- همان مأخذ، همان صفحه.

۱۰- رضاقلی خان هدایت، روضةالصفاء، ج ۸، ص ۴۶۵.

به دست آوردند در بندرعباس و اصفهان تجار تخانه‌های خود را تأسیس کردند.^۱ شاه‌عباس دوم در آغاز کار رقم قابل توجهی از مالیات را به مردم بخشید و مصرف شراب را ممنوع ساخت.^۲ البته در مورد اخیر او بعداً تغییر روش داد و خود در این مسیر راه افراط هم در پیش گرفت.^۳ عباس دوم سیاست مخرب تبدیل ممالک به مناطق خاصه را ادامه داد بطوری که قسمت اعظم کشور تحت اداره مستقیم دربار درآمد.^۴ روند نزولی جایگاه اجتماعی صوفی‌ها نیز همچنان ادامه داشت. یک کشیش مسیحی از فرقه کاپوسن در کتاب خاطراتش به نام وضع ایران در سال ۱۶۶۰^۵ که بخشی از آن را عباس آگاهی در مقاله‌ای ترجمه کرده است، در این باره می‌نویسد:

«... این صوفی‌ها در این جا کسانى سربار و تنبل می‌باشند. شغلشان جاروبی خارج دربار سلطان می‌باشد و بقول معروف سرو پا ندارند و مردمی بی‌اهمیت هستند»^۶

تأثیرات این تحولات اجتماعی سالها بعد در زمان نوه شاه‌عباس دوم بروز کرد. حکومت صفوی در این زمان که به لحاظ معاهده ذهاب خیالش از غرب ایران آسوده بود، به شرق توجه کرد. هجوم سپاه هند به ازبکهای ترکستان باعث شد تا ندر محمد خان شاه ازبک پس از شکست به دربار ایران پناهنده شود و به گرمی هم پذیرفته شد:

«... روز شنبه ۲۶ شعبان المعظم به حدود اصفهان رسیده حسب الامر اعلی او را استقبال عظیم کرده نواب همایون خود به سعادت و اقبال قریب به یک فرسخ او را استقبال نموده تا سه فرسخ پای انداز انداخته داخل شهر شدند و در میدان نقش جهان آئین بسته بودند و چراغان نموده...»^۷

عباس دوم ندر محمد خان را با پول و سپاه یاری داد تا او دوباره توانست هندیها را شکست دهد و سلطنتش را اعاده سازد. این امر تا مدتها قدرت صفویان را در شمال شرق تثبیت کرد و خراسان از حملات همیشگی ازبکها در امان ماند.^۸

۱- نویسندگان روسی: تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی، ترجمه کریم کشاورز، پیام تهران ۱۳۵۴ خورشیدی، ص ۵۵۹.
 ۲- رضاقلی خان هدایت، روضة الصفا، ج ۸، ص ۴۶۴.
 ۳- نویسندگان روسی، تاریخ ایران، ص ۵۵۸.
 ۴- راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۰۸.
 ۵- ۱۰۷۱ ق.

۶- رافائل، دومانس: «وضع ایران در زمان شاه‌عباس ثانی»، ترجمه عباس آگاهی، مجله بررسیهای تاریخی، سال نهم، ش ۳، ص ۱۷۰ - ۱۵۰.
 ۷- تاریخ انبیاء و اوصیاء و ملوک ایران، نسخه خطی، ص ۷۵.
 ۸- محمد طاهر وحید، عباسنامه، ص ۷۴.

مهمترین موفقیت شاه عباس دوم را بایستی پس گرفتن قندهار از تیموریان هند دانست. در سال ۱۰۵۸ ق / ۱۶۴۸ م قزلباشها به فرماندهی خود شاه این شهر را تسخیر کردند. سه بار اقدام اورنگ زیب شاه هندوستان برای تصرف قندهار در سالهای بعد به جایی نرسید.^۱ منابع تاریخی آن زمان و مورخین بعدی عموماً از شاه عباس دوم و دوران او به نیکی یاد کرده‌اند.^۲ ص ۱۱۴، در تکمیل قسمت شاه سلیمان: صفی میرزا فرزند عباس دوم در سال ۱۰۷۸ ق / ۱۶۶۷ م بر تخت سلطنت نشست. وی ابتدا با نام اصلی خود چند ماه سلطنت کرد، ولی با نظر منجمان که برخی حوادث طبیعی را به نحس بودن روز جلوس و نام صفی نسبت داده بودند، یکبار دیگر با نام سلیمان جلوس کرد. شرح مبسوط این قضایا را شاردن در کتاب تاجگذاری سلیمان آورده است.^۳ در دوران این شاه صفوی اگر چه گرفتاریهای همسایگان آنها را از تعرض جدی به ایران بازداشته بود^۴، اما نشانه‌های ضعف و انحطاط حکومت آشکار گشت. حمله ترکمنها در شمال شرق^۵ (۱۰۸۷ ق / ۱۶۷۶ م) دفع و شورش کردهای سنی در غرب^۶ (۱۰۸۸ ق / ۱۶۷۷ م) سرکوب شد. شاه سلیمان که در بیست سالگی به سلطنت رسید تا آن زمان در حرمسرا محصور بود، بنابراین متأثر از زنان و خواجگان رفتار می‌کرد.^۷ اما او این شانس را داشت که اعتمادالدوله‌ای لایق به نام شیخ علی خان زنگنه داشت. شیخ علی خان تا مدت‌ها (۱۱۰۱ ق / ۱۶۹۰ م - ۱۰۷۹ ق / ۱۶۶۸ م) کشور را به خوبی اداره کرد.^۸ پس از مرگ او میرزا محمد طاهر وحید قزوینی شاعر و صاحب تاریخ عباسنامه، اعتمادالدوله شد.^۹

- ۱- راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۰۸.
- ۲- شوستر والس، سیبلا: ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های اروپائیان، ترجمه غلامرضا ورهرام، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۴ خورشیدی، ص ۲۲.
- محمد طاهر وحید، عباسنامه، ص ۱۹۰. هدایت، رضاقلی خان: مجمع الفصحا، به کوشش مظاهر مصفا، امیرکبیر تهران ۱۳۳۶ خورشیدی، ج اول، ص ۷۸. لکهارت، انقراض سلسله صفوی، ص ۳۳. سایکس، هرسی: تاریخ ایران، ترجمه محمد تقی فخر داعی گیلانی، رنگین تهران ۱۳۳۰ خورشیدی، ص ۳۰۵. راجر سیوری، ایران عصر صفوی، ص ۲۰۶. نصرآبادی، میرزا محمد طاهر: تذکره نصرآبادی، تصحیح وحید دستگردی، آریان تهران ۱۳۵۲ خورشیدی، ص ۱۰.
- ۳- سفرنامه شاردن، ج ۹، ص ۱۹۳ - ۱۸۸.
- ۴- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۳۵.
- ۵- رضاقلی خان هدایت، روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۸۵.
- ۶- میرزا شکرالله سندجی، تحفه ناصری در تاریخ و جغرافیای کردستان، ص ۱۲۷.
- ۷- هرسی سایکس، تاریخ ایران، ص ۳۰۶.
- ۸- برای آگاهی از احوال شیخ علی خان زنگنه ر. ک. سفرنامه کمپفر، ص ۶۸ و ۸۳ و روضه الصفا، ج ۸، ص ۴۹۰.
- ۹- برای آگاهی از احوال محمد طاهر وحید ر. ک. لطفعلی بیگ آذر بیگدلی، آتشکده آذر، ص ۲۳۴. نویسنده محافل المؤمنین محمد طاهر وحید را در ترجیح سلطان حسین بر سام میرزا برادرش به هنگام تعیین جانشین برای شاه سلیمان مؤثر می‌داند، محافل المؤمنین، نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس رضوی، ص ۵۰.

شاه سلیمان که با حمایت یکی از خواجگان حرمسرا به نام آغامبارک به حکومت رسید^۱، دست آنها را در حکومت بازگذاشت و همین امر قدرت آنها را بخصوص در سالهای آخر حیات شاه که به لحاظ بیماری نقرس حرم‌نشین شده بود و رابطش با دنیای خارج همین خواجه‌ها بودند، افزایش داد. کمپفر آلمانی که در زمان شاه سلیمان در اصفهان بوده است در این باره می‌نویسد:

«... خواجه‌سرای سیاهپوست به نام آغامبارک و آغاکافور که در خدمت شاه بوده‌اند و به تازگی در سالخوردگی چشم از جهان پوشیده‌اند اغلب مورد تجلیل درباریان قرار دارند... این دو تن چنان نفوذی یافته بودند که شاه در هیچ امر مهم و حیاتی بدون صوابدید آنها جرأت اقدام نداشت»^۲

این نفوذ روزافزون در زمان شاه بعدی اثرات سوء خود را در دست‌بندی‌های درباریان و تضعیف قدرت حکومت نشان داد.^۳

ص ۱۱۶، س ۷: شماعی خانه محل ساختن شمع‌های مصرفی آستانه امام رضا (ع) بوده است که مانند شربت‌خانه، دارالشفاء، کتابخانه، مطبخ و نظایر آن‌ها زیر نظر متولی اداره می‌شده است.^۴

ص ۱۱۶، س ۹: غلجایی‌ها از قبایل مهم افغانی بودند که اعتضادالسلطنه این طوایف را از زیر مجموعه آن شمرده است: هوتکی، توخی، ترکی، اندری، سهاک، سلیمان خیل، علی خیل، ابراهیم خیل، هود خیل، ناصری، وردک، میخیل، استوریانی، کندی، متی و بختیاری.^۵

ص ۱۱۷، ص ۱۲: محمد خلیل مرعشی با اشاره به دو دستگی در سپاه خسروخان به هنگام محاصره قندهار از نارضایتی قزلباشها سخن گفته است. بنا به اظهار او مسلمان شدن خسروخان گرجی ظاهری بوده است و همین امر اعتراض فرماندهان مسلمان قزلباش را برانگیخته بود. متقابلاً خسروخان هم در رفتارش با قزلباشها «به اندک تقصیری سرداران سپاه

۱- سفرنامه کمپفر، ص ۴۴-۴۲.

۲- همان مأخذ، ص ۲۲۹.

۳- سفیر پرتغال در دربار شاه سلطان حسین در گزارشی که از او در دست است، توضیح می‌دهد که از هیچ راهی برای ملاقات با شاه به نتیجه نرسیده است و می‌نویسد «... تلاش کردم توسط خواجه‌های حرم این اجازه را به دست آورم، زیرا در حقیقت آنها هستند که فرمانروایی می‌کنند»؛ اوین، ژان: گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار شاه سلطان حسین، ترجمه پروین حکمت، دانشگاه تهران، تهران ۱۳۵۷ خورشیدی، ص ۶۲.

۴- میرزا رفیعا: دستورالملوک، به کوشش محمد تقی دانش‌پژوه، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش اول و دوم، سال ۱۶، ص ۶۷-۶۶.

۵- اعتضادالسلطنه، علیقلی میرزا: تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، تصحیح میرهاشم محدث، امیرکبیر، تهران ۱۳۶۵ خورشیدی، ص ۳۴. برای توضیح در مورد اصل و نسب غلجایی‌ها ر. ک لکه‌پارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۹۵-۹۲.

را خفیف و بی عزت می نمود^۱.

ص ۱۱۲، س ۱۶: امرای جانی که می شود آن را شورای عالی حکومتی تلقی کرد، عبارت بوده اند از قورچی باشی، قوللر آقاسی، ایشیک آقاسی باشی، تفنگچی آقاسی به همراه اعتمادالدوله، دیوان بیگی و واقعه نویس. در اواخر عهد شاه سلطان حسین ناظر و مستوفی الممالک و امیر شکارباشی نیز به این جمع اضافه می شدند و اگر موضوع بحث جانی اعزاز سپاه به جایی بود، سپهسالار هم اضافه می شد^۲.

ص ۱۱۲، س ۱۷: محمد مؤمن خان ایشیک آقاسی باشی بود که در سال ۱۱۱۰ هـ ق / ۱۶۹۸ م پس از میرزا محمد طاهر وحید به سمت اعتمادالدوله منصوب شد و در سال ۱۱۱۶ هـ ق / ۱۷۰۴ م در مشهد درگذشت^۳.

ص ۱۱۲، س ۱۹: اعتضادالسلطنه ابدالیها را یکی از سه شعبه اصلی افاغنه سره بنده می داند و طوایف و شعبه های زیادی برای آن ذکر کرده است. طایفه های اصلی آن عبارتند از: تیرینی، بارکزیایی، فوفلزایی، الکوزایی، نورزایی، اسحاق زایی، ماکوئی و خوکیانی^۴.

ص ۱۱۸، س ۱۳: بلوک غوروان (غوریان) در شمال هریرود و در بالای شهر هرات قرار داشت^۵.

ص ۱۱۹، س ۱۳: روضات الجنات کوسویه را قصبه ای معموره در میان صحرا معرفی کرده است و شرحی از جنگ اهالی آنجا با مغولها در سال ۶۹۵ هـ ق به دست می دهد^۶. این قصبه در حوالی رود هرات و شمال خرگرد قرار داشته است^۷.

ص ۱۲۰، س ۲۴: در دامنه کوه های جنوبی جلگه مشهد کمی جلوتر از ردیف سایر کوهها، کوه سنگی قرار دارد که تخته سنگهای بسیار بزرگی در آن دیده می شود و بخش خاکی آن کم است. از کوه سنگی تا حصار و خندق قدیم شهر مشهد تقریباً سه کیلومتر فاصله است^۸.

ص ۱۲۱، س ۱۰: حمله های افغانیها به مناطق شرقی خراسان تا سالها بعد ادامه داشت. در این باره دستنوشته ای مختصر و منحصر به فرد در کتابخانه آستان قدس رضوی نگهداری

۱- محمد خلیل مرعشی، مجمع التواریخ، ص ۱۵.

۲- میرزا رفیع، دستورالملوک، مجله دانشکده ادبیات دانشگاه تهران، ش اول و دوم، سال ۱۶، ص ۷۵.

۳- عبدالحسین خاتون آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۵۴۷ و ۵۵۷.

۴- اعتضادالسلطنه، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۳۳. برای آگاهی از اصل و نصب ابدالیها ر. ک لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۱۱۲ - ۱۱۰.

۵- احمد رنجبر، خراسان بزرگ، ص ۲۸۳.

۶- محمد زمجی اسفزاری، روضات الجنات فی توصیف مدینه هرات، ص ۱۲۱.

۷- لسترنج، سرزمینهای خلافت شرقی، ص ۳۸۳.

۸- مؤتمن، علی: راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایتمدار رضوی، آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۴۸ خورشیدی، ص ۳۷۴.

می‌شود که شامل خاطراتی از حملهٔ افغانها به نواحی بیرجند، قاین و روستاهای شرق استان کنونی خراسان در فاصلهٔ سالهای ۱۱۳۴ ق / ۱۷۲۲۲ م تا ۱۱۳۶ ق / ۱۷۲۴ م است.^۱
ص ۱۲۱، س ۱۹: روستای کشکی دهی از دهستان تحت جلگه بخش فدیشه نیشابور است و در ۹ کیلومتری شمال فدیشه قرار دارد.^۲

ص ۱۲۱، س ۲۲: اورگنج شهری از خراسان قدیم بوده است و در سرحد ماوراءالنهر قرار دارد.^۳ این شهر هم‌اکنون در جمهوری ترکمنستان و نزدیک مرز این کشور با جمهوری ازبکستان واقع شده است.

ص ۱۲۱، س ۲۵: چمشکزک از طوایف کرد بوده‌اند که قبلاً در کردستان می‌زیسته‌اند. نسب حکام آنها به زعم خودشان به ملکیش نامی از اولاد خلفای بنی عباس می‌رسد.^۴ تیره‌های زعفرانلو، شادلو، کافرانو و قراچورلو از این ایل هستند.^۵

ص ۱۲۲، س ۱۷: کافر قلعه روستایی در افغانستان کنار هریرود در نزدیکی مرز ایران و حوالی کهسان است.^۶

ص ۱۲۴، س ۱۰: فتحعلی خان داغستانی اعتمادالدوله شاه سلطان حسین بود که در سال ۱۱۲۶ ق / ۱۷۱۴ م پس از فوت شاهقلی خان وزیر اعظم به این سمت منصوب شد.^۷ منابع تاریخی از لیاقت او در ادارهٔ کشور سخن گفته‌اند.^۸ وی در جریان اختلافات دربار قربانی توطئه حکیم‌باشی و ملاباشی شد و پس از برکناری چشمه‌ایش را کور کردند.

ص ۱۲۵، س ۱۶: میرزا رحیم در همان سال جلوس شاه سلطان حسین یعنی ۱۱۰۵ ق / ۱۶۹۳ م به سمت حکیم‌باشی منصوب شد.^۹ و ملامحمد حسین در سال ۱۱۲۷ ق / ۱۷۱۵ م پست تازه تأسیس ملاباشی را اشغال کرد.^{۱۰} منابع مختلف از نفوذ این دو شخصیت بر شاه و تأثیر مخرب آنها در دربار سخن گفته‌اند.^{۱۱}

ص ۱۲۵، س ۱۷: محمد قلی خان که پس از فتحعلی خان اعتمادالدوله شد، پس از سقوط

۱- ناشناس: یادداشت‌های راجع به حملهٔ افغان به سرحد ایران، نسخهٔ خطی، کتابخانهٔ آستان قدس رضوی، شمارهٔ ۴۲۹۴.

۲- فرهنگ جغرافیایی ایران، ج ۹، ص ۳۲۵.

۳- لغت‌نامهٔ دهخدا.

۴- امیرشرف خان بدلیسی، شرفنامه تاریخ مفصل کردستان، ص ۲۲۲-۲۱۳.

۵- اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ص ۱۵۸-۱۵۷.

۶- جهان‌نگشای نادری، تعلیقات، ص ۴۶۳.

۷- عبدالحسین خاتون‌آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۵۶۷.

۸- محافل المؤمنین، نسخهٔ خطی، ص ۵۳ و نیز محمد خلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۵۰.

۹- عبدالحسین خاتون‌آبادی، وقایع السنین والاعوام، ص ۵۴۹.

۱۰- همان مأخذ، ص ۵۶۹.

۱۱- ر.ک: مقدمه، ص ۱۶.

اصفهان ابتدا از طرف محمود در سمت خود ابقا شد.^۱ اما بعداً پس از به قدرت رسیدن اشرف به دستور او و همراه هجده نفر دیگر از رجال عهد شاه سلطان حسین اعدام شد.^۲

ص ۱۲۶، س ۱: لطفعلی خان برادرزاده فتحعلی خان داغستانی بود که گفته‌اند فرماندهی توانا در امور نظامی بود و طی نبردی در کرمان لشکر محمود افغان را شکست داده بود. لطفعلی خان پس از بازداشت عمویش مورد غضب واقع و به عنوان عنصری خطرناک در پایتخت تحت نظر قرار گرفت. شاه سلطان حسین یکبار دیگر در جریان محاصره اصفهان تلاش کرد تا از استعداد و توانایی‌های او در مقابل افغانها استفاده کند، اما چنددستگیهای دربار مانع شد.^۳ سرانجام لطفعلی خان در زمان تسلط محمود بر اصفهان به جرم وفاداری به صفویان اعدام شد.^۴

ص ۱۲۷، ص ۱۳: منابع موجود از مقاومت و جنگهای رستم محمد خان سعدلو با سپاه افغانها سخن گفته‌اند. محمد کاظم به «حملات مردانه» او به همراه «چهار پنج هزار جوان خنجرگذار» اشاره می‌کند.^۵ و گزارشهای کمپانی هلندی «واک» از هشیاری رستم محمدخان سعدلو در جریان محاصره کرمان خبر می‌دهد.^۶

ص ۱۲۸، س ۳: رضاقلی خان شاملو برادر محمدقلی خان اعتمادالدوله بود. او پس از سقوط اصفهان با محمود افغان همکاری کرد.^۷

ص ۱۲۸، س ۵: شیخ علی خان زنگنه قورچی‌باشی در اواخر محاصره اصفهان به اتهام همکاری با محمود بازداشت شد. وی پس از سقوط اصفهان از فاتحان افغانی گزندى ندید.^۸

ص ۱۲۸، س ۷: نام خان عربستان (خوزستان) در پرده‌ای از ابهام است. لکهارت می‌گوید که محمد محسن عبدالله ذکر کرده است،^۹ در حالی که در تمام نسخه‌های زبدة التواریخ سید علی آمده است. کروینسکی محمدخان گفته است^{۱۰}، اما بنظر می‌رسد منابع هلندی که وقایع روزانه را ثبت کرده‌اند و از او با نام سید عبدالله یاد کرده‌اند^{۱۱}، درست گفته باشند.

۱- ویلم فلور، برافتادن صفویان، روایت شاهدان هلندی، ص ۲۳۲.

۲- ویلم، اشرف افغان در تخته‌گاه اصفهان به روایت شاهدان هلندی، ترجمه ابوالقاسم سری، توس تهران ۱۳۶۷ خورشیدی، ص ۴.

۳- ویلم فلور، برافتادن صفویان روایت شاهدان هلندی، ص ۱۰۵، ۱۰۶ و ۱۰۸.

۴- همان مأخذ، ص ۲۴۵.

۵- محمد کاظم مروی، عالم‌آرای نادری، ج اول، ص ۱۶۴.

۶- ویلم فلور، برافتادن صفویان روایت شاهدان هلندی، ص ۸۰.

۷- ویلم فلور، برافتادن صفویان روایت شاهدان هلندی، ص ۷۹ و ۲۳۷.

۸- همان مأخذ، ص ۱۹۳ و ۲۴۸.

۹- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۱۵۵.

۱۰- دوسرسو، هلل سقوط شاه سلطان حسین، ص ۱۷۶.

۱۱- ویلم فلور، برافتادن صفویان روایت شاهدان هلندی، ص ۸۱، ۹۹، ۱۰۰.

ص ۱۲۸، س ۹: شهرستان قریه‌ای در شرق و به فاصله نیم فرسخی اصفهان بوده است و پلی به همین نام نزدیک این قریه بر رودخانه زاینده‌رود وجود داشته است.^۱ اکنون خرابه‌های مسجدی در این روستا باقیست که تاریخ ساخت آن یعنی ۱۰۴۲ هـ ق / ۱۶۳۲ م بر سر در آن به چشم می‌خورد.^۲

ص ۱۲۹، س ۳: مورخین و نویسندگان آن عصر از آنجا که از علت یابی شکست قوای شاه سلطان حسین آن هم در مرکز کشور یعنی اصفهان و در برابر گروهی اندک و دورافتاده از وطنشان، عاجز بودند با نسبت دادن امور به تقدیر خود را از بررسی علل این امر عجیب راحت می‌کردند. بیان لطفعلی بیگ آذر بیگدلی در این مورد گویاست:

«... خود از جمعی سفهای خفیف العقل و بلهای نحیف الرأی شنیدم که این داهه عظمی و این واقعه کبری را به محض سوء تدبیر امرای آن دولت شنیده، بلکه بر سستی رأی آن وارث تخت سلطنت حمل می‌کردند که چرا پادشاه دین پناه و امرای صاحبجاه به آن عدت و کثرت از دست شش هفت هزار رجاله افغان عاجز و زبون آیند غافل از اینکه اذا جاء التقدیر یضحک الله علی التذیر»^۳

ص ۱۲۹، س ۷: علی مردان‌خان والی لرستان از فرماندهان اصلی سپاه شاه سلطان حسین صفوی بود که او هم با گرفتار آمدن در اختلافات داخلی دربار و فرماندهان نظامی، نتوانست کاری از پیش ببرد. محمد علی حزین که پس از سقوط اصفهان او را در خرم‌آباد ملاقات کرده از شجاعت و استعداد او یاد کرده است.^۴ علی مردان‌خان در جنگ گلناباد مجروح شد و سپاهیانش او را از همانجا به لرستان بردند.^۵ از قرار معلوم بعداً شاه طهماسب دوم برای مقابله با افغانها چندان به او اعتماد نداشت.^۶

ص ۱۳۲، س ۱۴: یک شاهد عینی خروج سلطان حسین را از کاخ خود برای رفتن به فرح‌آباد و تسلیم شدن چنین توصیف کرده است:

«شاه سلطان حسین در ۲۱ اکتبر (یازده محرم) سر ساعت یازده شب بر اسب نشست. چشمانش از اشک لبالب بود. بیست و چهار تن از کارکنانی که برایش

۱- محمد مهدی، نصف جهان فی تعریف اصفهان، صص ۱۱۱، ۲۹۷-۲۹۶.

۲- گذار، آندره - گذار، یدا - سیرو، ماکیم - ... آثار ایران، ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم، بنیاد پژوهشهای آستان قدس رضوی مشهد ۱۳۶۸ خورشیدی، ج ۴، ص ۳۲۱.

۳- آتشکده آذر، ص ۳۶۴.

۴- محمد علی حزین، تاریخ حزین، ص ۵۷.

۵- لکه‌هارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۱۶۸؛ در نامه سفیر فرانسه در اصفهان به پاریس، ضمن اعلام خبر رفتن علی مردان‌خان به لرستان نسبت خیانت به او داده شده است. ترجمه نامه گاردن، عباس اقبال آشتیانی، اطلاعات ماهانه، سال ۴، ش ۷، ص ۲۰-۱۷.

۶- پطروس گیلانز، سقوط اصفهان، ص ۱۲۵.

باقی مانده بودند به دنبال او جیفه شاهانه یا تاج کوچک او را حمل می کردند. سلطان ناچار در میان و از لابلای جسد مردگان پراکنده در شهر به حرکت آمد... نگارنده این سطور عزیمت شاه را می نگریستم. شاه از یکی از غلامان دستمالی گرفت تا چشمان اشک آلود خود را پاک کند^۱»

ص ۱۳۳، س ۸: عمارت تالار طویل جنب کاخ عالی قاپو قرار داشته و در سال ۱۳۱۷ ق / ۱۸۰۲ م مانند سایر قصرها و عمارات سلاطین صفویه ویران گردید^۲.

«این تالار بزرگ صد و چهارپی طول دارد و بیست و شش پی عرض و سی و پنج قدم ارتفاع آنست. تالار وسط ایوان مانند است. در دو سمت این تالار اطاقهای خیلی بزرگ است^۳»

ص ۱۳۳، س ۹: قصر آینه خانه جزئی از باغ سعادت آباد در وسط مایل به شمال باغ و دارای تالار آینه دار بزرگی بوده است. این قصر در سال ۱۳۱۹ ق / ۱۸۰۴ م به وسیله مأموران مسعود میرزا ظل السلطان ویران شد^۴.

ص ۱۳۵، س ۱۳: تعداد کشته های روز هفتم ربیع الاول را در اصفهان، منابع هلندی هزار و چهارصد تا هزار و پانصد نفر^۵ و گیلانتر صد و چهل و هشت نفر ذکر کرده اند^۶. ص ۱۴۰، س ۲۰: نویسنده نادرنامه به اشتباه نوشته است که محمود افغان بعد از سه چهار روز از فرار طهماسب میرزا مطلع شد و در اشتباهی دیگر مسیر شاهزاده را یزد اعلام کرده است^۷. در حالی که اظهارات محمد محسن با توجه به حضور نزدیک او در این واقعه صحیح تر است.

ص ۱۴۱، س ۵: مینورسکی می گوید لقب وکیل الدوله در عصر طهماسب دوم باب شد و حدود اختیارش مشخص نیست^۸، اما بنا به تصریح یک متن مشابه تذکره الملوك و دستورالملوك، وکیل با اختیاراتی وسیع و نزدیک به قدرت شاه در عصر شاه عباس اول هم اگرچه مدتی محدود ولی وجود داشته و تا زمان طهماسب دوم متروک مانده است^۹.

۱- ویلم فلور، براقنادن صفویان روایت شاهان هلندی، ص ۲۳۰.

۲- رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم: آثار ملی اصفهان، انجمن آثار ملی تهران ۱۳۵۲ خورشیدی، ص ۸۸.

۳- مرآت البلدان، ص ۸۸.

۴- ابوالقاسم رفیعی مهرآبادی، آثار ملی اصفهان، ص ۶۰.

۵- ویلم فلور، براقنادن صفویان روایت شاهان هلندی، ص ۲۳۸.

۶- گیلانتر، سقوط اصفهان، ص ۸۲.

۷- تهرانی، محمد شفیع: تاریخ نادرشاهی (نادرنامه)، به اهتمام رضا شعبانی، بنیاد فرهنگ ایران، تهران ۱۳۴۹ خورشیدی، ص ۸.

۸- مینورسکی، سازمان اداری صفویه، ص ۸۲.

۹- القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه، ص ۳۲.

ص ۱۴۶، س ۲۱: باغ خواجهریعی در شش کیلومتری شمال مشهد که امروزه متصل به شهر است، محل دفن ربیع بن خثیم از اصحاب حضرت علی (ع) و یکی از هشت نفر زهاد معروف صدر اسلام است.^۱ از باغ خواجهریعی تا دروازه نوقان مشهد هزار و هفتصد قدم بوده است.^۲ ص ۱۴۷، س ۹: در فرمانی که شاه طهماسب ثانی پس از کشتن فتحعلی خان قاجار صادر کرده است، جرم وی «اراده بدنام کردن قزلباش ظفر تلاش» و ایجاد «تفرقه گئی طایفه قاجار» اعلام شده است. شاه در همین حکم به جای فتحعلی خان قاجار، الله قلی خان قاجار را به سمت بیگلریگی استرآباد منصوب کرده است.^۳

ص ۱۴۷، س ۲۲: میرعلی آمویه یکی از دروازه‌های مشهد بوده است. نام دروازه‌های دیگر از این قرار است: نوقان، پایین خیابان، سراب، ارگ و عیدگاه.^۴

ص ۱۵۰، س ۱۹: قرار و توافق بین شاه طهماسب، نادر و محمد علی خان را در مورد اینکه بین نادر و محمد علی هر کدام زودتر مأموریت خود را که به ترتیب فتح هرات و اصفهان بود انجام دهند، همه کاره شود، فقط محمد محسن ضبط کرده است و در منابع مشابه نیست. ص ۱۵۳، س ۸: محمد علی حزین که اندکی بعد از جنگ سپاه نادر با اشرف در نزدیکی سمنان میدان نبرد را مشاهده کرده است می‌نویسد:

«من به باغی که متصل به آن میدان بود اندک آرام گرفتم. چون تمام سپاه بگذشت، سوار شده بر جوانب آن معرکه برآمدم و نظاره مقتولان به دیده عبرت کردم چه تا آن روز افاغنه جنگ قزلباش و دست و بازوی مردان کار ندیده بودند. در آن معرکه از قزلباش زیاده بر دو کس که اندک زخمی داشتند کسی ضایع نشد»^۵

ص ۱۵۳، س ۲۱: در فاصله پنجاه کیلومتری اصفهان از مسیر جاده فعلی تهران به این شهر، در میان دشتی وسیع که اطراف و جوانب آن را کوهها و تپه‌های مرتفعی احاطه کرده است، قصبه‌ای به نام مورچه‌خورت وجود دارد.^۶ مؤلف نصف جهان فی تعریف اصفهان آن را از بلوک برخوردار شمرده است.^۷

۱- علی مؤتمن، راهنما یا تاریخ و توصیف دربار ولایت‌مدار، ص ۴۳۹ - ۴۳۸.

۲- اعتمادالسلطنه، مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۷۱.

۳- سازمان ملی اسناد ایران: «سواد فرمان شاه طهماسب ثانی پس از کشته شده فتحعلی خان قاجار» شماره تنظیم ۱۲۰۰۲، شماره سند ۷۱.

۴- محمد حسن خان اعتمادالسلطنه: مطلع الشمس، ج ۲، ص ۲۳۸.

۵- محمد علی حزین، تاریخ حزین، ص ۸۴.

۶- آذری دیرچی، علاءالدین: «آوردگاه مورچه‌خورت، هنر و مردم، سال ۱۲، ش ۱۴۴، ص ۴۹ - ۴۴.

۷- محمد مهدی، نصف جهان فی تعریف اصفهان، ص ۳۰۰.

ص ۱۵۴، س ۱۰: دروازه طوقچی یکی از چهارده دروازه اصفهان و در شمال این شهر قرار داشت. بازار نقش جهان به این دروازه منتهی می شد و از آن به بعد چهارباغ و دروازه آخر شهر بوده است.^۱

ص ۱۵۵، س ۴: لکهارت درباره سرنوشت اشرف از میان اقوال مختلف، قول میرزا مهدی خان استرآبادی را ترجیح داده که گفته است اشرف در جریان جنگ با قوای پسرعمویش حسین سلطان کشته شد.^۲

ص ۱۵۵، س ۵: میرزا محمد کلانتر فارس که در زمان تسلط افغانها بر شیراز نوجوانی بوده است، می نویسد پس از شکست اشرف از نادر در زرقان فارس، ده هزار از اسرای اصفهانی و ایرانی که در دست سپاه افغان گرفتار بودند، آزاد شدند.^۳

ص ۱۵۶، س ۸: اوج کلیسا در فاصله دوفرسنگی ایروان واقع شده است. ارمنیان این دیر را ایکس میازین یعنی نزول مولود واحد و یا مولود واحد نازل می نامند. مسلمانان آن را اوج کلیسا می نامند که به معنای معابد ثلاثه است چون علاوه بر دیر مخصوص دو کلیسای دیگر نیز در نزدیکی آن حوالی وجود دارد.^۴

ص ۱۵۷، س ۸: میرزا مهدی خان می نویسد که نادر افغانه هرات را به مناطق ابتدای ارض اقدس (مشهد) و ایبورد تا حدود سمنان کوچ داد.^۵

ص ۱۷۰، س ۶: در مورد تعداد کشته های مردم کرمان در جریان حمله محمود منابع هلندی می گویند که از بیست و هشت تا سی هزار نفر ساکنان این شهر تنها سه تا چهار هزار نفر پیر و فرتوت، ناتوان یا تهیدست باقی ماندند.^۶

ص ۱۷۰، س ۹: در مورد جنگ لطفعلی خان با محمود افغان در کرمان و بازگشت محمود به قندهار اقوال مختلفی است. بعضی گفته اند که لطفعلی خان محمود را به سختی شکست داد.^۷ میرزا مهدی خان بدون اشاره به جنگ می گوید که محمود به علت شورش فارسی زبانان

۱- همان مأخذ، ص ۲۴ - ۲۳ و نیز رک: جناب، میر سید علی: الاصفهان، اداره معارف اصفهان. اصفهان ۱۳۰۳ قمری، ص ۱۸۶.

۲- لکهارت، انقراض سلسله صفویه، ص ۳۸۶.

۳- روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس، ص ۶.

۴- سیاحتنامه شاردن، ج، ص ۲۹۶ - ۲۹۱.

۵- میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۱۶۶.

۶- ویلم فلور، برافتادن صفویان، روایت شاهدان هلندی ص ۵۷ - ۴۱ و ۸۳ - ۷۳.

۷- اوتر، ژان: سفرنامه ژان اوتر، ترجمه علی اقبالی، جاویدان تهران ۱۳۶۳ خورشیدی، ص ۱۰۵. هرسی سایکس، تاریخ ایران، ج ۲، ص ۳۲۱، محمد مهدی، نصف جهان فی تعریف اصفهان، ص ۱۹۰. کروسینسکی، دو سروس، سقوط شاه سلطان حسین، ص ۱۶۳ و هنری، جونس: هجوم افغان و زوال دولت صفوی، ترجمه اسماعیل دولشاهی، یزدان تهران ۱۳۶۷ خورشیدی، ص ۶۲.

قندهار به این شهر بازگشت^۱. اما نویسندگان مجمع التواریخ^۲ و تاریخ کرمان^۳ از شکست سپاه لطفعلی خان خبر داده‌اند. گزارش نماینده کمپانی هلندی واک در کرمان قول دوم را تأیید می‌کند:

«ستون‌های گوناگون سپاه افغان در برابر چشم سپاهیان ایران به هم پیوستند و سپاه ایران را شکست دادند... محمود به زودی از ماجرا آگاه شده به شهر کرمان بازگشت و دستور داد که مجالس جشن و سرور و شادمانی تشکیل شود. هفت شبانه‌روز به یادبود این پیروزی در بوق و کرنا می‌دمیدند»^۴

ص ۱۷۱، س ۱۷: اسامی امرای قزلباش که به فرمان اشرف به قتل رسیدند به این شرح است: اعتمادالدوله پیشین محمد قلی خان، شیخ علی خان قورچی‌باشی و مصطفی قلی خان قورچی‌باشی، میرزا رحیم حکیم‌باشی، طهماسب خان میرآخورباشی، فرج‌الله خان، اسماعیل بیگ و الله‌وردی بیگ ناظر بیوتات و نیز یازده نفر دیگر که مقامات پائین‌تری داشتند. سید عبدالله خان والی سابق خوزستان با وساطت اعتمادالدوله اشرف بخشیده شد^۵.

ص ۱۷۲، س ۱: نویسنده کتاب نصف جهان فی تعریف اصفهان از دمورقایی به عنوان زندان بزرگ صفویه در جنوب میدان نقش جهان یاد می‌کند^۶. اما از مطالب محمد محسن و نیز محمد هاشم نویسنده رستم‌التواریخ برمی‌آید که کاخ شاهی و محل زندگی شاهزاده‌ها بوده است^۷.

ص ۱۷۲، س ۲: یادداشت زیر برخلاف نظر محمد محسن گواهی می‌دهد که شاهزاده صفی میرزا در ایام محاصره اصفهان از این شهر گریخته است:

«۸ ژوئن (۲۳ شعبان) بامدادان آگهی یافتیم که شاهزاده صفی میرزا دومین پسر شاه کنونی همراه با دوستان تن از دلاورترین سپاهیان دیشب از اصفهان حرکت کرده تا به عنوان سردار سپاه نزد علی‌مردان خان رود و پس از غلبه بر شورشیان تاج و تخت را از پدر خود بستانند»^۸

۱- میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۱۲.

۲- محمد خلیل مرعشی، مجمع‌التواریخ، ص ۴۴.

۳- وزیر کرمانی، احمد علی خان، تاریخ کرمان، تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، کتابخانه خاندان فرمانفرمایان تهران ۱۳۴۰ خورشیدی، ص ۲۹۵.

۴- ویلم فلور، براق‌تادن صفویان روایت شاهدان هلندی، ص ۵۲.

۵- ویلم فلور، اشرف افغان در تختگاه اصفهان به روایت شاهدان هلندی، ص ۴.

۶- محمد مهدی، نصف جهان فی تعریف اصفهان، ص ۳۸.

۷- آصف، محمد هاشم: رستم‌التواریخ، تصحیح و تحشیه محمد مشیری، بی‌نا تهران ۱۳۴۸ خورشیدی، ص ۱۴۵.

۸- از یادداشت‌های هلندیان در اصفهان، ویلم فلور، براق‌تادن صفویان، ص ۱۷۱.

ص ۱۷۷، س ۱۰: طایفه نخعی در چاه دراز و شوسف از توابع پیرجند ساکن بودند و از آنجا به سیستان مهاجرت کرده‌اند. نخعی‌ها خود را از نسل مالک اشتر نخعی می‌دانند.^۱ لالوی یکی دیگر از طوایف عرب ساکن خراسان بوده است. دو طایفه عرب دیگر نخعی و خزیمه هستند.^۲

ص ۱۸۳، س ۲۲: قرقلو ایلی از طایفه افشار است که این طایفه در اصل ترکمن هستند. مسکن قدیم این ایل ترکستان بوده است که در جریان حمله مغول به آذربایجان کوچ کرده‌اند و بعد از روی کار آمدن صفویان به تدریج به شمال مشهد و منطقه ایبورد رفته‌اند. ایل قرقلو تابستان را در ایبورد و زمستان را در درگز می‌گذرانند.^۳

۱- افشار سیستانی، ایرج: عشایر و طوایف سیستان و بلوچستان، نسل دانش تهران ۱۳۷۰ خورشیدی، ص ۴۷۴.

۲- ابوالحسن گلستانه، مجمل التواریخ، ص ۶۶.

۳- میرزا مهدی خان استرآبادی، جهانگشای نادری، ص ۲۷.

لغت نامه

اجامره	مردم و لگرد و غوغا طلب (معین)
احمال و اثقال	بارهای سنگین و ارزشمند، اسباب رختها و بارهای گران (آندراج)
اخترمه	مال و غنیمت جنگی
اخراجات	مالیاتی که برای مصارف دیوانی وصول می شود (معین)
استسعاد	نیکبختی خواستن، سعادت جستن (معین)
اعنی	به فتح اول و کسر «ن» به معنی قصد می کنم و مراد می دارم (آندراج)
الکا	زمین، بوم، قسمتی از ایالت، ملک، زمین (برهان قاطع)
اماج خانه	جایی که در آن خاک توده کنند و خاک توده نیز گویند (آندراج)
امجاد	جمع ماجد، بزرگواران (معین)
امطار	به فتح اول جمع مطر به معنای باران، بارانها (معین)
امهار	جمع مُهر، مُهرها (معین)
انارالله برهانه	جمله دعایی است یعنی برهان و حجت او را خدا به او بیاموزاد (دهخدا)
انتعاش	بلند شدن، نیکو شدن، عیش و نشاط (آندراج)
انفاذ	جاری کردن، روان شدن، فرستادن و شمشیر بر چیز گذراندن (آندراج)
انیق	خوب، عجیب (آندراج)
اوجاق	خاندان، دودمان (معین)

اویماق	قبیله، طایفه، دودمان (معین) تبار (آندراج)
ایلغار	حرکت سریع سپاهیان به سوی دشمن، هجوم، پورش (معین)
بسقو	کمینگاه (جهانگشای نادری)
بهله	بر وزن قهوه. پوستی باشد که به اندام پنجه دست دوزند و میرشکاران بر دست کشند و چرخ و باز و شاهین را به دست گیرند (برهان قاطع)
پیشکش نویس	کسی بوده است که لیست هدایا و پیشکشهای نوروزی و غیره را که جهت شاه می آورده اند تهیه می کرده است (دستورالملوک)
تجیر	دیوار کرباسی خانه خانه دار، پرده و حجاب (ناظم الاطبا)
تخماق	به ضم اول افزار چوبی که بر سر آن میخ زنند تا میخ در زمین خوب فرو رود (آندراج)
تسوید	سیاه کردن، کنایه از نوشتن، و نیز مهتر کردن کسی (آندراج)
تلایه	سرانجام یافتن کار، سرانجام پذیر (آندراج)
توجیه نویس	رئیس دایرة الحوالات در دیوان استیفا بوده است. (مینورسکی)
تهاون	غفلت، اهمال، سهل انگاری (متهی الارب)
جسر	پُل
جیقہ	زیور مرصع از گوهرها که مردان بر سر دستار و کلاه و زنان بر چارقد زنند (ناظم الاطبا)
چراغ تاوار	پایه قندیل و ظرفی است که در آن چراغ روشن کنند تا باد نکشد و مشکوة همان است (برهان قاطع)
چریک	به فتح اول بر وزن شریک لشکری را گویند که از ولایت های دیگر به مدد لشکری بفرستند (برهان قاطع)
چهاریار	منظور خلفای راشدین است؛ ابوبکر، عمر، عثمان، علی (ع) (ناظم الاطبا)

حدیقه	بوستان، باغ (دهخدا)
خائب	ناامید، بی‌مراد، ناکامیاب (ناظم‌الاطبا)
خلع	جمع خلعت، خلعتها (ناظم‌الاطبا)
خوندگار	لقب امپراتور عثمانی بوده است.
دارالبوار	کنایه از دوزخ و جهنم (ناظم‌الاطبا)
دراع	زره آهنی (آندراج)
درّ یتیم	مروارید غلطان و شاهوار و ناب (آندراج)
دست‌بازی	زورآزمایی (آندراج)
دهور	جمع دهر
راده	آنکه درو اثر بوی خوش باشد و باز ایستاده کنند از چیزی (آندراج)
رایت	علم، درفش، لوا (ناظم‌الاطبا)
رباط	آنچه به وی بستند ستور و مشک و جز آن را (آندراج)
رزازی	برنج‌کوبی، رزاز کسی است که شالی می‌کوبد و برنج را از پوست جدا کرده سفید می‌کند (ناظم‌الاطبا)
رقوم	جمع رقم، ارقام
زنبورک	توپ کوچک و تفنگ بزرگ بمانند تفنگ به باروت و گلوله پر کرده (آندراج)
سازنده	کارگر و کارساز و مؤثر، مطرب و نوازنده و زننده هرساز و آلت طرب (ناظم‌الاطبا)
ساخلاو	پادگان (معین)
ساعده	شیر بیشه، بازوی چرخ چاه، مجرای آب به سوی نهر دریا (معین)
سالماً غانماً	در آن حال که سالم و غنیمت آورنده باشد (معین)
سقرلات	پارچه ابریشمی زردوزی شده که آن را در بغداد می‌یافتند و شهرت بسیار داشت (معین)
سقناق	استحکامات
سنوربستن	مرز تعیین کردن، سنور به معنی سرحد و مرز (اشتگاس)

سیاق	روش، طرز جمله‌بندی، فن تحریر محاسبات به روش قدیم (معین)
سیبه	پناهگاه، جان‌پناه، دیوار و حائلی که از پس آن جنگ کنند.
سیورغال	ملکی که منافع آن را مدت‌العمر به کسی واگذار کرده باشند.
شده	سلکهای یاقوت و لآلی که بر دور گریبان و چاک سینه آویزند.
شلتاق	نزع، غوغا، تجاوز (معین)
شقه	به ضم اول نام پارچه‌ای که در سر علم بستند (آندراج)
شماعی	آنکه شمعه را بسازد (آندراج)
شند	بر وزن قند متقار مرغان را گویند (برهان قاطع)
شنفار	بر وزن گلزار جانور سیاه چشم شبیه به چرخ باشد و سلاطین شکار فرمایند (برهان قاطع)
شیلان	سفره، طعام، طعام مطبوخ که به لشکریان دهند (آندراج)
صایه	رسا و رسنده (آندراج)
صروح	جمع صرح بالفتح به معنی کوشک و هر بنای بلند، کوشکها (آندراج)
صفه	قسمت بالاین اطاق که کف آن کمی بلندتر از کف اطاق بود (ناظم‌الاطبا)
صوامع	جمع صومعه، زاویه‌های درویشان (معین)
صوبه	توده و انبار هر چیزی (آندراج)
صیت	آوازه، شهرت (معین)
طاغیه	نوعی کلاه بلند مخروط شبیه به کلاه درویشان (عالم‌آرای شاه اسماعیل)
طلای دست‌افشار	ترکیب و صافی است به معنای طلای خالص (ناظم‌الاطبا)
طماقه	کلاه باز و جره (غیاث‌اللغات)
طیب	صف لشکر

عراج	عروج کننده
عینک	چشم (آندراج)
غره	به ضم اول سپیدی پیشانی اسب، اول روز ماه (آندراج)
فارس	سوار
قاووت	مخلوط آرد حبوبات بو داده با شیرینی خشک، نرمه آرد نخودچی که با قند نرم مخلوط کنند (معین)
قباب	گنبد (ناظم الاطبا)
قراقوش	نوعی باز سیاه رنگ با نوک خمیده، قوی و دارای پنجه های با قدرت (آندراج)
قزاقی	راهزنی، جنگ و گریز (بدایع الوقایع)
قلعه بند	محبوس در قلعه (ناظم الاطبا)
قمچی	کمر بند یا شلاق اسب، تازیانه (ناظم الاطبا)
کارخانه	هر جایی که در آن کارهای عمومی دایر باشد (ناظم الاطبا)
کاسر	شکونده (دهخدا)
کوچه بند	بند کردن سرکوچه (دهخدا)
گاو تازی	خود را غالب و پرزور وانمودن به جهت تخدیر خصم (آندراج)
لاچین	شاهین شکاری (آندراج)
لوامع	اثرهای روشن، پرتوهای درخشان (دهخدا)
لله	استاد، مربی، معلم، ناصح (ناظم الاطبا)
لود	کرانه کوه و جانب آن و آنچه بدان احاطه کنند (آندراج)
مآل	بر وزن مقال، جای رجوع و بازگشت و به معنی انجام کار مستعمل است (ناظم الاطبا)
متمشی	جاری شونده، روان شونده، سرانجام یافتن کار (آندراج)
محال	جمع، محل، نواحی (آندراج)
مخضر	سبز کننده یا سبز (آندراج)

مردرو	راه و راه تنگ و معبر و گذرگاه (ناظم الاطبا)
مرصود	چشم داشته شده، از رصد معلوم کرده شده (آندراج)
مزور	بر وزن منور، آنچه از قسم غذا برای تسلی بیمار پزند و طعام نرم که مریض را دهند (آندراج)
مساهم	به ضم اول شریک، انباز (آندراج)
مشید	به گج و چونه محکم کردن (آندراج)
مصاحرت	دامادی و قرابت و خویش یافتن (متهی الارب)
مصحوب	همراه شده، همراه کرده شده، رفیق، یار (ناظم الاطبا)
مصعد	به ضم اول رونده در زمین و به فتح اول جای برآمدن (دهخدا)
مقاطر	به ضم اول چکاننده آب و مثل آن (ناظم الاطبا)
ملوث	آلوده (آندراج)
ممهد	آب نه گرم نه سرد (آندراج)
منقلا	مقدمة الجیش، پیشرو لشکر (ناظم الاطبا)
منیف	بلند، دراز (معین)
میل کشیدن	کنایه از نایبنا کردن (آندراج)
ملفوف	در نور دیده، پیچیده، فراهم آورده (آندراج)
نواله	لقمه حکیم، نواله بر به معنی کار است که به معنی خوراکی برند (آندراج)
وجع	رنجوری و دردمندی و درد (آندراج)
هباء مثورا	گرد و غبار پراکنده، اشاره به آیه ۲۵ سوره فرقان (ناظم الاطبا)
همال	مانند، شریک، قرین (ناظم الاطبا)
يعسوب	ملکه زنبور عسل، کنایه از پیشوا (ناظم الاطبا)
یورت	آرامگاه، منزل، مسکن، محل توقف (ناظم الاطبا)

فهرست منابع

- آذریبگدلی، لطفعلی بیگ.
آتشکده آذر. مقدمه و فهرست و
تعلیقات سید جعفر شهیدی، تهران:
نشر کتاب، ۱۳۳۷ خورشیدی.
- آذری دمیرچی، علاءالدین.
آوردگاه مورچه خورت. مجله هنر
و مردم، سال دوازده، شماره ۱۴۴.
- آصف، محمد هاشم.
رستم التواریخ. تصحیح و تحشیه
محمد مشیری، تهران: بی‌نا، ۱۳۴۸
خورشیدی.
- ابن بزاز، توکلی.
صفوة الصفا. نسخه خطی، کتابخانه
آستان قدس رضوی، شماره ۴۲۵۱.
- ابن بلخی.
فارس‌نامه. به اهتمام لسترنج و آلن
نیکلسون، تهران: دنیای کتاب،
۱۳۶۳ خورشیدی، چاپ دوم.
- ابن حوقل، ابوالقاسم محمد.
سفرنامه ابن حوقل، ترجمه و توضیح
جعفر شعار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶
خورشیدی.
- اتلس قریه‌های افغانستان.
کابل: اداره مرکز احصائیه صدارت
عظمی، ۱۳۵۳ خورشیدی.
- اسپنسر، ویلیام.
سرزمین و مردم ترکیه. ترجمه علی
اصغر بهرام‌بیگی، تهران: بنگاه ترجمه
و نشر کتاب، ۱۳۴۲ خورشیدی.

استرآبادی، سید حسین بن مرتضی حسینی.

تاریخ سلطانی از شیخ صفی تا شاه صفی. به کوشش احسان اشراقی، تهران: علمی، ۱۳۶۶ خورشیدی، چاپ دوم.

جهانگشای نادری. به اهتمام سید عبدالله انوار، تهران: انجمن آثار ملی ایران، ۱۳۴۱ خورشیدی.

درّه نادره. به اهتمام سید جعفر شهیدی، تهران: انجمن آثار ملی ایران.

عالم آرای عباسی. مقدمه و فهرست ایرج افشار، تهران: امیرکبیر، ۱۳۵۰ خورشیدی، چاپ دوم.

«چشم اندازی به قلعه‌های اصطخر و قهقهه در روزگار صفویه». مجله هنر و مردم، سال دوازده، شماره ۱۴۲. «در حاشیه پناهندگی با یزید شاهزاده عثمانی به دربار شاه طهماسب». مجله هنر و مردم، سال چهارده، شماره ۱۶۴.

مسالك و ممالك. به کوشش ایرج افشار، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۷ خورشیدی.

زندگانی حضرت امام علی بن موسی الرضا (ع). تهران: گنجینه و نشر محمد، ۱۳۶۱ خورشیدی.

تاریخ وقایع و سوانح افغانستان. تصحیح میرهاشم محدث، تهران: امیرکبیر ۱۳۶۵ خورشیدی.

مرآت البلدان. به کوشش پرتو نوری

استرآبادی، میرزا مهدی خان.

اسکندریگ ترکمان.

اشراقی، احسان.

اصطخری، ابواسحاق ابراهیم.

اصفهانی، عمادالدین حسین.

اعتضاد السلطنه، علیقلی میرزا.

اعتماد السلطنه، محمد حسن خان.

علاء و محمد علی سپانلو، تهران:
اسفار، ۱۳۶۴ خورشیدی.

. مطلع الشمس. مقدمه و فهرست
محمد پیمان، تهران: پیشگام، ۱۳۶۲
خورشیدی.

فهرست کتابهای خطی کتابخانه ملی
ملک، جلد سوم.

عشایر و طوایف سیستان و
بلوچستان. تهران: نسل دانش، ۱۳۷۰
خورشیدی.

نقاوة الآثار فی ذکر الاخبار. به اهتمام
احسان اشراقی، تهران: بنگاه ترجمه
و نشر کتاب، ۱۳۵۰ خورشیدی.

«فتح اصفهان به دست افغانه».
مجله اطلاعات ماهانه، سال چهارم،
شماره ۷.

محافل المؤمنین. نسخه خطی،
کتابخانه آستان قدس رضوی، شماره
۶۵۸۷.

تصحیح یوسف رحیم لو، مشهد:
دانشگاه فردوسی، ۱۳۷۱
خورشیدی.

ایران در روزگار شاه اسماعیل و شاه
طهماسب. به کوشش غلامرضا
طباطبایی، تهران موقوفات دکتر
محمود افشار یزدی، ۱۳۶۳
خورشیدی.

فهرست نسخ خطی کتابخانه ملی،
تهران: ۱۳۵۱ خورشیدی.

گزارش سفیر کشور پرتغال در دربار

افشار، ایرج و دانش پژوه، محمد تقی.

افشار سیستانی، ایرج.

افوخته‌ای نطنزی، محمود بن هدایت.

اقبال آشتیانی، عباس.

الحسینی، فضل‌الله بن محمد شفیع.

القاب و مواجب دوره سلاطین صفویه.

امیر محمود، بن میرخواند.

انوار، سید عبدالله.

اوبن، ژان.

شاه سلطان حسین. ترجمه پروین
حکمت، تهران: دانشگاه تهران،
۱۳۵۷ خورشیدی.

اوتر، ژان.

سفرنامه ژان اوتر. ترجمه علی اقبالی،
تهران: جاویدان، ۱۳۶۳ خورشیدی.
سفرنامه آدام الشاریوس. ترجمه
حسین کردبچه، تهران: کتاب برای
همه، ۱۳۶۹ خورشیدی.

اولثاریوس، آدام.

بارتولد، و. و.

ترکستان نامه. ترجمه کریم کشاورز،
تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲
خورشیدی.

باستانی پاریزی، محمد ابراهیم.

یعقوب لیث. تهران: کتابخانه
ابن سینا، ۱۳۴۴ خورشیدی.

بدلیسی، امیرشرف خان.

شرفنامه تاریخ مفصل کردستان.
مقدمه و تعلیقات و فهرس محمد
عباسی، تهران: مؤسسه مطبوعاتی
علمی، ۱۳۶۴ خورشیدی.

برهان، محمد حسین بن خلف تبریزی.

برهان قاطع. به اهتمام محمد معین،
تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۱ خورشیدی.

بوسه، هریرت.

پژوهشی در تشکیلات دیوان
اسلامی. ترجمه غلامرضا وهرام،
تهران: مؤسسه مطالعات و تحقیقات
فرهنگی، ۱۳۶۷ خورشیدی.

بیانی، خانابابا.

تاریخ نظامی ایران دوره صفویه.
تهران: ستاد بزرگ ارتشداران،
۱۳۵۳ خورشیدی.

پاینده، محمود.

قیام غریب شاه گیلانی مشهور به
عادلشاه. تهران: سحر، ۱۳۵۷
خورشیدی.

نسخه خطی، کتابخانه آستان قدس
رضوی، شماره ۴۱۷۸.

تصحیح ملکه الشعرای بهار، تهران:
اداره کل نگارش وزارت فرهنگ و
هنر، ۱۳۵۲ خورشیدی.

تاریخ نادرشاهی (نادرنامه). به
اهتمام رضا شعبانی، تهران:
بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۴۹
خورشیدی.

دین و سیاست در دوره صفوی. قم:
انصاریان، ۱۳۷۰ خورشیدی.

الاصفهان. اصفهان: اداره معارف
اصفهان، ۱۳۰۳ قمری.

تاریخ حزین. اصفهان: کتابفروشی
تأئید، ۱۳۳۲ خورشیدی.

فارسانه ناصری. تصحیح و تحشیه
منصور رستگار فسایی، تهران:
امیرکبیر، ۱۳۶۷ خورشیدی.

وقایع السنین والاعوام. تصحیح
محمدباقر بهبودی، تهران:
کتابفروشی اسلامی، ۱۳۵۲
خورشیدی.

جغرافیای تاریخی ولایت زاوه،
مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۶
خورشیدی.

خلاصه السیر. زیر نظر ایرج افشار،
تهران: علمی، ۱۳۶۸ خورشیدی.

بیان واقع سرگذشت احوال نادرشاه.
تصحیح و تحقیق کی بی نسیم،

تاریخ انبیاء و اوصیاء و ملوک ایران.

تاریخ سیستان.

تهرانی، محمد شفیع.

جعفریان، رسول.

جناب، میر سید علی.

حزین، محمد علی.

حسینی فسایی، حاج میرزا حسن.

خاتون آبادی، عبدالحسین حسینی.

خسروی، محمدرضا.

خواجگی اصفهانی، محمد معصوم.

خواجه عبدالکریم، ابن خواجه
عاقبت محمود کشمیری.

لاهور: اداره تحقیقات پاکستان،
۱۹۷۰ میلادی.

تهران: دائرة المعارف بزرگ
اسلامی، ۱۳۶۹ خورشیدی.

سفر در ایران. ترجمه منوچهر
اعتماد مقدم، تهران: شباویز ۱۳۶۷
خورشیدی، چاپ سوم.

سفرنامه پیترو دلواله. ترجمه
شعاع الدین شفا، تهران: علمی و
فرهنگی، ۱۳۷۰ خورشیدی، چاپ
دوم.

مسافرت به معیت سفیرکبیر
روسیه، ترجمه محمود هدایت،
تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۸ خورشیدی.
لغتنامه دهخدا. زیر نظر دکتر معین،
تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۳۷
خورشیدی.

«اقلیتهای عراق یا سنی‌های
درگزین». مجله یغما، سال ۷.

از آستارا تا استاراباد. تهران: انجمن
آثار ملی، جلد ۶، سال چاپ؟
استرآبادنامه. تهران: امیرکبیر،
۱۳۵۶ خورشیدی، چاپ دوم.

«وضع ایران در زمان شاه‌عباس
ثانی». ترجمه عباس آگاهی، مجله
بررسیهای تاریخی، سال نهم،
شماره ۳.

فرهنگ جغرافیایی ایران. تهران:
دایرة جغرافیایی ستاد ارتش، ۱۳۲۹

دائرة المعارف بزرگ اسلامی.

دروویل، گاسپار.

دلواله، پیترو.

دوکوتز بوئه، موریس.

دهخدا، علی اکبر.

دهگان، ابراهیم.

ذبیحی، مسیح و ستوده، منوچهر.

ذبیحی، مسیح.

رافائل، دومانس.

رزم آرا، حسینعلی.

- خورشیدی.
آثار ملی اصفهان. تهران: انجمن
آثار ملی، ۱۳۵۲ خورشیدی.
خراسان بزرگ. تهران: امیرکبیر،
۱۳۶۸ خورشیدی.
احسن التواریخ. به اهتمام
عبدالحسین نوائی، تهران: بنگاه
ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹
خورشیدی.
روضات الجنات فی اوصاف مبدینہ
هرات. تصحیح و حواشی و تعلیقات
سید محمد کاظم امام، تهران:
دانشگاه تهران، ۱۳۳۸ خورشیدی.
«سواد فرمان شاه طهماسب ثانی پس
از کشتن فتحعلی خان قاجار». شماره
تنظیم ۱۲۰۰۲، شماره سند ۷۱.
سفرنامه سانوسی وضع کشور
شاهنشاهی ایران در زمان شاه
سلیمان. ترجمه تقی تفضلی، تهران:
ابن سینا، ۱۳۴۶ خورشیدی.
تاریخ ایران. ترجمه محمدتقی
فخرداعی گیلانی، تهران: رنگین،
۱۳۳۰ خورشیدی.
«فهرست کتب خطی فارسی کتابخانه
آلبرت هوتوم شیندلر». مجله
دانشکده ادبیات و علوم انسانی
دانشگاه فردوسی مشهد، سال بیست
و پنجم، شماره اول و دوم.
از آستارا تا استارآباد. تهران: انجمن
رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم.
رنجبر، احمد.
روملو، حسن.
زمچی اسفزاری، معین الدین محمد.
سازمان ملی اسناد ایران.
سانسون، مارتین.
سایکس، پرسی.
سبحانی، توفیق.
ستوده، منوچهر.

آثار ملی، جلد اول، ۱۳۴۹
خورشیدی.

تحفة ناصری در تاریخ و جغرافیای
کردستان. تصحیح حشمت‌الله
طیبی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۶
خورشیدی.

تاریخ شاه صفی. نسخه خطی،
کتابخانه آیت‌الله مرعشی نجفی،
شماره ۲۳۳۹.

ایران عصر صفوی. ترجمه احمد
صبا، تهران: کتاب تهران ۱۳۶۳
خورشیدی.

نقش ترکان آناتولی در تشکیل و
توسعه دولت صفوی. ترجمه احسان
اشراقی و محمدتقی امامی، تهران:
نشر گستره، ۱۳۷۱ خورشیدی.

فرهنگ آندراج. زیر نظر محمد
دبیر سیاقی، تهران: کتابخانه خیام،
۱۳۳۵ خورشیدی.

سیاحتنامه شاردن. ترجمه محمد
عباسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹
خورشیدی.

اترکنامه تاریخ جامع قوچان. تهران:
امیرکبیر، ۱۳۶۵ خورشیدی.

ایران صفوی از دیدگاه سفرنامه‌های
اروپائیان. ترجمه غلامرضا ورهرام،
تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴ خورشیدی.

تذکره شاه طهماسب صفوی. نسخه
خطی، کتابخانه آستان قدس

سنندجی، میرزا شکرالله.

سوانح نگار تفرشی، ابوالمفاخر بن فضل‌الله
حسینی.

سیوری، راجر.

سومر، فاروق.

شاد، محمدپاشا.

شاردن، ژان.

شاکری، رمضانعلی.

شوشتر والس، سیبلا.

طهماسب صفوی.

رضوی، شماره ۷۸۸۶.

تصحیح و تعلیق اصغر منتظر صاحب، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۴۹ خورشیدی.

تاریخ خانی. تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده، تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۲ خورشیدی.

مهمان نامه بخارا. به اهتمام منوچهر ستوده، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب، ۱۳۵۳ خورشیدی.

«چند مقاله تاریخی». مجله توشه، سال اول، شماره ۱.

«سرگذشت ساروتقی». مجله اطلاعات ماهانه، جلد سوم، شماره ۲.

اشرف افغان در تختگاه اصفهان به روایت شاهدان هلندی. ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ۱۳۶۷ خورشیدی.

برافتادن صفویان، برآمدن محمود افغان (روایت شاهدان هلندی). ترجمه ابوالقاسم سری، تهران: توس، ۱۳۶۵ خورشیدی.

خاوران گوهر ناشناخته ایران. مؤسسه مطبوعاتی ربيع.

خلاصه التواریخ. تصحیح احسان اشراقی، تهران: دانشگاه تهران، ۱۳۵۹ خورشیدی.

تاریخ تهران: بنیاد، ۱۳۶۸ خورشیدی، اجتماعی و سیاسی

عالم آرای شاه اسماعیل.

علی بن شمس الدین حاجی حسین لاهیجی.

فضل الله بن روزبهان خنجی.

فلسفی، نصرالله.

فلور، ویلم.

قاسمی، ابوالفضل.

قاضی احمد بن شرف الدین الحسین الحسینی القمی.

قائم مقامی، جهانگیر.

- ایران. چاپ هشتم.
نادرنامه. نشریه انجمن آثار ملی
خراسان. مشهد: چاپخانه خراسان،
۱۳۳۹ خورشیدی.
- قزوینی، ابوالحسن.
فوائد الصغویه. تصحیح مریم
میراحمدی، تهران: مؤسسه مطالعات
و تحقیقات فرهنگی، ۱۳۶۷
خورشیدی.
- کسروی، احمد.
نژاد و تبار صفویه. مجله آینده،
سال دوم، تهران ۱۳۰۵
روزنامه میرزا محمد کلانتر فارس.
به اهتمام عباس اقبال آشتیانی،
تهران: کتابخانه طهوری و کتابخانه
سنایی، ۱۳۶۲ خورشیدی.
- کمال، بن جلال منجم.
لب التاریخ. نسخه خطی، کتابخانه
آستان قدس رضوی، مجموعه
شماره ۹۵۹۶.
- کمپفر، انگلبرت.
سفرنامه کمپفر. ترجمه کیکاووس
جهاندار، تهران: خوارزمی،
۱۳۶۳ خورشیدی.
- گدار، آندره و گدار، یدا و سیرو، ماکسیم و...
آثار ایران.
ترجمه ابوالحسن سرو قد مقدم،
مشهد: بنیاد پژوهشهای آستان قدس
رضوی، ۱۳۶۸ خورشیدی.
- گلچین معانی، احمد.
فهرست کتب خطی کتابخانه آستان
قدس رضوی. مشهد: اداره کتابخانه
مشهد، ۱۳۵۱ خورشیدی.
- گلستانه، ابوالحسن بن محمد امین.
مجله التواریخ. به سعی و اهتمام
محمد تقی مدرس رضوی، تهران:
دانشگاه تهران: ۱۳۵۶ خورشیدی.
- گیلانتر، پطروس دی سرکیس.
سقوط اصفهان. گزارشهای پطروس

دی سرکیس گیلانتز، ترجمه محمد
مهريار، اصفهان: کتابفروشی
شهریار، ۱۳۴۴ خورشیدی.

لسترنج.

جغرافیای تاریخی سرزمینهای
خلافت شرقی. ترجمه محمود
عرفان، تهران: علمی و فرهنگی،
۱۳۶۴ خورشیدی.

لکهارت، لارنس.

انقراض سلسله صفویه و ایام
استیلای افغانه در ایران. ترجمه
مصطفی قلی عماد، تهران: مروارید،
۱۳۶۸ خورشیدی.

محمد مهدی بن محمد رضا الاصفهانی.

نصف جهان فی تعریف اصفهان.
تصحیح و تحشیه منوچهر ستوده،
تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸ خورشیدی.
مجموعه. نسخه خطی، کتابخانه
آستان قدس رضوی، شماره ۵۶۲۱.

محیی الدین ابوالفتح یحیی بن ابوالشکر.

مجمع التواریخ. تصحیح عباس اقبال
آشتیانی، تهران: کتابخانه طهوری و
کتابخانه سنایی، ۱۳۶۲ خورشیدی.
عالم آرای نادری. تصحیح محمد
امین ریاحی، تهران: کتابفروشی
زوار، ۱۳۶۴ خورشیدی.

مرعشی صفوی، میرزا محمد خلیل.

مروی، محمد کاظم.

تاریخ گزیده. به اهتمام عبدالحسین
نویسی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۴
خورشیدی.

مستوفی، حمدالله.

نزهة القلوب. به کوشش محمد دبیر
سیاقی، تهران: کتابخانه طهوری،
۱۳۳۶ خورشیدی.

مشکور، محمد جواد.

نظری به تاریخ آذربایجان و آثار
باستانی و جمعیت شناسی. تهران:

- مشیزی، میر محمد سعید. انجمن آثار ملی، ۱۳۴۹ خورشیدی.
تذکره صفویه تهران. مقدمه و تحشیه
محمد ابراهیم باستانی پاریزی،
تهران: نشر علم، ۱۳۶۹ خورشیدی.
مصطفوی، محمد تقی. اقلیم پارس. تهران: انجمن آثار
ملی، ۱۳۴۲ خورشیدی.
معین، محمد. فرهنگ فارسی. تهران: امیرکبیر،
۱۳۴۲ خورشیدی.
ملگونف. سفرنامه ملگونف به سواحل دریای
خزر. تصحیح، تکمیل و ترجمه
مسعود گلزاری، تهران: دادجو،
۱۳۶۴ خورشیدی.
منجم یزدی، ملاجلال الدین محمد. تاریخ عباسی یا روزنامه ملاجلال.
به کوشش سیف الله وحیدنیا، تهران:
وحید، ۱۳۶۴ خورشیدی.
میراحمدی، مریم. تاریخ سیاسی و اجتماعی ایران در
عصر صفوی. تهران: امیرکبیر،
۱۳۷۱ خورشیدی.
میرزا رفیعا. «دستورالملوک». به کوشش
محمد تقی دانش پژوه، مجله
دانشکده ادبیات دانشکده تهران،
سال شانزده، شماره ۵ و ۶.
میرزا سمیعا. تذکره الملوک. به کوشش محمد دبیر
سیاقی، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۸
خورشیدی.
مینورسکی، و. سازمان اداری و حکومت صفوی،
ترجمه مسعود رجبنیا، تهران:
امیرکبیر، ۱۳۶۸ خورشیدی.
مؤتمن، علی. راهنما یا تاریخ و توصیف دربار
ولایتمدار رضوی. مشهد: آستان
قدس رضوی. ۱۳۴۸ خورشیدی.

ناصرالدین شاه قاجار.

نبشی، ابوالفضل.

نصرآبادی، میرزا محمد طاهر.

نفیسی، سعید.

نفیسی، علی اکبر (ناظم الاطبا)

نوایی، عبدالحسین.

نویسندگان روسی.

نویسندگان ونیزی.

سفرنامه عراق عجم. فهرست و مقدمه علی ابریشمکار اصفهانی، تهران: تیراژه، ۱۳۶۲ خورشیدی.

تقویم و تقویم‌نگاری در تاریخ. مشهد: آستان قدس رضوی، ۱۳۶۵ خورشیدی.

تذکره نصرآبادی. تصحیح وحید دستگردی، تهران: آریان، ۱۳۵۲ خورشیدی.

تاریخ اجتماعی و سیاسی ایران. تهران: بنیاد، ۱۳۶۸ خورشیدی.

«فهرست نسخه‌های خطی کتابخانه دانشکده ادبیات دانشگاه تهران». مجله دانشکده ادبیات، سال هشتم، شماره یک.

فرهنگ نفیسی. تهران: کتابفروشی خیام، ۱۳۵۵ خورشیدی.

شاه طهماسب صفوی مجموعه اسناد و مکاتبات تاریخی همراه با یادداشتهای تفصیلی. تهران: بنیاد فرهنگ ایران، ۱۳۵۰ خورشیدی.

نادرشاه و بازماندگانش همراه با نامه‌های سلطنتی و اسناد سیاسی. تهران: زرین، ۱۳۶۸ خورشیدی.

تاریخ ایران از دوران باستان تا پایان سده هجدهم میلادی. ترجمه کریم کشاورز، تهران: پیام، ۱۳۵۴ خورشیدی.

سفرنامه‌های ونیزیان در ایران. ترجمه منوچهر امیری. تهران:

وحید قزوینی، محمد طاهر.

وزیر کرمانی، احمد علی خان.

هدایت، رضاقلی خان.

هنوی، جونس.

هوشنگ مهدوی، عبدالرضا

هینتس، والتر.

یحیی، بن عبداللطیف قزوینی.

خوارزمی، ۱۳۴۹ خورشیدی.

عباسنامه. تصحیح و تحشیه ابراهیم دهگان، اراک: کتابفروشی داوودی، ۱۳۲۹ خورشیدی.

تاریخ کرمان. تصحیح محمد ابراهیم باستانی پاریزی، تهران: کتابخانه خاندان فرمانروایان، ۱۳۴۰ خورشیدی.

سفارت نامه خوارزم. به کوشش علی حصوری، تهران: کتابخانه طهوری، ۱۳۵۶ خورشیدی

مجمع الفصحا. به کوشش مظاهر مصفا، تهران: امیرکبیر، ۱۳۶۳ خورشیدی.

هجوم افغان و زوال دولت صفوی. ترجمه اسماعیل دولتشاهی، تهران: یزدان، ۱۳۶۷ خورشیدی.

تاریخ روابط خارجی ایران. تهران: امیرکبیر، ۱۳۴۹ خورشیدی.

تشکیل دولت ملی در ایران حکومت آق قوینلو و ظهور دولت صفوی، ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران: خوارزمی، ۱۳۶۲ خورشیدی.

شاه اسماعیل دوم صفوی. ترجمه کیکاووس جهاندار، تهران: علمی و فرهنگی، ۱۳۷۱ خورشیدی.

لب التواریخ. تهران: بنیاد گویا، ۱۳۶۳ خورشیدی.

منابع به زبان خارجی

Browne, Edward. G. A descriptive catalogue of the oriental MSS. belonging latec. G. Brown, London, Cambridge, 1932.

Krusinski, judasz Tadeusz. The history of the late revolutions of persia. Arno press, Newyork, 1973.

Lockhart, Laurence. The fall of the Safavi dynasty and the Afghan occupation of persia. Cambridge, London, 1958.

Rieu, Chalres. Supplement to the catalogue of the persian Manuscripts the British Museum, London, 1895.

Story, C. A Persian Literature, Luzac, London, 1953.

فهرست نام اشخاص

۲۲	ابن بابویه	۲	
۱۸۷	ابن بزاز توکلی	آدم (ع)	۴۳، ۳۸، ۲۹، ۲۷
۱۹۵، ۱۹۳	ابن بطوطه	آذری دمیچی، علاءالدین	۲۱۴
۱۸۹	ابن بلخی	آغا کافور	۲۰۷
۱۹۹، ۱۹۷، ۱۹۵، ۱۹۲	ابن حوقل	آغامبارک	۲۰۷
۲۲	ابن شهر آشوب	آقا اسد نظیری	۱۰۰
۲۲	ابن طاووس	آقا سیف الملوک طهرانی	۱۰۰
۲۲	ابن قولویه	آقا کمالای کرمانی	۹۹
ابوالحسن بن محمد امین گلستانه	۱۵	آقا محمد فراهانی	۹۹
۲۱۶		آقا محمود یزدی	۱۷۳
۲۲	ابوالصلت هروی	آگاهی، عباس	۲۰۵
۲۰۳	ابوالفتح بیگ	آواراموف، سیمئون	۱۹، ۱۸
ابوالقاسم ایوانغلی ایشیک آقاسی باشی			
۱۰۵		الف	
۱۷۹	ابوالقاسم بیگ جنیدی	ابدال بیگ دده	۵۴، ۵۲
۴۲، ۴۱	ابوالقاسم حمزه	ابراهیم پاشا	۶۸، ۶۷
۹۳	ابوالمحمد خان	ابراهیم خان (ذوالقدر)	۹۸
ابوالمفاخر بن فضل الله		ابراهیم خان حاکم شیراز	۹۹
۲۰۳	حسینی سوانح نگار تفرشی	ابراهیم سلطان موصول	۷۵
۱۹۰، ۱۸۸	ابوسعید تیموری	ابراهیم میرزا (پسر شاه سلطان حسین)	
ابوطالب میرزا (پسر سلطان محمد خدا			۱۷۰، ۱۳۷
۸۸	بنده)	ابریشمکار اصفهانی، علی	۱۹۳
۴۶	ایه سلطان	ابن ابی الحديد	۲۲
۱۶، ۱۲	احمد آقای خواجه یوزباشی		

اسماعيل خان خانه زاد ۱۲۶	۱۲۵، ۱۲۴
اسماعيل خان سپهسالار ۱۷۵، ۱۸	احمد بگ ترکمانی ۹۹
۱۷۶	احمد بگ شیرازی ۹۹
اسماعيل قلی خان (حاکم مرو) ۱۴۵	احمد بگ ولد آقاملا ۹۹
۱۴۶	احمد بن محمد مستوفی ۲۲
اسماعيل قلی خان شاملو ۸۹، ۹۰	احمد پاشا ۱۰۶
اسماعيل ميرزا (شاه اسماعیل دوم) ۵۵	احمد پاشا (حاکم بغداد) ۱۵۷، ۱۵۶
۶۹، ۷۰، ۷۲، ۸۰، ۸۱	۱۶۱، ۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴
۸۳، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۹۶	احمد پاشا (حاکم شیروان) ۹۴
۹۷، ۹۸، ۱۹۶، ۱۹۷	احمد خان (پسر میرزا ابوالقاسم پسر میرزا داوود متولی) ۱۷۳
۱۹۹، ۲۰۰	احمد خان تفنگچی آقاسی ۱۴۴
اسماعيل ميرزا (پسر شاه عباس اول) ۱۰۱	احمد سلطان افشار ۵۹، ۶۰
اسماعيل ميرزا (پسر شاه سلطان حسین) ۱۳۷	احمد علی خان وزیر کرمانی ۲۱۵
اشراقی، احسان ۱۴، ۱۸۸، ۱۹۲	احمدی بگ ۹۹
۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۲	اخی سلطان تکلو ۵۸
اشرف افغان ۱۳۶، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۳	اسپنسر، ویلیام ۱۹۴
۱۵۴، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲	استانفورد ۲۰۳
۱۷۳، ۲۱۰، ۲۱۳، ۲۱۴	استوری ۲۳، ۲۴
۲۱۵	اسدالله ۱۶
اصطخری ۱۸۷، ۱۹۱، ۱۹۳	اسفندیار ۵۲
اصلان خان ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۷	اسکندریگ ترکمان (منشی) ۱۱، ۲۲
۱۵۰	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۸، ۲۰۰
اعتماد السلطنه ۲۰۷، ۲۰۸	۲۰۱
اعتماد الدوله، محمد مؤمن خان ۱۱۷	اسکندر بیگ قاجار (عموی فتحعلی خان قاجار) ۱۸۳
۲۰۸	اسکندر پاشا ۷۱، ۷۲
اعتماد السلطنه، محمد حسن خان ۱۸۹	اسماعيل آقای جبه دارباشی ۱۳۲
۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۹	۱۴۰
۲۱۳	اسماعيل بیگ ۲۱۵
اعتماد مقدم، منوچهر ۱۹۵	

- اعلاءالدوله ذوالقدر ۵۰
اغزیوار سلطان شاملو ۵۹، ۶۰، ۶۱، ۶۲، ۶۳
اغرلو ۱۹۷
افراسیاب والی مازندران ۹۵، ۹۶
افشار، ایرج ۱۱، ۲۴، ۲۰۳
افشار سیستانی، ایرج ۱۹۸، ۲۱۶
افشار یزدی، محمود ۱۸۸
اقبال آشتیانی، عباس ۱۵، ۱۸، ۲۱۱
اقبال، علی ۲۱۳
القاص میرزا (القاس میرزا) ۵۵، ۶۲، ۶۷، ۷۰، ۷۱، ۷۴
۱۹۷
الکسندر میرزا ۱۶۸
الله قلی خان (استاجلو) ۹۸
الله قلی خان قاجار ۱۴۵، ۲۱۳
الله ویردی بیگ ناظر ۱۶، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۳۲، ۲۱۵
الماس (غلام محمود افغان) ۱۳۱
الوند خان افشار ۶۷
الوند میرزا ۴۸، ۴۹
الهی، حسین ۹
الیاس بیگ ۵۰
امام، سید محمد کاظم ۱۹۳
امامقلی خان (فاتح جزیره هرمز) ۲۰۳
امامقلی میرزا (پسر شاه عباس اول) ۱۰۲، ۱۰۹
امامی، محمد تقی ۱۹۲
امان الله افغان ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳
۱۸۵، ۱۴۱
- امیر بوتراب مستوفی ۱۰۰
امیر بیگ مروی ۹۹
امیر بیگ موصلی ۵۰، ۵۱
امیر تیمور گورکانی ۴۳، ۵۳
امیر جلال الدین (صدرالممالک) ۵۵
امیر جلال سلطان افشار ۹۸
امیرحسن بیگ آق قوینلو (اوزون حسن) ۴۴، ۴۸، ۱۸۸، ۱۹۰
امیر حمزه خان ۹۳
امیر خان موصلو (ترکمان) ۹۸
امیر خلیل ۷۴
امیر سلطان ابراهیم ۷۴
امیر سلطان روملو ۶۶، ۱۹۶
امیر شرف خان بدلیسی ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۹
امیر شمس الدین ذکریا ۴۸
امیر عبدالله خان والی مازندران ۹۵
امیر محمود بن میرخواند ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳
امیری، منوچهر ۱۹۰
انوار، سید عبدالله ۱۸
اوبن، ژان ۲۰۷
اوتر، ژان ۲۱۴
اورنگ زیب ۱۱۱، ۲۰۶
اولامه تکلو ۶۷، ۶۸، ۶۹
اولثاریوس، آدام ۲۰۲
- ب
بابا قدرتی (حاجی محمد) ۱۸، ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۹

- بار تولد، و. و ۱۹۳، ۱۹۵
 باستانی پاریزی، محمد ابراهیم ۱۱
 ۱۹۵، ۲۱۵
 باقر میرزا (فرزند شاه سلطان حسین)
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۷۰
 باقی خان والی ماوراءالنهر ۹۵
 بایرک سلطان ۱۹۲
 بایزید خواندگار ۵۵
 بایستقر میرزا ۴۶
 بایندر خان (طالش) ۹۸
 بدر خان استاجلو ۶۲
 بدیع الزمان میرزا ۸۵
 براون، ادوارد ۲۴، ۲۵، ۲۶
 بکرات خان (والی گرجستان) ۱۰۵
 بلاذری ۲۲
 بوداق خان ۶۶، ۹۰
 بردن قلی خان تکلو ۵۷
 بهار، محمد تقی ۱۹۵
 بهبودی، محمد باقر ۲۰۴
 بهرام بیگی، علی اصغر ۱۹۴
 بهرام میرزا (برادر شاه طهماسب اول)
 ۶۱، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰، ۸۵، ۷۱
 بیانی، خانابا ۱۹۷
 بیرام اغلان ۶۴
 بیرامقلی خان بیات ۱۴۷
 بیرقلی ۷۵
 پ
 پاینده، محمود ۲۰۲
 پریخان بیگم (پریخان خانم) ۸۱، ۱۹۹
 ۲۰۰
 پهلوان سلطان ۷۸
 پیر محمد خان (سپهسالار ملک محمود
 سیستانی) ۱۴۷
 پیمان، محمد ۱۹۶
 ت
 تربیت خان (ایلچی هندوستان) ۱۱۱
 ۲۰۴
 تفضلی، تقی ۱۹۱
 تمورخان (بابرلو) ۹۸
 تمور سلطان ۵۳، ۵۴
 توفال (سرعسگر رومی) ۱۶۳، ۱۶۴
 تهرانی، محمد شفیع ۲۱۲
 تیمور خان (استاجلو) ۹۸
 ج
 جابر انصاری ۲۲
 جان آقا بیگم (دختر شاه سلطان حسین)
 ۱۳۷
 جانی بیگ ۵۳، ۵۹، ۶۲
 جعفر بیگ (پسر اسکندر بیگ قاجار)
 ۱۸۳
 جعفر قلی بیگ کرد ۱۴۸
 جعفر قلی خان مشهور به حاتمی ۱۱۷
 جعفریان، رسول ۱۹۸، ۲۰۲
 جلیلیان، حاج عباس ۲۵
 جناب، میر سید علی ۲۱۴
 جوجی خان (پسر چنگیز خان) ۷۷

- جوزافابار بارو ۱۹۶
 جهانداري، کیکاووس ۱۸۸، ۱۹۱، ۶۸
 ۱۹۹
 حسين خان روملو ۷۱
 حسين خان شاملو ۶۰، ۶۲، ۶۳، ۶۷، ۶۸
 حسين خان قاجار ۲۱، ۱۴۴، ۱۸۳
 حسين خان ناظر ۲۰۳
 حسين سلطان (برادر محمود افغان)
 ۱۳۳، ۲۱۴
 حسينقلی خان (محمود افغان) ۱۶۹
 حسين کیا ۱۹۱
 حصوري، علی ۱۹۹
 حکمت، پروين ۲۰۷
 حکيم ابو الفتح تبریزی ۱۰۱
 حکيم ابو نصر گيلانی ۱۰۱
 حکيم شرف ۱۰۱
 حکيم عمادالدين محمود ۱۰۱
 حکيم غياثالدين کاشی ۱۰۱
 حکيم ميرزا محمد شیرازی ۱۰۱
 حکيم نورالدين ۱۰۱
 حکيم نورالدين علی ۱۰۱
 حکيم يار علی طهرانی ۱۰۱
 حليمه بيگم (دختر امير حسن بيگ) ۴۵
 حمدالله مستوفی ۲۲، ۱۸۷، ۱۸۹
 ۱۹۰، ۱۹۳، ۱۹۴
 حمزه خان سپهسالار ۱۱۴
 حمزه سلطان (طالش) ۹۸
 حمزه سلطان ميرزا (پسر شاه سلطان حسين)
 ۱۳۷، ۱۷۰
 حمزه ميرزا (پسر سلطان محمد خدابنده)
 ۸۸، ۹۱
 حيدر سلطان (ترکمان) ۹۸
 چفال اوغلی ۹۵، ۹۷
 چلبياگک خلخالی ۵۳
 چنگيز خان ۷۷، ۱۹۹
 چوهه سلطان ۶۷، ۶۸
 ح ح
 حاتم طایی ۱۱۷
 حاج ميرزا حسن حسینی فسايی ۱۸۹
 حاجی اويس سلطان (بیات) ۹۸
 حاجی بیگ دنبلی ۷۱
 حاجی رضای خواجه ۱۳۱، ۱۳۲
 حاجی سيفالدين خان بیات نیشابوری
 ۱۶۲
 حاجی محمد رضای خواجه ۱۴۵
 ۱۴۸
 حاجی هاشم تبریزی ۱۴۰
 حسن بیگ (وکیل شاهرخ ميرزا) ۷۴
 حسن بیگ روملو ۲۲، ۶۰، ۱۹۶
 حسن بیگ قورچی باشی ۱۰۷
 حسن بیگ لله ۵۰، ۵۳
 حسن بیگ ولد قورچی باشی ۹۸
 حسن بیگ یوزباشی ۱۹۹
 حسن مشهور به نمککش ۱۷۷
 حسين بيگک استاجلو ۴۶، ۷۸، ۸۴
 حسين بيگک جلاوی ۵۰

- حیدر میرزا (پسر شاه طهماسب اول)
۷۹، ۸۱، ۸۳، ۱۹۹
- خواجه ابوالقاسم ۹۹
- خواجه جغتای ۶۳
- خواجه جلال الدین تبریزی ۹۹
- خواجه جلال الدین منشی الممالک ۱۰۰
- خاتم خان ۱۵۱
- خادم بیگ ۵۱
- خاقانی ۷۴
- خان احمد ماضی (پسر سلطان حسن) ۷۵
- خان احمد گیلانی ۷۵، ۷۶، ۹۳
- خداپرست، علی اکبر ۱۸۷
- خدیدجه بیگم (خواهر امیر حسن بیگ)
۴۴
- خدیدجه سلطان بیگم (دختر شاه طهماسب اول)
۸۱
- خسرو پاشا ۱۰۶
- خسرو خان سپهسالار ۱۱۶، ۱۱۷
- ۱۶۸، ۱۶۹، ۲۰۷
- خسرو میرزا موسوم به رستم خان ۱۰۵
- خسروی، محمد رضا ۱۹۶
- خضر چلبی ۶۵
- خلفا ۸۴
- خلیفه انصار ۸۳
- خلیفه سلطان اعتمادالدوله ۱۰۵، ۲۰۴
- خلیفه سلطان شاملو ۶۴
- خلیل (پسر شیخ شاه) ۷۴، ۱۸۸
- خلیل خان سیاهمنصور ۹۸
- خلیل سلطان (افشار) ۹۸
- خلیل میرزا ۱۱۴
- خلیل میرزا (پسر شاه سلطان حسین)
۱۳۷
- خواجه رشید شیرازی ۱۰۰
- خواجه شریف طهرانی ۹۹
- خواجه عبدالقادر کرمانی ۱۰۰
- خواجه عبدالکریم ابن خواجه عاقبت محمود
۲۰
- خواجه علاءالدین ۱۰۰
- خواجه علی سیاهپوش ۴۲، ۴۳، ۴۷
- خواجه غیاث الدین خوزانی ۹۹
- خواجه فتح الله اصفهانی ۹۹
- خواجه قاسم
- مستوفی الممالک ۱۱، ۹۹، ۱۰۰
- ۲۰۱
- خواجه کلان ۶۶
- خواجه محمد باقر مروی ۹۹
- خواجه محمد امین مشهور به ریحان ۱۰۰
- خیرالنسا بیگم (دختر امیر عبدالله خان والی
مازندران) ۹۵
- ۵
- دانش پژوه، محمد تقی ۲۴، ۲۰۷
- دیر سیاقی، محمد ۱۹۰

درویش محمد خان	۹۰، ۸۹، ۷۵، ۷۴	رستم بیگ	۴۶
دروویل، گاسپار	۱۹۵	رستم خان (حاکم اصفهانی)	۱۰۵
دستگردی، وحید	۲۰۶	رستم خان غلام	۱۰۸، ۱۰۷
دلاواله، پیترو	۲۰۱	رستم خان قوللر آقاسی	۱۲۸، ۱۷
دورمیش خان‌الله	۵۷		۱۲۹
دوسر سو	۲۱۵، ۲۱۰	رستم محمد خان سعدلو	۲۱۰، ۱۲۷
دوکوتر بوئه، موریس	۱۹۱	رضا قلی خان شاملو	۱۳۵، ۱۳۲، ۱۲۸
دولت‌شاهی، اسماعیل	۲۱۵		۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۰
دولتیار خان کرد	۲۰۰، ۱۹۹، ۹۲		۲۱۰، ۱۸۱
دومانس، رافائل	۲۰۵	رضا قلی خان هدایت	۱۹۹، ۲۰
دهخدا، علی اکبر	۱۸۷		۲۰۴، ۲۰۳، ۲۰۲، ۲۰۱
دهگان، ابراهیم	۱۹۴، ۱۱		۲۰۶، ۲۰۵
دین محمد خان	۹۳، ۷۷	رضاقلی میرزا	۳۷، ۲۱، ۲۰، ۱۳، ۱۰
دیو سلطان	۵۴، ۵۲	رفیعی مهرآبادی، ابوالقاسم	۲۱۲
		رمضان سلطان افشار	۹۸
		رنجبر، احمد	۱۹۷، ۱۹۶، ۱۹۳
ذ			۲۰۸، ۲۰۱
ذبیحی، مسیح	۲۰۴، ۱۴	ریاحی، محمد امین	۲۱، ۱۹
ذوالفقار خان (سردار خراسان)	۱۴۴	رئیس بهادر	۵۸
	۱۵۲	رئیس محمد	۵۰
ذوالفقار خان افغان	۱۵۵		
ذوالقدر سلطان	۶۱	ز	
ذوالفقار ولد نخود سلطان	۷۵	زهری	۲۲
		زیاداغلی	۷۰
		زینل خان ایشیک آقاسی	۱۰۵
			۱۰۸، ۱۰۷
		زینل خان شاملو	۵۸، ۵۴
		س	
		ساروتقی	۲۰۴، ۲۰۳، ۱۱۴
		ربیع بن خیشم	۲۱۳
		رجبعلی بیگ ناظر	۱۴۱، ۱۴۰
		رجب نیا، مسعود	۱۳
		رحیم‌لو، یوسف	۱۲
		رستگار، منصور	۱۸۹
		رستم	۵۲

سلطان احمد ميرزا ۱۱۴	ساروخان قورچی باشی ۱۱۴
سلطان بايزيد ۷۸، ۷۹، ۱۹۹	ساعدی خراسانی، محمد باقر ۲۰۰
سلطان جعفر ميرزا ۱۳۷، ۱۷۰	سام ميرزا (برادر شاه طهماسب اول)
سلطان جنيد ۴۲، ۴۴، ۴۵، ۴۷	۵۵، ۵۷، ۶۳، ۶۴، ۶۶
سلطان حسن (پسر احمد ماضی) ۷۵	سام ميرزا (شاه صفی) ۹۱، ۹۲
سلطان حسن (پسر کار کیا سلطان) ۷۵	۱۰۵، ۱۹۷
سلطان حسن ۱۸۹	سام ميرزا (پسر شاه سليمان) ۲۰۶
سلطان حسين ميرزا (پسر شاه عباس اول) ۱۰۱	سانسون، مارتین ۱۹۱
سلطان حسين ميرزا ۸۵	سايکس، پرسی ۲۰۶، ۲۱۵
سلطان حسين ميرزا ۱۱۴	سبحانی، توفیق ۲۵
سلطان حمزه ميرزا (برادر شاه سلطان حسين) ۱۷۰	سپانلو، محمد علی ۱۸۹
سلطان حمزه ميرزا ۱۱۴	ستوده، منوچهر ۱۴، ۱۸۹، ۱۹۳
سلطان حيدر (پسر سلطان جنيد) ۴۲	۱۹۸، ۲۰۲
۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۷، ۷۴	سراج الدين قمی ۹۹
۱۸۸، ۱۸۹	سرخای ۷۱
سلطان حيدر ميرزا (پسر شاه سلطان حسين) ۱۳۷	سرو مقدم، ابوالحسن ۲۱۱
سلطان خليفه (حاکم استرآباد) ۹۷	سری، ابوالقاسم ۱۶، ۲۱۰
سلطان خليفه ولد سهراب خان (ترکمان) ۹۸	سعد الله ابدالی ۱۶، ۱۷، ۱۱۷، ۱۱۸
سلطان زينب بيگم (دختر شاه طهماسب اول) ۸۱	۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲، ۱۲۳
سلطان سليم ۵۴، ۵۵، ۷۳	۱۲۴، ۱۶۹
سلطان سليمان خواندگار ۵۷، ۶۳، ۶۶	سلطان ابراهيم ميرزا (برادر شاه سلطان حسين) ۱۷۰
۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۰، ۷۱	سلطان ابراهيم ميرزا ۸۵
۷۲، ۷۳، ۷۴، ۷۸، ۷۹	سلطان ابراهيم ميرزا ۱۱۴
سلطان سليمان ميرزا (پسر شاه طهماسب اول) ۸۱	سلطان احمد (پسر بايزيد) ۵۵
	سلطان احمد ميرزا ۶۹، ۷۱
	سلطان احمد ميرزا (فرزند شاه طهماسب) ۸۱، ۸۵
	سلطان احمد ميرزا (برادر شاه سلطان حسين) ۱۷۰

سلطان سنجر سلجوقی	۱۹۲	سید احمد	۴۲
سلطان سید ابراهیم	۴۷، ۴۴، ۴۲	سید احمد سماع مشهدی	۱۰۰
سلطان علاءالدین غوری	۱۹۳	سید اسمعیل	۴۲
سلطان علی میرزا (فرزند سلطان حیدر)	۴۶	سیدالافغان	۱۴۲، ۱۳۵
سلطان علی میرزا (فرزند شاه طهماسب اول)	۸۵، ۸۱	سید امین‌الدین جبرئیل	۴۲، ۴۱
سلطان فرخ (پسر بایزید)	۵۵	سید جعفر	۴۲
سلطان محمد	۷۴	سید حسین	۴۲
سلطان محمد سیف‌الدوله	۱۸۷،	سید حسین بن مرتضی حسینی استرآبادی	
سلطان محمد میرزا (پسر سلطان محمد خدابنده)	۸۷، ۸۴، ۸۳، ۸۱، ۶۶،		۲۰۲
سلطان محمد میرزا	۸۵	سید شرف شاه	۴۲
سلطان محمود	۹۵	سید صالح	۴۲
سلطان محمود غزنوی	۱۹۳	سید صلاح‌الدین	۴۲
سلطان مرادخواندگار	۸۷، ۲۰۲، ۲۰۳	سید عبدالله خان عرب	۲۱۰، ۲۱۱،
سلطان مصطفی	۱۱۴		۲۱۵
سلطان مصطفی میرزا (پسر شاه طهماسب اول)	۸۱	سید علی	۹۵
سمعانی	۱۹۳	سید علی خان عرب	۱۲۸، ۱۲۹،
ستان بیگ	۷۳، ۷۹		۲۱۰، ۱۳۲
سندجی، میرزا شکرالله	۱۹۷، ۲۰۶	سید غوص‌الخواص	۴۲
سومر، فاروق	۱۹۲	سید فیروز شاه زرین‌کلاه	۴۲
سوندوک بیگ قورچی باشی	۸۳	سید قطب‌الدین	۴۲
سهراب خلیفه (ترکمان)	۹۸	سید کمال‌الدین	۹۵
سید ابراهیم	۴۲	سید محمد	۴۲
سید ابراهیم میرزا (برادر شاه اسماعیل اول)	۴۷	سید محمد (دیگری)	۷۵
		سید محمدالحافظ	۴۲
		سید محمد کمونه	۵۱، ۱۹۲
		سید محمد خان عرب	۲۱۰
		سید مرتضی	۲۲
		سیدم میرزا	۶۳
		سیرو، ماکسیم	۲۱۱
		سیوری، راجر	۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶

ش		۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
شاپور ذوالاکتاف	۱۹۵	۱۵۹، ۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۹
شاردن	۱۸۷، ۱۹۸، ۲۰۶	۱۸۰، ۱۸۲، ۲۱۱، ۲۱۲
شاه اسماعیل اول	۷، ۴۲، ۴۵، ۴۷	۲۱۳
	۴۷، ۴۸، ۴۹، ۵۰، ۵۱	شاه عباس (اول) ۱۱، ۸۸، ۸۹، ۹۰
	۵۲، ۵۴، ۵۵، ۵۷، ۷۴	۱۰۱، ۱۰۵، ۲۰۰، ۲۰۱
	۱۸۷، ۱۸۸، ۱۹۰، ۱۹۲	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۱۳
	۱۹۴	شاه عباس (دوم) ۹، ۱۱، ۱۵، ۲۰، ۲۲
شاهرخ میرزا	۷۴	۱۱۰، ۱۱۱، ۱۱۲، ۱۱۳
شاه سلطان حسین	۷، ۱۰، ۱۱، ۱۲	۱۹۷، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۶
	۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸، ۲۰	شاه عباس (سوم) ۱۵، ۱۵۹، ۱۶۱
	۲۱، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۱۸	۱۶۳
	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۷، ۱۳۶	شاه رستم عباسی (بابرلو) ۹۸
	۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۰، ۱۷۱	شاهقلی بیگ قاجار ۷۳
	۱۷۳، ۱۷۵، ۱۹۴، ۲۰۲	شاهقلی خان وزیر اعظم ۲۰۹
	۲۰۳، ۲۰۶، ۲۰۷، ۲۰۸	شاهقلی خلیفه (ذوالقدر) ۹۸
	۲۰۹، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲	شاهقلی سلطان استاجلو ۵۸
شاه سلیمان	۹، ۱۱، ۱۵، ۲۰، ۲۲	شاهقلی سلطان افشار ۷۰
	۱۱۲، ۱۱۳، ۱۱۵، ۱۷۰	شاهقلی سلطان قاریجه اغلی (حاکم تفلیس) ۹۸
	۱۹۰، ۲۰۲، ۲۰۶، ۲۰۷	
شاه صفی	۹، ۱۱، ۹۲، ۱۰۱، ۱۰۵	شاهقلی سلطان لله ۹۸، ۹۷، ۹۶
	۱۰۶، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۱	شاهقلی سلطان مهرداد ۶۶
	۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۴	شاهنواز خان گرجی ۱۱۶، ۱۶۷، ۱۶۸
شاه طهماسب (اول)	۵۵، ۵۷، ۵۹	شاه نعمت الله یزدی ۷۱، ۱۰۱
	۶۵، ۶۶، ۶۷، ۶۸، ۷۱	شاهویردی خان چمشکرک ۱۴۷
	۷۵، ۷۸، ۸۳، ۸۷، ۹۵، ۱۸۷	۱۵۱
	۱۸۸، ۱۹۴، ۱۹۶، ۱۹۷	شاهویردی خان عباسی ۹۳
	۱۹۹	شاهویردی سلطان ۶۹
شاه طهماسب (دوم)	۷، ۱۵، ۱۷، ۱۸	شای بگ خان (شاهی بگ، شیبیک خان)
	۲۱، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۱	۵۱، ۵۲
	۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷	شبان (پسر جوجی خان) ۷۷

- شرف‌الدین علی یزدی ۲۲
شعار، جعفر ۱۹۲
شعبانی، رضا ۲۱۲
شفا، شعاع‌الدین ۲۰۱
شوستر والس، سییلا ۲۰۶
شهاب‌الدین علی‌الحسینی ۲۴، ۲۵، ۲۸
شهره بانو بیگم (دختر شاه طهماسب (اول)) ۸۱
شهیدی، سید جعفر ۲۰، ۱۹۷
شیخ زاهد گیلانی ۴۱، ۱۰۲
شیخ شاه ۷۴
شیخ شهاب‌الدین ۱۰۲
شیخ صدرالدین ۴۱، ۴۲، ۴۴، ۴۷، ۱۸۷
شیخ طبرسی ۲۲
شیخ علی خان زنگنه اعتمادالدوله ۲۰۶
شیخ علی خان زنگنه قورچی‌باشی ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰، ۲۱۰، ۲۱۵
شیخ مفید ۲۲
شیخ نجم‌الدین رشتی ۵۲، ۵۳
شیرخان افغان ۷۸
شیندلر، آلبرت هوتوم ۲۵
- صدرالدین اردبیلی ۷، ۴۱، ۴۲، ۴۳
۴۴، ۴۵، ۴۷، ۴۹، ۸۲
۱۰۲، ۱۸۷
صفی قلی خان (پسر امامقلی خان) ۲۰۳
صفی قلی خان ترکستان اوغلی ۱۲۱
۱۲۲، ۱۲۳
صفی میرزا (پسر شاه عباس اول) ۹۱
۱۰۱، ۱۰۵
صفی میرزا (شاه سلیمان) ۲۰۶
صفی میرزا (پسر شاه سلیمان حسین) ۱۷، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۷۰
۱۷۳، ۲۱۵
صنیع‌الدوله، محمد حسن خان ۲۳
صوفیان خلیفه ۶۲، ۶۴، ۶۵
صوفی خلیل ترکمان ۷۵
صولت نظام ۲۰۴
- ط
طالب خان اعتمادالدوله ۲۰۳
طباطبایی، غلامرضا ۱۸۸
طیبی، حشمت‌الله ۱۹۷
طهماسب خان میرآخورباشی ۲۱۵
طهماسب قلی خان جلایر ۱۶۱
طهماسب میرزا (پسر سلطان محمد خدا بنده) ۸۸

ص

- صبا، احمد ۲۰۴
صدرالدین خان ۷۶
صدرالدین محمد قزوینی ولد میرزا اشرف ۱۰۰
ع
عباس میرزا (برادر شاه سلطان حسین) ۱۷۰
عباس میرزا ۱۱۴

- عباسی، محمد ۱۸۷، ۲۰۰
 عبدالحسین حسینی خاتون آبادی ۲۰۴،
 ۲۰۸، ۲۰۹
 عبدالعزيز خان ازبک ۵۸، ۶۱، ۶۲
 عبدالکریم ۱۵
 عبدالکریم (پسر میر عبدالله) ۹۵
 عبدالله ابدالی ۱۱۷، ۱۱۸
 عبدالله ازبک ۸۸
 عبدالله خان استاجلو ۷۴، ۱۰۱
 عبدالمؤمن خان ازبک ۹۳
 عیدالله خان (ازبک) ۵۷، ۵۸، ۵۹،
 ۶۱، ۶۲، ۶۳، ۶۴
 ۶۵، ۶۶، ۷۷، ۱۹۶
 عید سلطان ۵۳، ۵۴
 عثمان پاشا ۱۰۶
 عثمانجوق ۴۰
 عرفان، محمود ۱۸۸
 عضدالدوله دیلمی ۱۸۸
 علی بگ ۹۹
 علی بن ابراهیم ۲۲
 علی بن ابی طالب (ع) ۴۲، ۱۱۰، ۱۹۲،
 ۲۱۳
 علی بن شمس الدین حاجی حسین لاهیجی
 ۱۸۹
 علی بن موسی الرضا (ع) ۱۲، ۱۴، ۱۵،
 ۳۵، ۵۱، ۸۱، ۱۰۲، ۱۲۰،
 ۲۰۷
 علی پاشا ۹۳، ۹۴
 علی خلیفه آغچه پوشلو (قاجار) ۹۸
 علی سلطان دیوان بیگی (قاجار) ۹۸
- علیقلی بیگ (پسر امامقلی خان) ۲۰۳
 علیقلی بیگ دیوان بیگی ۲۰۳
 علیقلی خان بیگلربیگی مشهد ۱۷۵،
 ۱۷۶
 علیقلی خان شاملو ۸۹، ۹۰، ۹۲، ۹۶،
 ۹۷
 علی کیا ۷۵
 علیمردان خان فیلی ۱۲۹، ۲۱۱، ۲۱۶
 عماد، مصطفی قلی ۱۰
 عیسی (ع) ۱۰
 عیسی بیگ ولد شاطر محمد زنگنه
 ۱۰۰
 عیسی خان قورچی باشی ۱۰۵
- غ
 غازی خان تکلو ۶۱، ۶۲، ۶۸
 غریب شاه ۲۰۲
- ف
 فاطمه (همسر شیخ صفی الدین اردبیلی)
 ۴۱
 فاطمه سلطان بیگم (دختر شاه طهماسب اول)
 ۸۱
 فتحعلی خان ترکمان ۱۵، ۱۷، ۱۱۸،
 ۱۱۹، ۱۲۰، ۱۲۲
 فتحعلی خان داغستانی ۱۲، ۱۶، ۲۰،
 ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۲۶، ۱۳۲
 ۲۰۹، ۲۱۰
 فتحعلی خان قاجار ۱۸، ۱۴۴، ۱۴۶،
 ۱۴۷، ۱۸۲، ۱۸۳، ۲۱۳

فتحعلی شاه قاجار	۱۸۹	قلندریبگ	۱۵۱
فخر داعی گیلانی، محمد تقی	۲۰۶	قلیچ خان بیگ کلاوند	۱۸۴، ۱۴۹
فرج الله خان	۲۱۵	قلی سلطان (افشار)	۹۸
فرخ یسار	۱۸۸، ۷۴، ۴۸، ۴۷، ۴۵	قمش اغلان	۶۳، ۶۱
فرهاد پاشا	۹۱	ک	
فرهاد جلودار	۱۳۶	کاترینوزنوی	۱۹۰
فریدون خان	۱۴۲	کارکیا سلطان	۷۵
فضل الله بن روزبهان خنجی	۱۹۳	کارکیا سلطان احمد	۵۲
فلسفی، نصرالله	۲۰۳، ۱۹	کارکیا سلطان حسین	۵۲
فلور، ویلم	۱۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۲	کارکیا میرزا علی	۱۸۹، ۵۲، ۴۸، ۴۷
	۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴	کچل اوغلی محمد خان چاپوشلو	۹۸
فولاد پاشا	۱۶۴	کرچکونجی خان	۵۹
فولاد حسین فارغوی خلیفه (قاجار)	۹۸	کردیچه، حسین	۲۰۲
فولاد خلیفه (حاکم همدان)	۹۷	کرکی (مجتهد)	۲۰۰
ق		کروینسکی	۲۱۵، ۲۱۰
قاضی احمد بن شرف الدین الحسین		کرم خان	۷۶
الحسینی القمی	۱۹۸، ۱۹۴، ۱۸۹، ۱۴	کرزن، جرج	۲۰۲
قاسم بگ طهرانی ترکمان	۱۰۱	کسروی، احمد	۱۸۷
قاسمی، ابوالفضل	۱۹۶	کشاورز، کریم	۲۰۴، ۱۹۳
قاضی بیضاوی	۲۲	کلباد گرجی	۷۶
قاضی جهان	۹۹	کلبعلی خان افشار	۱۴۷
قاضی عبدالله جوینی	۱۰۰	کمال بن جلال منجم	۲۰۳، ۲۰۰
قاضی نوری اصفهانی	۱۰۱	کمپفر، انگلبرت	۲۰۷، ۱۹۰
قائم مقامی، جهانگیر	۱۹۰	کوکجه سلطان قاجار	۶۹
قدوسی، محمد حسین	۱۴	کیا حسن	۴۸
قرا سلطان	۶۲	کیخسرو خان قوللر آقاسی	۱۱۴
قرا سلطان (بابرلو)	۹۸	کیقباد	۷۴
قزوینی، ابوالحسن	۲۰۴، ۲۰۲	کیومرث	۳۹، ۲۷
قطب راوندی	۲۲		

گ

- محبعلی خان توپچی باشی ۱۲۸
 محترم کاشی (مولانا) ۱۰۱، ۱۰۰
 محدث، میر هاشم ۲۰۷
 محمّد (ص) ۳۹، ۳۳
 محمّد ۴۲
 محمّد آقای خواجه ۱۲، ۱۵، ۱۶، ۲۰،
 ۱۱۳، ۱۲۴، ۱۲۵، ۱۴۰
 محمّد امین آقا ۱۸، ۱۷۵، ۱۷۶،
 ۱۷۸
 محمد باقر خوانساری اصفهانی ۲۰۰
 محمّد باقر مجلسی ۱۰، ۲۲
 محمد باقر میرزا ۸۵
 محمّد بگ ۹۹
 محمد بن اسحاق ۲۲
 محمد بن اعثم کوفی ۲۲
 محمد بیگ ۱۸۳
 محمد بیگ تبریزی منشی الممالک
 ۱۰۰
 محمد بیگ چوله ۱۷۹
 محمد پاشا ۶۸، ۶۹، ۷۳
 محمد پاشا (حاکم گنجه) ۹۴
 محمد تقی آقای کلانتر (کلانند) ۱۸،
 ۱۷۵، ۱۷۶، ۱۷۸
 محمد حسین میرزا ۸۵
 محمد خان ۱۲۰
 محمد خان استاجلو ۴۸، ۵۱، ۵۴
 محمد خان افغان ۱۶۲
 محمد خان افغان ملقب به زبردست خان
 ۱۴۱، ۱۴۳
- گاردان (سفیر فرانسه) ۲۱۱، ۱۸
 گذار، آندره ۲۱۱
 گذار، یدا ۲۱۱
 گلچین معانی، احمد ۲۵
 گلزاری، مسعود ۱۹۱
 گنجی (خواجه) ۶۶
 گوهر سلطان بیگم (دختر شاه طهماسب اول)
 ۸۱
 گیلانتر، پطروس دی سرکیس ۱۶،
 ۲۱۱، ۲۱۲

ل

- لسترنج ۱۸۸، ۱۸۹، ۱۹۳، ۱۹۵،
 ۲۰۸
 لطفعلی بیگ آذر بیگدلی ۱۹، ۲۰،
 ۲۰۶، ۲۱۱
 لطفعلی بیگ قاپوچی باشی ۱۴۵
 لطفعلی خان داغستانی ۲۰، ۱۲۶،
 ۲۱۰، ۲۱۴، ۲۱۵
 لکهارت، لارنس ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۳،
 ۱۵، ۱۷، ۱۸، ۱۹، ۲۵،
 ۲۶، ۲۰۴، ۲۰۶، ۲۰۷
 ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴
 لواریسات گرجی ۷۶، ۷۷
 لوندخان گرجی ۷۴، ۷۵، ۷۶
 مالک اشتر نخعی ۲۱۶
 محب علی بیگ لله ۱۰۵

م

- محمد خان (برادر سعدالله) ۱۲۳
 محمد خان بلوچ ۱۳۵
 محمد خان (بیگلریگی چخور سعد) ۹۸
 محمد خان ذوالقدر ۶۸، ۶۷، ۶۱
 محمد خان شاملو ۸۹
 محمد خان شرف الدین اغلی (تکلو) ۸۳، ۶۸، ۶۶
 محمد خان موصولو ۹۸
 محمد خلیفه (ذوالقدر) ۹۸
 محمدرضا بیگ ایشیک آقاسی باشی ۱۷۶
 محمد زمان خان شاملو ۱۱۷
 محمد صالح بیگ ۱۸۴، ۱۴۹
 محمد صفی بن عبدالوهاب قزوینی ۲۳
 محمد طاهر وحید قزوینی ۲۰، ۱۱
 ۲۰۷، ۲۰۶، ۲۰۵
 محمد علی بیگ ۱۸۳
 محمد علی بیگ معیرالممالک مشهور به شنبه ۱۴۰
 محمد علی حزین ۲۱۳، ۲۱۱، ۱۹
 محمد علی خان ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰
 ۱۴۳، ۱۴۴، ۱۴۷، ۱۵۰
 ۲۱۳، ۱۵۱
 محمد علی خان مکرری ۱۲۵، ۱۲۸
 ۱۴۲، ۱۴۱، ۱۴۰
 محمد قلی بیگ مهردار (ذوالقدر) ۹۸
 محمد قلی خان (قورچی باشی و بعد وزیر اعظم) ۱۶، ۱۲۵، ۱۲۸، ۱۳۰
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۰، ۲۱۰
 ۲۱۵
 محمد کاظم مروی ۱۹، ۲۰، ۲۱
 ۲۱۰
 محمد کریم (پدر محمد محسن مستوفی) ۷، ۸، ۹، ۱۰، ۱۱، ۱۲
 ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷، ۱۸
 ۱۹، ۲۰، ۲۱، ۲۲، ۲۳
 ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۳۶، ۱۳۲
 ۱۸۵، ۱۸۹، ۱۹۱، ۲۰۱
 ۲۰۴، ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۳
 ۲۱۵
 محمد معصوم بن خواجگی اصفهانی ۲۰۳
 محمد هاشم آصف ۲۱۵
 محمد مهدی بن محمدرضا اصفهانی ۲۱۵، ۲۱۴، ۲۱۱
 محمد میرزا (پسر شاه سلطان حسین) ۱۸، ۱۳۹
 محمد نشان افغان ۱۷۳
 محمود افغان ۱۵، ۱۶، ۱۲۳، ۱۲۴
 ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹، ۱۳۰
 ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۳، ۱۳۵
 ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۶۷
 ۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۴
 ۱۷۵، ۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۴
 ۲۱۰، ۲۱۲، ۲۱۴، ۲۱۵
 محمد بن هدایت افوشته‌ای نظری ۱۹۹، ۲۰۰
 محمود خلیفه (بابرلو) ۹۸
 محمود سلطان (افشار) ۹۸
 محمود میرزا (پسر شاه سلطان حسین)

- معصوم بیگ ۹۹، ۷۶
 معین الدین محمد زمجی اسفزاری
 ۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۱۹۶،
 ۲۰۸
 مقدسی ۱۹۵
 ملایک ولد محمود بیگ ۱۰۰
 ملا جلال الدین محمد منجم ۱۹۹،
 ۲۰۰
 ملا علی بیگ تبریزی نسق نویس ۱۰۰
 ملا علیرضا تبریزی ۱۰۰
 ملا فروغی عطار ۱۰۱
 ملا کا کا قزوینی ۱۰۱
 ملا مالک دیلمی ۱۰۰
 ملا محمد حسین ملاباشی ۱۶، ۱۲۵،
 ۲۰۹
 ملا مرمر خیاط ۱۰۱
 ملا ملک قمی ۱۰۱
 ملا یوسف شکسته نویس ۱۰۰
 ملک اسحق ۱۴۹، ۱۷۹، ۱۸۴
 ملک بقراط ۷۶
 ملک بیگ جوینی ۶۸
 ملک حسین خان ۱۷۰، ۱۷۶، ۱۷۷،
 ۱۷۸
 ملک محمد علی ۱۴۹، ۱۷۹، ۱۸۴
 ملک محمود سیستانی ۱۸، ۱۴۴، ۱۴۵،
 ۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۷۰،
 ۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹،
 ۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۳، ۱۸۴
 ملکی آقا (ذوالقدر) ۹۸
 ملکیش ۲۰۹
 ۱۷۰، ۱۸، ۸۱، ۱۳۷، ۱۷۰
 محی الدین ابوالفتح یحیی بن محمد بن
 ابوالشکر بن حمید المغربی الاندلیبی ۱۱
 مدرس رضوی، محمد تقی ۱۵
 مراد بیگ جهان شاه ۵۰، ۱۹۱
 مراد خان جارچی باشی (استاجلو) ۹۸
 مراد محمد کرمانی ۹۹
 مراد سلطان افشار ۶۳
 مراد علی پاشا ۴۶، ۴۹، ۵۱
 مرتضی قلی خان پرناک ۸۹، ۹۰، ۹۶،
 ۹۸
 مرتضی میرزا ۱۱۴
 مرتضی میرزا (برادر شاه سلطان حسین)
 ۱۷۰
 مرشد قلی خان استاجلو ۸۹، ۹۰
 مرمری سلطان شاملو ۵۸
 مریم بیگم (دختر شاه طهماسب اول) ۸۱
 مریم بیگم (عمه شاه سلیمان)
 ۱۱۳، ۱۱۵
 مریم بیگم (دختر شاه سلطان حسین)
 ۱۳۷
 مسعود میرزا ظل السلطان ۲۱۲
 مشکور، محمد جواد ۱۸۹، ۱۹۰، ۱۹۱
 مشیری، محمد ۲۱۵
 مصطفی پاشا ۱۰۶
 مصطفی قلی خان قورچی باشی ۱۳۱
 ۱۳۲، ۲۱۵
 مصطفی میرزا (برادر شاه سلطان حسین)
 ۱۷۰
 مصفا، مظاهر ۲۰، ۲۰۶

ملگونف ۱۹۱	مهدی صاحب الزمان (عج) ۸۱
منظر صاحب، اصغر ۱۸۸، ۱۴	مهدی کیا ۷۵
منصور بگ (ذوالقدر) ۹۸	مهریار، محمد ۱۶
منصور خان شاهسون ۱۱۸	میر احمدی، مریم ۲۰۲، ۲۶، ۲۵
منوچهر مشهور به خاقان ۷۴	میر بزرگ ۹۵
مؤتمن، علی ۲۱۳، ۲۰۸	میر بوداق بگ شاملو ۱۰۰
مورو (والی گرجستان) ۱۰۶	میر جمال الدین محمد استرآبادی ۱۹۴
موسی کاظم (ع) ۴۱، ۴۲، ۴۷	میر حضوری قمی ۱۰۱
۱۸۷	میر حیدر کاشی طباطبا ۱۰۱
مولانا باباشاه اصفهانی ۱۰۰	میر خواند ۲۲، ۹
مولانا باقی فاضل ۸۰	میرزا ابراهیم اصفهانی ۱۰۰
مولانا حاتم کاشی ۱۰۱	میرزا ابوالحسن صاحب نسق ۱۷۵، ۱۸
مولانا حیرتی مشهدی ۱۰۱	۱۷۶
مولانا شرقی ۱۰۹	میرزا ابوالقاسم (پسر میرزا داوود متولی) ۱۷۳
مولانا شمس الدین گیلانی ۴۸	میرزا احمد ۱۰۰
مولانا شمس الدین لاهیجی ۴۸	میرزا بابر ۵۳
مولانا صیرفی ۱۰۰	میرزا بدیع الزمان قزوینی ۹۹
مولانا طیفور انجدانی ۱۰۱	میرزا جعفر ساوجی ۹۹
مولانا ضمیری اصفهانی ۱۰۰	میرزا جهانشاه نریمان ۴۵، ۴۴
مولانا فهمی کاشی ۱۰۱	میرزا حسابی ۱۰۱
مولانا محمد تقی ۲۰۰، ۹۱	میرزا حسن ۱۰۹
مولانا محمد حسین تبریزی ۱۰۰	میرزا حسین ولد خواجه عطا ۱۰۰
مولانا محمود سیاوشانی ۱۰۰	میرزا داود متولی ۱۷۳، ۱۴۵، ۱۲۰
مولانا مظفر منجم ۹۱	میرزا رحیم حکیم باشی ۱۲۵، ۱۶
مولانا مظهری قمی ۱۰۱	۲۱۵، ۲۰۹، ۱۳۲
مولانا معزالدین کاشی ۱۰۰	میرزا رحیم مستوفی الممالک ۱۴۴
مولانا وحشی یزدی ۱۰۰	میرزا رضا خان نائینی ۲۳
مولانا ولی قاینی ۱۰۰	میرزا رفیعا ۲۰۸، ۲۰۷
مولانا هلالی همدانی ۱۰۱	میرزا رفیع کلانتر ۱۲۶
مهر شاهقلی ۵۵	

- میرزا سعید ۱۱
 میرزا سلیمان ۹۹
 میرزا شاه حسین ناظر دیوان ۵۵
 میرزا شاه غازی ۹۹
 میرزا شرف جهان ۱۰۰
 میرزا شکرالله ۹۹
 میرزا شمس الدین محمد متولی آستان مقدسه
 رضوی ۱۷۶، ۱۴۹
 میرزا صادق (مستوفی الممالک) ۱۱
 میرزا صادق واقعه نویس ۱۴۰
 میرزا طاهر (وزیر سابق تبریز) ۱۴۱
 میرزا عبدالباقی شهرستانی ۹۹
 میرزا عبدالکریم اعتمادالدوله ۱۴۳
 میرزا عبدالله ۱۴۵
 میرزا عطای اصفهانی ۹۹
 میرزا علی (حاکم گرایل) ۶۱
 میرزا عنایت الله جوزانی ۹۹
 میرزا غیاث الدین محمد ۹۹
 میرزا کاظم (وزیر مشهد) ۱۷۶
 میرزا کامران (برادر همایون شاه) ۶۳
 میرزا محسن مستوفی ۱۱
 میرزا محمد امین قزوینی ۱۰۰
 میرزا محمد حسین تعلیق نویس ۱۰۰
 میرزا محمد حسین مستوفی الممالک
 ۱۴۹، ۱۴۵
 میرزا محمد خلیل مرعشی ۲۰، ۱۹
 ۲۱۵، ۲۰۹، ۲۰۸، ۲۰۷
 میرزا محمد زکی ۱۳۱
 میرزا محمد طاهر نصرآبادی ۲۰۶
 میرزا محمد کلانتر ۲۱۴، ۱۵
 میرزا محمد علی ۱۲۰
 میرزا محمد منشی الممالک ۱۰۰
 میرزا محمد ولد خواجه علی بگ کرمانی
 ۱۰۰
 میرزا مسعود ۱۱
 میرزا مؤمن قزوینی ۱۴۸، ۱۴۷
 میرزا مهدی خان استرآبادی ۲۰، ۱۸
 ۲۱۶، ۲۱۵، ۲۱۴، ۱۹۷
 میرزا نعمت الله مشهور به سوخته ۱۰۰
 میرزا نورالله اصفهانی ۹۹
 میرزا هدایت الله ساروقی ۹۹
 میر سید حسین فراهانی ۹۹
 میر سید شریف ۵۴
 میر سیدی اصفهانی ۱۰۱
 میر عبدالباقی ۵۴
 میر عبدالله ۹۵
 میر علی ۱۰۰
 میر محمد حسین ملاباشی ۱۹
 میر محمد سعید مشیری ۱۱
 میر والی قمی ۱۰۱
 میرویس غلجایی ۱۲۷، ۱۲۳، ۱۱۷
 ۱۷۱، ۱۶۹، ۱۶۸، ۱۶۷
 ۱۸۵، ۱۷۸
 میر یوسف سلطان مین باشی خویی
 ۱۸۳
 مینورسکی ۲۰۴، ۱۹۹، ۱۹۰، ۱۳
 ۲۱۲
 ن
 نادر شاه (ندرقلی بیگ افشار) ۷، ۱۰

هدایت، محمود	۱۹۱	۱۳، ۱۴، ۱۸، ۱۹، ۲۰،
هریرت، بوسه	۱۴	۲۱، ۲۵، ۳۶، ۱۴۵،
هلال بن عامر	۲۲	۱۴۶، ۱۴۷، ۱۴۹، ۱۵۵،
همایون (شاه هند)	۶۳	۱۶۶، ۱۷۲، ۱۸۲، ۱۸۳،
هنوی، جونس	۲۱۵	۲۱۳، ۲۱۴
هوشنگ مهدوی، عبدالرضا	۲۰۳	۲۵ نادر میرزای قاجار
هیتس، والتر	۱۹۹، ۱۹۰، ۱۸۸	ناصرالدین شاه قاجار ۱۹۳، ۱۹۹
		ناصر خسرو ۱۹۵
		ناصر کیا ۷۵
ی		نبی، ابوالفضل ۹
یادگار محمد خان (ترکمان)	۹۸	نجم ثانی ۵۳، ۵۴
یار احمد اصفهانی	۵۳	ذوالفقار ولد نخود سلطان ۷۵
یار بیگ برناک	۵۱	ندر محمد خان ازبک ۲۰۵
یاقوت	۱۹۵، ۱۸۹	نظر سلطان آسایش اغلی (استاجلو) ۹۸
یحیی بن عبداللطیف قزوینی	۲۲، ۱۸۸، ۱۹۱	نفیسی، سعید ۲۱، ۱۹۰
یحیی خان (حاکم سرخس)	۱۷۶	نلتاش سلطان استاجلو ۶۱، ۶۳
یعقوب (ع)	۴۰	نوابی، عبدالحسین ۱۴، ۱۸۷، ۱۹۶
یعقوب بیگ (آق قوینلو)	۱۸۸، ۴۵	نور محمد خان ۹۳
یعقوب خان ذوالقدر	۹۲	نوری علاء، پرتو ۱۸۹
یعقوب سلطان قاجار	۵۹، ۶۰	نیاز ایناق انالق ۱۲۱
یوسف آقای الله	۱۰۷	نیکلسون، آلن ۱۸۹
یوسف خان	۹۲	
یوسف میرزا (قاجار)	۹۸	و
یونس خان	۷۸	واقدی ۲۲
		وحیدنیا، سیف الله ۱۹۹
		ورهرام، غلامرضا ۱۴، ۲۰۶
		ولی خلیفه (حاکم مشهد) ۹۷
		ولی سلطان (ذوالقدر) ۹۸
		ه
		هابیل خان سیاهمنصور ۱۸۱

فهرست نام اماکن

۱۹۷	اخلاط	آ
۱۱	اراک	آذربایجان ۲۷، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵
۱۸۹	ارّان	۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۲، ۶۳
۱۸۹، ۴۸	ارجوان	۶۵، ۷۲، ۸۳، ۸۷، ۹۱
۱۹۷، ۱۹۶	ارجیش	۹۵، ۹۹، ۱۰۰، ۱۲۱
۴۸، ۴۷، ۴۶، ۴۵، ۴۴، ۴۳	اردبیل	۱۲۷، ۱۳۷، ۱۴۰، ۱۴۱
۹۹، ۸۴، ۶۷، ۵۵، ۴۹		۱۴۲، ۱۵۵، ۱۵۶، ۱۶۱
۱۹۰، ۱۸۹، ۱۰۲		۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۰، ۱۹۱
۹۸	اردلان	۱۹۷، ۲۰۰، ۲۱۶
۱۸۸	ارس (رود)	آذربایجان (جمهوری) ۱۷۸، ۱۸۸
۷۲، ۷۱	ارض روم (ارزروم)	۱۸۹
۱۹۷، ۱۰	ارمن (ارمنستان، ارمنیه)	آذربایجان شرقی ۱۹۷
۲۰۳	اروپا	آستارا (استاره، سناره) ۱۴، ۴۸، ۵۰
۱۹۳	اریق خرقان رود	۹۸، ۱۸۹، ۱۹۰
۲۰۹	ازبکستان	آقسو ۱۶۵
۱۸۸	استخر (کوه)	آق شهر ۷۶، ۱۹۸
۹۸، ۹۷، ۶۲، ۶۱، ۵۸، ۱۴	استرآباد	آید ۱۸۷
۱۵۴، ۱۴۵، ۱۴۴، ۱۰۲		آمل ۱۰۲
۱۹۶، ۱۹۱، ۱۸۳، ۱۸۲		آمودریا ۶۴
۲۱۳		آناتولی (شبه جزیره) ۷، ۱۹۸
۱۸۱، ۱۴۵	اسفراین	
۱۹۸، ۸	اسلامآباد	الف
۲۰۲، ۷۳	اسلامبول (استانبول)	ابراهیم آباد ۱۳۷
۲۰۱، ۱۰۲	اشرف	ابهر ۶۷، ۲۰۰
۱۸۸	اشکوان (کوه)	ایبورد ۹۳، ۱۴۵، ۱۴۶، ۲۰۱
۱۸۹	اصطخر (بلوک)	۲۱۴، ۲۱۶

۵۷، ۶۷، ۷۷، ۷۸، ۷۹	اصفهان ۸، ۱۲، ۱۳، ۱۵، ۱۶، ۱۷
۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۰۶	۱۸، ۲۶، ۴۰، ۵۴، ۷۱
۱۰۹، ۱۱۹، ۱۳۶، ۱۵۴	۸۱، ۸۸، ۹۱، ۹۲، ۹۹
۱۵۵، ۱۶۴، ۱۶۵	۱۰۲، ۱۰۵، ۱۰۶، ۱۰۸
۱۶۶، ۱۷۱، ۱۷۵، ۱۷۸	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۶، ۱۱۸
۱۸۲، ۱۹۰، ۱۹۵، ۱۹۸	۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴، ۱۲۵
۲۰۲، ۲۰۳، ۲۰۵، ۲۰۶	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۸، ۱۲۹
۲۰۹، ۲۱۵	۱۳۰، ۱۳۱، ۱۳۳، ۱۳۴
ایروان ۸، ۴۸، ۷۱، ۹۴، ۱۰۶، ۱۵۶	۱۳۶، ۱۳۷، ۱۳۹، ۱۴۰
۱۹۰، ۱۹۱، ۲۱۴	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۰
ایمیریت ۱۹۸	۱۵۲، ۱۵۳، ۱۵۴، ۱۵۵
ب	۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
باخاردن (ایستگاه) ۲۰۱	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۷
بارفروش (بابل) ۲۰۲	۱۶۹، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲
بارندک (کوه) ۱۹۵	۱۷۳، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷
باشی آجوق ۷۶، ۱۹۸	۱۷۸، ۱۸۵، ۱۹۰، ۱۹۴
باغ تاج آباد ۱۰۲	۲۰۲، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۱۰
باغ جنت قزوین باغ خواجه ربیع ۱۴۶	۲۱۱، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۵
۱۴۷، ۱۸۲، ۲۱۳	۲۱۶
باغ سعادت آباد اصفهان ۱۰۲، ۲۱۲	اعلم (ناحیه) ۱۹۴
باغ سعادت قزوین ۸۱	افریخ (افریقا) ۱۰
باغ سلیمان آباد ۱۲، ۱۲۴	افغانستان ۱۹۵، ۲۰۹
باغ طاووس اصفهان ۱۱۰	البرز ۷۴، ۱۹۴
باغ قوشخانه اصفهان ۱۳۷	الیزابت پل ۱۸۹
باغ کافر اصفهان ۱۰۲	امامزاده حسین ۸۴، ۸۸
باغ هزار جریب ۱۵۷، ۱۵۸	انجیل (شهرستان) ۲۰۱
باکو ۵۱، ۸	انگلستان ۲۳
باکو (دریا) ۱۹۰	انگوران (ناحیه) ۲۰۰
بامیان ۱۹۳	اوج کلیسا (ایکس میازین) ۱۵۶
بجنورد ۱۹۶	۲۱۴
بحرین ۲۰	اورگنج ۱۲۱، ۲۰۹
	ایران ۷، ۸، ۱۸، ۱۹، ۲۰، ۲۳، ۴۸

ت	بخارا	۲۷، ۴۹، ۵۹، ۶۰، ۶۲، ۶۵
تاشکند ۸	۱۹۳	
تبرسران (طبرسران) ۱۸۹، ۱۸۸، ۴۵	۱۸۹	بردعه
تبریز ۸، ۴۸، ۴۹، ۵۴، ۵۵، ۶۷	۸	برلین
۶۸، ۶۹، ۷۰، ۸۱، ۸۸	۸	بریتانیا
۹۳، ۹۴، ۹۵، ۱۴۱	۵۸، ۶۱، ۱۵۲، ۱۹۵	بسطام
۱۴۲، ۱۴۴، ۱۷۹، ۱۸۰	۱۹۸	بشیوه (دهستان)
۱۸۲، ۱۹۰	۶۸، ۱۶۲	بصره
تحت جلگه (دهستان) ۲۰۹	۴۳، ۴۸، ۵۱، ۶۰، ۶۸، ۷۱	بغداد
ترانسیلوانیا ۲۰۳	۷۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱	
ترت حیدریه ۹۰	۱۶۲، ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۲	
ترشیز ۱۵۰، ۹۸	۲۰۲، ۲۰۳	
ترکستان ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۴	۷۶	بکرات
۶۶، ۷۷، ۹۵، ۲۰۵، ۲۱۶	۲۷، ۴۹، ۵۸، ۶۲، ۶۵، ۹۵	بلغ
ترکمنستان ۱۹۶، ۲۰۱، ۲۰۹	۱۹۳، ۱۹۴، ۱۹۵، ۲۰۲	
ترکیه ۱۸۷، ۱۹۸	۱۹۵	بلوچستان
تفلیس ۸، ۷۶، ۹۸، ۱۹۸	۱۳۵، ۱۷۱	بندر بوشهر
تنکابن ۹۸	۱۹۵	بندر تیز
توران ۱۸۲	۱۷، ۱۳۵، ۱۷۱، ۲۰۴	بندر عباسی
تولم ۱۹۸	۲۰، ۱۳۵، ۱۷۱	بندر کنگک
تون ۱۷۳، ۱۷۸	۱۷۱	بندر لطیف
تیرپل (رود، ناحیه) ۹۱، ۹۷، ۲۰۰	۱۰۸، ۱۶۳	بندعلی
ج	۲۰۹، ۲۱۶	بیرجند
جاجرم ۱۴۵	۱۰۲	بیستون
جام (تربت) ۱۷، ۵۹، ۶۱، ۶۴، ۹۸	۷۵، ۷۶، ۱۹۸	بیه پس
۱۱۸، ۱۱۹، ۱۷۵، ۱۹۳	۱۹۸	بیه پیش
جزفان (گلپایگان) ۱۷۱		پ
جزیره (ایالت) ۱۸۷	۱۸، ۲۱۱	پاریس
جنابدمیانولایت ۱۸۰	۱۰۲	پل اللهوردی خان
جتره (گنجه) ۱۸۹	۹۳، ۲۰۱	پل سالار
جهرم ۱۷۱	۱۹۵	پیش آب (پیش زره)

خزر	۱۸۷، ۱۸۸، ۲۰۱، ۲۰۲	جیحون (رود)	۱۹۳
خفرك	۱۸۹		
خلیج فارس	۱۹۵	چ	
خوارزم	۷۸، ۱۹۹	چالدران	۵۴، ۵۵، ۱۹۲، ۱۹۴
خوانسار	۱۷۱	چاه دراز	۲۱۵
خوزستان	۵۱	چخور سعد	۹۸
خوی	۵۱، ۷۱، ۹۸	چمن قوهه	۱۲۴
خیرآباد	۱۳۷		
		ح	
د		حلب	۴۴، ۷۲، ۷۳
داغستان	۴۴، ۷۱، ۷۴، ۱۸۷، ۱۸۸	حلّه	۱۶۲
	۱۹۴		
دامغان	۶۱، ۹۰، ۹۸، ۱۱۱، ۱۴۴	خ	
	۱۵۲، ۱۵۷، ۲۰۴	خوشان	۱۲۲، ۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶
دجله	۱۸۷		۱۴۸، ۱۴۹، ۱۸۲
دربند	۱۸۸	خراسان	۴۳، ۴۹، ۵۱، ۵۲، ۵۳، ۵۴
درگزین (درگزین)	۵۴، ۶۸، ۱۹۳		۵۷، ۵۸، ۵۹، ۶۰، ۶۱
	۱۹۴		۶۲، ۶۳، ۶۵، ۶۶، ۶۷
درگز	۲۱۶		۷۷، ۸۱، ۸۸، ۹۰، ۹۱
درون	۲۰۱		۹۳، ۹۷، ۹۸، ۹۹، ۱۰۰
دزفول	۴۳، ۶۸		۱۰۲، ۱۲۱، ۱۲۳، ۱۲۴
دژ محمودآباد	۱۹۰		۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۴۲
دشت مغان (چول مغان)	۱۹، ۲۰		۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۶، ۱۷
	۱۶۵، ۱۶۶		۱۴۸، ۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲
دولتیار (ولایت)	۲۰۱		۱۵۳، ۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸
دیاربکر	۴۴، ۴۹، ۵۰، ۵۴، ۶۸		۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۵، ۱۶۸
	۹۵، ۱۸۷		۱۷۲، ۱۷۴، ۱۷۵، ۱۷۷
			۱۸۰، ۱۹۲، ۱۹۴، ۱۹۵
ر			۱۹۶، ۱۹۹، ۲۰۱، ۲۰۵
رامجرد	۱۸۹		۲۰۸، ۲۰۹، ۲۱۶
رباط میانه ورزنه و اصفهان	۱۰۲	خرگرد	۲۰۸
رزه (قریه)	۱۹۵	خرمآباد	۲۱۱

رشت	۱۹۸، ۵۳، ۵۲	سرمین رای (بامره)	۱۶۲
روسیه	۱۹۱، ۱۹۰، ۱۸۷، ۸۰، ۱۸	سرولایت مشهد	۱۸۰، ۱۷۹
روم	۷۰، ۶۹، ۶۸، ۶۷، ۵۴، ۴۴، ۴۳	سس سن تبریز	۹۵
	۱۷۱، ۹۸، ۷۷، ۷۴، ۷۱	سغد (رود)	۱۹۳
ری	۱۷۱، ۱۳۵، ۵۸	سفیدرود	۱۹۸
		سلطانیه	۲۰۰، ۱۴۲، ۶۷
ز		سلماس	۹۸
زاره	۱۹۸	سمنان	۲۰۴، ۱۷۱، ۱۵۳، ۱۵۲
زاینده رود	۲۱۱، ۱۷۰		۲۱۴، ۲۱۳
زرقان فارس	۲۱۴	سوری (سورلق، سورلوق، سورلق)	
زره (دریاچه سیستان)	۱۹۵		۲۰۰، ۱۹۹، ۸۱
زرین کمر (ناحیه)	۲۰۰	سیاه کوه	۱۰۲
زکلی (ناحیه)	۱۹۹	سیستان	۲۱۶، ۱۷۸، ۶۰، ۵۳
زکم	۱۹۸، ۷۶	ش	
زمین داور	۱۶۹	شام	۵۱
زنجان	۲۰۰، ۱۹۹	شاهجهان آباد	۲۱
زورآباد	۵۹	شاهین (دهستان)	۱۹۷
س		شبهستان (ناحیه)	۲۰۰
ساروق	۱۹۳	شروور نخجوان	۴۹
ساروقمش	۱۹۳، ۵۴	شط بغداد	۱۶۲
ساری	۲۰۱، ۱۴۴، ۱۰۲	شگی	۱۹۴، ۷۶، ۷۵، ۷۴، ۵۵
ساوج بلاغ	۱۲۴، ۶۱		۱۹۸
ساوه	۹۸	شماخی (شماخیه، شماخا)	۱۶۵
سبزوار	۱۰۲، ۹۰، ۶۲، ۶۰، ۲۶، ۲۱		۱۹۰، ۱۸۸
	۱۷۷، ۱۵۱، ۱۵۰، ۱۳۷	شماسی (قریه)	۱۸۹، ۴۷
	۱۷۹	شمیرانات	۱۴۳
سجاس (ناحیه)	۲۰۰	شوروی	۱۸۹
سراب	۵۵	شوسف	۲۱۶
سرپل ذهاب	۱۹۸	شوشتر	۵۱
سرخن	۱۷۶، ۶۱	شولستان	۷۱
سردره خار	۱۵۳	شهرستانه	۲۱۱، ۱۲۸، ۱۷

شهرزور (شاره زول)	۱۹۷، ۷۱، ۶۸	۱۵۵، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۵۸
شهریار	۱۷۱	۱۶۱، ۱۶۵، ۱۶۹، ۱۷۲
شیراز	۱۲، ۱۶، ۴۹، ۵۱، ۶۸، ۸۷	۱۷۹، ۱۸۲
	۹۲، ۹۸، ۹۹، ۱۲۴	۵۱، ۷۵، ۱۹۶
	۱۲۵، ۱۲۶، ۱۲۷، ۱۲۹	۵۱، ۵۱ (خوزستان)
	۱۳۲، ۱۳۵، ۱۵۳، ۱۵۴	۱۶۲ (عراق عرب)
	۱۵۵، ۱۷۱، ۲۱۴	۸، ۱۹۶، ۲۰۱
شیروان	۴۴، ۴۵، ۴۶، ۴۸، ۵۱، ۶۹	۲۰ عمان
	۷۴، ۸۷، ۸۸، ۹۴، ۱۰۰	
	۱۶۱، ۱۶۴، ۱۶۵، ۱۸۸	غ
	۱۸۹، ۱۹۴	غجدوان ۱۹۳
		غرجستان ۱۶۳، ۱۶۴، ۱۹۶
		غزنه ۵۳، ۱۹۳، ۱۹۶
		غور ۹۸، ۱۹۶
		غوریان (قصبه) ۱۱۸، ۲۰۸
		ف
	۵۰، ۵۱، ۶۶، ۱۷۳	فارس ۴۹، ۹۹، ۱۰۰، ۱۳۵، ۱۵۵
	۸، ۲۰، ۸۱، ۱۰۲، ۱۲۴	۱۶۱، ۱۶۳، ۱۶۹، ۱۸۸
	۱۲۵، ۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۱	
	۱۴۲، ۱۴۳، ۱۵۲، ۱۵۴	۲۰۴
	۱۷۱، ۲۱۳	فدیشه (بخش) ۲۰۹
		فرانسه ۱۸، ۲۱۱
		فراه ۶۰، ۹۸، ۱۱۷، ۱۶۹، ۱۹۵
		فراغان ۹۹، ۱۳۶، ۱۷۱، ۱۹۳
		فرح آباد اصفهان (شهرنو) ۱۲۷، ۱۳۱
		۱۳۲، ۱۳۷، ۱۷۴، ۱۸۵
		۲۱۲
		فرح آباد مازندران ۱۰۲، ۲۱۰، ۲۰۲
		فومن ۱۹۸
		فیروزکوه ۵۰، ۵۸
		فیض آباد ۱۹۶
ع		
عباس آباد	۱۰۲	
عبدل آباد	۱۹۶، ۶۴	
عبدالعظیم (قصبه)	۱۴۳	
عراق (عجم)	۴۹، ۵۷، ۵۹، ۶۱، ۶۳	
	۶۶، ۶۷، ۶۸، ۶۹، ۷۵	
	۹۰، ۹۱، ۹۷، ۱۰۰	
	۱۱۸، ۱۲۱، ۱۲۵، ۱۲۶	
	۱۲۷، ۱۳۵، ۱۴۲، ۱۴۴	
	۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۳	

قلعہ بیغرد (بیگرد)	۱۹۸، ۷۴	ق ق
قلعہ تربت (حیدریه)	۹۰	قانجوئے علیا و سفلی (ناحیه)
قلعہ تفلیس	۹۴، ۸۸	قاین
قلعہ حاجی تراب	۱۸۱	قدس
قلعہ خانکاه	۱۹۹	قدمگاه نیشابور
قلعہ خوبوشان	۱۴۸	قزلباغ
قلعہ خیبر	۱۳۴	قراجه داغ (کوه)
قلعہ خوق	۱۹۹	قرشی
قلعہ دربندبادکوبه	۹۴	قره حصار شرقی
قلعہ درون	۹۳	قرزل آروات
قلعہ دولتیار	۹۲	قرزل اوزان (رود)
قلعہ سجاس	۲۰۰	قزوین
قلعہ سرخای	۱۹۸، ۷۴	۸۰، ۷۸، ۷۱، ۶۷، ۵۷، ۲۰
قلعہ سیدان	۹۳	۸۱، ۸۴، ۸۸، ۹۱، ۹۲
قلعہ شکسته (کوه)	۱۸۸	۹۹، ۱۰۲، ۱۲۳، ۱۲۴
قلعہ شماخی	۹۴	۱۲۵، ۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۰
قلعہ غجدوان	۵۳	۱۴۱، ۱۴۲، ۱۶۳، ۱۷۱
قلعہ فوره	۶۰	۱۹۹
قلعہ قبله	۱۹۸	قسم
قلعہ قدمگاه	۱۲۱	قفقاز
قلعہ قندهار	۱۶۸، ۱۱۶، ۶۳	۱۹۸، ۱۸۸
قلعہ قنقیه	۱۹۷، ۸۳، ۷۱	قلعہ آخشقه
قلعہ کات	۱۹۹	۸۸
قلعہ کردیزی دی	۱۶۴	قلعہ آمدین
قلعہ کرکوت (کرکوکت)	۱۶۴	۷۷
قلعہ کرمان	۱۷۳	قلعہ آقسو
قلعہ کلدسن کوره سن	۱۹۸، ۷۵، ۷۴	۱۶۵
قلعہ کیش	۱۹۸، ۷۵	قلعہ اختیارالدین
قلعہ گلخندان (خندان)	۱۹۱، ۵۰، ۴۹	۶۵
قلعہ گلستان	۱۹۸، ۷۴	قلعہ اخلاط
قلعہ گنجه	۹۴	۷۲
قلعہ مشهد	۱۸۱، ۱۲۰، ۸۱	قلعہ ارچیش
		۷۲، ۶۹
		قلعہ ارگ مشهد
		۱۸۰، ۱۸۱
		قلعہ اصطرخر
		۱۸۸، ۹۲، ۴۶، ۴۵
		قلعہ اندخود
		۹۵
		قلعہ اورگنج
		۱۹۹
		قلعہ ایروان
		۱۵۶، ۱۰۶، ۹۴، ۶۸
		قلعہ بارگیری
		۱۹۸، ۷۲
		قلعہ بغداد
		۱۶۱

کچ و مکران (کفج و مکران) ۶۶۰	قلعہ نخجوان ۹۴
۱۹۵	قلعہ نسا ۹۳
کتایس ۱۹۸	قلعہ وان ۹۴، ۶۹، ۶۸
کر (رود) ۱۸۸	قلعہ هرات ۱۵۷، ۱۱۷، ۹۱، ۵۷
کریلا ۱۶۲، ۱۳۷، ۵۵	قلعہ هزار اسب ۱۹۹
کردستان ۲۰۹، ۲۰۲	قلعہ یزد خاص (یزدخواست) ۷۱
کردستان (مناطق کرد نشین خراسان)	قم ۸، ۵۳، ۷۱، ۹۸، ۱۱۱، ۱۱۴
۱۴۹، ۱۴۴	۱۳۵، ۱۳۷، ۱۴۳، ۱۶۳
کرشب (ناحیہ) ۲۰۰	۱۷۱
کرکوت (کرکوک) ۱۶۳	قندھار ۱۲، ۱۵، ۱۸، ۲۱۱، ۶۳
کرمان ۱۱، ۴۹، ۵۳، ۹۲، ۹۸	۶۵، ۶۶، ۱۱۴، ۱۱۶
۱۲۷، ۱۳۱، ۱۳۵، ۱۵۵	۱۱۷، ۱۱۹، ۱۲۳، ۱۲۴
۱۶۳، ۱۷۰، ۱۷۱، ۱۷۲	۱۲۶، ۱۲۷، ۱۳۳، ۱۳۴
۱۷۳، ۱۷۸، ۱۹۵، ۲۱۰	۱۵۵، ۱۶۷، ۱۶۸، ۱۶۹
۲۱۴، ۲۱۵	۱۷۰، ۱۷۵، ۲۰۲، ۲۰۵
کرمانشاه ۱۰۲، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۱	۲۰۶، ۲۱۴، ۲۱۵
۱۷۱، ۱۹۸	قصریہ روم ۵۰
کریمہ ۲۰۳	قوچان ۱۹۶
کش ۱۹۳	قوس ۱۹۵
کشکہ دریا (رودسند) ۱۹۳	قویول حصار ۱۹۸
کفکی (قرید) ۲۰۹، ۱۲۱	قیدار (ناحیہ) ۲۰۰
کلکان رود ۱۹۳	
کوسویہ (قرید) ۲۰۸، ۱۱۹	ک ۱
کوکجہ و تنگر ۱۸۹، ۴۸	کابل ۸
کودسنگی ۲۰۸، ۱۸۲، ۱۲۰	کاخت ۱۹۸، ۷۷، ۷۶
کوه کیلویہ ۱۷۴، ۱۳۵، ۹۸، ۶۷، ۵۱	کارتیل ۱۹۸، ۱۹۰، ۷۷، ۷۶
کهنسان ۲۰۹، ۲۰۰	کازرون ۱۷۱
کیروف آباد ۱۸۹	کاشان ۱۷۱، ۱۳۵، ۱۲۹، ۹۹
	کاشمر ۱۹۶
گ ۱	کاظمین ۵۵
گاویاری (صحرا) ۱۹۰	کافر قلعه ۲۰۹، ۱۲۲
گرایل ۶۱	کالپوش ۱۹۶

گرستان	۶۹، ۷۴، ۷۶، ۷۷، ۸۸	مایان (قریه)	۱۱۱، ۲۰۴
	۱۰۵، ۱۰۶، ۱۶۱، ۱۶۵	محمودآباد شیروان	۴۸، ۱۹۰
	۱۹۴، ۱۹۸	محولات (بخش)	۱۹۶
گرگان	۱۹۱	مرغاب (رود)	۱۹۳
گسکر	۱۹۸	مرند	۷۰
گلپایگان	۱۷۱	مرو (مرو شاه جهان)	۵۱، ۵۴، ۶۲، ۹۳
گمبرون	۱۷		۱۴۵، ۱۴۶، ۱۹۲، ۱۹۴
گنجه	۴۶، ۹۴، ۱۸۹		۲۰۱
گوریل	۱۹۸	مروالروذ	۱۹۶
گوگچه (دریاچه)	۱۹۰	مرو دشت	۱۸۸
گیلان (گیلانات)	۴۶، ۴۷، ۴۸، ۴۹	مزار سید جبرئیل	۱۰۲
	۵۲، ۷۵، ۷۶، ۹۲، ۹۳	مزینان	۶۰
	۹۸، ۹۹، ۱۸۹، ۱۹۸	مسکوی (مسکو)	۸، ۱۸۷
	۲۰۲	مشهد	۸، ۱۲، ۱۳، ۱۷، ۱۸، ۲۶
			۵۱، ۵۴، ۵۷، ۵۸، ۵۹
			۶۱، ۶۲، ۶۴، ۶۵، ۸۰
ل			
لار	۱۷۱		۸۴، ۸۵، ۸۹، ۹۰، ۹۱
لارک	۲۰۰		۹۶، ۹۷، ۹۸، ۱۰۲
لاهیجان	۱۱، ۴۸، ۵۲، ۹۳، ۱۸۹		۱۱۵، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۱۹
	۱۹۸		۱۲۰، ۱۲۱، ۱۲۲، ۱۳۷
لرستان	۹۳، ۲۱۱		۱۴۴، ۱۴۵، ۱۴۷، ۱۴۹
لندن	۸، ۲۴، ۲۶		۱۵۰، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۴
لنینگراد	۸		۱۵۵، ۱۵۷، ۱۵۸، ۱۵۹
			۱۶۵، ۱۶۸، ۱۷۲، ۱۷۵
			۱۷۶، ۱۷۷، ۱۷۸، ۱۷۹
م			
مازندران	۴۹، ۵۲، ۵۳، ۹۱، ۹۲		۱۸۰، ۱۸۱، ۱۸۲، ۱۸۳
	۹۳، ۹۵، ۱۰۲، ۱۰۵		۱۸۴، ۲۰۸، ۲۱۳، ۲۱۴
	۱۰۹، ۱۱۰، ۱۱۳، ۱۴۳		۲۱۶
	۱۴۴، ۱۵۱، ۱۵۲، ۱۵۵	مصر	۴۰
	۱۹۰، ۲۰۱، ۲۰۲	معدن فیروزه	۱۲۱
ماوراءالنهر	۵۲، ۵۳، ۵۴، ۵۹، ۶۳	مکران	۱۹۵
	۶۷، ۹۵، ۱۹۹، ۲۰۹	مکه معظمه	۱۶۷

۱۷۵، ۱۷۱، ۱۵۷، ۱۵۵	مورچه خورت (مورچه خوار) ۱۵۳
۱۹، ۱۹۴، ۱۷۸، ۱۷۷	۲۱۴، ۱۵۵
۲۰۸، ۲۰۱، ۲۰۰، ۱۹۶	موصل ۶۸، ۵۰
۲۱۴، ۲۱۳	موننج ۲۵، ۸
۲۰۹، ۲۰۸	مهماندوست ۲۰۴
هزار جریب ۱۴۴	میانج (میارنج، میانه) ۱۹۷، ۶۷
همدان ۴۹، ۷۱، ۹۷، ۱۰۲، ۱۰۶	میانه کاله (شبه جزیره) ۲۰۲
۱۵۷، ۱۵۶، ۱۰۸، ۱۰۷	
۲۰۲، ۱۹۳، ۱۷۱، ۱۶۳	ن
هندوستان ۸، ۱۴، ۲۱، ۵۳، ۶۳	نادرآباد ۲۱
۱۸۲، ۱۱۹، ۱۱۱، ۷۸	نخجوان ۱۹۱، ۹۴، ۷۳، ۷۲، ۴۸
۲۰۶، ۲۰۵، ۲۰۴، ۲۰۲	نجف اشرف ۱۶۲، ۵۵، ۵۱
هویزه ۵۱	نسا ۲۰۱، ۱۹۶، ۶۵
هیرمند (رود) ۶۶	نشوی (نخجوان) ۱۹۱
	نمین (بخش) ۱۹۰
ی	نیشابور ۱۰۲، ۹۰، ۸۹، ۶۴، ۶۲
یازر (درون) ۲۰۱	۱۵۷، ۱۵۰، ۱۲۲، ۱۲۱
یزد ۵۰، ۵۲، ۱۲۹، ۱۳۵، ۱۷۳	۲۰۹، ۱۸۲، ۱۸۰، ۱۷۹
۲۱۲	
یلاق سوری ۸۱	و
	وان ۹۵، ۷۳، ۷۱
	ورامین ۱۳۵، ۱۰۲
	ه
	هرات ۱۸، ۱۷، ۱۶، ۱۵، ۱۲، ۸
	۵۴، ۵۳، ۵۲، ۵۱، ۲۷
	۶۳، ۶۲، ۶۱، ۵۹، ۵۷
	۸۴، ۸۳، ۶۶، ۶۵، ۶۴
	۹۶، ۹۱، ۹۰، ۸۹، ۸۸
	۱۱۹، ۱۱۸، ۱۱۷، ۹۷
	۱۲۳، ۱۲۲، ۱۲۱، ۱۲۰
	۱۵۱، ۱۵۰، ۱۲۷، ۱۲۶

على
 بحج اودار منظر عام الشمس على تزي الاشرف في كوكب اسهي الله العبد وهو صاحب النودار الاعظم ثم
 يدخل ساقى السنين اليه وبأخذ صاحب النودار الاصغر من دور صاحب النودار الاعظم فيجى كم عليه
 بحسب قوته في اول فردار بته وحسب قوة شيركه وقوة حلول الشمس اول برج الحمل فاعلمه
 تمت هذه الكتاب بعون الله الملك الوهاب في خمسة عشر شهر ثرين

الاول سنة ثلاث وعشرين ومائة بعد الف من الهجرة النبوية

تسط الله عليه واله اجمعين الطيبين الطاهرين

العبد المذنب العاصي محمد حسن ابن محمد كريم

قزوین بحسب النودار خدام ندوی

الاقهر لم يبرز اصرار مرزا

محمد قزوینی منواله وفتوایها

وطول الله عمرهما

سال ۱۲۴۸ خورشیدی
 باقری شد

کتابخانه آستان قدس

نیزه خطی

نمونه خط محمد محسن ابن محمد کریم قزوینی

بزرگوارم

ط
حسب ما كان مشهوراً

[illegible]

اول بخش صفویه
در نسخه دانشکده
احصیات

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

المواضع وکلیف بنیاد در احوال بنیاد و پادشاهان و سلاطین زمان از حضرت خیر المشرقه از ستم
 علیه السلام الما یوننا بذانکه بعد از حمد و سپاس بعباس خداوندی که ضابطه جزو کار و در خانه ایجاد عالم علمی و سخا
 مثبت بر قیاسم بر ادب و صنایع که او را بعد از اوق سابق روزگار که پیش فرموده و افعال در اعمال عبادت
 اثری از انرا تقدیر اوست و مالک الملکی که فرزند شسته سلطنت و فرمانفرمایی پادشاهان کامکار و سلاطین
 نامدار و نمونه از اخراجات فی الطیر اوست بهر چه چون کارخانه عقل و زکا در باب تشاد و بل سر کار فهم و صفا که روز
 افزایش در صفت غیره و ثوابش آن سطور است مخفی و ستورخانه که اگر مورخان تواریخ تفصیلات لم یزلی از ریحا
 حقیقت ستونی و در خانه نفس الامر و رضا افراد روزنامه مجلیل و شمار و حشو و باز و دفاتر و دیوار و عصار و نسخه
 باقی عبادات تکلیفین در ارتکاف روزگار را ملاحظه نمایند و سرشته جلد و فرنگی را بدست نویسنده
 نقابای زندگی داده و صفت شش ناسی را گوشوار گوشش همیش نموده باز اندازد و چون نکر از نکر سابق کلام
 و قریه و مقام معلوم میروند و نموده که مستوفی حاکم کون و دیوان که نقد و وجود ساکنان و بار عدم و نسبتی جنس نعمتهای باز
 هستی را که در تحت حرف اول مفرد و حیات البواب سبع و شرف پونا سکه کار عنایت تعالی در اعمال اندک و
 من ذالک عتودت یا عباد الذین آمنوا لا تقطعون رحمته الله یمنهم شغال مخرج الباقیات خیر عند ربک ثوابا جمی
 نموده چنانکه بک نوریان عالم بالا کشیش نورسایان در بار کبریا بهر شب قیام درگاه مهدی را و هر روز شکر نعمت

خط لای صورت دروغ

اول بخش صفوی
در نسخه کتابخانه
ملی

معمر اباباد احمد دین زکریا خان صاحب کرامت امام مہم امام مہر الکاظم علیہ السلام باجانب شیخ

[illegible]